

بسم الله الرحمن الرحيم

فهرست

- ۳ دستور زبان ایلامی هخامنشی؛ بخش دوم: قید؛ عدد؛ سلمان علی یاری بابلقانی
حرف ندا؛ نحو
- ۲۵ یادگاری بر دیوار گارنی؛ بیتی فارسی به گویش تبریزی علی شهیدی
- ۳۵ حذف واکه و قلب واجی در تصریف فعل در گویش تاتی گیغان ندا هدایت
- ۵۹ بررسی طبقه‌نماهای عددی در گونه‌ی دروی زبان تاتی راحله ایزدی‌فر
- ۷۹ بررسی واژه‌بست‌های ضمیری گویش مزینانی ابوالفضل مزینانی،
عالیه کرد زعفرانلو کامبوزیا و ارسلان گلغام
- ۱۰۳ ویژگی‌های مصدر در زبان‌های حاشیه‌ی خزر (تاتی، تالشی و گیلکی) جهان‌دوست سبزه‌علی‌پور
- ۱۳۱ مقایسه‌ی زمان فعل فارسی معیار و تاجیکی حکمت ملک‌زاده
- ۱۵۹ فعل‌های پیشوندی در گویش تاتی رودبار علی علیزاده جوبنی
- ۱۷۳ واژه‌ها و اصطلاحات برنج و برنج‌کاری در گویش گیلکی جهان‌دوست سبزه‌علی‌پور، رضا چراغی و رویا صفری
- ۲۰۵ واژه‌ها و اصطلاحات مربوط به سنگ در زبان هورامی (گویش هورامان تخت) سیدمهدی سجادی
- ۲۱۷ دستور فارسی-یهودی متقدم حامد نوروزی
- ۲۲۹ دینکرد چهارم؛ فرهنگ گویش‌های جنوبی زبان تاجیکی؛ آبان‌یشت؛ بررسی دستوری و محتوایی گاه ۵۱، وهوخشتره‌گاه؛ رنج و گنج؛ فرهنگ ریشه‌شناسی فارسی؛ چندزبانگی و تاریخ علم، جلد ۱: آیین بودا در میان ایرانیان آسیای مرکزی؛ دستور ایرانی، جلد ۱: دستور ایرانی میانه غربی (پارتی و فارسی میانه)؛ یسنای پهلوی گاهان و هپتنگهائیتی؛ درآمدی بر زبان اوستایی؛ کشمکش با دیوان ویدوداد پهلوی (آوانویسی، ترجمه، تعلیقات)؛ یادنامه بوخم شیندلر.

مقاله

داوه‌های کوشی

نقد و بررسی

نازه‌های نشر

۲۵۳	گزارویه ترامبلی (۱۹۷۱-۲۰۱۱)
۲۵۷	نهمین همایش «زبان‌شناسی ایران»
۲۵۸	ششمین همایش بین‌المللی «زبان‌شناسی ایرانی»
۲۶۰	هشتمین همایش اروپایی «مطالعات ایرانی»
۲۶۲	همایش سکه‌شناسی در آسیای مرکزی و خاورمیانه
۲۶۲	کارگاه آموزشی «ثبت و ضبط زبان‌های ایرانی در معرض خطر»

Table of Contents	1
Summary of Articles in English	3



دستور زبان ایلامی هخامنشی

بخش دوم: قید؛ عدد؛ حرف ندا؛ نحو*

سلمان علی‌یاری بائلقانی (دانش‌آموخته دکتری فرهنگ و زبان‌های باستانی)

چکیده: زبان ایلامی هخامنشی چندان متفاوت با دوره‌های پیشین این زبان است که می‌توان و به‌جاست دستور زبانی مستقل بر آن نوشته شود، چنان‌که پیپر (۱۹۵۵) نزدیک به شصت سال پیش چنین کرده است. نوشته حاضر دستور مستقلی است بر این زبان بنا بر متن‌های ایلامی هخامنشی در کتیبه‌های شاهی هخامنشی و گل‌نوشته‌های دیوانی ایشان که بخش‌های قید، عدد، حرف ندا و نحو را شامل می‌شود. بخش‌های دیگر این دستور، در مقاله‌ای مستقل در شماره پیشین همین نشریه، منتشر شده است.

کلیدواژه‌ها: زبان ایلامی، ایلامی هخامنشی، دستور زبان، قید، عدد، حرف ندا، نحو

* در نگارش این مقاله از اندرزهای علمی استادان ایران‌شناس و ایلام‌شناس دانشگاه ناپل (L'Orientale)، به‌ویژه آقای دکتر جان پیترو باسلو (Gian Pietro Basello) بسیار بهره گرفته شده است. نیز راهنمایی‌های آقای دکتر حسن رضائی باغبیدی از خطاهای آن بسیار کاسته است. نگارنده وام‌دار و سپاسگزار ایشان است.

۷.۵.۳. قید

قیدهای ایلامی هخامنشی، که بسیار پرشمارتر از دوره‌های پیش است، موارد زیر را شامل می‌شود:

- قیدهای ساده / بسیط: am «اکنون»؛ tipe/a «پیش»؛ irp (i) «پیش‌تر، قبلاً»؛ piru «باهم»؛ برهم^۱.

- قیدهایی که با حرف اضافهٔ پسایند ساخته شده‌اند: irše-(i)ki «بسیار»؛ tayae-(i)ki «دیگرگونه(؟)»؛ šit-ma-na na-ma-na-ma «در شب و در روز، شبانه‌روز»؛ ā-mi «آنجا» و ā-mimar «از آنجا»^۲.

- قیدهایی که در اصل صفت مفعولی بوده‌اند: kapaka «همه، (همه)باهم» > kapa- «گرد آمدن»؛ šilaka «سخت» > šila- «استوار کردن»؛ apuka «پیش‌تر، در گذشته» > apu- «دور و کهن بودن»^۳.

- قیدهایی که با افزونهٔ ادات تأکید(؟) -ta همراه‌اند و معمولاً یک جفت بدون -ta نیز دارند: ā-mer(-ta) «پس، سپس، پس از آن، آن‌گاه»؛ upi-mer(-ta) «پس، سپس، پس از آن»؛ šaša(-ta) «پیش‌تر، از پیش»؛ apuka(-ta) «پیش‌تر، در گذشته» (نیز قس: قیدهای گروه پیشین)؛ mešameraka(-ta) «جدا از، به‌علاوه» و mili(k)-ta «بلند، طولانی (زمانی)»^۴.

- قیدهای مرکب: PAP ir kutina «همه‌باهم»؛ šaša-ta karatalari «از دیرباز»^۵.

1) am; ti-ib-be/a; ir-pi; pí-ru

۲) برخی (نک: خاچیکیان ۱۹۹۸: ۴۳؛ استالپر ۲۰۰۴: ۸۳؛ کینتانا ۲۰۱۰: ۸۳) مواردی مانند upe-mamar و upe-ma i-ma را نیز، به‌ترتیب به‌معنی «اینجا»؛ «آنجا»؛ «از آنجا» قیدی با ساختار یادشده دانسته‌اند (در این مورد، نک: ۶.۴، شاهدها).

3) ir-še-ik-ki; da-a-e-ik-ki; ^{AN}ši-ut-ma-na ^{AN}na-a-ma-na-ma; ha-mi; ha-mi-mar

4) kap_e-pa-ka₄; šil-la-ka₄; ap-pu-ka₄

5) ha-me-ir(-da); hu-be-me-ir/ hu-pi-me-ir(-da); šá-áš-šá(-da); ap-pu-ka₄(-da); me-šá-me-ra-ka₄(-da);

me-ul-li(-ik)-da

6) PAP ir kut-tin-na; šá-áš-šá-da ka₄-ra-da-la-ri

- قیده‌های دیگر ایلامی هخامنشی بدین قرارند: meri «ازپس، درپی»؛ meni «سپس»، آن‌گاه؛ mešin «ازاین‌پس»^۱؛ memi «درپی، به‌دنبال»^۲؛ (i) zila «(این) چنین»؛ karatalari «ازپیش»؛ šarak «دوباره»؛ na-r(an)ta «روزانه»^۳.

۸.۵.۳ عدد

عدد در خط ایلامی با نشانه‌های واژه‌نگار نوشته می‌شود. ازاین‌رو، جز اعداد ki «یک» و ziti «سه»^۴ تلفظ باقی اعداد ایلامی دانسته نیست.^۵

- عددهای اصلی ممکن است پسوند اسمی یا حرف اضافهٔ پسایند بپذیرند (مانند ki-r، 2-r(a) و pel ki-ma «در یک سال»).

- عددهای ترتیبی با پسوند umema- یا umena-، که در پی عدد می‌آید، ساخته می‌شود (مانند 9-umema «نهمین»). صورت‌های کم‌بسامدتر آن عبارت‌اند از umemana- و umme-^۶.

- کسر با پسوند irmaki- یا kurmaki- و kur(ki)-، که در پی عدد می‌آید، ساخته می‌شود (مانند 20-irmaki «یک‌بیستم» و 29-irmaki «دو نهم»)^۷.

- عدد یک (ki) می‌تواند نکره‌ساز جاندار و بی‌جان باشد (مانند ru ki-r «یکی مرد، مردی») و (a) utu-k(a) ... taya-ki-ta «کرده (= کار) دیگری»^۸.

(۱) قیده‌های meri، meni و mešin ممکن است در اصل، پیرو ساختاری کهن، پسوندهای صرف اسمی پذیرفته بوده باشند. قس: قیده‌های ایلامی میانه که بر روی اسم و با صرف اسمی بی‌جان ساخته می‌شوند (نک: گریوسوزینی و راش ۱۹۸۷: ۲۶؛ تاورنیه ۲۰۱۱: ۳۳۴).

(۲) شاید در اصل از me-ma «در پی» (گریوسوزینی ۲۰۰۸: ۶۱) یا mem-e «بی‌اش، دنبال‌اش» (هَلْک ۱۹۶۹: ۷۲۹) باشد.

(۳) me-ri; me-ni; me-iš-ši-in; me-mi; (hi) zi-la; ka₄-ra-da-la-ri; šá-rák; ^{AN}na-ra-an-te/ na-ra-an-da/ na-ir-da
4) ki; zi-ti

(۵) برخی (بُرک ۱۹۳۳: ۱۹؛ لا ۱۹۵۱: ۳۱؛ خاچیکیان ۱۹۹۸: ۱۹) عدد mar «دو» را نیز احتمال می‌دهند. این نظر بر فرض معنای «در دو شاخه» برای واژهٔ بحث‌انگیز šá-ma-ak-mar (DB 4:7-8; DBa 4:10) برابر (OP. duvitāpar(a)nam) -mar در این ترکیب می‌باید حرف اضافهٔ پسایند (هَلْک ۱۹۶۹: ۷۵۳) یا حتی واژه‌ای دیگر باشد.

(۶) این پسوند را شاید بتوان به صورت me-ma-na- به ترتیب پسوند اسمی بی‌جان و دو حرف اضافهٔ پسایند، تفسیر کرد. نک: هَلْک ۱۹۶۹: ۷۶۹.

(۷) این پسوند را شاید بتوان به صورت -ir-ma-ki- در آن یکی = یکی در آن «تفسیر کرد (نک: کمرُن ۱۹۴۸: ۳۸-۳۹؛ پ. ۲۵؛ هَلْک ۱۹۶۹: ۷۳۷۰۴).

(۸) ^{DIS}ru-uh ki-ir (DB passim); da-a-ki-da ... hu-ut-tuk-ka₄ (DB 58:69-70)

برای شاهد‌های ایلامی هخامنشی، از هَلْک ۱۹۶۹، ۱۹۷۸؛ گریوسوزینی و دیگران ۱۹۹۳؛ کینتانا ۲۰۱۳؛ و برای برخی مقابله‌ها با برابر فارسی باستان، از اشعیت ۱۹۹۱، ۲۰۰۹ استفاده شده است.

- نیز برای برخی از وزن‌ها و مقیاس‌ها در گل‌نوشته‌های هخامنشی، نک: هُلگ ۱۹۵۰: ۲۴۰-۲۴۱.

۹.۵.۳. حرف ندا

در ایلامی پیش‌هخامنشی، حرف ندای e به‌کار می‌رود (استالپر ۲۰۰۴: ۸۳؛ گریوسوزینی ۲۰۰۸: ۶۸) که در ایلامی هخامنشی یک بار در DNb و در ترجمه فارسی باستان marīkā «ای جوان» به صورت mala e «ای جوان»^۱ به‌کار رفته است، درحالی که نمونه‌های همسان همواره بدون حرف ندا ترجمه می‌شود.

۴. نحو

چنان‌که در بخش‌های پیشین اشاره‌هایی شد، ایلامی زبانی پیوندی است فاقد صرف حالت برای اسم، به‌جز یک صرف رایبی برای ضمیر شخصی و بازتابی^۲ (نک: ۲.۴.۳ و ۴.۴.۳)، که به‌طور کلی در آن، رابطه میان پاره‌های گروه اسمی با پسوندهای صرف اسمی و رابطه میان فعل و مفعول با حرف اضافه پسایند و گاه حرف اضافه پیشایند (نک: زیر) روشن می‌شود و هرچند معمولاً از آرایش واژگانی‌ای با الگوی SOV پیروی می‌کند، آنچه در ایلامی هخامنشی استواری بیشتری نشان می‌دهد، جایگاه فعل در پایان جمله است. لذا به‌طور کلی می‌توان آن را زبانی «فعل‌پایان» خواند.^۳

۱.۴. آرایش واژگانی و رده‌شناسی

جمله معمولاً با نهاد یا فاعل آغاز می‌شود و به فعل پایان می‌پذیرد و میان آنها معمولاً نخست مفعول غیرصریح و بعد مفعول صریح/ رایبی می‌آید و پس از آنها و پیش از

1) ^{Dis}ma-ul-la e (DNb 11)

(۲) بنا بر نظر تاورنیه (۲۰۱۱: ۳۳۵)، برای دوره‌های نوتر ایلامی، می‌توان حرف اضافه پسایند na- را نیز پایانه حالت وابستگی دانست.
(۳) برای بحث کنایی یا ناکنایی بودن زبان ایلامی به کار خاچیکیان (۱۹۹۸: ۶۳-۶۶) مراجعه شود که بحث‌های پیشین را در این باره بازنگریده و در پی، استدلال می‌کند که ایلامی را باید زبانی از «رده نهادی اولیه» دانست که نشانه‌هایی از «رده‌های متعددی و کنایی» را در خود نگه داشته بوده و تمایل اسمی‌شدگی آن، هرچند پیش از دوره هخامنشی نیز آشکار است، در این دوره و متأثر از فارسی باستان بیشتر می‌شود.

فعل، ضمیر بازگشتی و قید می‌آید. پس آرایش واژگانی یک جمله معمول ایلامی هخامنشی را، که دارای همه عناصر مذکور باشد، می‌توان با الگوی زیر نشان داد:

نهاد/ فاعل + مفعول غیر صریح + مفعول صریح/ رای + ضمیر بازگشتی + قید + فعل/
صفت فاعلی^۱

مثال:

Auramašdā kur-p(i) u-nina-ma api-n uta-š «آهوره‌مزدا بر دستان من <شورشیان را> ایشان را کرد (= نهاد)».^۲

- ایلامی هخامنشی گاه ترجمه‌ای کاملاً لفظی از متن فارسی باستان را بازمی‌نماید و متأثر از نحو فارسی باستان، آرایش واژگانی خلاف الگوی مذکور را نشان می‌دهد:^۳

El. zavi-n Auramašdā-na tašup apa u-nina tašup apa Vayašdāta-na alpi-š irše-(i)ki.^۴

OP. vašnā Auramazdāha kāra haya manā avam kāram tayam Vahyazdātahya aja vasaj.

«به کوشش (ف.ب: به خواست) آهوره‌مزدا، گروه من گروه ویشداته را بسیار در هم

شکست».

- چنان‌که استالپر (۲۰۰۴: ۸۴) به درستی اشاره می‌کند، آرایش واژگانی خلاف سامان در ایلامی هخامنشی، همیشه هم تأثیر فارسی باستان را نشان نمی‌دهد:

sunki-me upi-r(i) Atamti-p-na uta-š «پادشاهی او آن ایلامیان کرد (= او بر ایلامیان

پادشاهی کرد)».^۵

که برابر فارسی باستان آن haṽ xšāyaθiya abava Ūjai «او شاه شد در ایلام» است.

(۱) توجه شود که نهاد/ فاعل و مفعول جمله می‌تواند گروه اسمی‌ای باشد که تنها از یک ضمیر یا اسم، که خود هسته گروه اسمی است، تشکیل شده باشد یا اینکه اسم (ها)، صفت (ها) و ضمیر دیگری همراه آن و به عنوان وابسته به کار رود. یعنی مثلاً نهاد/ فاعل و مفعول می‌تواند تنها «گروه» یا «این گروه شورشیان گریزنده» باشد، که در این صورت، نخست هسته و سپس وابسته اسمی می‌آید.

(۲) ANu-ra-maš-da kur-pi DISū-ni-na-ma ap-pi-in hu-ut-taš (DB 54:62-63)

(۳) نیز در این مورد، نک: رایبر ۱۹۶۰: ۵۸۸-۵۹۵.

(۴) za-u-mi-in ANu-ra-maš-da-na DIStaš-šu-īp ap-pa DISū-ni-na DIStaš-šu-īp ap-pa DISmi-iš-da-ad-da-na hal-pi-iš ir-še-ik-ki (DB 41:11-12)

(۵) DISDISŠANA-me hu-pir-ri DISha-tam-ti-ip-na hu-ut-taš (DB 16:59-60)

۲.۴. مطابقه

صرف اسمی، گذشته از کارکرد واژه‌ساختی‌اش (نک: ۱.۳)، کارکرد نحوی مهمی در پیوند دادن اجزای یک گروه اسمی یا در اصل، پیوند دادن هسته گروه اسمی به وابسته‌اش دارد.^۱ در این کارکرد، پسوند اسمی به وابسته، که معمولاً پس از هسته می‌آید، می‌پیوندد اما در شخص، شمار و جاندار و بی‌جان بودن متناسب است با هسته. به بیان دیگر، زبان ایلامی با یک گروه اسمی مانند واحدی جداگانه رفتار می‌کند که در پایان با پسوند اسمی‌ای، متناسب با هسته گروه اسمی، بسته می‌شود.^۲ کارکرد نحوی یادشده را می‌توان در الگویی بدین قرار نشان داد:

«هسته» با/ بدون «پسوند اسمی مطابق با هسته» + «وابسته اسمی» با «پسوند اسمی مطابق با

هسته

(مانند **kiri-r Auramašdā-r(a)** «سوگندگویی آهوره‌مزدا»؛ **lipa-r u-r(i)** «خادم من»؛^۳ **nap taya-p** «خدایان دیگر»؛ **telnu-p ariki-p** «سواران اندک»)^۴.

- در ایلامی هخامنشی، کارکرد نحوی صرف اسمی روی به سادگی نهاده است و برای اسم جاندار، تنها تمایز میان مفرد (با -r) و جمع (با -p) بارز است و پسوند -k، برخلاف ایلامی میانه، دیگر در صرف اسم، زایا نیست و معمولاً پسوند -r گسترش می‌یابد و به جای آن به کار می‌رود^۵ (نک: رایزر ۱۹۶۹: ۱۰۴؛ خاچیکیان ۱۹۹۸: ۶۰)؛ مانند **u Dārayavauš Akamanišiya-r(a)** ... «من داریوش ... هخامنشی»^۶).

(۱) یا به عبارتی مضاف به مضاف‌الیه و موصوف به صفت یا اجزاء یک ترکیب اضافی ملکی یا اسنادی.

(۲) برای نمونه‌های روشنی از این ساختار در ایلامی پیش‌هخامنشی، نک: گریوسوزینی و راش ۱۹۸۷: ۲۲-۲۳؛ استاپلر ۲۰۰۴: ۷۴، ۸۵.

(۳) گفتنی است که در دو نمونه نخست، پسوند اسمی که به هسته (**lipa-r** و **kiri-r**) پیوسته، در نقش واژه‌ساختی‌اش به کار رفته است و نه نقش نحوی. لذا جزء خود واژه و مستقل از این ترکیب است، اما کارکرد پسوند اسمی وابسته‌ها (**Auramašdā-r(a)**، **u-r(i)**، **taya-p** و **ariki-p**) نحوی است و وابسته به ترکیب.

(۴) ^{AN}ki-ri-ir ^{AN}u-ra-maš-da-ra (DB 57:68); ^{Diš}li-ba-ru-ri (DB 25:13); ^{AN}na-p da-a-ib-be (DB 62:78); ^{Diš}te-ul-nu-ip ha-ri-ik-ki-ip (DB 32:54)

(۵) لذا شاید آوانویسی **sunki-r** به‌جای **sunki** (برای ^{Diš}EŠŠANA)، در ایلامی هخامنشی، بی‌راه نباشد.

(۶) ^{Diš}ú ^{Diš}da-ri-ia-ma-u-iš ... ^{Diš}ha-ak-ka-man-nu-iš-ši-ia-ra (DBa 1:1-2)

- از میان سه پسوند بی‌جان نیز، ممکن است فقط *-me*، علاوه بر کارکرد واژه‌ساختی، کارکرد نحوی هم داشته بوده باشد (نگارنده شاهدی در ایلامی هخامنشی نیافت). *-t* و *-n* دست کم در ایلامی کهن کارکرد نحوی نیز داشته است (مانند *sime-n-t* «هوای آسمان ... خاک / گل زمین») (نک: لمبرت ۱۹۷۴: ۳-۸). در ایلامی میانه نیز گاه پسوند *-t* چنین نقشی را نشان می‌دهد (مانند *hal taya-t* «سرزمین دیگر»)^۱، اما سرانجام کارکرد نحوی *-t* و *-n*، و احتمالاً *-me* نیز، در ایلامی هخامنشی روی به فراموشی نهاده است (نیز نک: رایبر ۱۹۶۹: ۱۰۴؛ گریوسوزینی و راش ۱۹۸۷: ۱۴؛ گریوسوزینی ۱۹۹۴: ۸؛ کریبیک ۲۰۰۵: ۱۷۶) و این کارکرد را به حرف اضافهٔ پسایند *-na/i* سپرده‌اند (قس: یادداشت زیر).

- در ایلامی هخامنشی بسیار معمول است که حرف اضافهٔ پسایند وابستگی - ملکی *-na/i* کارکرد نحوی پسوندهای اسمی را به عهده بگیرد (مانند *lipa-me u-nina* «کار / خدمت من»، *zavi-n Auramašdā-na* «به‌کوشش آهوره‌مزدا»، *ITI Varkazanaš-na* «ماه و رَکَزَنَش» و *šak Kuraš-na* «پسر کورش»)^۲.

- متأثر از موصول فارسی باستان در نقش کسرهٔ اضافه، در ایلامی هخامنشی ممکن است، میان هسته و وابسته، موصول بیاید (مانند *tašup apa Bābili-p* «گروه بابلیان» یا *Iškunka aka Šaka* «اشکُنکَه سَکَه‌یی»^۳ به ترتیب برابر فارسی باستان *kāra haya* و *Bābiruviya* و *Skunxa haya Saka*). نیز قس: ترکیب «خدایان دیگر» که علاوه بر *nap taya-p(e)* به صورت *nap apa taya-p(e)*^۴ نیز آمده است، هرچند برابر فارسی باستان آن *aniyāha bagāha* بدون موصول می‌آید (نیز نک: ۵.۴.۳: یادداشت مربوطه).

- یک هسته می‌تواند بیش از یک وابسته بگیرد. در این صورت، معمولاً - و نه همیشه - تنها وابستهٔ پایانی، که در پایان گروه اسمی می‌آید، پسوند اسمی می‌پذیرد.

1) *si₁₁-me-in ki-ki-in ... ha-la-at mu-ru-it* (Inc. Sc 1:1-5); *hal ti-at* (ShI 54 1:82)

2) *li-ba-me* ^{DIŠ}ú-ni-na (DB 7:15-16); *za-u-mi-in* ^{AN}u-ra-maš-da-na (DB *passim*); ^{AN}ITI^{MEŠAN}mar-ka₄-za-na-iš-na (DB 50:43); DUMU ku-ráš-na (DB 40:3)

3) ^{DIŠ}taš-šu-íp ap-pa ^{DIŠ}ba-pi-li-ip (DB 16:62); ^{DIŠ}iš-ku-in-ka₄ ak-ka₄ ^{DIŠ}šá-ak-ka₄ (DBk 1-2)

4) ^{AN}na-ap da-a-ib-be (DB 62:78); ^{AN}na-ap ap-pa da-a-ib-be (DB 63:79)

اگر هسته و وابسته‌ای صفت و موصوف با شمار جمع باشد، ممکن است هر دو (موصوف و صفت) پسوند اسمی جاندار جمع *-p* بپذیرند (مانند *telnu-p ariki-p* «سواران اندک»)^۱.

- ترکیب‌های ملکی با صفت/ ضمیر ملکی (نک: ۳.۴.۳) نیز می‌توانند ساخته شوند (مانند *iš-e* «نامش» و *NUMUN nukami* «تبارما، تبارمان»)^۲.

۳.۴. مطابقه برای اسم‌های خویشاوندی

در ایلامی میانه، اسم‌های خویشاوندی (مانند *šak* «پسر»، *puhu* «بچه، فرزند»، *iki* «برادر»، *šutu* «خواهر»، *ama* «مادر»، *rutu* «همسر»، *ruhušak* «پسر خواهر، خواهرزاده») در نمایاندن رابطه ملکی و اسنادی — که در واقع در گوهر آنهاست — برخلاف اسم‌های دیگر، پسوندهای صرف اسمی نمی‌پذیرند، مگر در شمار جمع (نک: راینر ۱۹۶۹: ۸۸؛ خاچیکیان ۱۹۹۸: ۱۲؛ استالپر ۲۰۰۴: ۷۴؛ تاورنیه ۲۰۱۱: ۳۲۳). اما در ایلامی هخامنشی صورت‌های *DIŠ-at-te-ri*، *DIŠšá-ak-ri*، *DIŠru-uh-hu-šá-ak-ri*، *DIŠi-gi-ri* و *MUNUSir-ti-ri*، که پس از اسم خاص آمده‌اند، ممکن است شاهدهایی باشند که خلاف قاعده مذکور را، در دوره پس از میانه^۳، نشان می‌دهند و بتوان پاره دوم آنها را به صورت‌های زیر تفسیر کرد: الف) *-r-e* متشکل از پسوند اسمی *-r* و ضمیر ملکی *-e* (نک: تاورنیه ۲۰۱۱: ۳۲۳) (یعنی *Vištāšpa ata-r-e* «گشتاسپ پدرش = پدر گشتاسپ»)^۴؛ ب) پسوند اسمی *-r* که خلاف روال معمول، به صورتی پس‌وپیش، به هسته پیوسته و نه وابسته و ترکیب اضافی نیز به صورت مقلوب آمده است (نک: استالپر ۲۰۰۴: ۷۴، ۸۶) (یعنی *Vištāšpa ate/a-r(i)* «پدر گشتاسپ»)^۵. نیز ممکن است در این دوره هم اسم‌های خویشاوندی پسوند اسمی نپذیرفته باشند و بتوان در شاهدهای مذکور، پاره دوم را به صورت *e-ri* (هَلْک

1) *DIŠte-ul-nu-ip ha-ri-ki-ip* (DB 20:79)

2) *hi-še* (DB *passim*); *DIŠNUMUNM^EDIŠnu-ka₄-mi* (DB 3:6)

۳) در ایلامی نو نیز نمونه‌های مشابهی به کار رفته است.

4) *DIŠmi-iš-da-áš-ba DIŠat-te-ri* (DB 2:3)

۵) با توجه به اینکه چنین پس‌وپیشی‌ای در ایلامی میانه نیز بی‌سابقه نیست، نمی‌توان آن را گوت‌برداری از فارسی باستان دانست (استالپر

۲۰۰۴: ۸۷)؛ هرچند راینر (۱۹۶۰: ۲۲۳-۲۲۴) چنین نظری داشته است.

۱۹۶۲: ۵۳-۵۴؛ ۱۹۶۹: ۶۷۱، ۶۸۵، ۷۰۵، ۷۴۹) یا به بیان دقیق‌تر، (i-ɾ(i) تفسیر کرد و پسوند اسمی را پیوسته به ضمیر i «او» دانست که در نقش ضمیر بازگشتی و با صورتی کوتاه ظاهر شده است (گریوسوزینی و راش ۱۹۸۷: ۲۳؛ استالپر ۲۰۰۴: ۸۶) (یعنی Vištašpa ata (i-ɾ) «گشتاسپ پدر او = پدر گشتاسپ»).

۴.۴. شمار

زبان ایلامی دو شمار مفرد و جمع (با پسوند -p) را نشان می‌دهد. به بیان دیگر، پسوند جاندار جمع p- هم‌زمان پسوند شمار جمع نیز هست و می‌تواند در یک ترکیب هر دو کارکرد (پسوند جاندار برای مطابقه و پسوند شمار جمع) را داشته باشد (مانند nap-taya-p «خدایان دیگر») و در دو صورت می‌تواند تنها نشان‌دهنده شمار جمع باشد: الف) در پیوند با اسم بی‌جان (مانند kur-p(i) «دست‌ها»؛ ب) هنگامی که هسته در شمار مفرد و وابسته جمع است (مانند sunki dayāuš-p(e)-na «شاه مردمان»)^۱.

۵.۴. حروف اضافه پسایند و پیشایند

در ایلامی هخامنشی، روابط نحوی گاه با حرف اضافه پیشایند و بیشتر با حرف اضافه پسایند، که در شمار و بسامد افزون از ایلامی پیش‌هخامنشی است، نشان داده می‌شود. حرف اضافه‌های پسایند پیوسته یا گسسته و حرف اضافه(ها)ی پیشایند گسسته‌اند (نک: استالپر ۲۰۰۴: ۸۴). فهرست آنها در ایلامی هخامنشی بدین قرار است:

۱.۵.۴. حرف اضافه پسایند (پیوسته):

na/i-: به‌طور کلی، برای نشان دادن ترکیب وابستگی - ملکی به‌کار می‌رود و بسیار پربسامد است. (مانند zavi-n Auramašdā-na «به‌کوشش آهوره‌مزدا»)^۲ (نیز نک: ۳.۳ و ۲.۴: یادداشت مربوطه).

1) ^{AN}na-ap da-a-ib-be (DB 62: 78); kur-pi (DB 54:62); ^{DIS}EŠŠANA ^{DIS}da-a-ú-iš-be-na (DB 1:1)

۲) گاه (گریوسوزینی و راش ۱۹۸۷: ۲۲؛ استالپر ۲۰۰۴: ۷۴) مرکب از پسوند اسمی بی‌جان n- و افزونه a- دانسته شده است.

/iki/a-: (به) سوی؛ نزد، میان. مانند *upi-r-iki/a* «سوی او» و *Arminiya-p-iki/a* «نزد/ میان آرمینان»^۱).

-ikimar: از، از سوی. (مرکب از *-mar* + *-iki*) (مانند *u-(i)kimar* «از من، از سوی من»^۲).

-ma: در، بر (زمانی و مکانی)؛ برابر، علیه. (مانند *ru-**ma*** «بر تیرک»، *pel ki-**ma*** «در یک سال»، *Tirāziš-**ma*** «در شیراز» و *ir-**ma*** «برابری، علیه او»^۳).
(-ma)mar: از. (مانند *almariš-**mamar*** «از دژ»، *Ragā-n-**mar*** «از ری»^۴).
-laka: فرا، ورا. (مانند *KAM-**laka*** «فرادریا، ورا»^۵).

۲.۵.۴. حرف اضافهٔ پسایند (گسسته)^۳:

uku: سر، بر، روی؛ بنا بر. (مانند *šutur **uku*** «بنا بر درستی / داد»). معمولاً پس از آن، ضمیری می‌آید که به اسم پیش از *uku* برمی‌گردد (مانند *uk-e Baga.pāta ...* «بگپاته ... برش = بر بگپاته»^۶).

itaka: با، به همراه. (مانند *tašup **itaka*** «با گروه»^۷).

*ati-**ma***: در، میان. (مانند *dayāuš **ati-**ma***** «میان مردم»^۸).

em: از. معمولاً پس از آن، ضمیری می‌آید که به اسم پیش از *em* برمی‌گردد (مانند *em* «از کمبوجیه = از کمبوجیه»^۹).

tupaka: دربارهٔ. (مانند *Gamāta Maguš **tupaka*** «دربارهٔ گوماته مغ»^{۱۰}).

۱) آنچه هَلْک (نک: ۱۹۵۸: ۲۶۱-۲۶۲) در مورد نقش *-iki/a* در تبدیل نام قوم/ مردم و نام شخص به اسم مکان می‌گوید فرضی دور و ناپذیرفتنی است.

۲) *u-(i)kimar* می‌تواند، به‌طور لفظی و گرت‌بردارانه (نک: هنکلن ۲۰۱۱: ۵۸۸-۵۸۹) برابر فارسی باستان *hacā.ma* «از سوی من» و برای نشان دادن عامل فعل مجهول نیز به‌کار رود. (مانند (DB 8:19) *tiri-k-a* (OP. *hacā.ma aθanha*; El: *u-(i)kimar...* «از سوی من گفته شد» (نیز نک: ۱.۲.۲.۵.۳: نمونهٔ فعل مجهول با عامل).

۳) استالپر (۲۰۰۴: ۸۶) همهٔ این موارد را گسسته دانسته، اما تاورنیه (۲۰۱۱: ۳۳۵)، به جز *em*، همه را پیوسته دانسته است. جز *uku* که معمولاً گسسته انگاشته می‌شود (نک: هَلْک ۱۹۶۹: ۷۶۷؛ هینتس و کخ ۱۹۸۷: ۱۲۰۹-۱۲۱۰؛ استالپر ۲۰۰۴: ۸۴)، دراصل اسم و به‌معنی «ستر» (نک: استالپر ۲۰۰۴: ۸۴) است و برخلاف حرف اضافه‌های پسایند پیوسته و مانند حرف اضافهٔ پسایند گسسته *em*، می‌تواند ضمیر ملکی *-e* بپذیرد، در مورد حرف اضافه‌های پسایند دیگر، نظر تاورنیه نیز محتمل است.

۳.۵.۴. حرف اضافهٔ پیشایند (گسسته)

kuš: ta (به). (مانند kuš Kušāya «تا (به) حبشه») (نیز نک: ۱.۹.۴).

- در این میان، uku در اصل اسم و به معنی «سر» است و laka-، itaka و tupaka ممکن است، در اصل، صفت مفعولی بوده باشند به ترتیب از فعل‌های la- «گذشتن، فرستادن»، ta- «نهادن» و tupa- «وابسته بودن (?)» (نک: هُلک ۱۹۶۹: ۷۰۱، ۷۲۰، ۷۶۳؛ هیتس و کخ ۱۹۸۷: ۳۴۴، ۸۰۰، ۱۲۱۰؛ استالپر ۲۰۰۴: ۸۴؛ تاورنیه ۲۰۱۱: ۳۳۵).

- ممکن است یک واژه، بیش از یک حرف اضافهٔ پسایند، با کارکرد جداگانه، بپذیرد (مانند zip u-nina-ma «بر درگاه من» و uli u-nina-ma «در کوشک من»)^۱.

- اگر واژه‌ای پسوند اسمی نیز پذیرفته باشد، حرف اضافه‌های پسایند پیوسته، پس از آن پسوند، به واژه می‌پیوندد (مانند sunki dayāuš-p(e)-na «شاه مردمان» و Atamti-p-iki «نزد ایلامیان»)^۲.

- در ایلامی پیش‌هخامنشی، حرف اضافه (هر دو پسایند و پیشایند) با بسامد و شمار کمتری کاربرد داشته و معمولاً بنا بر ساختاری کهنه‌تر، واژه‌هایی جهت‌نما مانند uku «سر»، pat «پا» و li- «دادن»، می‌توانسته‌اند با پذیرفتن صرف اسمی، کارکردی مشابه حرف اضافه داشته باشند. استالپر (۲۰۰۴: ۸۶) «سر» را، در جملهٔ sunki-r murun hi uku-r(i) «شاه زمین - این - سر = شاه بر این زمین»، بازماندهٔ ساختار مذکور در ایلامی هخامنشی می‌داند.^۳ این ساختار در ایلامی هخامنشی، کاملاً رو به فراموشی است و جای خود را به حرف اضافه می‌دهد.

۶.۴. ضمیر بازگشتی

بخش مهمی از کارکرد حرف اضافه‌های پسایند در پیوند آنها با ضمیر اشاره و شخصی‌ای نشان داده می‌شود که در نقش ضمیر بازگشتی به کار می‌رود. ضمیر بازگشتی

1) Aš-zi-ip Diš-ú-ni-na-ma (DB 32:56); Aš-ul-hi-MEŠDiš-ú-ni-na-ma (DB 63:81)

2) Diš-EŠŠANA Diš-da-a-ú-iš-be-na (DB 1:1); Diš-ha-tam-tup-ik-ki (16: 58)

۳) برای شاهد دیگر استالپر از این ساختار در ایلامی هخامنشی با me-r(i)، که به روشنی و استواری شاهد یادشده نیست، و نیز برای

ساختار مذکور در ایلامی پیش‌هخامنشی، نک: استالپر ۲۰۰۴: ۸۴-۸۶

در پایان بند و پیش از فعل می‌آید و به موضوع فعل، شامل فاعل و مفعول، که می‌تواند ضمیر، اسم یا گروه اسمی باشد و در آغاز بند می‌آید، بازمی‌گردد و بدین‌وسیله نقش نحوی مرجع خود و رابطه آن را با فعل نشان می‌دهد. ضمیر بازگشتی معمولاً پیش از فعل صرف ۱ و گاه صرف ۲ و ۳ آمده و می‌تواند با/ بدون حرف اضافهٔ پسایند یا در حالت رایبی (برای ضمیر شخصی) ظاهر شده و نقش نحوی مرجع خود را، که به‌صورت خام و بدون حرف اضافهٔ پسایند آمده، نشان دهد و در صورتی که بدون حرف اضافهٔ پسایند بیاید، مانند اسم‌ها و ضمیرهای دیگر، می‌تواند نشان‌دهندهٔ مفعول برایی یا فاعل باشد.

- در این مورد، گذشته از ضمیرهای اشاره و شخصی معمول که می‌توانند کارکرد بازگشتی داشته باشند، می‌توان به دو مورد اشاره کرد: الف) «او» kaš، ضمیری که در گل‌نوشته‌های هخامنشی به‌کار می‌رود.^۱ ب) واژهٔ بحث‌انگیز ā که دلالت مکانی آن، گمان «قید مکان» بودن (نک: بُرک ۱۹۳۳: ۱۷؛ هیتس و کخ ۱۹۸۷: ۵۷۲؛ گریوسوزینی و راش ۱۹۸۷: ۲۰-۲۱، ۲۶؛ گریوسوزینی ۲۰۰۸: ۷۸؛ تاورنیه ۲۰۱۱: ۳۲۸)؛ و مقایسهٔ ایلامی هخامنشی hupimer «سپس، پس از آن» با hamer «سپس» و hami «آنجا»، گمان «ضمیر» بودن (نک: استالپر ۲۰۰۴: ۷۷)؛ و جایگاه معمول آن پیش از فعل و اشاره‌ای که به مفعول جمله دارد، گمان «ضمیر بازگشتی عام غیرصریح» بودن (نک: هُلک ۱۹۶۹: ۹، ۶۵۸؛ استالپر ۲۰۰۴: ۷۶-۷۷؛

(۱) هُلک (۱۹۶۹: ۹) آن را ضمیری می‌داند، که به‌جای ā می‌تواند به عنوان ضمیر بازگشتی برایی به‌کار رود. والا (۱۹۸۷) احتمال می‌دهد که kaš نه ضمیری مستقل، که تنها صورت خطی کهنه‌تری برای نشان دادن ā باشد، اما استالپر (۲۰۰۴: ۷۷) انتقاد وی را نپذیرفته و همان نظر هُلک را به‌جا می‌داند.

(۲) این واژه را که در ایلامی هخامنشی به‌صورت ha (DB 37:78; 39:85; 48:34) در خط می‌آید، با توجه به صورت ایلامی میانهٔ (aha) و صورت مختوم به -n که در ترکیب با ضمیر u-n (نک: ۲.۴.۳: پانوشت u-n) در ایلامی هخامنشی آمده، ممکن است بتوان به‌صورت ā آوانویسی کرد. از آنجاکه صورت ایلامی میانهٔ آن (aha) می‌توانسته برای تطبیق، پسوندهای اسمی -t، -n و -r نیز بپذیرد (نک: گریو ۱۹۷۳: ۱۳۱؛ گریوسوزینی و راش ۱۹۸۷: ۲۰-۲۱؛ استالپر ۲۰۰۴: ۷۶-۷۷؛ گریوسوزینی ۲۰۰۸: ۶۸) ممکن است غنه‌شدگی آن به‌علت پسوند اسمی -n بوده باشد.

تاورنیه ۲۰۱۱: ۳۲۷-۳۲۸)^۱ آن را برانگیخته است. این واژه، از سویی، معمولاً در پایان بند، پیش از فعل و در جای ضمیر بازگشتی می‌آید و از سوی دیگر، معمولاً با دلالتی مکانی همراه است. از این‌رو، چه آن را قیدی در جایگاه/ کارکرد بازگشتی بدانیم چه ضمیر/ ضمیرواره‌ای با معنی قید مکان، می‌توان در ایلامی هخامنشی آن را به‌طور کلی به‌معنی «آنجا، اینجا» دانست (نیز نک: ۲.۴.۳: پانوش (u-n)).^۲

Kanbuziya Birdiya ir alpi-š «کمبوجیه بردیه را کشت (لفظی: بردیه، او را)».^۳

Araka upi-r-iki pari-š ... tašup Bābili-p «گروه بابلیان ... سوی آرکه رفتند (لفظی: آرکه،

سوی او)».^۴

ima-k-a ... upi-r(i) ... Āšina iš-e Atamti-r(a) «ایلامی‌ای آشینه نامش ... او ... شورید».^۵

A i-ma šasa-k «در آب بُرده شد (لفظی: آب، در آن)».^۶

upi-r(i) Pārsi-p api-n bepta-š «او پارسیان را شوراند (لفظی: پارسیان، ایشان را)».^۷

dayāuš u-nina ā uta-p «مردم آنجا از آن من شدند».^۸

(۱) هَلْک در واقع آن را ضمیر بازگشتی عامی می‌خواند که به هر مفعول غیرصریحی بازمی‌گشته و نیز مانند پیشوند فعلی عمل کرده و به فعل پس از خود می‌پیوسته است. حکم اخیر را هینتس و کخ (۱۹۸۷: ۵۷۲) نمی‌پذیرند، اما کارکرد ضمیر بازگشتی آن را در بیشتر، و نه همه موارد صادق می‌دانند.

(۲) برای دیگران، درمورد واژه مذکور به‌ویژه صورت پیش‌هخامنشی aha، نک: گریو ۱۹۷۳: ۱۳۱؛ مک‌آلین ۱۹۸۱: ۱۴۱؛ استالپر ۱۹۸۴: ۲۵؛ ۲۰۰۴: ۶۶-۶۷؛ گریوسوزینی و دیگران ۱۹۹۳: ۵۱؛ پ. مالبران- لایا ۱۹۹۵: ۸۰؛ خاچیکیان ۱۹۹۸: ۲۵؛ تاکر ۱۹۹۸: ۱۷۵؛ کینتانا ۲۰۱۰: ۳۷، ۵۹-۶۲.

3) ^{Diš}kán-bu-zí-ia ^{Diš}pír-ti-ia ir hal-pi-iš (DB 10:24-25)

4) ^{Diš}taš-šú-íp ^{Diš}ba-pi-li-íp ... ^{Diš}ha-rák-ka₄ hu-pír-ri-ik-ki pa-ri-iš (DB 49:38-39)

5) ^{Diš}ha-iš-ši-na hi-še ^{Diš}ha-tam₆-tur-ra ... hu-pír-ri ... i-ma-ka₄ (DB 16:57-58)

(۶) مواردی مانند ^{i-ma} upe-mamar و ^{upe-ma} گاه قیدی (به‌ترتیب به معنی «اینجا»؛ «آنجا»؛ «از آنجا») خوانده شده‌اند که با حرف اضافهٔ پس‌بند ساخته شده است (نک: خاچیکیان ۱۹۹۸: ۴۳؛ استالپر ۲۰۰۴: ۸۳؛ کینتانا ۲۰۱۰: ۸۳). اگر این دیدگاه را بپذیریم، ضمیری مانند ^{upi-r-iki} نیز از همان ساختار پیروی کرده؛ اما آن را چگونه قیدی می‌توان دانست؟ به نظر نگارنده، اینها ضمیرند با حرف اضافهٔ پس‌بند و در نقش ضمیر بازگشتی، چرا که مستقل از اسم خود نیستند و نشان‌دهندهٔ نقش نحوی مرجعشان‌اند.

7) ^{A^S} ^{MEŠ} hi-ma ša-sa-ak (DB 19:78)

8) hu-pír-ri ^{Diš}pár-síp ap-pi-in be-ip-taš (DB 52:58)

9) ^{Diš}da-a-ia-ú-iš ^{Diš}ú-ni-na ha hu-ud-da-ip (DB 37:77-78)

Irtaya iš-e tu-š-a ... kurtaš **kaš** tunu-š «ارتیه نامش گرفت و ... به چاکر داد (لفظی):

چاکر، به او»^۱.

upi-r(i) ... tašup i zila **ap** tiri-š-a «او ... به گروه چنین گفت (لفظی: گروه، به ایشان)»^۲.

۷.۴. ادات نفی و نهی

ادات نفی ایلامی هخامنشی *inni* است^۳ و معمولاً بلافاصله پیش از فعل آمده و فعل را منفی می‌کند (مانند *inni tiri-ma-n-p(i)* «خود را نمی‌خوانند»). ادات نفی ایلامی هخامنشی *anu*^۴ است که، با یا بی‌فاصله، پیش از فعل صرف^۳ می‌آید (نیز نک: ۱.۳.۵.۳). (مانند *anu tarta-n-t(i)* «مبادا پنهان کنی!»)^۵.

۸.۴. حرف ربط

حرف ربط همپایه‌ساز ایلامی *ak* («و») است و می‌تواند دو گروه اسمی یا دو جمله همپایه را به هم بپیوندد. (مانند *Pārs-ip ak Atamti-p-da* «پارسیان و ایلامیان»). نیز افزونه فعلی *-a mari-k-a ... tinki-k* (مانند *mari-k-a ... tinki-k*) «گرفته شد و ... فرستاده شد» (نیز نک: ۱.۵.۵.۳ و ۲.۹.۴). *ak* در ایلامی هخامنشی به‌عنوان نشانه‌ای برای آغاز یک بخش، معمولاً با تغییر موضوع سخن، نیز به‌کار می‌رود (مانند *ak ... Dārayavauš sunki na-n-r(i)*: «و داریوش شاه می‌گوید: ...»)^۶.

1) *Dišⁱir-da-ia hi-še du-ša ... Dišⁱkur-taš kaš du-nu-iš* (PF 1475:2-4)

2) *hu-pír-ri ... Dišⁱtaš-šu-ib-be hi zí-la ap ti-ri-iš-šá* (DB 24:9-10)

۳) در واقع، بازمانده *in-ni* با پسوند اسمی بی‌جان *-n* است که در ایلامی هخامنشی تعمیم کارکرد یافته است. برای صورت‌های کهن تر آن در ایلامی پیش‌هخامنشی که با صرف اسمی می‌آید، نک: گریوسوزینی و راش ۱۹۸۷: ۲۰؛ خاچیکیان ۱۹۹۸: ۴۹؛ گریوسوزینی ۲۰۰۸: ۶۷.

۴) باتوجه به صورت *ani* در ایلامی میانه (نک: استالپر ۲۰۰۴: ۸) و کاربرد نشانه *Cu* برای نشان دادن */Ci/*، در ایلامی هخامنشی نک:

۲.۲)، ناممکن نیست که ادات نفی ایلامی هخامنشی نیز *ani* بوده باشد.

5) *in-ni ti-ri-man-pi* (DB *passim*); *a-nu tar-tan-ti* (DB 60:74)

6) *Dišⁱpár-sip a-ak Dišⁱha-tam_c-tup* (DB 21:2); *mar-ri-ka₄ ... tin-gi-ik* (DB 32:55); *a-ak Dišⁱda-ri-ia-ma-u-iš DišⁱEŠŠANA na-an-ri* (DB *passim*)

- حرف ربط دیگر ایلامی هخامنشی ^۱ (k)utā «و؛ هم» (با صورت خطی ku-ud-da) است که در ایلامی میانه به کار نرفته است.^۲ (مانند (k)utā dayāuš (k)utā Māda-p-iki ak (k)utā) «هم میان مادها هم میان مردم دیگر»^۳). (k)utā نیز، مانند ak، می‌تواند پیونددهندهٔ دو گروه اسمی یا دو جملهٔ همپایه باشد.
- برای حرف ربط‌های وابسته‌ساز نک: ۱.۹.۴.

۹.۴. بند / جمله‌های پیرو

بند پیرو معمولاً پیش از بند پایه می‌آید و می‌تواند با حرف ربط وابسته‌ساز یا افزونهٔ a- ساخته شود یا، به‌عنوان بند موصولی، با موصول و گاه پسوندهای اسمی ساخته شود.

۱.۹.۴. بند پیرو با حرف ربط وابسته‌ساز

حرف‌های ربط وابسته‌ساز ایلامی هخامنشی بدین قرار است: anka «اگر، هنگامی که»، kuš «تا، تا زمانی که»^۴، upe in-tuki-me «از این رو (که)»، sap «چون، هنگامی که، سپس، آن‌گاه»؛ و حرف ربط‌های مرکبی که با sap و گاه به‌همراه موصول apa ساخته می‌شود

(۱) اگر فرض ارتباط ku-ud-da با utā فارسی باستان را بپذیریم (نک: پانوشت زیر) و همخوان /k/ را در آغاز آن، سهوی متأثر از املاهای سرهم a-ak-ku-ud-da (برای افزون‌نویسی به‌منظور درست‌خوانی در خط ایلامی، نک: والا ۱۹۸۹: ۲۲۱) و برای ak utā * بدانیم، ممکن است بتوان حرف ربط مورد بحث را به‌صورت (k)utā آوانویسی کرد، به‌ویژه که در (A²Sa 4:5) به‌صورت AS⁵ud-da نیز نوشته شده است.

(۲) گرشویچ (۱۹۷۹: ۱۳۱-۱۳۳) آن را نه واژه‌ای مستقل، که تنها برگردان خطی utā فارسی باستان می‌داند که برای نشان دادن ak و برابر الگوی فارسی باستان x uta y یا x y-ča «y و x» با ak و به‌صورت a-ak-ku-ud-da به‌کار می‌رفته است. استدلال گرشویچ استوار است و برخلاف نظر استالپر (نک: ۲۰۰۴: ۸۷-۸۸) تنها بنا بر صورت تک‌کاربرد ku-da در ایلامی نو، نمی‌توان تردید جدی در ارتباط آن با utā فارسی باستان روا داشت، اما انتقاد زک (نک: ۱۹۹۵: ۲۴۳) به «تنها یک نویسه بودن» آن بجاست. حرف ربط فارسی باستان utā «و» در الگوی utā x utā y و در معنی «هم x هم y، x و نیز y» نیز به‌کار می‌رود (نک: کنت ۱۹۵۳: ۱۷۵؛ براندشتاین و مایرهنفر ۱۹۶۴: ۱۴۹؛ اشمیت ۲۰۰۹: همه‌جا) و ku-ud-da نیز در ترجمهٔ این دو، به‌صورت (k)utā «و» و نیز در ترکیب با ak و به‌صورت ak (k)utā «و نیز/هم» یا y (k)utā x ak (k)utā «هم x هم y، x و نیز y» به کار می‌رود، لذا واژهٔ مذکور می‌بایست مستقل از ak، وام‌واژهٔ فارسی باستانی باشد که خود به‌جای ترجمهٔ آن به کار می‌رفته است (قس: شاهد بالا).

3) ku-ud-da^{DiS} ma-da-be-ik-ki a-ak ku-ud-da^{DiS} da-a-ia-u-iš ap-pa da-a-e ha-ti-ma (DB 10:27)

(۴) در ایلامی پیش‌هخامنشی anka تنها یک بار و kuš تنها در نقش حرف اضافه به‌کار رفته است (نک: استالپر ۲۰۰۴: ۸۸).

شامل: sap inu «چندان که، تا هنگامی که، تا جایی که»، sap apa «همان گونه»، sap apa anka «همان گونه که، چرا که»، meni sap apa «پس از آنکه».
مثال:

kuš u Pārs-ip-iki ak Māda-p-iki šanu-k-ut «تا من نزد پارسیان و مادها بودم [باز ۲م بار بابلیان شوریدند]».^۱

upe in-tuki-me Auramašdā... pikti u ta-š... u inni arika ām «از این رو آهوره مزدا... یاری به من رساند... <که> من نابکار نبودم».^۲
sap apa anka apuka-ta «من گروه را بر جایش نهادم... همان گونه که پیش تر نیز <بود>».^۳

۲.۹.۴. بند پیرو با افزونه -a

افزونه -a، که به پایان فعل می‌پیوندد (نک: ۱.۵.۵.۳) نیز می‌تواند نقش حرف ربط وابسته‌ساز را بازی کند.
مثال:

26 nan ITI Āšiyādiyaš-na pir-k-a i zila šaparakume uta-ut «۲۶ روز ماه آشیدایش گذشته بود که این چنین نبرد کردیم».^۴
Bābili inni lipu-k-ut-t-a... Nutitbel upi-r(i)... tašup itaka ir u-r šinu-k «که... نوتیتبل... با گروه برابر آمد».^۵

1) ku-iš^{DIŠ}ú^{DIŠ} pá-r-sip-ik-ki a-ak^{DIŠ} ma-da-be-ik-ki šâ-nu-gi-ut (DB 49:35-36)

2) hu-uh-be in-tuk-ki-me^{AN} u-ra-maš-da ... pi-ik-ti^{DIŠ}ú^{DIŠ} da-iš ...^{DIŠ}ú^{DIŠ} in-ni ha-ri-ik-ka₄ ha-um (DB 63:78-79)

3) ^{DIŠ}ú^{DIŠ} taš-šu-íp^{AS} ka₄-te-ma zik-ki-da ... sa-ap ap-pa an-ka₄ ap-pu-ka₄-da (DB 14:50-52)

4) 26^{AN} na-an^{AN} ITI^{MESAN} ha-iš-ši-ia-ti-ia-iš-na pi-ir-ka₄ hi zí-la šá-pár-rák-um-me hu-ud-da-hu-ut (DB 18:71-72)

5) ^{AS}ba-pi-li in-ni li-ip-pu-gi-ud-da ... ^{DIŠ}nu-ti-ut-be-ul hu-pír-ri ... ^{DIŠ}taš-šu-íp i-da-ka₄ ir-ru-ur ši-in-
nu-ik (DB 19:73-75)

۳.۹.۴. بند پیرو در بند موصولی (با موصول یا صرف اسمی)

بند موصولی با موصول جاندار مفرد aka «که، کسی که» و جمع aka-p(e) «که، کسانی که» و بی‌جان apa «که، چیزی که» ساخته می‌شود و می‌تواند با مرجع و پس از آن یا بدون مرجع بیاید.

مثال:

aka aluma-r upi-r(i) šilaka mil-e api-ya «کسی که زیانکار بود»، شیرهاش را سخت

فشردم»^۱.

tašup Māda-p(e) aka-p(e) u-nina inni tiri-ma-n-p(i) «گروه مادها که خود را از من

نمی‌خوانند، [آنان را درهم شکنید]؛ i apa u uta «این است آنچه من کردم»^۲.

- شیوه دیگری نیز در ساخت بند موصولی، بدون موصول و با صرف اسمی، با بسامد بیشتر در ایلامی میانه و بسامد کمتر در ایلامی نو و هخامنشی معمول بوده است. بدین صورت که پسوند اسمی به پایان صورت صرف‌شده فعل بند موصولی، که افزونه -a پذیرفته، می‌پیوندد (نک: هلک ۱۹۶۹: ۳۷؛ استالپر ۲۰۰۴: ۸۸)^۳ مانند tašup GUD laki-š-t-a-p(e) «گروهی که گله چرانده‌اند»^۴.

۱۰.۴. نقل قول مستقیم

در پایان جمله‌هایی که با فعل‌های گفتاری na- و tiri- «گفتن» و titi- «دروغ گفتن» می‌آید، صورت‌هایی از -ma^۵، با صرف اسمی متناسب با گوینده و برای نشان دادن پایان نقل قول مستقیم، قرار می‌گیرد. این واژه، که به‌نوعی نقش ادات نقل قول مستقیم را بازی می‌کند، پیرو الگوی فعل گفتاری + «جمله نقل‌شده» + ma- متناسب با گوینده، و با

1) ^{DIS}ak-ka₄ hal-lu-ma-ir hu-pir-ri šil-la-ka₄ mi-ul-li-e ha-pi-ia (DB 63:82)

2) ^{DIS}taš-šu-^{DIS}ip ^{DIS}ma-da-be ak-ka₄-be ^{DIS}ū-ni-na in-ni ti-ri-man-pi (DB 25:14-15); hi ap-pa ^{DIS}ū hu-^{DIS}da (DB 10:21-22)

۳) برای همین ساختار در ایلامی میانه، نک: هلک ۱۹۷۳: ۴۹؛ خاچیکیان ۱۹۹۸: ۵۹-۶۰؛ استالپر ۲۰۰۴: ۸۸؛ کیتانا ۲۰۱۰: ۱۴۶.

4) ^{HAL}taš-šu-^{IP}ip GUD^{MES} la-ki-iš-da-be (PFa 31:5-6)

۵) برخی (مک‌آلپین ۱۹۸۱: ۱۲۲؛ خاچیکیان ۱۹۹۸: ۶۱؛ پ. ۱۶۳؛ استالپر ۲۰۰۴: ۸۹) احتمال داده‌اند که با فعل کمکی -ma- مرتبط باشد و برخی (کیرپرنیک ۲۰۰۵: ۱۸۰؛ تاورنیه ۲۰۱۱: ۳۳۸) احتمال می‌دهند بازمانده یک فعل -ma «گفتن» باشد که از میان رفته است.

صورت‌هایی بدین قرار به کار رفته است: *ma-n-k(a)* (اول شخص مفرد)؛ *ma-r(a)* (سوم شخص مفرد)؛ *ma-p(a)* (سوم شخص جمع) و *ma-k(a)* (غیرشخصی)^۱ (مانند *ap tiri-ya mite-š ... upi-p(e) apliš ma-n-k(a)* «به ایشان گفتم که: 'پیش‌روید... آنان را در هم شکنید»^۲).

- ممکن است برای یک نقل قول، دو فعل گفتن به کار رود (مانند *i zila ap tiri-š na- ma-r(a)* «این‌چنین به ایشان گفت، می‌گفت: 'من پادشاهی کردم»^۳).

- در ایلامی هخامنشی (DNA 4:32)، یک نقل مستقیم دوم شخص مفرد برای فعل *elma-n-t(a)* «می‌اندیشی» و با نشان‌دهنده نقل قول *na->na-n-t(a)* «گفتن» نیز به کار رفته است.

برابر انگلیسی اصطلاحات فنی

word order: آرایش واژگانی:	ردهٔ نهادی اولیه: early nominative type
particle: ادات:	ردهٔ متعدی و کنایی: active and ergative type
negative particle: ادات نفی:	زبان پیوندی: agglutinative language
prohibitive particle: ادات نهی:	شخص: person
noun: اسم:	شمار: number
kinship terms: اسم‌های خویشاوندی:	صرف: morphology
main clause: بند/ جملهٔ پایه:	صرف اسمی: nominal conjugation
subordinate clause: بند/ جملهٔ پیرو:	صفت فاعلی: active participle
relative clause: بند موصولی:	صفت مفعولی: passive-intransitive participle
nominal suffix: پسوند اسمی:	ضمیر اشاره: demonstrative pronoun
possessive: ترکیب/ ساختار ملکی:	ضمیر بازتابی: reflexive pronoun
construction: ساختار:	ضمیر بازگشتی: resumptive/ anaphoric

(۱) *ma-n-k(a)* فعل صرف ۳ و *ma-k(a)* صرف ۲ را نشان می‌دهد؛ اما برای دو تفسیر متفاوت از صورت‌های *ma-r(a)* و *ma-p(a)* از فعل صرف ۳، نک: هُلک ۱۹۵۹: ۱۹؛ مک‌آلپین ۱۹۸۱: ۱۲۲؛ تاورنیه ۲۰۱۱: ۳۳۸؛ و برای صفت فاعلی/ اسم عامل، نک: استالپر ۲۰۰۴: ۵۹؛ کیتانا ۲۰۱۰: ۱۴۸؛ پ. ۱۲۳.

2) *ap ti-ri-ia mi-te-iš ... hu-pi-be hal-pi-iš man-ka₄* (DB 25: 14-15)

3) *hi zi-la ap ti-ri-iš na-an-ri^{DIS}EŠŠANA-me ú hu-ud-da ... ma-ra* (DB 33:59-60)

pronoun	attributive	ترکیب / ساختار اسنادی:
personal pronoun		construction
possessive pronoun		حالت: case
numeral		حرف اضافه پیشایند: preposition
cardinals		حرف اضافه پسایند: postposition
ordinal numbers		حرف ربط: conjunction
verb of speaking	subordinating	حرف ربط وابسته‌ساز:
adverb		conjunction
fraction		رده‌شناسی: typology
relative pronoun		مطابقه: agreement
direct quotation/ discourse		مفعول صریح: direct object
subject		مفعول غیر صریح: indirect object
logogram		گروه اسمی: nominal group
directional word		مجهول: passive

منابع

- Bork, F., 1933, "Elamische Studien" *Mitteilungen der Altorientalischen Gesellschaft* 7, 3, Leipzig, pp. 2-31.
- BRANDENSTEIN, W. und MAYRHOFER, M., 1964, *Handbuch des Altpersischen*, Wiesbaden.
- CAMERON, G., 1948, *Persepolis Treasury Tablets*, *Oriental Institute Publications* 65, Chicago.
- GERSHEVITCH, I., 1979, "The Alloglottography of Old Persian", *Transactions of the Philological Society of London*, pp. 114-190.
- Grillot, F., 1973, "La postposition génitive -na en élamite", *Cahiers de la Délégation Archéologique française en Iran* 3, pp. 113-169.
- Grillot-Susini (= Grillot), F., 1994, "Une nouvelle approche de la morphologie élamite: racines, bases et familles de mots", *Journal Asiatique* 282, pp. 1-18.
- _____, 2008, *L'Élamite: Éléments de grammaire*, Paris.
- Grillot-Susini, F. et ROCHE, C., 1987, *Éléments de grammaire élamite*, Paris.
- Grillot-Susini, F., HERRENSCHMIDT, C., et MALBRAN-LABAT, F., 1993, "La version élamite de la trilingue de Behistun: une nouvelle lecture", *Journal Asiatique* 281, pp. 19-59.
- Hallock, R., 1950, "New Light from Persepolis", *Journal of Near Eastern Studies* 9, pp. 237-252.
- _____, 1958, "Notes on Achaemenid Elamite", *Journal of Near Eastern Studies* 17, pp. 256-262.
- _____, 1959, "The Finite Verb in Achaemenid Elamite", *Journal of Near Eastern Studies* 18, pp. 1-19.

- _____, 1962, "The Pronominal Suffixes in Achaemenid Elamite", *Journal of Near Eastern Studies* 21, pp. 53-56.
- _____, 1969, *Persepolis Fortification Tablets*, Oriental Institute Publications 92, Chicago.
- _____, 1973, "On the Middle Elamite Verb", *Journal of Near Eastern Studies* 32, pp. 148-151.
- _____, 1978, "Selected Fortification Texts", *Cahiers de la délégation archéologique française en Iran* 8, pp. 109-136.
- HENKELMAN, W., 2011, "Cyrus the Persian and Darius the Elamite: A Case of Mistaken Identity", *Herodot und das Persische Weltreich/ Herodotus and the Persian Empire*, ed. R. ROLLINGER, B. TRUSCHNEGG, and R. BICHLER, Wiesbaden, pp. 577-634.
- HINZ, W., und Koch, H., 1987, *Elamisches Wörterbuch*, Archäologische Mitteilungen aus Iran, Ergänzungsband 17, Berlin.
- KENT, R., 1953, *Old Persian: Grammar, Texts, Lexicon*, New Haven.
- KHAČIKJAN, M., 1998, *The Elamite Language*, Documenta Asiana, 4, Rome.
- KREBERNIK, M., 2005, "Elamisch", *Sprachen des Alten Orients*, ed. M. STRECK, Darmstadt, pp. 159-182.
- LABAT, R., 1951, "Structure de la langue élamite (état présent de la question)", *Conférences de l'Institut de Linguistique de Paris*, 9, pp. 23-42.
- LAMBERT, M., 1974, "Deux textes élamites du III^e millénaire", *Revue d'Assyriologie et d'archéologie orientale* 68, pp. 3-14.
- MALBRAN-LABAT, F., 1995, *Les inscriptions royales de Suse*, Paris.
- McALPIN, D., 1981, *Proto-Elamo-Dravidian: The Evidence and Its Implications* (= *Transactions of the American Philosophical Society* 71, part 3).
- PAPER, H., 1955, *The Phonology and Morphology of Royal Achaemenid Elamite*, Ann Arbor.
- QUINTANA, E., 2010, *La lengua elamita (Irán pre-persa): Introducción a las lenguas muertas del próximo oriente antiguo*, Madrid.
- _____, 2013, <http://www.um.es/cepoat/cuneiforme/elamita/> (Revisada: 1 de Enero de 2013, Copyright © 2001 I.P.O.A. - Instituto del Proximo Oriente Antiguo, Murcia).
- REINER, E., 1960, "Calques sur le vieux-perse en élamite", *Bulletin de la Société de Linguistique de Paris*, 55, pp. 222-227.
- _____, 1969, "The Elamite language", *Altkeinasatische Sprache*, ed. B. SPULER, Handbuch der Orientalistik, Leiden and Köln, pp. 54-118.
- SCHMITT, R., 1991, *The Bisitun Inscription of Darius the Great: Old Persian Text*, in *Corpus Inscriptionum Iranicarum*, I/I, texts I. London.

- _____, 2009, *Die altpersischen Inschriften der Achaimeniden: Editio minor mit deutscher Übersetzung*, Wiesbaden.
- STOLPER, M. W., 1984, *Texts from Tall-i Malyan 1: Elamite Administrative Texts (1972-1974)*, Occasional Publications of the Babylonian Fund 6, Philadelphia.
- _____, 2004, "Elamite", *The Cambridge Encyclopedia of the World's Ancient Languages*, ed. R. Woodard, Cambridge, pp. 60-94.
- TAVERNIER, J., 2011, "Élamite: Analyse grammaticale et lecture de textes", *Studia Antiqua*, VIII, ed. L. LeBRUN, Bruxelles, pp. 315-350.
- TUCKER, E., 1998, "The 'Nominal Conjugations' in Achaemenid Elamite", *Studies in Persian History: Essays in Memory of David M. Lewis*, ed. M. Brosius and A. Kuhrt, Leiden, pp. 165-194.
- VALLAT, F., 1987, "Le pseudo pronom personnel *kaš en élamite achéménide", *Nouvelles assyriologiques brèves et utilitaires*, No. 114.
- _____, 1989, "Les compléments phonétiques ou graphiques en élamite achéménide", *Annali (Istituto Universitario Orientale di Napoli)* 49, pp. 219-222.
- ZADOK, R., 1995, "On the Current State of Elamite Lexicography", *The Lexicography of the Ancient Near Eastern Languages (= Studi epigrafici e linguistici sul vicino oriente antico)* 12, pp. 241-252.

یادگاری بر دیوار گارنی؛ بیتی فارسی به گویش تبریزی

علی شهیدی (عضو هیئت علمی گروه فرهنگ و زبان‌های باستانی دانشگاه تهران)

چکیده: محوطه باستانی گارنی در نزدیکی ایروان بازمانده مجموعه‌ای باستانی شامل دژ، نیایشگاه مهری، کاخ، حمام و کلیسا با کتیبه‌ها و نقش‌برجسته‌های متعدد است. این گفتار به بررسی یادگارنوشته‌ای بر دیوار نیایشگاه گارنی به خط و زبان فارسی با گویش تبریزی و سنجش دیرینگی آن می‌پردازد.

کلیدواژه‌ها: ارمنستان، قفقاز، گارنی، شعر عامیانه فارسی، گویش تبریزی

۱. مقدمه

در ۳۰ کیلومتری شرق ایروان و در دل کوه‌های گغامای استان کوتایک ارمنستان، در کنار رودی به نام آزات (= آزاد) و روستایی به نام گارنی، در انتهای جاده‌ای به نام مرزپتوننی (Marzpetuni؛ برگرفته از واژه مرزبد ایرانی) محوطه‌ای باستانی به نام گارنی (Garni) جای دارد. در گارنی، آثار دوران گوناگون از عصر سنگ تا پادشاهی اورارتو، دوران پیش‌هلنی و هلنی - اشکانی، عصر ظهور و استقرار مسیحیت و... در قالب ویرانه‌های

دژنی نظامی، کاخی تابستانی و اقامتگاهی پادشاهی، نیایشگاهی مهری (میترای)، دیری مسیحی، حمامی آراسته به موزاییک منقوش رنگی و برج و بارو و دروازه‌ای سنگی بر جا مانده است (برای آشنایی بیشتر، نک: سارگسیان و همکاران، ۱۳۶۰: ۱۱۴-۱۱۰؛ هوسپیان ۱۳۹۱: ۱۷۸-۲۰۲).

چشمگیرترین بخش مجموعه، نیایشگاه گارنی، یادگاری از خاندان اشکانی ارمنستان و هنر هلنی - اشکانی است که ارمنیان خود آن را تَجَر گارنی می‌خوانند. واژه *տաճար* (*tačar*) در زبان ارمنی که امروزه معادل «نیایشگاه، معبد (*temple*)، کلیسا» و هم به معنی «کاخ و دربار» به کار می‌رود (بدرسیان ۱۸۷۵-۱۸۷۹: ۶۸۹)، وام‌واژه‌ای است از زبان‌های ایرانی که در فارسی باستان به صورت *tacara* به معنی «کاخ» (کنت ۱۹۵۰: ۱۸۶) در دو کتیبه داریوش (*DPa*) و خشایارشا (*XPj*) در تخت جمشید، و به صورت *dacara* در کتیبه‌ای از داریوش در شوش (*DSd*) به کار رفته است. پس از گرایش ارمنستان به مسیحیت، گارنی، بر خلاف دیگر آثار پیش‌مسیحی ارمنستان، ویران نشد و به عنوان کاخ خسروان‌دخت، خواهر تیرداد سوم، پابرجا ماند. اما زلزله چهارم ژوئن ۱۶۷۹م آن را ویران کرد و توده‌ای از تخته‌سنگ‌ها و نیم‌ستون‌ها به جا گذاشت (نک: هوسپیان ۱۳۹۱: ۱۸۸).

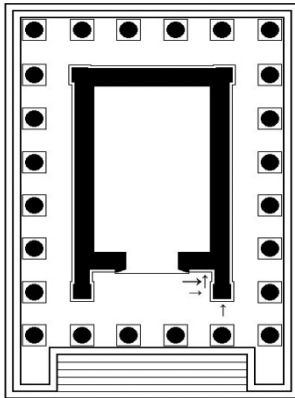
در محوطه گارنی کتیبه‌ای سنگی از آرگیشتی (اول) پادشاه اورارتو، کتیبه‌ای یونانی از تیرداد (نک: رینولدز ۱۹۷۱: ۱۵۲)، کتیبه‌های یونانی دیگری بر روی موزاییک در حمام گارنی، کتیبه‌ای آرامی از پور بلاش (نک: شاپیرا ۱۹۹۹/۲۰۰۰: ۱۹۳-۱۹۴؛ آمبارتسومیان ۲۰۱۴) و کتیبه‌ها و خاچکارهای متعدد ارمنی به دست آمده است. اما این تنها نوشته‌های موجود در این محوطه نیست و یادگارهایی به زبان فارسی نیز بر تخته‌سنگ‌های گارنی به جا مانده است.

۲. یادگاری از بهرام سنگ تراش

بر روی بسیاری از تخته‌سنگ‌های صیقلی دیواره گارنی واژه‌ها، نام‌ها و عباراتی با خطوط گوناگون و دستخط‌های متفاوت به زبان فارسی به یادگار نوشته شده که با آنکه

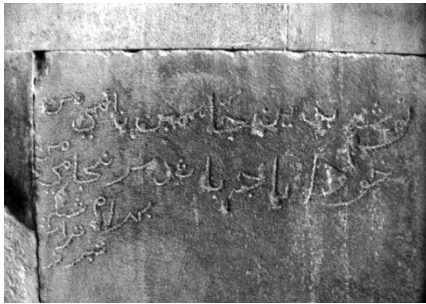
پیش چشم بازدیدکنندگان است اما به دلیل فرسودگی و کم‌رنگی، آن‌چنان چشمگیر نیست و البته به دلیل تأخر زمانی، مورد توجه ایران‌شناسان نبوده است. آفتاب‌خوردگی و رنگ‌پریدگی سنگ‌ها کار خواندن این نوشته‌ها را در محل بسیار دشوار ساخته است. بنابراین پس از عکس‌برداری از نوشته‌ها در دیدار نگارنده از گارنی در ۱۳۸۷، برای خواناسازی، عکس‌ها در تهران به یاری نرم‌افزارهای ویرایش عکس با صافی‌های تصویری گوناگون ویرایش شد و نوشته‌ها خوانا و نمایان گشت. در این میان یکی از دیوارنوشته‌های فارسی از نمونه‌های دیگر ارزشمندتر به نظر رسید.

پس از بالا رفتن از پلکان گارنی، هنگام ورود به نیایشگاه ستون‌دار (نک: تصویر ۱)، بر ازارهٔ دیوارهٔ سنگی بلند دست راست (نک: تصاویر ۲ و ۳)، از اهالی تبریز بیتی عامیانه به خط و زبان فارسی به صورت «نوشتم بدین جا مهین نامی من خودایا چه باشد سرنجامی من» به چشم می‌خورد که ظاهراً سنگ‌تراشی از اهالی تبریز به نام بهرام آن را حک کرده و در زیر آن، نام، شهرت و نام شهر خود را به یادگار آورده است (نک: تصویر ۴).



تصویر ۲- جای دیوارنوشته‌های فارسی بر نقشهٔ نیایشگاه گارنی با پیکان تیره نشان داده شده است. پیکان بزرگ‌تر جای دیوارنوشتهٔ مورد بحث است.

تصویر ۱- نمای کنونی گارنی پس از مرمت /
عکاس: نگارنده



تصویر ۴- متن یادگاری. ژرفای نوشته نشان از زمانی دارد که سنگ‌تراش برای حک کردن آن صرف کرده است. / عکاس: نگارنده

تصویر ۳- جای نوشته بر روی ازاره دیواره سنگی گارنی با پیکان سپید نشان داده شده است. / عکاس: نگارنده

اما آنچه این یادگاری ساده را شیرین ساخته شیوه نگارش آن بر پایه گویش نویسنده است:

نوشتم بدین جا مهین نامی من	۱
خودایا چه باشد سرنجامی من	۲
بهرام سنگ‌تراش	۳
تبرز	۴

۲-۱. ویژگی‌های خوشنویسی نوشته

- در واژه جا (سطر ۱)، بر روی حرف «ج» فتحه گذاشته شده است.
- در مصرع دوم (سطر ۲)، واژه سرانجام بدون «ا» به صورت سرنجام نوشته شده است که شاید نشانی از رسم‌الخط قدیم و یا کم‌بهرگی سنگ‌تراش از املائی فارسی و تأثیر صورت گفتاری واژه‌ها بر کتابت او باشد.
- در مصرع‌های اول و دوم، در واژه‌های نامی (سطر ۱) و سرنجامی (سطر ۲) زیر «ی»، به شیوه خوشنویسان قدیم ایرانی، احتمالاً برای پر کردن فضای خالی زیر حروف، دو نقطه و در سطر ۳، در واژه سنگ — بر خلاف شیوه قدیم که معمولاً زیر «س» سه

نقطه می‌گذاشته‌اند— بر روی «س» سه نقطه گذاشته شده است که ممکن است «ش» به نظر رسد.

- دو بخش واژه سنگ‌تراش (سطر ۳)، جدا از هم به صورت سنگ و تراش زیر هم نوشته شده است.

- در واژه سنگ (سطر ۳)، سرکش «گ»، به شیوه رایج در رسم‌الخط قدیم فارسی، نیامده است.

۲-۲. ویژگی‌های گویشی نوشته

نگارش ترکیب‌های نامی من (nām ī man) به جای نام من (nām ē man) در سطر ۱ و سرنجامی من (saranjām ī man) به جای سرانجام من (saranjām ē man) در سطر ۲، که کسره اضافه به صورت «ی» در نگارش و «ī» در گویش آمده است؛ خدایا به صورت خودایا (xudāyā) در سطر ۲؛ و تبریز به صورت تبرز (tabrēz) در سطر ۴، همگی می‌توانند بازتاب گویش سنگ‌تراش بر نوشته و احتمالاً متأثر از گویش تبریزی وقت باشد. اگر نام تبریز در پای نوشته نمی‌آمد، با صورت نوشتاری متن احتمالات دیگری هم به میان می‌آمد. به عنوان مثال، با این تلفظ، گوینده می‌توانست تاجیک باشد. اما ذکر نام شهر احتمالات دیگر را منتفی می‌کند.

۳. قدمت نوشته

گرچه این دیوارنوشته قدمت و ارزش تاریخی کتیبه‌های کهن را ندارد و ممکن است در نگاه نخست، چندان هم قدیمی به نظر نرسد، اما تعیین قدمت آن نیز چندان ساده نیست. پرسش نخست آن است که پیش از ویرانی گارنی در زلزله ۱۶۷۹م/ ۱۰۶۹ق در زمان شاه سلیمان اول/ شاه صفی دوم صفوی (نک: بوسوُرت ۱۳۷۱: ۲۵۵) نوشته شده یا پس از آن. پذیرش پاسخ دوم ساده‌تر است. گزارش‌ها نشان از رونق کار معماری در ایروان و حومه پس از زلزله دارد (آیت‌الله‌زاده شیرازی ۱۳۷۹: ۹). حتی در شرح عملیات عمرانی پس از زلزله آثاری ادبی همچون شوکت‌نامه میرزا محمد رحیمای وزیر ایروان در دست است (نک: دانش‌پژوه ۱۳۵۷).

اما اگر پاسخ را پیش از زلزله بدانیم و ضمناً ویرانی بخش‌های بسیاری از مجموعه را به جز نیایشگاه گارنی در سده سیزدهم میلادی به دست مغول (نک: هوسپیان ۱۳۹۱: ۱۸۹) در نظر بگیریم، پذیرش آنکه بنای متروک کهن نیایشگاه مهری سر پا باشد اما مسیحیان دیرهای ویران را ویرانه رها کرده باشند، دشوار است. پس از ویرانی مغول و پیش از زلزله، از بناهای مسیحی گارنی، به احتمال زیاد، بعضی باید سر پا و دیرهایی دایر بوده باشند، به همین خاطر امکان رفت و آمد و یادگارنویسی در محل چندان ممکن نبوده است. اما گارنی، پس از زلزله تا بازسازی دوباره در دوران شوروی (از ۱۹۶۹ تا ۱۹۷۴م^۱) تلی از تخته‌سنگ‌ها و ویرانه‌ای بر بالای کوه بوده است و هر کس آزادانه می‌توانسته سری به آن بزند (نک به عکس‌های ۵ و ۶ که گارنی را پیش از ۱۹۶۹م نشان می‌دهد. تصویر ۶ وضعیت ۱۹۶۷م است). در اینجا باید یادآوری کرد که تخته‌سنگی که نوشته مورد نظر بر آن کنده شده در همه عکس‌های قدیمی ویرانه گارنی پیش از مرمت، سر پا و در جای اصلی و اولیه خود قرار دارد و مانند دیگر سنگ‌ها در زلزله فرو نیفتاده و در عملیات مرمت جا به جا نشده است.



تصاویر ۵ و ۶- دو تصویر از ویرانه‌های گارنی در آغاز سده بیستم میلادی و پیش از برنامه بازسازی و حفاظت و مرمت. / تصویر راست: مرجع نامشخص؛ تصویر چپ: تصویر شماره ۷۸ از کتاب

URSS Arménie

(۱) گرچه پیش از آن، در ۱۹۳۳ تا ۱۹۳۴، مطالعاتی برای بازسازی آن آغاز شده بود (نک: هوسپیان ۱۳۹۱: ۱۹۰).

نباید از یاد برد که پس از انقلاب اکتبر (۱۹۱۷م) و تشکیل دیوار آهنین گرد اتحاد جماهیر شوروی وقت، با بسته شدن دروازه قفقاز به روی ایرانیان جنوب ارس، رفت و آمد به آن سوی ارس و دیدار ایروان و گارنی، تا چند دهه، کاری دشوار و گاه غیرممکن بوده است. پس این بازه، زمانی را از زمان زلزله تا ۱۹۱۷ م می‌توان محدودتر کرد. در این بازه سفرنامه‌هایی از ویرانه‌های آن گزارش داده‌اند و مستشرقان و محققانی به مطالعه آن پرداخته‌اند.^۱ آنچه محدودیت زمانی این بازه را بیشتر تأیید می‌کند تاریخ آغاز مطالعات سطحی و میدانی و تدارک برنامه‌ای برای کاوش و حفاری و چند دهه بعد، اجرای برنامه حفاظت، مرمت و بازسازی آن در اتحاد جماهیر شوروی است که دیگر احتمال و امکان یادگارنویسی بر صخره‌های سنگی محوطه، آن‌هم سر فرصت و با حوصله را منتفی می‌کرده است. تا این مرحله، تازه‌ترین یادگارهای فارسی باید در بدینانه‌ترین حالت، دست کم قدمتی بیش از یکصد سال داشته باشند و به روزگار قاجار بازگردند. گرچه رسم‌الخط نوشته مورد نظر و شیوه خطاطی و خوشنویسی بعضی از نوشته‌های دیگر حکایت از قدمتی به مراتب بیشتر دارد.

گرچه خوشنویسان چیره‌دست ایرانی آداب کهن نگارش را در دوران معاصر نیز بر روی کاغذ به سهولت اجرا می‌کنند، اما نگارش بر روی سنگ داستان دیگری است. سنگ‌تراشی که چندان خوش‌خط نیست و از املاهای فارسی نیز ظاهراً آنچنان بهره‌مند نیست، اما به رعایت بعضی تشریفات و تکلفات مربوط به خط همچون گذاشتن دو نقطه زیر «ی» بر روی سنگ تأکید دارد و آن را مشخص و بارز بر سنگ اجرا می‌کند، احتمال آنکه در عصر قاجار زندگی می‌کرده چندان قوی نخواهد بود و بازه فوق می‌تواند محدودتر شده و جایی میان اواسط دوران صفوی (اواخر سده هفده میلادی) تا اوایل قاجار (اوایل سده هجدهم میلادی) قرار گیرد. باید افزود که در بعضی نسخ کهن فارسی، نمایش کسره اضافه به صورت «ی» رایج بوده و این خود می‌تواند دلیل دیگری بر قدمت نوشته و پیش‌قجری بودن آن باشد.

۱) همچون مستشرق فرانسوی، Friedrich Dubois de Montpereux در ۱۸۳۴م (معاصر محمدشاه قاجار) و باستان‌شناس روس

Nicoghayos Marr از ۱۹۰۹ تا ۱۹۱۱م (معاصر احمدشاه قاجار) و ...

اما پرسش دیگر آن است که در قلمرو سنگ‌تراشان زبردست ارمنی که آثار فاخرشان همچون کلیساها، ساختمان‌ها، کتیبه‌ها و خاچکارهای سنگی، در سراسر قفقاز پراکنده است و در مرزهای کنونی ایران (خصوصاً اصفهان) هم کم نیست، سنگ‌تراشی تبریزی در دل ویرانه‌های گارنی چه می‌کند؟ ساکن قفقاز است؟ به سفر رفته است؟ از ویرانه‌های کهن و میراث باستانی دیدن می‌کند؟ یا ... از آنجا که حجم اصلی مصالح ساخت بناهای دوره اسلامی ایروان و حومه (همچون قلعه، حجره‌های بازار، کلیسا، مسجد، مدرسه، حمام، کاروانسرا و برج آرامگاه) بر اساس گزارش‌ها و نمونه‌های برج‌مانده (همچون مسجد کبود ایروان؛ نک: آیت‌الله‌زاده شیرازی ۱۳۷۹: ۵۰-۸۲؛ هوویان ۱۳۸۶: ۱۲۱) متناسب با اقلیم، سنگ بوده و کتیبه‌ها، محراب‌ها، پی و ازاره دیوارها و مناره‌ها و گاه تمام دیوار، درگاه، پله و حتی بخش‌هایی از سقف، همه از سنگ ساخته می‌شده است، یک احتمال آن است که حاکمان ایرانی مسلمان ایروان پیش از جنگ‌ها و معاهده‌های ایران و روس و جدایی ایران و قفقاز، برای ساخت مساجد و بناهای مذهبی، با رعایت دستورهای شرعی، سنگ‌تراشان مسیحی ارمنی را به کار نمی‌گرفته‌اند و اگر مهندس، صنعتگر، معمار، سنگ‌تراش، گچکار یا نیروی مسلمان لازم در دسترس نبود، از شهرهای دور و نزدیک ایران همچون اصفهان و تبریز فرا خوانده می‌شد، تا در ساخت مساجد متعددی که امروزه اغلب از میان رفته‌اند، دست نامسلمان در کار نباشد (درباره مساجد قدیم و آثار به‌جامانده، نک: آیت‌الله‌زاده شیرازی ۱۳۷۹: ۹-۱۳). چنان‌که در ساخت مسجد کبود ایروان که در اوایل دوره زندیه در ۱۱۷۹ق ساخته شده، صنعتگران مسلمان اصفهانی، اوجانی^۱ و تبریزی دست‌اندرکار بوده‌اند. محمدحسن ابوالقاسم الحسنی الاصفهانی، محمدریغ اصفهانی، غفار اوجانی و میرمرتضی تبریزی نام کاتبانی است که بر کتیبه‌های محراب‌های سنگی و درون ساقه گنبد مسجد کبود ایروان برجا مانده است (همان: ۳۶-۴۰). در کنار کتیبه‌نویسان حجار، سنت یادگارنویسی ایرانیان بر دیواره‌های

(۱) با توجه به شهرت چند آبادی در گستره ایران به «اوجان»، برخلاف تصور آیت‌الله‌زاده شیرازی، اوجانی می‌تواند بومی ایروان نباشد

(نک: آیت‌الله‌زاده شیرازی، ۱۳۷۹: ۴۰).

اندود گچ (گاه هشت لایه) در بخش‌های مختلف مسجد کیود ایروان نیز شاهدهی است بر نمونه‌های مشابه در گارنی (نک: همان: ۴۲).

حجار تبریزی که برای کار به ایروان وارد می‌شود مصالح بومی را به کار می‌برد. فراهم کردن تخته‌سنگ‌های برش‌خورده و صاف و صیقلی از معادن سنگ، فرصت و زمانی دراز می‌طلبد، و یکی از شیوه‌های رایج میان صنعتگران قدیم ایرانی استفاده از مصالح مهیای شهرها و بناهای ویرانه باستانی نزدیک است که پیشینیان ساخته و پرداخته‌اند. در بازسازی گارنی در سده بیستم میلادی، باستان‌شناسان جای خالی تخته‌سنگ‌های خردشده یا مفقودشده را با سنگ‌های تازه پر کرده‌اند که امروزه تفاوت رنگشان با سنگ‌های کهن مشخص و گویاست. سنگ‌های مفقوده را در طول تاریخ، مردمان روستاها و شهرهای اطراف برای ساخت بناهای گوناگون همچون کلیسا و مسجد و اشیای سنگی همچون کتیبه، سنگاب و خاچکار به کار برده‌اند.

۴. نتیجه

این گفتار بر آن است که سنگ‌تراش تبریزی احتمالاً در زمانی میان اواسط دوران صفوی تا اوایل قاجار، برای کار یا سفر، از تبریز به ایروان رفته و احتمالاً از همکاران ایروانی خود داستان ویرانه‌های گارنی و حجاری‌های فاخر و تخته‌سنگ‌های برش‌خورده و صاف و صیقلی آن را شنیده و برای بازدید و احتمالاً انتخاب و استفاده از چند تخته‌سنگ سری به آنجا زده و به یادگار، شعری فارسی با گویش تبریزی بر یکی از معدود ازاره‌های استوار دیواره دست راست ورودی حک کرده است. پیش و پس از او، ایرانیان دیگری هم بوده‌اند که به خط و زبان فارسی یادگارهایی بر دیواره‌های سنگی گارنی حک کرده‌اند و جای خالی نوشته‌ای به زبانی ایرانی را در کنار کتیبه‌های اورارتویی، یونانی، آرامی و ارمنی پر کرده‌اند؛ ولی هیچ‌کدام از یادگاری‌های فارسی خوانایی و در عین حال، سادگی و صفای یادگار بهرام را ندارد. همه صنعتگران قدیم آثار خود را امضا نمی‌کرده‌اند و نام و نشان خود را بر دست‌ساخته‌های خود نمی‌نوشته‌اند. از حجاری چون بهرام که علاقه‌مند نگارش یادگاری و ثبت نام خویش

است، باید آثاری به امضای هنرمند بر جا مانده باشد که بعید نیست در پژوهش‌های میدانی و باستان‌شناسانه به دست آید.

منابع

- آیت‌الله‌زاده شیرازی، باقر، ۱۳۷۹، «مطالعه و مرمت مسجد جامع ایروان»، اثر (فصلنامه علمی، فنی، هنری)، ش ۳۱ و ۳۲، ص ۳-۱۱۳.
- بوسورث، کلیفورد ادموند، ۱۳۷۱، *سلسله‌های اسلامی*، ترجمه فریدون بدره‌ای، تهران.
- دانش‌پژوه، محمدتقی، ۱۳۵۷، «شوکت‌نامه میرزا محمد رحیمای وزیر ایروان» (بخش‌های ۱ و ۲) بررسی‌های تاریخی، س ۱۳، ش ۱ (پیاپی ۷۵)، ص ۲۴۵-۲۸۵؛ ش ۲، (پیاپی ۷۶)، ص ۷۷-۱۱۸.
- سارگسیان، گ. خ. و همکاران، ۱۳۶۰، *تاریخ ارمنستان*، ج ۱، ترجمه ا. گومانیک، تهران.
- هوسپیان، شاهن، ۱۳۹۱، «معد گارنی»، *پیمان (فصلنامه فرهنگی ارمنیان)*، س ۱۶، تابستان ۱۳۹۱، ش ۶۰، تهران، ص ۱۷۸-۲۰۲.
- هوویان، آندرانیك، ۱۳۸۶، «مسجد کبود ایروان»، *گلستان هنر*، ش ۹، پاییز ۱۳۸۶، ۱۱۷-۱۲۲.
- AMBARTSUMIAN, A., 2014, "Anahit Perikhanian", *Encyclopedia Iranica*:
www.iranicaonline.org/articles/perikhanian-anahit.
- BEDROSSIAN, M., 1875-79, *New Dictionary (Armenian-English)*, Venice.
- KENT, R. G., 1953, *Old Persian: Grammar, Texts, Lexicon*, New Haven.
- REYNOLDS, J., 1971, "Roman Inscriptions 1966-1970", *The Journal of Roman Studies*, vol. 61, pp. 136-152.
- SHAPIRA, D., 1999/2000, "A Note on the Garni Inscription", *Iran & the Caucasus*, vol. 3/4, pp. 193-196.
- URSS Arménie, Novosti, Moscou 1967.

حذف واکه و قلب واجی در تصریف فعل در گویش تاتی گیفان

ندا هدایت (دانش‌آموخته دکتری رشته زبان‌شناسی همگانی، دانشگاه آزاد اسلامی، واحد علوم و تحقیقات، تهران)

چکیده: مقاله حاضر به بررسی دو ویژگی منحصر به فرد در ساختار فعلی یکی از گونه‌های تاتی مرسوم در دهستان گیفان، واقع در شمال غربی خراسان و شمال شهرستان بجنورد، می‌پردازد. بررسی ساختار فعلی وجود فرایندهای واجی گوناگونی را در تصریف فعل نشان می‌دهد. حذف واکه و قلب از جمله این فرایندها هستند که رخداد آنها مشروط به شرایط ساختوازی است. این دو فرایند در گویش گیفانی، به دلیل پیروی از شرایط آوایی معمول برای رخداد جهان‌شمول هستند، اما آنچه آنها را زبان‌ویژه می‌کند نظام‌مند بودن وقوع آنها براساس برخی شرایط ساختوازی است. افزودن پیشوند تصریفی به ستاک فعل و تکواژ نفی به پیشوند وجه اخباری شرایط را برای حذف واکه از ستاک یا پیشوند فراهم می‌کند. حذف واکه از ستاک که تابع برخی ویژگی‌های آوایی و وجود ساختار هجایی CVCV پس از پیشوند تصریفی است امکان مجاورت همخوان‌های گرفته‌گرفته یا f با یک روان را در برخی افعال فراهم کرده و فرایند قلب را زمینه‌چینی می‌کند.

کلیدواژه‌ها: گویش تاتی گیفان، تصریف فعل، شرایط ساختارزی^۱، حذف واکه^۲، قلب^۳

۱. مقدمه

یکی از اقلیت‌های زبانی که باقی‌مانده از زبان‌های باستانی ایران است تاتی است، که اقوام تات کشور بدان سخن می‌گویند. کلمه تات ریشه تاریخی ایرانی ندارد. در واقع، کسانی که به نام تات خوانده می‌شوند بازمانده‌های اقوام ایرانی ساکن در مسیر حرکت و استقرار قبایل ترک هستند، که عمدتاً از زمان غزنویان به بعد و به خصوص در دوره سلجوقیان و مغول وارد ایران شده و بیشتر در شمال و شمال غرب ایران ساکن گشتند. تات‌ها، به طور پراکنده، در استان‌های آذربایجان، قزوین، سمنان، خراسان و... زندگی می‌کنند (بابایی کهن ۱۳۸۷). به همین دلیل، گونه‌های متفاوتی از این زبان در جای‌جای کشور وجود دارد که باید به جمع‌آوری و حفظ آنها همت گمارد؛ چرا که به علت مهاجرت بی‌رویه مردم از روستاهای تات‌نشین به شهرهای بزرگ، این زبان با ارزش در معرض خطر نابودی قرار دارد.

گونه‌های مختلفی از زبان تاتی نیز امروزه در بخش‌هایی از شمال خراسان (خراسان شمالی) مانند سنخواست، راز، گیفان و... کاربرد دارند. یکی از این گونه‌ها در میان تات‌نشینان دهستان گیفان، واقع در فاصله ۸۶ کیلومتری شهر بجنورد (مرکز استان خراسان شمالی)، رایج است. دهستان گیفان منطقه‌ای است کاملاً کوهستانی که در دامنه قسمتی از رشته‌کوه‌های آلاداغ، واقع در شمال غربی خراسان و شمال شهرستان بجنورد، قرار دارد (بروشکی ۱۳۹۰: ۲۴). مردم گیفان از باقی‌ماندگان همان گروه عظیم چند ده‌هزار نفری هستند که بعد از سقوط تیسفون، پایتخت ساسانیان، در سال ۱۶ هجری به دست مسلمانان (در زمان خلیفه دوم راشدین به فرماندهی سعد وقاص) همراه یزدگرد سوم ساسانی از غرب کشور کوچ (فرار) کرده و در این ناحیه ساکن شده‌اند (همان: ۳).

1) morphological conditions

2) vowel deletion

3) metathesis

مقاله حاضر بخشی از پژوهش میدانی مفصلی است که نگارنده در جهت پایان‌نامه دکتری خود و در راستای بررسی ویژگی‌های صرفی و نحوی گونه تاتی مرسوم در گیفان انجام داده است. در این تحقیق، پیکره زبانی گویش مورد نظر از میان گفتار بیش از پانزده گویشور که از اقوام تات محسوب می‌شوند به دست آمد. چند نفر از این گویشوران ساکن دهستان گیفان بوده و بقیه ساکن شهر بجنورد هستند. داده‌های پژوهش از طریق پرسش‌نامه، مصاحبه و گوش دادن به گفت‌وگوی گویشوران گردآوری گردید. پرسش‌نامه مذکور برگرفته از سه پرسش‌نامه کامری و اسمیت (۱۹۷۷)، راهنمای گردآوری گویش‌ها (۱۳۹۰)، پرسش‌نامه منتشر شده در کتاب راهنمای گردآوری و توصیف گویش‌ها، تالیف زمردیان (۱۳۸۶)، و پرسش‌نامه‌ای است که نگارنده از متن کتاب یارشاطر (۱۹۶۹) تهیه کرده است.

اطلاعات گردآوری شده ابتدا ضبط شده و سپس ثبت گردید. نظام فعلی این گویش از جمله داده‌هایی است که از پیکره زبانی گردآوری شده استخراج شده است. از نکات قابل توجه در نظام فعلی گویش گیفانی رخداد تغییرات واجی در تصریف فعل است. از میان این تغییرات می‌توان به هماهنگی واکه پیشوند تصریفی با ستاک، حذف همخوان r و n از پایان ستاک در وجه امری، حذف واکه از ستاک و پیشوند وجهی طی فرایند پیشوندافزایی و قلب در ستاک فعل اشاره کرد. بررسی حذف واکه و قلب به عنوان دو فرایند واجی که در این گویش مشروط به شرایط ساختوازی هستند هدف مقاله حاضر است. این فرایندها در بسیاری از زبان‌های دنیا نیز مشاهده می‌شوند، اما شرایط واژگانی و ساختوازی لازم برای رخداد در هر زبان، آنها را زبان‌ویژه می‌کند. بررسی مواردی از اطلاعات ساختوازی مربوط به صرف فعل که شرایط عملکرد این فرایندها را در گویش گیفانی فراهم می‌کنند جایگاه این گویش را در مطالعات بین‌زبانی حذف واکه و قلب معین می‌کند. به بیان دیگر، این اطلاعات به ما کمک می‌کنند تا دریابیم که چرا دو فرایند حذف واکه و قلب می‌توانند در این گویش، زبان‌ویژه باشند.

۲. پیشینه تحقیق

نخستین کسی که به تحقیق علمی، زبان‌شناختی و نوین گویش‌های تاتی همت گماشته است احسان یارشاطر است که گویش‌های تاتی جنوبی را شناسایی کرده و حاصل کار را در کتاب *دستور گویش‌های تاتی جنوبی* در سال ۱۹۶۹ به چاپ رسانده است. در یکی از فصل‌های کتاب مذکور نظام فعلی این گویش‌ها به‌طور مجزاً بررسی شده و با یکدیگر مقایسه شده‌اند. در این فصل، به مواردی از حذف واکه و قلب واجی نیز اشاره شده است که متعاقباً به آنها خواهیم پرداخت.

از جمله افرادی که به‌طور اخص به مطالعه ساخت فعل در زبان تاتی همت گمارده‌اند اصغری (۱۳۸۵) است که در مقاله‌ای، ساختمان فعل در گویش تاتی کلاسور (واقع در کلبر آذربایجان شرقی) را بررسی کرده است. از میان پایان‌نامه‌هایی که در این زمینه نگارش شده نیز باید به پایان‌نامه ایرج رحمانی (۱۳۸۰) با عنوان *بررسی ساختمان فعل در گویش تاتی تاکستان و منطقه بوئین زهرا* اشاره کرد.

رضایی کیشه‌خاله و سبزه‌علی‌پور نیز در سال ۱۳۸۷، در مقاله‌ای، به بررسی ریشه و ماده فعل در گویش‌های تاتی، تالشی و گیلکی پرداخته و وجوه تشابه و تفاوت آنها را در این حوزه با یکدیگر به بحث گذاشته‌اند. سبزه‌علی‌پور (۱۳۸۸ الف) پایان‌نامه دکتری خود را تحت عنوان *بررسی تطبیقی در گویش‌های تاتی خلخال، تالشی و گیلکی* تدوین کرد و سپس در مقاله‌ای (۱۳۸۸ ب) به بررسی ساختمان فعل تاتی بر مبنای گونه دروی^۱ از بخش شاهرود خلخال همت گماشت که در آن، ویژگی‌های منحصر به فردی برای ساخت فعل بیان شده است.

اما در مورد گونه‌هایی از این زبان که تات‌های مقیم خراسان شمالی بدان تکلم می‌کنند، تا کنون کار علمی مفصلی انجام نشده و فقط تعداد اندکی مقاله در این زمینه به چاپ رسیده و یا در سمینارها ارائه شده است. صفرزاده (۱۳۸۶) در مقاله‌ای، به گردآوری واژه‌های گویش‌های تاتی رایج در شمال خراسان که در متون کهن یافت می‌شوند پرداخته و کاربرد آنها را در تصحیح و شرح متون ادب فارسی بررسی کرده

است. محمدتقی ایمان‌پور و هادی اکبرزاده (۱۳۸۸) در مقاله‌ای، به بررسی و معرفی واژه‌های تاتی شمال خراسان با نگاهی به آثار مولانا پرداخته‌اند. پژوهشی پیرامون فرهنگ عامه و گویش مردم سنخواست به قلم هادی اکبرزاده (۱۳۸۸) نیز کوششی است در جهت معرفی یکی از گویش‌های تاتی شمال خراسان که در شهر سنخواست مردم بدان سخن می‌گویند. مقاله‌ای نیز تحت عنوان «بررسی گویش تاتی روین واقع در شهرستان اسفراین و کاربرد آن در تصحیح و شرح متون ادب فارسی» توسط شیواسادات نوروززاده در همایش بین‌المللی گویش‌های مناطق کویری ایران در آذرماه ۱۳۸۹ ارائه شده است. وی در مقاله مذکور، یکی از گویش‌های تاتی شمال خراسان و ارتباط آن با متون ادب فارسی را بررسی کرده است. اما آنچه باید گفت این است که تا به حال، تحقیق علمی و دقیقی در مورد ساخت فعل در هیچ‌یک از گویش‌های تاتی خراسان انجام نگرفته است.

مقاله حاضر، که گزیده‌ای از یک تحقیق میدانی است، نخستین گام در جهت بررسی و توصیف گویش تاتی گیغان به شمار می‌آید. داده‌های این مقاله برگرفته از اطلاعات گردآوری شده در مورد ساختمان فعل است که پیش‌تر به‌طور جامع مورد بررسی قرار گرفته است. پس از تحلیل ساختار فعل، دو نمونه از تغییرات واجی، یعنی حذف واکه و قلب، که طی فرایند پیشوندافزایی به فعل رخ می‌دهند، به عنوان دو ویژگی انحصاری این گویش انتخاب شدند، که در این مقاله بررسی می‌شوند.

۳. حذف واکه و قلب در زبان‌های دنیا

حذف واکه یکی از فرایندهای معمول در زبان‌های دنیاست که به طور طبیعی و تحت شرایط متفاوتی اتفاق می‌افتد. توالی واکه بدون یک همخوان میانی در اکثر زبان‌ها پذیرفته شده نیست. هرچا تسلسل تکواژها التقاء واکه^۱ را به‌وجود بیاورد، زبان‌ها از روش‌های متعددی برای حل آن استفاده می‌کنند. یکی از پرکاربردترین این روش‌ها حذف یکی از واکه‌هاست (هریس ۲۰۱۱).

1) hiatus

حذف واکه می‌تواند بین دو همخوان نیز صورت بگیرد. این فرایند که حذف واکهٔ میانی^۱ نام دارد عموماً به تکیه و یا جایگاه واکه در رابطه با مرز واژه حساس است. نوعی از حذف واکه، که به جایگاه آن بستگی دارد، هجای میانی را از یک توالی سه هجایی که در بخش آغازین یا پایانی کلمه قرار دارد هدف قرار می‌دهد. این مورد در دو زبان تونکاو^۲ (هویجر ۱۹۴۶) و تاگالوگ^۳ (کنستویچ و کیسبرت ۱۹۷۹) به چشم می‌خورد (هریس ۲۰۱۱: ۱۶۰۰).

تأکید این مقاله به حذف واکهٔ بین دو همخوان است، که به قواعد ساختواژی حساس بوده و به واسطهٔ فرایند پیشوندافزایی به ستاک در صرف فعل انجام می‌شود. پس از مقالهٔ هله (۱۹۷۳) — که در آن شرایط واجی قواعد ساختواژی مطرح شد — برخی مدل‌های واژگانی ظهور کرد که امکان به‌دست‌دادن روابط آوایی بین صورت‌های وابسته به ساختواژه را، بدون آنکه لزوماً از یک منبع واژگانی واحد مشتق شوند، فراهم کرد. مطالعات پس از آن نیز مشروط بودن فرایندهای واجی، از جمله حذف واکه به شرایط ساختواژی، را تأیید می‌کند. در صورتی که اطلاعات لازم برای رخداد این فرایندها از واژگان به دست آید، تحلیل‌های واژ- واجی در مورد آنها ارائه می‌شود.

یکی از زبان‌هایی که فرایند حذف واکه در آنها حساس به ساختواژه است اسپانیایی است. در این زبان، واکه‌های پایانی ستاک قبل از یک پسوند فعلی واکه‌آغازین حذف می‌شود (برمودز اوترو ۲۰۰۷: ۲۷۹). در زبان ایتالیایی نیز حذف واکه در مرز واژه صورت می‌گیرد. واکهٔ پایانی کلمات نقشی مثل وابستهٔ اسم، ضمیر یا حرف اضافه حذف می‌شود، مشروط بر اینکه اسم یا فعل واژگانی پس از آن واکه‌آغازین باشد (گاراپا ۲۰۰۷: ۶۱). در زبان عبری، حذف واکه به لحاظ ساختواژی در صورت‌های صرفی ستاک‌هایی که شامل ساختار هجایی CVCVC می‌شوند دارای تنوع است. حذف واکه در این ستاک‌ها، بسته به موقعیت و نوع واکهٔ وابسته به مقولهٔ واژگانی، تغییر می‌کند (بت ال ۲۰۰۸). زبان یاولمانی^۴ نیز از جمله زبان‌هایی است که حذف واکهٔ پایانی فعل در آن به

1) syncope

3) Tagalog (Philippines)

2) Tonkawa (Oklahoma and Texas)

4) Yawelmani (Penutian; California)

اطلاعات ساختوازی وابسته است، زیرا فقط در پایان فعل اعمال می‌شود (نوسکه ۱۹۹۳: ۹۱). دیگر بررسی واژواجی در مورد فرایندهای حذف واکه را در مشتقات فعل به‌علاوه اسم (با پیشوند یا بدون پیشوند) و ترکیبات اسم به‌علاوه اسم از نقطه‌نظر آواشناختی و ساختوازه‌وارگانی در زبان یوروبا^۱ (آکینلابی و اوپید، ۱۹۸۷) می‌توان یافت. نمونه‌هایی از حذف واکه در تصریف فعل در گویش‌های تاتی جنوبی نیز مشاهده می‌شود. حذف واکه در این گویش‌ها زمانی اتفاق می‌افتد که واکه پیشوند وجهی قبل از ستاک واکه‌آغازین قرار گرفته و در مجاورت واکه‌ای دیگر حذف شود. وجود افعال b-om-indæ یعنی «آنها آمدند» و m-or-em به معنی «می‌آورم» گواهی بر این مطلب است (یارشاطر ۱۹۶۹: ۲۱۱). فعل nemtuni یا nemtuniʃæ به معنی «نمی‌توانی» نیز نمونه‌ای از این فرایند را در گویش سگزابادی نشان می‌دهد که در آن، واکه تکواژ وجهی حذف شده است (همان: ۲۱۹).

قاعده حذف واکه در زبان فارسی بر ستاک برخی افعال تأثیر می‌گذارد. به عنوان مثال، فعل‌های «می‌شنوم»، «می‌نویسم» و «می‌فرستم» به صورت mi-ʃnæv-æm و mi-nvis-æm و mi-frest-æm تلفظ می‌شوند. فرایند حذف واکه از پیشوند وجهی در این زبان اختیاری است و در گفتار سریع برخی گویشوران رخ می‌دهد. به عنوان مثال، گاه شاهد تلفظ ne-m-tun-æm و ne-m-dun-æm در مورد افعالی مثل «نمی‌توانم» و «نمی‌دانم» هستیم.

از طرف دیگر، قلب فرایندی است که طی آن، در زبان‌های خاصی تحت شرایطی خاص ترتیب خطی قابل پیش‌بینی تغییر می‌کند (هیوم ۲۰۰۲: ۲). به باور چامسکی و هله (۱۹۶۸: ۳۶۱)، قلب «یک فرایند کاملاً رایج است» و گشتارهایی را ممکن می‌سازد که بر روی تغییر ترتیب تأثیر می‌گذارد. اما کاتامبا (۱۹۹۳: ۱۹۷) معتقد است که فرایند قلب تا اندازه‌ای نادر است اما در تعدادی از زبان‌ها مثل عبری، عربی و هانونو^۲ یافت می‌شود. میلکه و هیوم (۲۰۰۱: ۱۳۵) هم معتقدند گرچه مطالعات بین‌زبانی، رخداد قلب در تعداد

1) Yoruba (Nigeria)

2) Hanunoo (Philippines)

زیادی از زبان‌های دنیا را نشان می‌دهد اما بسامد آن از دیگر فرایندهای رایج مانند همگونی کمتر است. قلب همواره از دو دیدگاه در زمانی و هم‌زمانی بررسی شده است. اساس تجربی مطالعه قلب در سال‌های اخیر، به خاطر گردآوری تحقیقات بین‌زبانی وسیع (مانند بلوینز و گرت ۱۹۹۸، هیوم ۱۹۹۸ ب، میلکه و هیوم ۲۰۰۱)، مطالعات عمیق قلب در زبان‌های خاص (مانند مک‌کارتی ۲۰۰۰، هیوم ۱۹۹۸ الف، سئو و هیوم ۲۰۰۱) و آثار تجربی که به دنبال تأثیرات روان‌شناختی زبان بر روی قلب (مانند ویبترز ۲۰۰۱) انجام شده قوت گرفته است.

یکی از افرادی که مطالعات بسیاری در زمینه قلب انجام داده الیزابت هیوم است. وی (۲۰۰۲) بر اساس اطلاعاتی که از پایگاه داده‌های ۳۴ مورد از قلب هم‌زمانی همخوان- همخوان با مواردی از قلب هم‌زمانی همخوان- واکه و قلب در زمانی مربوط به آنها جمع‌آوری کرده، به بررسی بین‌زبانی قلب در تعدادی از زبان‌ها پرداخته است. در برخی از این زبان‌ها، مانند عربی بدوی^۱، تاگالوگ و گرجستانی، قلب واجی در تصریف فعل رخ می‌دهد.

هیوم (همان) سه مشاهده مهم در رابطه با الگوهای بین‌زبانی قلب به دست می‌دهد: الف) جهت تغییر در قلب از زبانی به زبان دیگر فرق می‌کند؛ ب) برای برخی ترکیبات واجی، یک ترتیب به لحاظ مطالعات بین‌زبانی به عنوان برون‌داد قلب ارجح است در حالی که برای زبان‌های دیگر یک ترتیب با بسامدی یکسان نسبت به ترتیب دیگر اتفاق می‌افتد؛ ج) نشانه‌های شنیداری/صوتی برای تعیین توالی که از قلب ناشی می‌شوند معمولاً بهتر هستند.

هیوم (همان: ۱۰) به دو عامل مهم در پردازش آواهای گفتاری که مشمول قلب واجی می‌شوند اشاره می‌کند. این دو عامل ماهیت خود آواها و نحوه تجزیه و تحلیل نشانه‌های صوتی و شنیداری توسط شنونده هستند. گرچه نشانه‌های صوتی و شنیداری در توالی همخوان‌ها را باید اساساً جهان‌شمول در نظر گرفت اما تأثیر واژگانی بر روی آنها

1) Bedouin Arabic

زبان‌ویژه است. توالی آواها با مشخصه‌های یکسان ممکن است توسط شنوندگان زبان‌های مختلف به شیوه‌ای متفاوت تجزیه و تحلیل شود.

توالی‌های همخوانی که مشمول قلب می‌شوند معمولاً از زبانی به زبان دیگر و بر اساس قواعد واج‌آرایی^۱ در آن زبان‌ها فرق می‌کنند. به زعم بلوینز و گرت (۱۹۹۸)، همخوان‌های چاکنایی، روان‌ها و غلت‌ها عموماً مشمول قلب واجی می‌شوند. فرایند قلبی که طبقه روان‌ها را دربرمی‌گیرد در تعدادی از زبان‌ها یافت می‌شود (همان: ۱۲۸). نمونه در زمانی این نوع قلب را می‌توان در زبان فارسی در کلماتی مثل $soxrae \rightarrow sorx$ و $væfræ \rightarrow værf$ و غیره یافت.

نمونه‌هایی از قلب واجی از طبقه روان‌ها در ساختار فعلی گویش‌های تاتی جنوبی نیز به چشم می‌خورد. به‌عنوان مثال در گویش چالی دو ستاک حال و گذشته به ترتیب -xrind- و -xri- هستند، اما هم‌زمان با افزودن پیشوند be- به ستاک قاعده قلب عمل کرده و این فعل به صورت berxind یعنی «خرید» ظاهر می‌شود. وجود فعل be-rbin در گویش سگزآبادی و bi-rbin در گویش تاکستانی به معنای «بریدن» (پارشاظر ۱۹۶۹: ۱۸۴-۱۸۵) نیز گواهی است بر عملکرد قاعده قلب در تاتی جنوبی، که مانند گویش گیفانی تحت شرایط ساختوازی، هم‌زمان با افزودن پیشوند وجهی به ستاک فعل رخ می‌دهد.

۴. توصیف و تحلیل داده‌ها

در این بخش، ابتدا مواردی از ساختمان فعل در گویش تاتی گیفان به اختصار معرفی شده و سپس فرایندهای حذف واکه و قلب واجی در آن به طور مجزاً توصیف و بررسی می‌شوند.

۱.۴. ساختمان فعل

نظام فعلی گویش تاتی گیفان بر اساس دو ستاک گذشته و حال؛ چهار وجه امری، اخباری، التزامی و دعایی، دو شمار و سه شخص بنیان نهاده شده است. وجه اخباری

1) phonotactics

2) liquid

3) glide

پنج زمان و نمود (حال، گذشته، ناقص، کامل و بعید) را شامل می‌شود و وجه التزامی معمولاً دارای دو زمان حال و گذشته و نمود ناقص و کامل است. پیشوندهای وجه اخباری و التزامی، به ترتیب، تکواژهای *me-* و *be-* هستند که هر یک شامل تکواژگونه‌های *mo-*، *mu-*، *mi-* و *bo-*، *bu-*، *bi-* می‌شوند که کاربرد آنها منوط به رخداد فرایند هماهنگی واکه پیشوند با واکه ستاک است. به عنوان مثال، *me-* و *be-* در افعال بسیاری از جمله *me-r-em*، *me-zæn-em*، *be-njis-em*، به ترتیب، به معنای «می‌رویم»، «می‌زنیم» و «بنویسیم» به کار می‌رود. در افعالی مانند *mo-don-æ*، *mo-rquzæ* و *bo-borr-æ*، به ترتیب، به معنای «می‌داند»، «فرار می‌کند» و «ببرد» که دارای واکه گرد در ستاک هستند، *me-* و *be-* تبدیل به *mo-* و *bo-* می‌شوند. اگر ستاک فعل با نیم‌واکه کامی ز آغاز شود، این وندها به *mi-* و *bi-* تغییر می‌کنند، مانند فعل *mi-juj-əm* «می‌یابم» و *bi-j-əm* «بیایم». وندهای *mu-* و *bu-* فقط در افعالی مثل *mu-zær-æ* «می‌گذارد» و *bu-zær-æ* «بگذارد» مشاهده می‌شود. صرف فعل بر پایه پیشوندهای تصریفی، ستاک فعلی و چند شناسه انجام می‌پذیرد. شناسه‌های فعلی، تکواژهای *-əm*، *-i*، *-æ* (زمان حال) و *-ø* (زمان گذشته)، *-em*، *-en* و *-æn* هستند.

شخص و شمار در صرف تمامی افعال به چشم می‌خورد. به لحاظ ساخت زمانی نیز می‌توان همانند تاتی جنوبی، زمان ساده و غیرصرفی را متمایز دانست. در نظام فعلی این گویش، افعال لازم و متعدی تنها در تعداد موضوع با یکدیگر متمایزند اما دارای ساختار فعلی و تصریف یکسانی هستند. ساخت مجهول و سببی افعال نیز تا حد قابل توجهی توسط پسوند تصریفی تعیین می‌شود و صرف این افعال مانند صرف افعال معلوم انجام می‌گیرد. افزودن پیشوند نفی *-ne* و تکواژگونه‌های آن، یعنی *no-*، *nu-* و *ni-*، به فعل، آن را منفی می‌کند. تمام مواردی که از هماهنگی واکه در مورد پیشوندهای وجهی *me-* و *be-* ذکر شد، با جایگزینی *-ne* با این پیشوندها، در مثال‌های پیش گفته صدق می‌کند. در نظام فعلی گویش می‌توان پیشوندهای فعلی متعددی از جمله *væ-*، *va-*، *de-* را یافت که با پیوستن به فعل، معنی آن را تغییر می‌دهند. نشانه

مصدر، بر اساس داده‌ها، -æ- است که در حالت اضافی، واج میانجی به آن اضافه شده و به صورت -e- نمود پیدا می‌کند. جنس دستوری در تصریف فعل وجود ندارد.

۲.۴. حذف واکه

حذف واکه در گویش گیفانی، همان‌طور که ذکر شد، برپایه داده‌های واژگانی و همزمان با تصریف فعل انجام می‌شود. این فرایند را، که می‌تواند در ستاک و یا در پیشوند وجه اخباری رخ دهد، به طور جداگانه و براساس قواعد خطی پیشنهادی توسط دیوید اَدِن (۲۰۰۵) بررسی می‌کنیم.

دیوید اَدِن (۲۰۰۵: ۹۲-۹۳) صورت‌های زیرساختی افعال دارای پیشوند و بدون پیشوند را، به عنوان مثال، در زبان تونکاوا بررسی کرده و ارتباط میان صورت زیرساختی و صورت روساختی آنها را اینگونه بیان می‌کند:

1) $V \rightarrow \emptyset / \#CVC _$

به نظر وی (همان‌جا)، این قاعده نشان می‌دهد که در هر دو گونه افعال (با پیشوند و بدون پیشوند) در این زبان، واکه دوم کلمه حذف می‌شود.

شرایط حذف واکه از ستاک، در گویش گیفانی، زمانی فراهم می‌شود که یکی از پیشوندهای وجهی یا پیشوند نفی با ساختار CV به ستاک فعل افزوده شود. در این صورت، واکه آغازین ستاک که بین دو همخوان قرار دارد حذف می‌شود، مشروط بر این که پس از همخوان دوم، واکه‌ای دیگر قرار داشته باشد. واکه دوم یا متعلق به ستاک است و یا به واسطه پیوستن شناسه فعلی به آن افزوده می‌شود. این بدان معناست که یکی از شروط حذف واکه وجود حداقل دو هجا پس از پیشوند است. در نتیجه حذف واکه از ستاک، یک هجا از ساختار هجایی فعل کاسته می‌شود.

مجموعه مثال‌های (۲) نمونه‌هایی از عملکرد این فرایند را نشان می‌دهد. درونداد یا صورت زیربنایی افعال در ستون اول، شامل ترکیب ستاک و شناسه فعلی بدون پیشوند تصریفی می‌شود که از میان آنها تنها دو فعل dzɪfɪd به معنای «جوشید» و teraxt به معنای «تراشید» به عنوان صیغه‌های صرفی گذشته ساده نمود واجی دارند. بقیه صورت‌ها در ستون اول دارای نمود واجی نیستند، زیرا صرف آنها در وجوه و زمان‌های

دیگر بدون پیشوند وجهی امکان‌پذیر نیست. بنابراین از آنها تنها به عنوان صورت زیرساختی و درونداد استفاده شده است.

ستاک فعل + شناسه (درونداد) 2)		فعل دارای پیشوند تصریفی (درونداد)		
χər-i	→	*mo-χər-i	→	mo-χr-i می‌خوری
terəχt	→	*me-terəχt	→	me-traχt می‌تراشید
kəf-əm	→	*mo-kəf-əm	→	mo-kf-əm می‌کشم
dʒɪf-ɪd	→	*ne-dʒɪf-ɪd	→	ne-dʒf-ɪd نجوشید
terækon	→	*ne-terækon	→	ne-trækon نترکان
nɪjɪs-əm	→	*be-nɪjɪs-əm	→	be-njɪs-əm بنویسم
fɛnɪj-en	→	*be-fɛnɪj-en	→	be-fnɪj-en بشنوید

قاعده (۳) این فرایند را بدون در نظر گرفتن مشخصه‌های آوایی واکه‌ها، که رخداد حذف را محدود می‌کنند، نشان می‌دهد. در این قاعده، «+» مرز تکواژ را نشان می‌دهد و C₀ نشان‌دهنده این است که وجود یا عدم وجود همخوان، در قاعده تأثیری ندارد.

$$3) V \Rightarrow \emptyset / CV + C \left\{ \begin{array}{l} CVC_0 \\ C + VC_0 \end{array} \right.$$

قاعده بالا نشان می‌دهد که در صورت وجود ساختار هجایی CVCVCVC₀ در فعل، که هجای آغازین آن مربوط به پیشوندی با ساختار هجایی همخوان-واکه است، واکه دوم، که در واقع در هجای آغازین ستاک قرار دارد، حذف می‌شود. براساس قاعده فوق، قرار گرفتن حداقل دو هجا با ساختار CV پس از پیشوند، برای حذف واکه از ستاک، الزامی است و وجود همخوان پایانی و تعداد آن در هجای دوم تأثیری در رخداد این فرایند ندارد. به عنوان مثال، واکه از ستاک هر سه فعل *me-terəχt، *mo-χər-i و be-nɪjɪs-əm، به ترتیب، با ساختار هجایی CVCVCVC₀ و CVCVCVCC، حذف می‌شود.

شایان ذکر است که حضور تنها یک هجا پس از پیشوند، این قاعده را محدود می‌کند، بنابراین لازم است یک شناسه فعلی واکه‌آغازین به ستاک‌های تک‌هجایی با ساختار

CVC افزوده شود تا هجای دوم حاصل شده و شرایط را برای عملکرد قاعده فراهم کند. در نتیجه این ترکیب همخوان پایانی هجای CVC ستاک به هجای پس از خود می‌پیوندد و به این ترتیب، هجای دوم دارای ساختار CV می‌شود. به عنوان مثال، قاعده حذف واکه بر ستاک فعل امر be-rez «بریز» با ساختار هجایی CVCVC اثر نمی‌گذارد، اما به ستاک فعل be-rez-em «بریزیم» با ساختار هجایی CVCVCVC، که دارای شناسه فعلی است، عمل می‌کند.

اگر ستاک تک‌هجایی به واکه ختم شود، همخوان میانجی ز جای همخوان پایانی را می‌گیرد. غلت ز در فعل be-fnij-en «بشنوید»، همخوان میانجی است. فعل امر be-fne: «بشنو» و فعل گذشته senid-əm «شنیدم» نشان می‌دهند که ز جزو ستاک نیست. صیغه‌های صرفی زمان گذشته ساده در تمام این افعال وجود واکه در صورت زیرساختی ستاک را اثبات می‌کنند. به عنوان مثال، صیغه اول شخص مفرد وجه اخباری فعل njiʃtæ(n) به معنای «نوشتن» در زمان گذشته njiʃt-əm است که واکه ستاک آن پس از افزودن پیشوند تصریفی در نمود ناقص حذف شده و صورت آوایی me-njiʃt-əm به دست می‌آید. اشتقاق واجی این صیغه صرفی، به عنوان نمونه، نشان می‌دهد که در صورت زیرساختی اینگونه افعال، واکه در ستاک وجود دارد که پس از عملکرد قاعده حذف، در نمود واجی آنها ظاهر نمی‌شود.

نمود زیرساختی: me-njiʃt-əm

حذف واکه: me-njiʃt-əm

نمود واجی: [me-njiʃt-əm]

مجموعه مثال‌های (۴) وجود واکه در ستاک برخی دیگر از این افعال در زمان گذشته را نشان می‌دهد که در اینجا به عنوان صورت زیرساختی برای نمود ناقص در نظر گرفته شده‌اند.

گذشته ساده 4)

نمود ناقص

ترکید terækid

می‌ترکید me-trækid

شناخت fenoxt

می‌شناخت me-fnoxt

جو شید	me-dʒʃid
سپرد	me-sbord
چلاند	me-ʃqard

از آنجا که حذف واکه از ستاک فعل تابع شرایط آوایی خاص است، لازم است که قاعده (۵) محدود شود. این محدودیت‌های آوایی در قاعده (۵) گنجانده شده‌اند:

$$5) \left\{ \begin{array}{c} e \\ i \\ u \\ ə \end{array} \right\} \rightarrow \emptyset / C \left\{ \begin{array}{l} + \text{واکه} \\ - \text{افراشته} \end{array} \right\} + C_1 \left\{ \begin{array}{l} _ C VC_0 \\ C + VC_0 \end{array} \right\}$$

براساس این قاعده، واکه‌های e, i, u و ə، که دارای ویژگی نرم^۱ هستند، حذف می‌شوند. واکه e در هجای آغازین کلمات، در این گویش، کاهش یافته و به صورت یک واکه کوتاه و نرم تلفظ می‌شود. واکه‌های ساده کشیده، واکه گرد o و دوآوایی‌ها در ستاک، که جزو واکه‌های سخت و کشیده هستند، مشمول قاعده حذف نمی‌شوند. بنابراین، نمود واجی افعال ذیل در صورت حذف واکه، امکان‌پذیر نیست.

برونداد	می‌چرد
me-tʃar-æ → *me-tʃr-æ	
می‌سابم	
mo-soj-əɪm → *mo-sj-əɪm	
می‌بریم	
me-bær-em → *me-br-em	
بگذارند	
bu-zær-æn → *bu-zr-æn	
بدانید	
bo-don-en → *bo-dn-en	
نیابی	
ni-joj-i → *ni-jj-i	
نتوانیم	
no-ton-em → *no-tn-em	

ذکر این نکته لازم است که واکه o در دو فعل koʃtæ(n) و ɣorttæ(n) معمولاً در این گویش کاهش یافته و تبدیل به ə می‌شود؛ در نتیجه، این دو فعل به صورت

1) lax

کəftæ(n) و χərttæ(n) تلفظ می‌شوند و قاعده حذف بر آنها تأثیر می‌گذارد. واکه U در افعالی مثل mo-rguz-æ «فرار کردن» و molgun-æ حذف می‌شود، که به‌طور مفصل در بخش مربوط به فرایند قلب مورد بررسی قرار خواهد گرفت.

نکته دیگری که از این قاعده می‌توان دریافت این است که وجود یک خوشه همخوان پایانی در ستاک تک‌هجایی، قاعده حذف را محدود می‌کند. به این ترتیب، افعالی که ستاک حال یا گذشته آنها دارای خوشه همخوان پایانی باشد از قاعده حذف واکه پیروی نمی‌کنند. حاصل حذف واکه در این‌گونه افعال مجاورت سه همخوان است که برطبق قواعد واج‌آرایی در این گویش امکان‌پذیر نیست. مثال‌های (۷) این محدودیت را نشان می‌دهند:

برونداد		درونداد 7)
بخوابم	→	bo-χosb-ə̃m
می‌جنبی	→	mo-dʒomb-i
می‌ریختید	→	me-reχt-en
می‌پرد	→	me-pærr-æ
نیاوردن	→	ni-jord-æ(n) ¹

در ستاک‌هایی که با همخوان چاکنایی انسدادی آغاز می‌شوند، واکه همراه با همخوان آغازین حذف می‌شود. به عبارت دیگر، در این شرایط، شاهد حذف CV از ستاک هستیم. دو نمونه از افعالی که این فرایند در مورد آنها اعمال می‌شود در مثال (7) ارائه شده‌اند:

نمود ناقص (برونداد)		گذشته ساده (درونداد) 7)
می‌افتاد	→	me-ftad
می‌ایستادم	→	me-stad-ə̃m

(۱) مصدر این فعل در گویش گیفانی (jordæ(n) است، بنابراین غلت J واج میانجی محسوب نمی‌شود. به عنوان مثال فعل jord به معنای «آورد» به‌کار می‌رود.

فرایند حذف واکه از پیشوند وجهی زمانی رخ می‌دهد که یکی از تکواژگونه‌های پیشوند نفی، یعنی -ne، -no، و -nu، به یکی از تکواژگونه‌های پیشوند وجه اخباری، یعنی -me، -mo، -mi و -mu، بپیوندد. این فرایند واجی در پی منفی کردن تمام صیغه‌های وجه اخباری در زمان حال و نمود ناقص در زمان گذشته اتفاق می‌افتد. شایان ذکر است که در صورت حذف واکه پیشوند وجه اخباری واکه ستاک باقی می‌ماند. افعال منفی در وجوه امری و التزامی از این قاعده پیروی نمی‌کنند زیرا پیشوند نفی جایگزین پیشوند وجهی be- می‌شود. مثال‌های زیر این فرایند را نشان می‌دهند:

فعل منفی		نمود ناقص وجه اخباری 8)	
نمی‌گذارم	→	می‌گذارم	mu-zær-əm
نمی‌دود	→	می‌دود	me-dej-æ
نمی‌تابد	→	می‌تابد	me-toj-æ
نمی‌آورد	→	می‌آورد	mi-jord
نمی‌خوردید	→	می‌خوردید	mo-χortt-en
نمی‌کند	→	می‌کند	me-n-æ

قاعده (۹) این فرایند را بیان می‌کند:

9) $V \rightarrow \emptyset / CV + C _ + C_1V$

تنها محدودیت قاعده فوق این است که ستاک نباید دارای خوشه همخوان آغازین باشد. این محدودیت را می‌توان در افعال $ne-me-ʃʃu-z-æ$ «نمی‌شوید» و $ne-me-rru-z-æ$ «جارو نمی‌کند» که دارای خوشه همخوان $ʃʃ$ و rr هستند و افعالی که در پی حذف واکه از ستاک، دارای توالی همخوان شده و قلب در آنها صورت می‌گیرد، مشاهده کرد. در مورد این گونه افعال در بخش ۳.۴ به طور مفصل سخن خواهیم گفت. به طور خلاصه می‌توان گفت که علت حذف واکه در صورت روساختی افعال مورد نظر پس از افزودن پیشوندهای تصریفی مختص فعل این است که وجود هجاهای کوتاه متوالی به صورت $CVCVCVC...$ در ابتدای واژه در این گویش کاربرد کم‌تری

دارد. از این‌رو، واکه کوتاه هجای دوم حذف می‌شود تا به هجای متوسط CVC که هجایی مطلوب در زبان‌های ایرانی به شمار می‌رود، نائل گردد.

۳.۴. قلب

قلب فرایندی است که، طی آن، واحدهای واجی جابه‌جا می‌شوند. قلب درگویش گیفانی وابسته به فرایند حذف واکه بوده و به واسطه تصریف فعل و هنگام افزودن پیشوند وجهی به ستاک رخ می‌دهد. به عبارت دیگر، حذف واکه از ستاک برخی افعال رخداد قلب واجی را زمینه‌چینی^۱ می‌کند. قلب همخوان، که بخشی از آن از طبقه روان‌هاست، پس از عملکرد قاعده حذف واکه میانی از ستاک و حاصل شدن یک توالی همخوان غیرمجاز رخ می‌دهد. شرایط لازم برای قلب را فرایند پیشوندافزایی به ستاک افعالی از قبیل *ferestadæ(n)*، *feruxtæ(n)*، *golundæ(n)*، *geristæ(n)*، *guroxtæ(n)* و «فرستادن» به ترتیب، به معنای «فرار کردن»، «گریه کردن»، «تکان دادن»، «فروختن» و «فرستادن» فراهم می‌کند. قلب واجی در صیغه‌های صرفی وجه التزامی، وجه اخباری، نمود ناقص زمان گذشته و همچنین در تمام صیغه‌های نفی این افعال رخ می‌دهد.

قلب همخوان لثوی و غلتان r یا همخوان لثوی و کناری l با همخوان‌های گرفته^۲ مجاور آنها، پس از حذف واکه بین دو همخوان در نتیجه پیوستن پیشوندهای وجه اخباری و التزامی و یا تکواژ نفی به ستاک صورت می‌گیرد. واج‌های مجاور این دو روان را همخوان واکدار، نرمکامی و انسدادی g و یا همخوان بی‌واکه، لب و دندانی و سایشی f تشکیل می‌دهند که جزو همخوان‌های گرفته محسوب می‌شوند. نمونه‌هایی از قلب در مثال‌های (۱۰) مشاهده می‌شود:

ستاک + شناسه (درونداد) (10)		فعل با پیشوند (برونداد)		
<i>guroxt-əm</i>	→	* <i>mo-gruxt-əm</i>	→	<i>mo-rguxt-əm</i> فرار می‌کردم
<i>geri-j-en</i>	→	* <i>me-gri-j-en</i>	→	<i>me-rgi-j-en</i> گریه می‌کنید
<i>golun-æ</i>	→	* <i>bo-glun-æ</i>	→	<i>bo-lgun-æ</i> تکان دهد

1) feeding

2) obstruent

feruʃ-en	→	*be-fruʃ-en	→	be-rfuʃ-en	بفروشید
ferestad	→	*ne-frestad	→	ne-rfestad	نفرستاد

در این مثال‌ها، -mo-، -me-، -bo-، -be- و -ne- پیشوندهای تصریفی؛ glun, rgi, rguʃt، rfuʃ و rfestad ستاک؛ و -əm- شناسهٔ اول‌شخص مفرد، -en- شناسهٔ دوم‌شخص جمع و -æ- شناسهٔ سوم‌شخص مفرد است. افعال ستون میانی در این گویش، خوش‌ساخت نبوده و کاربرد ندارند.

همان‌طور که مشاهده می‌شود، ابتدا یکی از تکواژگونه‌های پیشوندهای وجهی -me-، -be- و -ne- به ستاک حال یا گذشتهٔ افعال در ستون اول افزوده می‌شود. در نتیجهٔ این ترکیب، واکهٔ هجای CV آغازین در ستاک، براساس قاعدهٔ حذف واکهٔ میانی، حذف شده و پس از کاهش یک هجا، ستاک دارای ساختار هجایی (C)CCVC می‌شود. به عنوان مثال، ستاک gruxʃt و glun در ستون دوم، به‌ترتیب دارای ساختار CCVCC و CCVC هستند. از آنجایی که خوشهٔ همخوان gr, gl و fr در ستاک فعل، براساس قواعد واج‌آرایی در این گویش مجاز نیست، قلب اتفاق افتاده و صورت‌های فعلی فوق حاصل می‌شود. رخداد قلب در این شرایط یک‌جهتی^۱ است. داده‌ها وجود توالی‌های همخوانی rg و rf را در دیگر لغات گویش نیز تأیید می‌کنند.

اشتقاق واجی صیغهٔ صرفی me-rgist-en به معنای «گریه می‌کردید» عملکرد قاعدهٔ حذف پیش از قلب را نشان می‌دهد:

me-gerist-en نمود زیرساختی:

me-grist-en حذف واکه:

me-rgist-en قلب:

[me-rgist-en] نمود واجی:

توصیف قلب به عنوان فرایندی ساختواژی که دارای تسلسل سادهٔ تکواژها نیست با استفاده از نظریه‌های سنتی مشکل است؛ بنابراین، دیدگاه ساختواژهٔ قالبی^۲ می‌تواند برای تجزیه و تحلیل این فرایند مناسب باشد (کاتامبا، ۱۹۹۳: ۱۹۸). به این ترتیب، به عنوان

1) unidirectional

2) template morphology

نمونه، مراحل اشتقاق فعل me-rgist به معنای «گریه می‌کرد» را بر اساس مدل ساختواژه قالبی که کاتامبا (همان: ۱۹۹) ارائه کرده است، بررسی می‌کنیم. در این مدل، اطلاعات ساختوازی و قاعده حذف واکه میانی نیز گنجانده شده است:

11) a. $C \mid V-$ (پیشوندافزایی - me)

me $\begin{array}{cccccc} \dot{C} & V & C & V & C & C \\ | & | & | & | & | & | \\ g & e & r & i & s & t \end{array}$

b. $C \quad V \quad -C \quad V \quad C \quad V \quad C \quad C$ (ترکیب لایه^۱ و حذف واکه میانی e از ستاک)
 $\begin{array}{cccccccc} | & | & | & | & | & | & | & | \\ m & e & g & e & r & i & s & t \end{array}$

c. $C \quad V \quad -C \quad C \quad V \quad C \quad C \rightarrow C \quad V \quad C \quad C \quad V \quad C \quad C$ (قلب)
 $\begin{array}{cccccccc} | & | & | & | & | & | & | & | \\ m & e & g & r & i & s & t & \end{array} \rightarrow \begin{array}{cccccccc} | & | & | & | & | & | & | & | \\ m & e & g & r & i & s & t & \end{array}$

d. mergist (برونداد)

وقتی یک C در لایه ساختاری^۲ که از پیش به یک جزء (واج) متصل شده است جابه‌جا می‌شود، این جزء نیز به همراه آن جابه‌جا می‌شود.

در مرحله اول، وند نفی -ne به ستاک گذشته gerist افزوده می‌شود. در مرحله دوم، واکه میانی ستاک، یعنی e، حذف می‌شود و شرایط را برای عملکرد فرایند قلب فراهم می‌کند. پس از جابه‌جایی دو واج g و r، صیغه منفی سوم شخص مفرد در زمان گذشته به دست می‌آید.

همان‌طور که پیش‌تر ذکر شد، قاعده حذف واکه از پیشوند به این افعال عمل نمی‌کند، زیرا در هجای آغازین ستاک آنها دو همخوان وجود دارد و در صورت حذف واکه، سه

1) tier conflation

2) skeleton tier

همخوان در مجاورت یکدیگر قرار می‌گیرند. به عنوان مثال، صورت منفی صیغه صرفی mo-lgun-æ به معنای «تکان می‌دهد» no-mo-lgun-æ است.

۵. بحث و نتیجه‌گیری

مطالعات حذف واکه و قلب واجی در زبان‌های دنیا نشان می‌دهد که این دو فرایند، به لحاظ شرایط آوایی معمول که امکان عملکرد آنها را فراهم می‌کند، جهان‌شمول بوده و معمولاً به خاطر برخی ویژگی‌های آوایی و شرایط ساختواژی که عملکرد آنها را محدود می‌کند، زبان‌ویژه هستند. حذف واکه در اثر التقاء واکه‌ها به طور طبیعی در اکثر زبان‌ها قابل پیش‌بینی است اما امکان حذف واکه از میان دو همخوان نیز، با توجه به تکیه و یا جایگاه آن در رابطه با مرز واژه، در برخی زبان‌ها وجود دارد. قلب نیز در یک نگاه کلی، با توجه به ویژگی‌های صوتی و شنیداری توالی همخوان‌ها، جهان‌شمول بوده و در برخی از زبان‌های دنیا نمونه‌هایی از آن به چشم می‌خورد. اما از آنجا که توالی واج‌ها با مشخصه‌های یکسان ممکن است توسط شنوندگان زبان‌های مختلف به شیوه‌ای متفاوت تجزیه و تحلیل شود، شاهد تنوع عملکرد قلب در زبان‌ها هستیم. بررسی‌ها نشان می‌دهد که «جهت تغییر در قلب از زبانی به زبان دیگر متفاوت است» (هیوم ۲۰۰۲: ۱) و این قاعده ممکن است در یک توالی واجی در زبانی اعمال شود اما در زبان دیگر به همان توالی عمل نکند. به زعم بلوینز و گرت (۱۹۹۸)، توالی آواها را می‌توان با یک ترتیب در زبانی مشاهده کرد، درحالی‌که عکس این ترتیب در زبانی دیگر به کار می‌رود. از طرفی، برای برخی ترکیبات واجی، یک ترتیب به لحاظ مطالعات بین‌زبانی به عنوان برونداد قلب ارجح است، درحالی‌که برای زبان‌های دیگر یک ترتیب با بسامدی یکسان نسبت به ترتیب دیگر اتفاق می‌افتد (هیوم ۲۰۰۲: ۱).

در برخی از زبان‌ها، حذف واکه و قلب فقط توجیه آوایی دارند اما در تعدادی از آنها، این فرایندها به شرایط ساختواژی حساس‌اند و اطلاعات مورد نیاز برای رخداد را از واژگان می‌گیرند. نوع اطلاعات واژگانی که امکان عملکرد این فرایندها را فراهم می‌کند، میزان زبان‌ویژه بودن آنها را تعیین می‌کند. برخی تحلیل‌های واژه-واجی در این راستا به

صرف فعل اختصاص دارند. گویش تاتی گیغان نیز از این امر مستثنا نبوده و اطلاعات ساختواری تصریف فعل در آن شرایط را برای حذف واکه بین دو همخوان و نیز قلب واجی فراهم می‌کند. فرایندهای حذف واکه میانی و قلب در این گویش را می‌توان به دلیل عملکرد آنها بر روی برخی از واج‌ها به واسطه ویژگی‌های صوتی و شنیداری مربوط به آن تحت برخی شرایط ساختواری و به طور اخص، تصریف فعل زبان‌ویژه در نظر گرفت. حذف سه واکه *e*, *ɪ* و *u* و گاه *ə* از هجای آغازین ستاک، به واسطه افزودن پیشوند تصریفی به آن، در شرایطی صورت می‌گیرد که حداقل دو هجا پس از پیشوند وجود داشته باشد. این شرایط قاعده حذف را تنها به ستاک برخی افعال محدود می‌کند، اما قاعده حذف واکه از پیشوند وجه اخباری، که در پی افزودن تکواژ نفی به آن عمل می‌کند از بسامد بالایی برخوردار است و در مورد تمام افعال، به غیر از افعالی که ستاک آنها دارای خوشه همخوان آغازین است، صدق می‌کند. فرایند حذف از ستاک زمینه چین قلب واجی است و شرایط عملکرد آن را در ستاک فعل فراهم می‌کند. قلب همخوان - همخوان مانند دیگر زبان‌ها در گویش گیغانی رخ می‌دهد، اما این قاعده از چند جهت زبان‌ویژه است: الف) عملکرد آن مشروط به شرایط ساختواری است؛ ب) هم‌زمان با تصریف فعل و در صورتی عمل می‌کند که یک پیشوند تصریفی به ستاک افزوده شود؛ ج) رخداد آن منوط به عملکرد قاعده حذف واکه میانی از هجای آغازین ستاک است؛ د) حاصل حذف واکه مجاورت یکی از همخوان‌های گرفته *g* یا *f* و یک روان در توالی همخوانی آغاز ستاک است؛ ه) تغییر جایگاه همخوان‌ها در ترتیب‌های *gr*، *gl* و *fr* یک‌جهتی انجام می‌شود. ترتیب واج‌ها در توالی‌های پیش‌گفته در ستاک فعل به زعم گویشوران این گویش مجاز نیست. به بیانی دیگر، تحلیل آنها از ویژگی‌های صوتی و شنیداری واج‌های درون این توالی‌ها با تحلیل گویشوران زبان‌های دیگر متفاوت است و در نتیجه، ترتیب این توالی‌ها در ستاک فعل تغییر می‌کند؛ در صورتی که ممکن است شاهد تغییر جهت این توالی‌ها در زبان‌های دیگر نباشیم. به عنوان مثال، نمونه‌هایی از توالی *gr* و *fr* را می‌توان در افعالی مانند *bogrizæd* «بگریزد» در فارسی نوشتاری و *befreste* «بفرسته» در فارسی گفتاری مشاهده کرد که جهت ترتیب واج‌ها

در ستاک آنها تحت شرایط مشابه تغییر نکرده است. این در حالی است که در مطالعات در زمانی زبان فارسی قلب طبقه روان‌ها با همخوان‌های مجاور در برخی واژه‌ها دیده می‌شود. شایان ذکر است که فرایندهای حذف واکه و قلب واجی در گویش‌های تاتی جنوبی نیز در تصریف فعل و به واسطه افزودن پیشوند به فعل رخ می‌دهند.

منابع

- اصغری، احمد، ۱۳۸۵، «فعل در گویش تاتی کلا سور kalāsu»، نشریه دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تبریز، س ۴۹، ش ۱۹۸، ص ۱-۲۵.
- اکبرزاده، هادی، ۱۳۸۸، پژوهشی پیرامون فرهنگ عامه و گویش مردم سنخواست، مشهد.
- ایمان‌پور، محمدتقی و اکبرزاده، هادی، ۱۳۸۸، «بررسی واژه‌هایی از گویش تاتی شمال خراسان در آثار مولانا»، اولین همایش آموزش زبان فارسی و زبان‌شناسی، دانشگاه فردوسی مشهد.
- بابایی کهن، محمد، ۱۳۸۷، «هویت تات‌ها و زبان تاتی»:
<http://tat-ha.blogfa.com/8702.aspx>
- بروشکی، محمدمهدی، ۱۳۹۰، موقعیت جغرافیایی و اجتماعی تات‌نشین گنجان در دهه ۱۳۴۰-۱۳۵۰ خورشیدی، مشهد.
- راهنمای گردآوری گویش‌ها برای گنجینه گویش‌های ایرانی، ۱۳۹۰، گروه زبان‌ها و گویش‌های ایرانی، فرهنگستان زبان و ادب فارسی، تهران.
- رحمانی، ایرج، ۱۳۸۰، بررسی ساختمان فعل در گویش تاتی تاکستان و منطقه بوئین زهرا، پایان‌نامه کارشناسی ارشد، دانشگاه آزاد واحد تهران مرکز، تهران.
- رضایی کیشه‌خاله، محرم و سبزه‌علی‌پور، جهان‌دوست، ۱۳۸۷، «بررسی ریشه و ماده افعال در گویش‌های تاتی، تالشی و گیلکی»، ادب‌پژوهی، س ۲، ش ۶، ص ۱۱۱-۱۳۲.
- زمردیان، رضا، ۱۳۸۶، راهنمای گردآوری و توصیف گویش‌ها، مشهد.
- سبزه‌علی‌پور، جهان‌دوست، ۱۳۸۸ الف، بررسی تطبیقی ساخت فعل در گویش‌های تاتی خلخال، تالشی و گیلکی، رساله دکتری زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه گیلان، گیلان.
- _____، ۱۳۸۸، «ساختمان فعل در گویش تاتی خلخال»، مجله زبان‌شناسی، س ۲۳، ش ۲، ص ۳۹-۶۲.
- صفرزاده، حبیب، ۱۳۸۶، «پژوهشی در گویش تاتی شمال خراسان و کاربرد آن در تصحیح و شرح متون ادب فارسی»، مجله دانشکده ادبیات و علوم انسانی مشهد، ش ۱۵۹، ص ۶۷-۸۸.
- نوروززاده، شیواسادات، ۱۳۸۹، «بررسی گویش تاتی رویین واقع در شهرستان اسفراین و کاربرد آن در تصحیح و شرح متون ادب فارسی»، نخستین همایش بین‌المللی گویش‌های مناطق کویری ایران، سمنان، ص ۲۰۹۹-۲۱۳۱.

- Akinlabi, A. and Oyeade, F., 1987, "Lexical and Postlexical Rule Application Vowel Deletion in Yoruba", *Journal of West African Languages* 17, pp. 23-42.
- Bat-El, O., 2008, "Morphologically Conditioned V- Ø Alternation in Hebrew Distinction among Nouns, Adjectives and Participles, and Verbs", *Current Issues in Generative Hebrew Linguistics*, ed. S.-ARMONLOTEM et al., Amsterdam, pp. 27-60.
- Bermúdez-Otero, R., 2007, "Morphological Structure and Phonological Domains in Spanish Denominal Derivation", *Optimality-Theoretic Studies in Spanish Phonology*, ed. F. MARÍNEZ-Gil and S. COLINA, Amsterdam, pp. 278-311.
- Blevins, J. and Garrett, A., 1998, "The Origin of Consonant-Vowel Metathesis", *Language* 74, no. 3, pp. 508-556.
- Chomsky, N. and Halle, M., 1968, *The Sound Pattern of English*, New York.
- Comrie, B. and Smith, N., 1977, "Lingua Descriptive Studies: Questionnaire", *Lingua* 42, pp. 1-72.
- Garrapa, L., 2007, "Italian Vowel Deletion across Word Boundaries: Phonology or Morphology?", *Documentation of the Workshop 'Formal and Semantic Constraints in Morphology'*, ed. A. Lahiri et al., Konstanz, pp. 61-84.
- Hale, K., 1973, "Deep-Surface Canonical Disparities in Relation to Analysis and Change: An Australian Example", *Current Trends in Linguistics, vol. 11: Diachronic, Areal, and Typological Linguistics*, ed. Th. A. Sebeok, The Hague, pp. 401-458.
- Harris, J., 2011, "Deletion", *The Blackwell Companion to Phonology*, vol. 3, Oxford, ed. M. van Oostendorp et al., pp. 1597-1621.
- Hoijer, H., 1946, "Tonkawa", *Linguistic Structures of Native America*, ed. J. Osgood, New York, pp. 289-311.
- Hume, E., 1998a, "Metathesis in Phonological Theory: The Case of Leti", *Lingua* 104, pp. 147-186.
- . 1998b, "The Role of Perceptibility in Consonant/Consonant Metathesis", *WCCFL* 17, ed. S. Blake et al., pp. 293-307.
- . 2002, "Predicting Metathesis: The Ambiguity/Attestation Model": www.roa.rutgers.edu/files/546-0902/546-0902-HUME-0-0.pdf
- Katamba, F., 1993, *Morphology*, New York.
- Kenstowicz, M. and Kisseberth, Ch., 1979, *Generative Phonology: Description and Theory*, New York.
- McCarthy, J., 2000, "The Prosody of Phase in Rotuman", *Natural Language and Linguistic Theory* 18, pp. 147-197.
- Mielke, J. and Hume, E., 2001, "Consequences of Word Recognition for Metathesis", *Surface Syllable Structure and Segment Sequencing*, ed. E. Hume et al., Leiden, pp. 135-158.

- NOSKE, R., 1993, *A Theory of Syllabification and Segmental Alternation. With Studies on the Phonology of French, German, Tonkawa and Yawelmani*, Tübingen.
- ODDEN, D., 2005, *Introducing Morphology*, Cambridge.
- SEO, M. and HUME, E., 2001, "A Comparative Account of Metathesis in Faroese and Lithuanian", *Surface Syllable Structure and Segment Sequencing*, ed. E. HUME et al., Leiden, pp. 210-229.
- WINTERS, S., 2001, "VCCV Perception: Putting Place in Its Place", *Surface Syllable Structure and Segment Sequencing*, ed. E. HUME et al., Leiden, pp. 230-247.
- YARSHATER, E., 1969, *A Grammar of Southern Tati Dialects*, Paris.

بررسی طبقه‌نماهای عددی در گونهٔ دروی زبان تاتی

راحله ایزدی فر (دانشجوی دکتری زبان‌شناسی دانشگاه بوعلی سینا)

چکیده: طبقه‌نمای عددی تکواژی نقشی است که در گروه اسمی دارای عدد به‌کار می‌رود. این مقاله به بررسی طبقه‌نماهای عددی در گونهٔ دروی زبان تاتی اختصاص دارد. دو گروه اصلی طبقه‌نما در این گونه وجود دارد. طبقه‌نماهای عددی گروه‌بندی در گروه‌های اسمی شمارپذیر بر اساس ویژگی‌های معنایی اسم همچون انسان بودن، جان‌دار بودن، شکل، ویژگی‌های فیزیکی و... عموماً به صورت اختیاری در کنار اعداد به کار می‌روند. طبقه‌نماهای عددی کمی در گروه‌های اسمی شمارناپذیر به عنوان واحد شمارش برای قابل اندازه‌گیری کردن این اسم‌ها در کنار اعداد به صورت اجباری به کار می‌روند و بسیار متنوع هستند. طبقه‌نمای عددی گروه‌بندی gəta در گونهٔ دروی با تمام اسم‌های شمارپذیر به‌کار می‌رود و جایگزین سایر طبقه‌نماهای عددی در گروه‌های اسمی شمارپذیر شده است.

کلیدواژه‌ها: طبقه‌نما، طبقه‌نمای عددی، زبان تاتی، گونهٔ دروی

۱. مقدمه

طبقه‌نماهای عددی^۱، تکواژهای نقشی هستند که در برخی زبان‌ها در گروه اسمی حاوی عدد به کار می‌روند. به عنوان مثال، در زبان فارسی، گروه اسمی پنج تا پرنده نمونه‌ای از گروه اسمی حاوی طبقه‌نما به شمار می‌رود. در مورد طبقه‌نماها در زبان‌های مختلف جهان، پژوهش‌هایی در حوزه‌های مختلف زبان‌شناسی صورت گرفته که از مهم‌ترین آنها می‌توان به آلن (۱۹۷۷)، آیکنوالد (۲۰۰۰) و گیل (۲۰۰۵) اشاره کرد. هدف این مقاله بررسی طبقه‌نماهای عددی و مقایسه آنها با طبقه‌نماهای کمی در زبان تاتی بوده است. زبان تاتی یکی از زبان‌های ایرانی نو شاخه شمال غربی است که در مناطقی در شمال غربی ایران در استان‌های آذربایجان شرقی، قزوین، البرز و اردبیل به آن تکلم می‌شود. از میان گونه‌های مختلف زبان تاتی در ایران، گونه تاتی روستای درو (dorav) از توابع شهرستان شاهرود خلخال، به علت دسترسی به گویشوران این گونه، برای انجام پژوهش کنونی انتخاب شده است. علت دیگر این انتخاب، وجود منابع مربوط به گونه دروی زبان تاتی بوده که از آن جمله می‌توان به فرهنگ تاتی (← سبزیلیور ۱۳۹۱) اشاره کرد.

مواد زبانی مورد نیاز این مقاله به روش کتابخانه‌ای و میدانی گردآوری شده است؛ به این صورت که نخست در بخش کتابخانه‌ای، بر اساس فصل پنجاهم فرهنگ تاتی (سبزیلیور ۱۳۹۱: ۳۴۳-۳۴۵) که به واحداژه‌ها (واحدهای اندازه‌گیری) اختصاص دارد، طبقه‌نماهای عددی گونه تاتی درو شناسایی شد و سپس در بخش میدانی، جمله‌های متعدد حاوی گروه‌های اسمی دارای طبقه‌نماها و اعداد، به صورت مصاحبه، از گویشوران تات‌زبان پرسیده و ثبت شد. همچنین هشت بخش یک خاطره به تاتی دروی که در سال ۱۳۹۱ گردآوری شده، بررسی شد و طبقه‌نماهای عددی به کار رفته در آن مورد تحلیل قرار گرفت.^۲

1) numeral classifiers

۲) گردآوری مواد لازم برای نگارش این مقاله جز با کمک استاد بزرگوار، جناب آقای دکتر جهان‌دوست سبزیلیور (عضو هیئت علمی دانشگاه آزاد اسلامی واحد رشت)، گویشور محترم گونه دروی زبان تاتی، ممکن نبود. برای انجام تحقیق کنونی، نخست مواد زبانی مورد نظر از فرهنگ تاتی جمع‌آوری شد سپس آقای دکتر سبزیلیور برای تمام مواد گردآوری‌شده در مرحله اول این تحقیق، مثال‌هایی در قالب جمله

ساختار این مقاله مشتمل بر چهار بخش است: (۱) مقدمه؛ (۲) مرور آثار مربوط به طبقه‌نماهای عددی در زبان‌های جهان؛ (۳) بررسی طبقه‌نماهای عددی در گونهٔ دروی زبان تاتی؛ (۴) نتیجه‌گیری.

۲. طبقه‌نماهای عددی

طبقه‌نماها کلماتی مستقل — معمولاً اسم — هستند که جایگاه خاصی در گروه اسمی دارند. طبقه‌نماها عموماً خصوصیات پدیده‌های پیرامون انسان‌ها در یک جامعهٔ زبانی را نمایه می‌کنند. وقوع طبقات اسمی مشابه در زبان‌های دارای طبقه‌نما نشان می‌دهد که جوامع زبانی مختلف، به نحو مشابهی، پدیده‌های ادراک‌شدهٔ پیرامونشان را مقوله‌بندی می‌کنند. هر اسم بر اساس خصوصیات مشترک در مرجع^۱ خود در طبقه‌ها قرار می‌گیرد. این خصوصیات ممکن است جهانی و واضح از دید همهٔ انسان‌ها باشد یا بسته به هر فرهنگ متفاوت باشد (آلن ۱۹۷۷: ۲۹۰).

به طور کلی، می‌توان طبقه‌نماها را در دو گروه طبقه‌نماهای عددی گروه‌بندی و طبقه‌نماهای عددی کمی قرار داد. طبقه‌نماهای عددی در برخی زبان‌های دنیا همچون چینی، کره‌ای، ویتنامی، مالایی^۲ و ژاپنی به کار می‌روند و محدودهٔ معنایی یک اسم قابل شمارش را با توجه به واحد طبیعی آن اسم مشخص می‌کنند. بسیاری از زبان‌شناسان نقش طبقه‌نماهای عددی را منفردسازی^۳ مفاهیم اسمی برای قابل شمارش کردن آنها می‌دانند. در زبان‌هایی که دارای طبقه‌نماهای عددی هستند، هر زمان که یک عدد یا کمیت‌نماهای^۴ معرفهٔ خاصی در گروه اسمی وجود داشته باشد، باید طبقه‌نما نیز در گروه اسمی به کار رود.

در بسیاری از زبان‌های جهان، اسم‌ها با توجه به ویژگی قابل شمارش بودن متفاوت هستند. اسم‌های دارای قابلیت شمارش بالا همچون زن، فیل، مداد به اشیائی اشاره دارند

→

ذکر کردند و پیکرهٔ خاطرات اهالی درو را که در سال ۱۳۹۱ جمع‌آوری و آوانگاری کرده بودند نیز در اختیار نگارنده قرار دادند. ایشان همچنین در دو مرحله پس از تکمیل مقاله، همهٔ واژه‌ها و جمله‌های به‌کاررفته و معادل انگلیسی و فارسی آنها را به‌دقت خواندند و بنا بر شم زبانی‌شان آنها را تأیید کردند. از ایشان صمیمانه سپاسگزاری می‌کنم و به‌روزی و دیرزیوی ایشان را از خداوند بزرگ خواهانم.

1) referent

2) Malay

3) individuation

4) quantifiers

که در قالب واحدهای بسیار منفرد مفهوم‌سازی می‌شوند و دارای شکل مشخصی هستند. اسم‌های دارای قابلیت شمارش بالا عموماً می‌توانند در ساخت مستقیم با اعداد به کار روند؛ برای مثال، یک زن، دو فیل، سه مداد. در بسیاری زبان‌ها، اسم‌های دارای قابلیت شمارش بالا در کنار اعداد با عنصر دستوری اضافی به کار می‌روند. این عناصر دستوری اضافی در کنار اعداد را طبقه‌نماهای عددی گروه‌بندی^۱ یا صرفاً طبقه‌نماهای عددی یا طبقه‌نما می‌نامند، زیرا برجسته‌ترین نقش این طبقه‌نماها، تقسیم کردن فهرست واژگان اسم‌های شمارپذیر به طبقه‌های معنایی است و هر یک از این طبقه‌ها با یک طبقه‌نمای متفاوت همراه است (گیل ۲۰۰۵: ۲۲۶). مثال (۱) از زبان مینانگ‌کابویی^۲ (نک: همان‌جا) نشان‌دهنده طبقه‌نماهای عددی متفاوت برای طبقه‌های مختلف در این زبان است.

(1) a. sa-**urang** padusi

one-Cl woman

one woman

b. duo **ikue** anjiang

two Cl dog

two dogs

c. tigo **batang** pituluik

three Cl pencil

three pencils

چنان که مثال (۱) نشان می‌دهد، در این زبان، اسم‌های انسان همراه با طبقه‌نمای *urang* اسم‌های جانداران غیرانسان همراه با طبقه‌نمای *ikue* و اشیای باریک و دراز همراه با طبقه‌نمای *batang* در گروه اسمی دارای عدد به کار می‌روند. در زبان‌های دارای طبقه‌نمای عددی گروه‌بندی، تعداد این طبقه‌نماها ممکن است اندک یا ده‌ها عدد باشد.

اسم‌های دارای قابلیت شمارش پایین همچون آب، شن، دود به اسم‌هایی اشاره می‌کنند که به صورت توده تجسم می‌یابند و ساختار یکپارچه یا شکل مشخصی ندارند.

1) sortal numeral classifiers

2) Minangkabau (Malayic, Austronesian; Indonesia)

این اسم‌ها معمولاً نمی‌توانند در ساخت مستقیم با اسم‌ها به کار روند و در عوض، یک عنصر اضافی باید وجود داشته باشد؛ برای مثال، یک لیوان آب، دو کیسه شن، سه توده دود. این عناصر اضافی را گیل طبقه‌نماهای عددی کمی^۱ نامیده، زیرا از طریق استفاده از این واحدهای اندازه‌گیری، امکان شمردن اسم‌های دارای قابلیت شمارش پایین فراهم می‌شود. طبقه‌نماهای عددی کمی در بیشتر زبان‌ها یا همه آنها وجود دارند و در مقابل طبقه‌نماهای عددی گروه‌بندی قرار دارند (همان‌جا).

آلن با بررسی بیش از پنجاه زبان دارای طبقه‌نما از نقاط جغرافیایی مختلف، نشان داد که در این زبان‌ها جهانی‌های کاملی وجود دارد و شباهت‌های زیادی بین این زبان‌ها وجود دارد. طبقه‌نماها عموماً به صورت تکواژ در ساختار زبان‌ها ظاهر می‌شوند که این تکواژ ممکن است به صورت تکواژ آزاد به کار رود یا به صورت واژه‌بست یا وند به سایر اجزای گروه اسمی به‌خصوص به عدد متصل شود (آلن ۱۹۷۷: ۲۸۵-۳۱۱). برای مثال، طبقه‌نماهای عددی در زبان فارسی تکواژ آزاد از مقوله اسم هستند همچون حلقه و نفر در دو حلقه چاه یا دو نفر آدم (استاجی ۱۳۸۸: ۹۴).

آلن زبان‌های دارای طبقه‌نما را به چهار گروه تقسیم کرد که گروه اول، زبان‌های دارای طبقه‌نمای عددی^۲ هستند. استفاده از طبقه‌نمای عددی در این زبان‌ها، در بسیاری از عبارت‌های اشاره به کمیت، اجباری است و این کلمات در عبارت‌های دارای محتوای عددی به کار می‌روند (آلن ۱۹۷۷: ۲۸۵-۲۸۷). طبقه‌نماهای عددی رایج‌ترین و شناخته‌شده‌ترین نوع نظام طبقه‌نما در زبان‌های جهان هستند و در مجاورت اعداد در گروه اسمی عددی ظاهر می‌شوند (آیخنوالد ۲۰۰۰: ۹۸).

انتخاب طبقه‌نماها بستگی به اسمی دارد که هسته گروه اسمی به شمار می‌رود. در بسیاری موارد، اسم‌هایی که با طبقه‌نمای خاصی به کار می‌روند دارای خصوصیات معنایی مشترکی هستند که معمولاً به اندازه و شکل اسم‌ها بستگی دارد. برای مثال، در زبان چینی، طبقه‌نمای ti'ao معمولاً برای اشیای بلند و باریک، همچون جاده، رودخانه، دُم و نیز برای حیوانات چهارپا به کار می‌رود.

1) mensural numeral classifiers

2) numeral classifier languages

در بیشتر زبان‌های دارای طبقه‌نما، استفاده از طبقه‌نما تا حد زیادی اختیاری است (همان‌جا). مثال (۲) از زبان فارسی، اختیاری بودن طبقه‌نما در این زبان را نشان می‌دهد:

(۲) پنج تا دختر آمدند./ پنج دختر آمدند.

در زبان فارسی، استفاده نکردن از طبقه‌نما تا حدی رسمی و کتابی به شمار می‌رود و در غیر این صورت، وجود یا عدم وجود طبقه‌نما سبب تمایز معنایی نمی‌شود (گبهارت ۲۰۰۸: ۴۰). در فارسی نو، در صورت وجود عدد در گروه اسمی، طبقه‌نمای عددی نیز در عبارت مورد نظر به کار می‌رود، مانند دو نفر ایرانی. این اختیار انتخاب الگو در زبان فارسی، به باور لمان (۲۰۰۲: ۵۳) نشان‌دهنده دستوری‌شدگی ضعیف طبقه‌نماهای عددی در این زبان است. طبقه‌نماهای فارسی در ساخت عددی به صورت تکواژ آزاد باقی می‌مانند و جوش خوردگی^۱ در مورد آنها رخ نمی‌دهد.

آلن (۱۹۷۷: ۲۹۷-۳۰۹) هفت مقوله طبقه‌بندی شناسایی کرده که عبارتند از ماده^۲، شکل^۳، استحکام^۴، اندازه، مکان، آرایش^۵ و کمیت^۶. به باور آلن، دو مقوله آخر تنها در زبان‌هایی همچون انگلیسی وجود دارند که زبان‌های دارای طبقه‌نما به شمار نمی‌روند. پنج مقوله اول تنها در زبان‌های دارای طبقه‌نما به کار می‌روند. بسیاری از طبقه‌نماها از دو یا چند مورد از این مقوله‌ها برای طبقه‌بندی موجودات استفاده می‌کنند. هر یک از این مقوله‌ها از زیرمقوله‌هایی تشکیل شده است؛ برای مثال مقوله ماده که منبع اکثر مقوله‌های دیگر به شمار می‌رود، از سه زیرمقوله زیر تشکیل شده است:

الف) جان‌داری برای طبقه‌بندی تمایز انسان، جاندار و بی‌جان؛ نر و ماده؛ یا بیچه.

ب) اسم‌های انتزاعی و اسم‌های فعلی (مصدری).

ج) زیرطبقه بی‌جان‌ها همچون درخت‌ها، اشیای تیز، اعضای بدن، غذاها، مایعات و قایق‌ها. مقوله دوم یعنی شکل به زیرمقوله‌های دارای ابعاد مختلف همچون یک‌بعدی، دوبعدی و سه‌بعدی، بلند، صاف و گرد تقسیم می‌شود.

1) sandhi

2) material

3) shape

4) consistency

5) arrangement

6) quantum

مقوله سوم استحکام است که شامل سه زیرمقوله سفت و سخت، انعطاف‌پذیر و غیرمجزا است.

بر اساس مقوله چهارم یعنی اندازه، طبقه‌نماها اسم‌ها را به دو زیرمقوله کوچک و بزرگ تقسیم می‌کنند.

چهار مقوله طبقه‌بندی فوق به خصوصیات ذاتی و بارز موجودات بر اساس ادراک سخنگویان اشاره دارند.

مکان، مقوله پنجم طبقه‌بندی است. زبان‌هایی همچون ویتنامی زمین را با طبقه‌نماها تقسیم می‌کنند و در زبان‌های شرقی نیز طبقه‌نماهای مجزایی برای کشورها، باغ‌ها، روستاها و اسم‌های ذاتاً مکانی وجود دارد.

مقوله ششم، آرایش است که طبقه‌نماها را بر اساس شکل، اندازه و استحکام غیرذاتی اشیاء در زیرمقوله‌ها قرار می‌دهد.

مقوله آخر کمیت است. برای مثال، در بسیاری از زبان‌های شمال استرالیا، طبقه‌نماهای صرفی مجزایی برای اسم‌های مفرد، مثنی و جمع استفاده می‌شود.

در این بخش به معرفی طبقه‌نماهای عددی گروه‌بندی و کمی پرداختیم. بخش بعد به بررسی این طبقه‌نماها در گونه دروی زبان تاتی اختصاص دارد.

۳. طبقه‌نماهای زبان تاتی

طبقه‌نماهای عددی زبان تاتی را می‌توان به دو دسته اصلی تقسیم کرد: الف) طبقه‌نماهای عددی گروه‌بندی که در اینجا، برای سهولت، طبقه‌نمای عددی نامیده شده‌اند. ب) طبقه‌نماهای عددی کمی که در اینجا، به طور خلاصه، طبقه‌نمای کمی نامیده شده‌اند. در ادامه، هر یک از این دو گروه بررسی و تحلیل شده‌اند.

۳-۱. طبقه‌نماهای عددی

۳-۱-۱. انواع طبقه‌نماهای عددی

طبقه‌نماهای عددی تاتی دروی را می‌توان بر اساس معیارهای معنایی همچون جان‌داری، شکل، اندازه، ساختار و ماده تشکیل‌دهنده به چند گروه تقسیم کرد. جدول (۱) فهرست طبقه‌نماهای عددی تاتی دروی که با اسم‌های شمارپذیر به کار می‌روند را نشان می‌دهد.

جدول ۱. طبقه‌نماهای عددی تاتی دروی

طبقه‌نما	موارد کاربرد	مثال
nafar	انسان	دو نفر (تن) آدم <i>də nafar âdam</i> چهار پنج نفر آدم <i>čâr penj nafar âdam</i>
bəna	درخت، نهال، پیاز و برخی گیاهان	یک اصله درخت <i>i bəna dâr</i> یک دانه سیر <i>i bəna sir</i> پنج اصله نهال <i>penj bəna dâr</i> شش تا پیاز <i>šiš bəna piyâz</i>
bərna	هر قسمت بریده‌شده درخت	دو تخته چوب بیاور خانه ما. <i>də bərna ču bâ čama ka.</i>
pârča	روستا	سه پارچه آبادی <i>se pârča âvâdi</i>
tâ	نخ، مو و برخی اشیای بلند و باریک	یک تار مو <i>i tâ mu</i> دو تا علف <i>də tâ vâš</i> دو رشته نخ <i>də tâ pu/ ris</i> یک دانه گندم <i>i tâ gandəm</i>
taxta	فرش و قالی	دو تخته قالی <i>də taxta qâli</i> یک تخته فرش <i>i taxta farš</i>
jəl	کتاب	چند جلد کتاب <i>čan jəl kitâv</i>
diya	تکه‌های سیر	دو تکه سیر <i>də diya sir</i>
čašma	اتاق و خانه	یک عدد اتاق <i>i čašma utâq</i> دو عدد خانه <i>də čašma ka</i>

a zami i lakkaš manda âvêšân dâšta ni. آن زمین یک بخشش مانده و آبیاری نشده است. dø lakka raz dârimân. دو لکه باغ داشتیم.	قطعه زمین، زمین زراعی	laka/ lakka
i lâxa asiva ču sø lâxa bar se lâxa gušâra یک شاخه چوب سیب سه لنگه در سه عدد گوشواره	کفش و جوراب و کیسه و لنگه در و شبیه اینها	lâxa
i lõnga bar dø lõnga kissa dø lõnga pâkaš یک عدد در دو عدد کیسه دو عدد جوراب	جوراب و کفش (لنگه و لایه گاه به جای هم به کار می‌روند).	lõnga
i dâna gandem dø dâna bærønĵ یک دانه گندم دو دانه برنج	دانه‌ها و حبوبات	dâna

طبقه‌نمای nafar نسبت به مشخصه انسان بودن اسم حساس است و این طبقه‌نما در گفتار دروی جانشین معدود انسان نیز می‌شود و معدود می‌تواند در گفتار حذف شود. مثال‌های (۳) از پیکره خاطرات اهالی درو، استفاده از طبقه‌نما به عنوان اسم را نشان می‌دهد:

(3) a. ba: d i **nafar** čama dala ku pira mard bæ, sigâr kaši.

Then 1 person our among from old man was cigarette smoke: Pst

بعد یک نفر از میان ما که پیر مرد بود سیگار می‌کشید.^۱

b. i **nafar** ika ziran bæ.

یک نفر کمی زرنگ بود.

1 person a little clever was

طبقه‌نماهای جدول (۱) فقط با اسم‌های شمارپذیر به کار می‌روند. در صورتی که این طبقه‌نماها با اسم‌های شمارناپذیر به کار روند، بافت مشخص می‌کند که چه واحد کمی به صورت قرینه حذف شده است. برای مثال در جمله

(4) i=**la** čây man êda benĵem.

یک چایی بده بخورم.

one-Cl tea me give drink

(۱) برای نشان دادن ویژگی‌های دستوری جمله‌های تاتی، ترجمه کلمه به کلمه جمله‌های تاتی آورده شده است.

طبقه‌نما با اسم شمارناپذیر به کار رفته اما از بافت جمله مشخص است که منظور گوینده یک فنجان چای بوده و باز هم طبقه‌نمای عددی با فنجان، که شمارپذیر است، همراه شده است.

طبقه‌نمای عام gəla بر سایر طبقه‌نماها ترجیح دارد و به عنوان جایگزین سایر طبقه‌نماها نیز به کار می‌رود. جدول (۲) کاربرد این طبقه‌نمای عام را نشان می‌دهد:

جدول ۲. طبقه‌نمای عام gəla

فارسی	تاتی دروی
دو تا آدم	də gəla âdam
دو تا گاو	də gəla gâv
دو تا درخت	də gəla dâr
پنج تا پرنده	penj gəla kija
دو تا میز	də gəla miz
دو تا گردو	də gəla yuz
دو تا اتاق	də gəla utâq
چهار تا بالش	çâr gəla sayna

معنای اصلی و اولیه واژه gəla در تاتی دروی، «جبه و دانه انگور» است که در معنای عام «دانه، یک دانه، یک عدد» نیز به کار می‌رود و در کنار عدد، در گروه‌های اسمی شمارپذیر نیز در نقش طبقه‌نمای عام کاربرد دارد. اصطلاح gəla âkarden به معنی «دانه دانه کردن» و gəla gəla به معنی «دانه دانه، یکی یکی» نیز نشان‌دهنده کاربرد gəla در نقش طبقه‌نمای عددی در دروی است (نک: سبزه‌علیپور، ۱۳۹۱: ۲۶۷، ۳۴۵).

مخفف طبقه‌نمای عام gəla به صورت la تلفظ می‌شود و گرچه کاربرد عام دارد، در بیشتر موارد تنها با عدد یک به کار می‌رود. در عین حال، این طبقه‌نمای مخفف شده با عدد قبل از خود یک واحد آوایی را تشکیل می‌دهد و تکیه نمی‌گیرد. جدول (۳) کاربرد طبقه‌نمای عام مخفف شده را نشان می‌دهد:

جدول ۳. طبقه‌های مخفف شده عام **la**

فارسی	تاتی دروی
چهار تا خانه	čâ:l=la ka
یک هویج	i=la gezer
یک میز	i=la miz

مثال‌های (۵) از کاربرد **la** از پیکره خاطرات گویشوران دروی (۱۳۹۱) آورده شده

است:

(5) a. i=la šallâq-m ča dasə ku dab. یک شلاق هم در دستش بود.

1-CI whip-too his hand in was

b. i=la kayə ŋəgâ nâ talâr utâq dârə. یک خانه‌ای اینجا هست، اتاق تالارداری داشت.

1-CI house here is hall room has

۳-۱-۲. توزیع طبقه‌نماهای عددی

طبقه‌نماهای عددی در تاتی دروی در جایگاه بعد از عدد و قبل از هسته اسمی برای طبقه‌بندی مفاهیم اسمی در گروه‌های اسمی قابل شمارش به کار می‌روند. ترتیب سازه‌ها در گروه اسمی عددی در تاتی دروی به صورت عدد + طبقه‌نمای عددی + اسم است و در صورت وجود صفت اشاره در گروه اسمی، این کلمه در ابتدای گروه اسمی قرار می‌گیرد؛ برای مثال:

(6) a. se **gəla** gāv kərâ ând. سه تا گاو دارند می‌آیند.

3 Cl cow Cont come

b. a də **gəla** pəšuyə kərâ utâqə kasif âkarənd.

That 2 Cl cat- PL Cont room dirty make

آن دو عدد گربه دارند اتاق را کثیف می‌کنند.

گرچه کاربرد طبقه‌نماهای عددی در تاتی دروی اجباری نیست، در صورت وجود عدد در گروه اسمی، کاربرد طبقه‌نما نیز در بیشتر گروه‌های اسمی عددی مشاهده می‌شود. اما به نظر گویشوران، عدم استفاده از طبقه‌نما سبب غیردستوری شدن جمله نمی‌شود؛ برای مثال:

(7) a. a pəšu a **gəla** čəman qanâri-š harda. آن گربه قناری من را خورده.

That cat that Cl my canary-3Sg ate

b. I **la** pəšu čəman qanâri-š harda. یک عدد گربه قناری من را خورده.

1 Cl cat my canary-3Sg ate

شایان ذکر است که وجود طبقه‌نما در جمله (۷- الف) برای معرفی ساختن اسم (قناری) است و اسم بعد از خود را معرفی کرده است. از سوی دیگر، طبقه‌نمای **gəla** در جمله (۷- الف) در آغاز گروه اسمی و بعد از ضمیر ارجاعی **a** (آن) و قبل از صفت ملکی قرار گرفته است.

وجود طبقه‌نماهای عددی جدول (۱) در کنار عدد در گروه اسمی اجباری نیست و حذف آن جمله را غیردستوری نمی‌کند؛ برای مثال:

(8) də fa? ala âma nində. دو کارگر نیامده‌اند.

2 worker come not

در برخی موارد نیز ممکن است اسم از گروه اسمی حذف شود و از بافت جمله می‌توان منظور از طبقه‌نما را دریافت؛ برای مثال:

(9) i **tâ** -m gata. یک لنگه بار من گرفته‌ام (آماده است).

1 Cl- 1Sg ready

در ساخت‌هایی همچون ساخت بخش‌نما^۱ طبقه‌نما در بیشتر موارد به کار می‌رود اما حذف آن نیز جمله را غیردستوری نمی‌کند. مثال‌های (۱۰) نشان می‌دهد که در ساخت بخش‌نما نیز کاربرد طبقه‌نما اجباری نیست:

(10) a. čəman i=**la** fa?la nâxuš-ə. /čəman I fa? la mariz-ə. یکی از کارگرهای من مریض است.

My 1-Cl worker sick-is /my 1 worker sick- is

b. čəman se **gəla** yuz-ə xarâvin. سه تا از گردوهای من خراب‌اند.

My 3 Cl walnut-Pl spoiled

c. se **gəla** xala dârem, I xala Tabriz da rə, de xala zanjân da.

3 Cl aunt have 1 aunt Tabriz in is 2 aunt Zanjân in

سه تا خاله دارم، یک خاله در تبریز است دو خاله در زنجان.

1) partitive

d. də **gəla** čəman bərazār-ə məru ʔənd čama ka.
 2 Cl my brother's child-Pl today come our house

دو تا از بچه‌های برادرم امروز به خانه ما می‌آیند.

در عبارات‌های دارای طبقه‌نما، هم واژه طبقه‌نما و هم اسم در گروه‌های اسمی شمارپذیر به صورت مفرد به کار می‌روند و مفرد یا جمع بودن مرجع اسم تأثیری در آن ندارد. سبزه‌علیپور (۱۳۹۱: ۱۵) معدود را همیشه مفرد دانسته همچون «haf dâr» (هفت درخت). در مثال‌های (۱۱) نیز معدود همیشه مفرد است:

(11) a. sə **gəla** xərdan i=la ka ku xayli šuluq kar.
 3 Cl kids 1-Cl house in very noise make.

سه تا بچه در یک خانه خیلی شلوغ می‌کنند.

b. čama rā se **gəla** meymân bâma.
 1 Pl for 3 Cl guest come: Pst

برای ما سه تا مهمان آمد.

یک تفاوت در کاربرد مفرد یا جمع اسم بعد از طبقه‌نما در جمله‌هایی همچون مثال (۱۲) است که در آنها، اسم بعد از طبقه‌نما به صورت جمع است:

(12) a. də **gəla** pəšu-yə kərə utâqə kasif âkarənd.
 That 2 Cl cat-Pl Cont room dirty make

آن دو تا گربه دارند اتاق را کثیف می‌کنند.

دلیل استفاده از صورت جمع در جمله (۱۲) به معرفه بودن اسم برمی‌گردد و در صورتی که اسم نکره باشد، به صورت مفرد به کار می‌رود. برای مثال جمله (۱۲-الف) با اسم نکره به صورت جمله (۱۳) درمی‌آید:

(13) də **gəla** pəšu kərə utâqə kasif âkarənd.
 2 Cl cat Cont room dirty make

دو تا گربه دارند اتاق را کثیف می‌کنند.

۳-۱-۳. دستوری‌شدگی طبقه‌نماهای عددی

طبقه‌نماهای عددی دروی در نقش اسم نیز به کار می‌روند. کاربرد اولیه این واژه‌ها در نقش اسم و کاربرد دوم آنها در نقش طبقه‌نما نشان می‌دهد که فرایند دستوری‌شدگی برای این واژه‌ها رخ داده است. در فرایند دستوری‌شدگی، این واحدهای واژگانی نقش معنایی و کاربرد اولیه خود در نقش اسم را از دست داده‌اند و از یک واحد قاموسی به

واحد نقشی یا دستوری تبدیل شده‌اند. مثال‌های (۱۴) کاربرد طبقه‌نماهای جدول‌های (۱) تا (۳) به عنوان اسم را نشان می‌دهد:

(14) a.	angur-ə	gəla	âmaka.	انگور را دانه دانه (ریز) نکن.
	grape- OBL	one by one	not make	
b.	dârə- mân sə	bərna	dabəri.	درخت را به سه قطعه بریدیم.
	tree- we	3	piece cut	
c.	də gəla	čašma	âzânəm.	دو تا چشمه می‌شناسم.
	2	Cl	spring know	
d.	kargə rā-m	dâna	ekard.	برای مرغ دانه ریختم.
	hen for-1Sg	seed	pour	
e.	čama laka	xarâbiya	bə.	قسمت زمین ما خراب شده بود.
	Our land	ruined	was	

روند دستوری‌شدگی در مورد طبقه‌نمای *gəla* بیشتر از سایر طبقه‌نماها اتفاق افتاده است. این طبقه‌نما از طبقه‌نمای اشیاء به طبقه‌نمای عام تعمیم یافته و اکنون برای تمام اسم‌ها از انسان تا جانداران و بی‌جان‌ها به‌کار می‌رود. تنها طبقه‌نمای *gəla* از یک طبقه باز به صورت صیغگان بسیار کوچکی تکامل یافته و از آنجا که به‌عنوان طبقه‌نمای عام برای تمام اسم‌ها به‌کار می‌رود، در اثر کاربرد زیاد دچار سایش آوایی شده و به *la* کاهش یافته است، که این خود نشان‌دهنده میزان بالای دستوری‌شدگی این طبقه‌نما است. طبقه‌نمای تخفیف‌یافته *la* در گفتار، به عدد قبل از خود متصل می‌شود و به یک واژه‌بست تبدیل شده است. این واژه‌بست از نوع پی‌بستی^۱ است و واژه‌بست ساده محسوب می‌شود، زیرا هم به شکل آوایی *gəla* کامل و هم به شکل کوتاه‌شده به کار می‌رود (برای ویژگی‌های واژه‌بست‌ها، نک: شقاقی ۱۳۷۶: ۱۴۱-۱۵۷، راسخ‌مهند ۱۳۸۸: ۱۵-۱۶).

پیش رفتن طبقه‌نمای *la* در طیف دستوری‌شدگی در طیف زیر نشان داده شده است:

طیف دستوری‌شدگی طبقه‌نمای *la*: جزء واژگانی آزاد < کلمه نقشی > واژه‌بست

طیف دستوری‌شدگی طبقه‌نمای تاتی طیفی جهت‌دار است و عناصر روی آن از سمت راست به سمت چپ خود حرکت می‌کنند. بر اساس این طیف، جزء واژگانی

1) enclitic

آزاد در سمت راست طیف به کلمهٔ نقشی در سمت چپ طیف حرکت کرده و دستوری شده است. در مرحلهٔ بعد، کلمهٔ نقشی به واژه‌بست تبدیل شده و در طیف دستوری‌شدگی بیشتر پیش رفته و به سمت چپ خود حرکت کرده است. کلمات نقشی در عبارت‌های دستوری تحلیلی به کار می‌روند، ولی با تبدیل کلمهٔ نقشی به واژه‌بست، این ساخت‌های دستوری به صورت ترکیبی درمی‌آیند.

۲-۳. طبقه‌نماهای کمی

۱-۲-۳. انواع طبقه‌نماهای کمی

طبقه‌نماهای کمی دروی در گروه‌های اسمی شمارناپذیر به عنوان واحد شمارش برای قابل شمارش یا قابل اندازه‌گیری کردن این اسم‌ها به کار می‌روند و کاربرد آنها در کنار اعداد اجباری است و بسیار متنوع هستند. برخی طبقه‌نماهای کمی تاتی دروی در جدول (۴) آورده شده است.

جدول ۴. طبقه‌نماهای کمی در تاتی دروی

طبقه‌نما	موارد کاربرد	مثال
təka	مقدار، تکه	کمی کار دارم. <i>i təka kâr dârəm.</i> یک کمی نان بده من. <i>i təka nân man âda.</i>
təlâq	چکه، قطره، کمی، مقداری	کمی آب به من بده. <i>i təlâq âv man âda.</i> یک کمی غسل برایم بریز اینجا. <i>i təlâq asal marâ eke yâ.</i>
riya	رده، رج، ردیف	سه ردیف راه باز کردم. <i>se riya râ-m âkard.</i>
kaša	بغل، واحد شمارش همیزم و علف	سه بغل همیزم دارم. <i>se kaša hima əm bard.</i>
kisa	کیسه	ده کیسه گندم <i>da kisa gandam</i>
pâra	نیمهٔ نان، سیب و پارچه و...	یک نیمه روستا <i>i pâra de</i> دو نیمه نان <i>də pâra nân</i> سه نیمه کاغذ <i>se pâra kâqaz</i> دو نیمه سیب <i>də pâra asiv</i>

se xarâl səmbarəš bəvard xarman dâ. سه کیسه کاه برد از خرمن.	کیسه بزرگی برای کاه یا گندم	xarâl
i rəxa a zami ku manda durnəse râ. دو قسمت از مزرعه مانده برای درو کردن.	تکه، قسمت کوچکی از زمین زراعی	rəxa
i palk asiv دو نیمه گلابی də palk amru یک نیمه سیب i palk šilak یک نیمه زردآلو	هر نیمه از میوه‌های جفتی	palk
se kənda gandəm dâram. سه کنده گندم دارم.	ظرفی بسیار بزرگ برای انبار کردن گندم	kənda
se kissa gandəm. سه کیسه گندم دارم. čâr kissa -m səmbar bârd. چهار کیسه کاه آوردم.	واحد اندازه‌گیری گل و خاک و شن و امثال آن	kissa
se girmânka ama-š naft âdâ. سه بطری نفت به ما داد.	ظرفی حلبی دسته‌دار که به اندازه دو یا سه لیوان ظرفیت دارد.	girmânka
i bânka du-š man âdâ. یک دبه دوغ به من داد. se bânka naft čama râ bâ. سه دبه نفت برای ما بیاور.	ظرفی پلاستیکی برای ریختن مایعات؛ دبه	bânka

۲-۲-۳. توزیع طبقه‌نماهای کمی

طبقه‌نماهای کمی دروی همراه با اسم‌های شمارناپذیر توده‌وار به کار می‌روند و با واحدی خاص، بخشی از یک توده را قابل اندازه‌گیری می‌کنند. این طبقه‌نماها تنوع زیادی دارند و اندازه‌های متفاوتی از اسم توده‌وار را مشخص می‌کنند و به صورت اجباری، در گروه اسمی شمارناپذیر در کنار عدد به کار می‌روند.

طبقه‌نماهای کمی دروی با اسم‌های شمارناپذیر به کار می‌روند. البته این اسم‌ها بسته به بافت جمله و دیدگاه گوینده در مورد مفهوم مورد نظر، ممکن است به صورت شمارپذیر یا شمارناپذیر به کار روند.

علاوه بر دو گروه طبقه‌نمای عددی بالا، یک گروه واژه‌های اندازه‌گیری نیز وجود دارد. این واژه‌ها برای اندازه‌گیری وزن، طول، حجم و... به کار می‌روند و می‌توانند با هر دو گروه اسم‌های شمارپذیر، و شمارناپذیر بسته به بافت جمله به کار روند؛ برای مثال:

جدول ۵. واژه‌های اندازه‌گیری در تاتی دروی

se t̥aka gušt	سه قطعه گوشت
se kilu gušt	سه کیلو گوشت
i t̥ala šət i t̥ala âv	یک قطره شیر یک قطره آب
se t̥aka kek	سه تکه کیک
penj kilu yav-əm bəxəri.	پنج کیلو جو خریدم.

در مثال‌های جدول (۵)، گوشت، شیر، آب، کیک و جو همه شمارناپذیر هستند و بخشی از چیزی هستند که بدون تغییر هویت قابل جدا کردن است. این کار در مورد اسم‌های شمارپذیر همچون کتاب ممکن است، مگر در مواردی همچون دو کیلو سیب، دو تکه سیب.

زیرمقوله طبقه‌نماهای گروهی^۱ نیز در زبان‌های جهان وجود دارد که به مجموعه‌ای از اسم مورد نظر اشاره می‌کنند. برخی از این طبقه‌نماها با مقوله آرایش ترکیب می‌شوند، همچون pair, crowd, cluster, bunch و برخی با زیرمقوله حجم همچون handful (در a handful of rice). یک زیرمقوله دیگر نیز طبقه‌نماهای نمونه است همچون kind of, sort of. زیرمقوله بخشی نیز شامل مواردی همچون quarter of, piece of است. اسم اعداد نیز گاهی جایگزین طبقه‌نماها می‌شوند و گاهی همراه آنها به کار می‌روند همچون dozen, ten (آلن ۱۹۷۷: ۳۰۶). در تاتی دروی از طبقه‌نماهای گروهی نیز استفاده می‌شود. نمونه‌هایی از طبقه‌نماهای گروهی دروی در جدول (۶) آورده شده است:

1) collection classifiers

جدول ۶. طبقه‌نماهای گروهی در تاتی دروی

طبقه‌نما	موارد کاربرد	مثال
jeft	جفت، دو عدد	də jəft varzâ دو جفت ورزا se jəft kafš سه جفت کفش də jəft qâli دو جفت قالی
i penj	پنج عدد	i penj yuz dârəm. پنج تا گردو دارم.
dassa/ dasta	دسته، گروه	i dassa vâš یک دسته علف də dassa kija دو دسته پرند i dassa mu یک دسته مو də dassa âdâm دو دسته آدم se dassa vâl سه دسته گل
qafasa	قفسه	se qafasa kitâv سه قفسه کتاب də qafasa asâs دو قفسه اثاث
xâyyn	مقدار بسته گندمی که در هر گره باز شود.	məu-mân gera ku se xâyyn pevârda. امروز سه بسته گندم را خرمن کردیم.
dargə	محتوی یک مشت حبوبات و غله	də dargə bâmčə man âda. دو مشت ذرت به من بده.
čanga	مقداری از گندم و علف و... که در یک دست جای گیرد.	də čanga vâš ama âda. دو دسته علف به ما بده. də čanga marju pegi. دو دسته عدس بردار.
darz	بسته گندم، علف و شبیه آن	i darz gandəm یک بسته گندم də darz vâš دو بسته علف

به جای طبقه‌نماهای گروهی، از طبقه‌نماهای عددی نیز می‌توان در کنار اسم‌ها استفاده کرد، به عبارت دیگر این دسته از اسم‌ها هم با طبقه‌نماهای عددی و هم با طبقه‌نماهای گروهی به کار می‌روند.

۴. نتیجه‌گیری

در این مقاله، دو گروه اصلی طبقه‌نماهای عددی تاتی دروی که در کنار عدد در گروه اسمی به کار می‌روند معرفی و بررسی شدند. تمایز اصلی طبقه‌نماهای عددی از طبقه‌نماهای کمی به لحاظ اجباری یا اختیاری بودن کاربرد آنها و استفاده از گروه اسمی شمارپذیر در مقابل گروه اسمی شمارناپذیر است. انواع مختلف طبقه‌نما در این گونه زبانی نشان می‌دهد که در تاتی بین گروه‌های اسمی شمارپذیر و شمارناپذیر تفاوت وجود دارد و این تفاوت در رفتار اسم‌های مختلف در کنار طبقه‌نما بازتاب می‌یابد. نمونه‌های متعدد طبقه‌نماها در تاتی دروی نشان می‌دهد که در این گونه زبانی از طبقه‌نماها به‌وفور استفاده می‌شود. طبقه‌نماها به صورت کلی نشان می‌دهند که در این گونه، همچون بسیاری زبان‌های جهان، به لحاظ ادراکی، بین اسم‌های دارای ارجاع (مثلاً انسان‌ها، گیاهان، اشیاء و...) تفاوت وجود دارد. این تفاوت‌ها در گروه‌بندی افراد سخنگوی یک زبان برای پدیده‌های پیرامونشان بازتاب می‌یابد، که این خود نشان‌دهنده واکنش انسان به محیطش است؛ به عبارت دیگر، طبقه‌نماها همبستگی زبان‌شناختی با ادراک دارند و از سوی دیگر، طبقه‌نماها نشان‌دهنده پایه کاربردشناختی بسیاری از پدیده‌های زبانی همچون مقوله‌بندی زبانی هستند. استفاده گونه دروی زبان تاتی از طبقه‌نماها همسو با سایر زبان‌های دارای طبقه‌نما است. زبان‌های بشری به نحو مشابهی پدیده‌های اطرافشان را طبقه‌بندی می‌کنند، زیرا ادراک انسان‌ها مشابه است و ادراک انسانی سبب طبقه‌بندی شناختی جهان به نحو مشابه بین سخنگویان زبان‌های مختلف می‌شود.

ضمیمه

کوتاه‌نوشت‌های مورد استفاده در آوانگاری‌ها

Cl	classifier	طبقه‌نما
Cont	continuous	مستمر
Pl	plural	جمع
Pst	past	گذشته
Sg	singular	مفرد

منابع

- استاجی، اعظم، ۱۳۸۸، «بررسی ممیزهای عدد در زبان فارسی»، مجله زبان‌شناسی و گویش‌های خراسان، س ۱، ش ۱، ص ۹۳-۱۰۸.
- راسخ‌مهند، محمد، ۱۳۸۸، گفتارهایی در نحو، تهران.
- سبزعلی‌پور، جهان‌دوست، ۱۳۹۱، فرهنگ تاتی، ج ۲، رشت.
- شقایق، ویدا، ۱۳۷۶، «واژه‌بست چیست؟»، مجموعه مقالات سومین همایش زبان‌شناسی، به کوشش محمد دبیرمقدم و یحیی مدرسی، ص ۱۴۱-۱۵۷.
- Aikhenvald, A. Y., 2000, *Classifiers: A Typology of Noun Categorization Devices*, Oxford.
- Allen, K., 1977, "Classifiers", *Language*, vol. 53, no. 2, pp. 285-311.
- Gebhardt, L., 2008, "Classifiers, Plural and Definiteness in Persian", *Aspects of Iranian Linguistics*, ed. S. Larimi et al., Newcastle, pp. 35-56.
- Gil, D., 2005, "Numeral Classifiers", *The World Atlas of Language Structures*, ed. M. Haspelmath et al., Oxford, pp. 226-229.
- Lehmann, Ch., 2002, *Thoughts on Grammaticalization*, Erfurt.

بررسی واژه‌بست‌های ضمیری گویش مزینانی

ابوالفضل مزینانی (دانش‌آموخته مقطع کارشناسی ارشد دانشگاه تربیت مدرس)

عالیه کرد زعفرانلو کامبوزیا (عضو هیئت علمی دانشگاه تربیت مدرس)

ارسلان گلغام (عضو هیئت علمی دانشگاه تربیت مدرس)

چکیده: تحقیق حاضر به توصیف و تبیین ویژگی‌های واژنحوی واژه‌بست‌های ضمیری گویش مزینان، از توابع شهرستان سبزوار، می‌پردازد. طبق این بررسی، واژه‌بست‌های ضمیری گویش مزینانی در مجاورت بلافصل فعل ظاهر شده و برخلاف فارسی معیار به تکواژهای امر، نهی، و نفی و سازه‌های نحوی در نقش مفعول مستقیم و غیرمستقیم نیز می‌پیوندند. همچنین، این عناصر بدون استفاده از ادات نقش‌نما در نقش‌های نحوی غیرصریح مانند حالت‌های به‌ای، ازی، و برایی ظاهر می‌شوند. مضافاً، چگونگی اختصاص حالت دستوری در ساخت‌های دومفعولی گویش مزینانی در چارچوب فرضیه انشقاق پوسته فعلی بررسی و این نتیجه حاصل شد که به لحاظ تاریخی، حوزه عملکرد واژه‌بست‌های ضمیری، به نفع ساخت‌های اضافی، از حوزه بند و جمله به حوزه گروه فعلی کاهش یافته است.

کلیدواژه‌ها: گویش مزینانی، پی‌بست‌های ضمیری، میزبان، حالت، نظام واژه‌بستی

۱. مقدمه

دهستان مزینان به لحاظ تقسیمات کشوری در زیرمجموعه بخش داورزن شهرستان سبزوار قرار دارد. این دهستان با جمعیتی حدود ده هزار نفر در سرحد شرقی استان خراسان رضوی، به طور تقریبی، ۸۲۱ کیلومتر مربع وسعت دارد و در آخرین زوایای شیب جنوبی کوهپایه‌های البرز با فاصله ۸۰ کیلومتری غرب شهرستان سبزوار در حاشیه شمالی کویر مرکزی ایران واقع شده است.

یکی از عرصه‌های مهم کاربردی که موجب ماندگاری و قوام یک گویش محلی خواهد بود تکلم به آن در پایگاه خانواده است. به دلایل اجتماعی و فرهنگی و نیز فراگیر شدن کاربرد رسانه‌های ارتباط جمعی، به تدریج، گونه معیار هر زبان، خانواده، یعنی مهم‌ترین سنگر ماندگاری گویش‌های محلی، را از آن خود کرده و جایگزین آنها می‌شود.

گویش مزینانی نیز از قاعده فوق مستثنا نیست. از این رو، ثبت و ضبط ویژگی‌های واژنحوی خاص این گویش که در نظام ضمائر شخصی واژه‌بستی^۱ آن مشاهده می‌شود به دو دلیل ضروری به نظر می‌رسد: از یک سو، با انجام این پژوهش و ثبت ویژگی‌های خاص این گویش که در ادامه به آنها اشاره خواهد شد می‌توان آنها را از نابودی کامل حفظ کرده و در بررسی‌های تاریخی-تطبیقی زبان فارسی از آنها استفاده کرد؛ از سوی دیگر، پژوهش‌هایی که با محوریت بررسی انواع واژه‌بست‌ها^۲ از جمله واژه‌بست‌های ضمیری صورت می‌گیرد برای تدوین نظریه ساختوازی جامع اهمیت خاصی دارد. در این راستا، پس از طرح مسئله، پیشینه مطالعاتی مختصری در خصوص طبقه‌بندی و نامگذاری واژه‌بست‌ها از نظر گذرانده شده و در ادامه، واژه‌بست‌های ضمیری گویش مزینانی مورد بررسی قرار خواهند گرفت.

1) clitic person pronouns

2) clitics

۲. طرح مسئله

فرایندهای واجی مختلفی از جمله تضعیف، همگونی، درج و حذف در این گویش به چشم می‌خورد (مزینانی ۱۳۸۷: ۷-۸). مزینانی (همان: ۸)، به عنوان گویشور بومی مزینان، بر این باور است که اگر در سطح جمله از فرایندهای واجی صرف نظر شود، برخی از صورت‌های زیرساختی، به‌وضوح، رد پای فارسی نو قدیم و پیش از آن را در این گویش نشان می‌دهند. جمله‌های زیر بیانگر این مطلب است:

- چنین مکن. (1) eni ma-ku
چنان که حسن می‌گفت... (2) onu ke hasan mo-gof...
چندین مخور که مریض می‌شوی. (3) endi ma-xor ke meriz me-r-i

با صرف نظر از فرایند واجی حذف /n/ پایانی و دیگر تفاوت‌های آوایی، واژه‌های زیرساختی چنین، چنان‌که، و چندین به دست می‌آید که در فارسی امروز با قیدهایی نظیر این‌طور، آن‌طوری‌که، و این‌قدر جایگزین شده‌اند. همانند گونه فارسی معیار و زبان‌های ایرانی میانه غربی، نظام ضمائر شخصی گویش مزینانی نیز دارای دو صورت آزاد و پی‌بستی است. ضمائر شخصی آزاد این گویش (مَن، تو) (و نیز te)، او، ما، شما، و اونا می‌باشند که به لحاظ نقش نحوی، کاملاً با ضمائر شخصی گونه فارسی معیار یکسان هستند و در نقش‌های نحوی فاعل، مفعول مستقیم، مفعول حرف اضافه، و مضاف‌الیه به کار می‌روند. برخلاف رفتار ضمائر شخصی آزاد، توزیع صورت پی‌بستی این ضمائر در گویش مزینانی با گونه فارسی معیار متفاوت است و این عناصر نقش‌های نحوی گسترده‌تری را ایفا می‌کنند. به عنوان مثال، برخلاف گونه فارسی معیار، پیوند ضمائر شخصی پی‌بستی در گویش مزینانی با تکواژ نهی و ضمیر پرسشی مجاز محسوب می‌شود. جملات زیر مبین این مسئله است:

- مگذارش ببیند! (مَش گذار ببیند!)^۱ (4) ma-š gozar be-bin-a!
چقدر ازت بستاندند؟ (چندت بستاندند؟) (5) and-et vâstond-en?

(۱) صورت داخل پرانتز نشان می‌دهد که اگر از فرایندهای واجی صرف نظر شود، صورت زیرساختی چگونه خواهد بود.

همان‌گونه که از مثال‌ها پیداست، ضمیرپی‌بستی در جمله (۴) در حالت مفعول مستقیم به تکواژ نهی *ma* و در جمله (۵) ضمیرپی‌بستی *et* در حالت ازی‌به ضمیر پرسشی *and* پیوسته‌است و بیانگر این مطلب است که این عناصر، در گویش مزینانی، نقش‌های نحوی گسترده‌تری را ایفا می‌کنند. چنین ساخت‌هایی در گونه فارسی معیار تولید نمی‌شوند؛ بنابراین، تحقیق در این زمینه ضروری می‌نماید. در این راستا، سؤالات اصلی تحقیق به شرح زیر است:

- ۱) ضمائر شخصی پی‌بستی در گویش مزینانی در چه حالت‌های نحوی به کار می‌روند؟
- ۲) میزبان‌های ضمائر شخصی پی‌بستی در گویش مزینانی می‌توانند چه عناصر زبانی باشند. به عبارت دیگر، این پی‌بست‌ها به چه اجزایی در جمله می‌پیوندند؟

۳. روش تحقیق

روش انجام تحقیق، توصیفی-تحلیلی و تحلیل داده‌ها در چهارچوب فرضیه انشقاق پیوسته فعلی است. برای انجام این تحقیق، حدود ۳۰۰ جمله گویش مزینانی مورد بررسی قرار گرفته و از این تعداد، حدود ۵۰ جمله در این مقاله ثبت شده است. به صورت ناآگاهانه، نظر افراد بومی در مورد مجاز بودن یا غیرمجاز بودن برخی از ساخت‌ها به کار گرفته شده است. مضافاً، طرح مباحث پژوهش صرفاً به صورت همزمانی خواهد بود، که در صورت لزوم به نتایج پژوهش‌های در زمانی مرتبط با فارسی نو قدیم و فارسی میانه نیز ارجاع داده خواهد شد.

۴. پیشینه تحقیق

از آنجاکه ضمائر شخصی پی‌بستی گویش مزینانی در رده واژه‌بست‌های ضمیری قرار می‌گیرند، لازم است قبل از پرداختن به مسئله‌های فوق، پیشینه پژوهشی مرتبط با تعریف و نام‌گذاری واژه‌بست‌ها، به طور عام، و واژه‌بست‌های ضمیری، به طور خاص، به اختصار ارائه گردد.

۱.۴. تعریف واژه‌بست و نامگذاری آن

زوئیکی (۱۹۹۴) عنوان می‌کند که اولین بار، دستوریان یونان باستان، برچسب^۱ «واژه‌بست» را به عناصری اطلاق می‌کردند که از نظر نحوی، واژه‌اند؛ اما به لحاظ ساختوازی، به واژه مجاور به‌ویژه واژه قبلی وابسته‌اند و با آن واژه، نوعی واحد ساختوازی تشکیل می‌دهند. وی (همان) در تعریف واژه‌بست می‌نویسد: اغلب زبان‌ها دارای عناصری هستند که برخی از ویژگی‌های خاص واژه‌های مستقل و برخی از ویژگی‌های خاص وندها را دارند. این عناصر ویژگی واژه مستقل را دارند از این لحاظ که می‌توانند مانند سازه‌های نحوی تک‌واژه‌ای^۲ به عنوان هسته یا موضوع عمل کنند یا در درون گروه، به عنوان توصیف‌گر، ایفای نقش کنند اما از این جهت که به واژه مجاور وابسته هستند ویژگی وندها را دارند.

به لحاظ تاریخی، این عناصر عموماً از واژه‌های مستقل نشأت گرفته‌اند و در نهایت، به وندهای تصریفی تبدیل می‌شوند. در سیر تحول تاریخی «یاء نکره» در زبان فارسی می‌توان این فرایند را مشاهده کرد: الف) در فارسی باستان -aiva به معنای «یک»، واژه‌ای مستقل بوده که پایانه‌های صرفی بیانگر حالت به آن می‌پیوسته‌اند؛ ب) w در فارسی میانه بازمانده -aiva است که معمولاً پس از موصوف به کار می‌رفته‌است؛ ج) «ی» نکره در فارسی دری همان w فارسی میانه است (ابوالقاسمی ۱۳۸۰: ۵۷).

به لحاظ زبان‌شناختی، واژه‌بست‌ها به شیوه‌های مختلفی طبقه‌بندی یا نام‌گذاری شده‌اند که در ادامه به چند مورد اشاره خواهد شد. زوئیکی (۱۹۷۷: ۳-۷) این عناصر را با توجه به این مسئله طبقه‌بندی می‌کند که آیا صورتی آزاد و هم‌معنا با آنها در یک زبان خاص می‌توان یافت یا خیر. در صورتی که در یک زبان خاص، برای یک واژه‌بست، صورت آزاد و هم‌معنا یافت شود، رابطه واجی صورت واژه‌بستی با صورت آزاد نیز در طبقه‌بندی مورد توجه قرار می‌گیرد. در این راستا، وی (همان جا) واژه‌بست‌ها را در سه گروه ویژه، ساده، و واژه‌های مقید جای می‌دهد. اگر واژه‌بست یا صورت مقید بدون تکیه^۳ به

1) label

۲) منظور از این سازه‌ها عناصری هستند که هسته و فرافکن پیشینه آنها بر هم منطبق است.

3) unstressed bound form

عنوان گونه‌ای از صورت آزاد تکیه‌دار، با معنای شناختی یکسان^۱، ایفای نقش کند و بین آنها رابطه واجی وجود نداشته باشد، در گروه واژه‌بست‌های ویژه قرار می‌گیرد. به عنوان مثال، ضمایر پی‌بستی عربی محاوره‌ای مصری /k(a)/ دوم‌شخص مفرد مذکر و /ha/ سوم‌شخص مفرد مؤنث در برابر ضمایر مستقل /?inta/ و /hiyya/ قرار دارند (میشل ۱۹۶۲: ۵۲-۵۳). ضمایر پی‌بستی مفعول یا مالک^۲ هستند، درحالی‌که ضمایر مستقل طبیعتاً فاعل هستند؛ اگرچه می‌توان آنها را با پی‌بست‌های ملکی به منظور تأکید به کاربرد. قابل توجه است که رابطه واجی مستقیم بین صورت‌های ضعیف (پی‌بستی) و صورت‌های قوی (مستقل) در مثال‌های فوق وجود ندارد. پی‌بست‌های ضمیری زبان فارسی نیز جزو واژه‌بست‌های ویژه هستند (شفاقی، ۱۳۷۴).

برخی از تکواژهای آزاد، به هنگام از دست دادن تکیه، ممکن است به شکلی مخفف^۳ شوند که صورت حاصل از این تخفیف، به لحاظ واجی، به واژه مجاور وابسته باشد. واژه‌بست‌افزایی از این نوع معمولاً با شرایط سبکی همراه است. مثال‌های این نوع واژه‌بست‌افزایی را می‌توان در تلفظ ضمایر مفعولی انگلیسی در گفتار سریع به صورت زیر دید:

(6) He sees her :	[hi siz h r]	[hi sizr]
	(کامل)	(مخفف)

به لحاظ نحوی، صورت مخفف در همان جایگاهی ظاهر می‌شود که صورت کامل قرار می‌گیرد. زوئیکی این گروه را «واژه‌بست‌های ساده»^۴ می‌نامد. صورت واژه‌بستی «را» یعنی «ا» در زبان فارسی جزو این گروه است (همان).

گروهی از واژه‌بست‌ها که همیشه مقید و بدون تکیه هستند آزادی نحوی قابل ملاحظه‌ای نشان می‌دهند، به این معنی که می‌توانند با تکواژهای مختلف از مقوله‌های متنوع واژنحوی مانند اسم، صفت یا ضمیر همراه شوند. یک چنین واژه مقیدی، به

1) with the same cognitive meaning

مثلاً، دو عبارت «کتاب تو» و «کتابت» که اولی دارای ضمیر مستقل و دومی دارای ضمیر پی‌بستی است دارای معنای یکسانی هستند.

2) possessor

3) reduced

4) simple clitics

لحاظ معنایی، با کل یک سازه نحوی همراه است، درحالی‌که، به لحاظ واجی، به یکی از کلمات این سازه پیوسته است و معمولاً این واژه مقید در حواشی واژه‌ها و حتی پس از وندهای تصریفی واقع می‌شود. زوئیکی این گروه را واژه‌های مقید^۱ می‌نامد. تکواژ بیان بیان مالکیت در زبان انگلیسی (زوئیکی، ۱۹۷۷: ۶) و کسره اضافه و یاء نکره فارسی از این نوع هستند^۲ (شقایق ۱۳۷۴).

به لحاظ جایگاهی که واژه‌بست‌ها در جمله اشغال می‌کنند نیز نام‌های متفاوتی همچون جایگاه دوم و فعلی به آنها اطلاق شده‌است. واژه‌بست‌هایی که جایگاه شماره دو را در بند یا جمله اشغال کنند به هر مقوله‌ای که تعلق داشته باشند با عنوان واژه‌بست‌های جایگاه دوم نامیده می‌شوند. نخستین بار، در سال ۱۸۹۲ میلادی یاکوب واکرناگل، هندواروپایی‌شناس بزرگ سوئسی، با مشاهده این واقعیت که در زبان یونانی و دیگر زبان‌های هندواروپایی باستان، عناصر پی‌بستی به مثابه یک گروه دقیقاً بعد از اولین کلمه جمله ظاهر می‌شوند، این نام را بر آنها می‌نهد؛ ازاین‌رو، این عناصر به واژه‌بست‌های قانون واکرناگل نیز معروف‌اند. هالپرن (۱۹۹۵) اولین بخش رساله دکتری خود را به تفصیل به واژه‌بست‌های جایگاه دوم اختصاص داده است. وی با توجه به اینکه این واژه‌بست‌ها به اولین کلمه یا اولین سازه نحوی جمله پیوسته‌اند، آنها را به دو گروه تقسیم می‌کند. در این راستا، وی (همان: ۱۶-۱۵) می‌نویسد: اینها واژه‌بست‌هایی هستند که پس از اولین کلمه واجی با عنوان کلمه دوم (2W)^۳ و یا پس از اولین سازه نحوی با عنوان دختر دوم (2D)^۴ واقع می‌شوند. در زبان صربی-کرواتی هر دو امکان وجود دارد. زبان‌هایی نیز وجود دارند مانند چک^۵ که واژه‌بست‌ها در آنها همیشه به عنوان دومین دختر جمله (2D) ظاهر می‌شوند در حالی‌که در زبان یونانی باستان، جایگاه واژه‌بست به دومین کلمه جمله (2W) محدود است.

1) bound words

۲) به عنوان مثال، در جمله‌های "کتاب‌ها [ای] خریدم" و "با [انسان‌های شریف پرهیزکاری] ملاقات کردم"، یاء نکره درحاشیه گروه اسمی واقع شده‌است و به لحاظ معنایی، به کل گروه وابسته است (و نیز بنگرید به نقش و جایگاه کسره اضافه در جمله دوم).

3) second word position

4) second daughter position

5) Czech

واژه‌بست‌های فعلی نیز عناصری هستند که به لحاظ ترتیب نحوی، بلافاصله پس یا پیش از فعل جمله قرار می‌گیرند و حتی ممکن است به آن متصل نشوند. گاهی واژه‌بست‌های فعلی در جایگاه دوم جمله قرار می‌گیرند و متقابلاً گاهی واژه‌بست‌های جایگاه دوم در مجاورت فعل ظاهر می‌شوند، زنجیره‌های مذکور کاملاً تصادفی هستند و ضرورت تفکیک این دو نوع واژه‌بست را تضعیف نمی‌کنند (ریورو ۱۹۹۷: ۱۷۶-۱۷۹). اصولاً در نظام‌های واژه‌بستی از نوع جایگاه دوم، عناصر یا سازه‌هایی میان فعل (یا اجزای انضمامی آن) و واژه‌بست فاصله می‌اندازند. چنین رفتاری در نظام‌های واژه‌بستی فعلی به‌هیچ‌وجه دیده نمی‌شود و واژه‌بست همواره در مجاورت فعل قرار دارد یا مستقیماً به آن منضم شده است.

از این منظر که واژه‌بست‌ها در چه مقولۀ نحوی قرار می‌گیرند نیز به آنها نام‌های دیگری همچون واژه‌بست‌های ضمیری و واژه‌بست‌های قیدی داده شده است، که در این میان، اهمیت مطالعه واژه‌بست‌های ضمیری مطرح خواهد شد.

۲.۴. واژه‌بست‌های ضمیری

اسپنسر (۱۹۹۱: ۱۸۰) در مورد اهمیت مطالعه نظام ضمیر واژه‌بستی سه دلیل ارائه می‌کند: دلیل اول مربوط به تعامل بین واژه‌بست‌افزایی و ساخت موضوعی^۱ است؛ دلیل دوم اهمیتی است که مطالعه هر نوع نظام ارجاع ضمیری برای نظریۀ نحوی دارد؛ و دلیل سوم اینکه اغلب نظام‌های ضمیری واژه‌بستی با گذر زمان به نظام‌های مطابقه‌ای تبدیل شده‌اند. در ادبیات گشتاری (یا رویکرد جابه‌جایی)، این واژه‌بست‌ها ضمیرهایی هستند که در زیرساخت از جایگاهی نشأت می‌گیرند که معمولاً متعلق به متمم‌های فعلی است. بدین ترتیب، گشتار حرکتی این واژه‌بست‌ها را به مقصد هر جایگاه نحوی ممکن در روساخت جابه‌جا می‌کند.

1) argument structure

۳.۴. بررسی واژه‌بست‌های ضمیری زبان فارسی

بررسی‌های متعددی درخصوص واژه‌بست‌های ضمیری زبان فارسی صورت گرفته است و تا آنجا که نگارنده اطلاع دارد، می‌توان به مواردی همچون جهان‌پناه (۱۳۸۰)، راسخ‌مهند (۱۳۸۴) و مفیدی (۱۳۸۶) اشاره کرد.

۵. ضمایر شخصی پی‌بستی در گویش مزینانی

ضمایر شخصی پی‌بستی گویش مزینانی، با توجه به بافت آوایی، تکواژگونه‌های مختلفی دارند. کاربرد تکواژگونه‌های هر ضمیر پی‌بستی متکی به بافت بوده و با یکدیگر در توزیع تکمیلی می‌باشند به طوری که به جای هم به کار نمی‌روند:

تکواژگونه‌های ضمایر شخصی پی‌بستی گویش مزینانی

شخص / شمار	مفرد	جمع
اول شخص	-m, -om, -me	-mâ, -emâ(n)
دوم شخص	-t, -et, -te	-tâ, -etâ(n)
سوم شخص	-š, -eš, -še	-šâ, -ešâ(n)

با ملاحظه تکواژگونه‌های جمع در جدول فوق، می‌توان دریافت که قاعده حذف /n/ پایانی در این ضمایر عمل کرده است؛ این واج در بافت‌های خاصی به‌ندرت ظاهر می‌شود. ضمایر پی‌بستی در گویش مزینانی در نقش‌های نحوی مختلفی ظاهر می‌شوند و از این منظر به چهار گروه قابل تقسیم‌اند:

الف) پی‌بست‌های مفعولی: پی‌بست‌هایی که در حالت مفعول مستقیم ظاهر می‌شوند؛
 ب) پی‌بست‌های مفعولی متممی: پی‌بست‌هایی که در حالت‌های غیرصریح مانند حالت به‌ای، برای، ازی، و بایی بدون حضور حرف اضافه ظاهر می‌شوند و حالت خود را از فعل دریافت می‌کنند؛

ج) پی‌بست‌هایی که در حالت اضافی به عنوان مضاف‌الیه ظاهر می‌شوند؛

د) پی‌بست‌هایی که در نقش مفعول حرف اضافه به کار می‌روند و حالت خود را از حروف اضافه دریافت می‌کنند.

چنان‌که در بالا نیز به آن اشاره شد، پی‌بست‌های گروه (ب) بدون ادات نقش‌نما در حالت‌های مذکور به کار می‌روند و به لحاظ نحوی (نه صرفی) با پی‌بست‌های گروه (د) که حرف اضافه به آنها حالت اعطا می‌کند، تفاوت دارند.

صرف نظر از فرایندهای واجی، رفتار پی‌بست‌های گروه‌های (ج) و (د)، کاملاً با گونه فارسی معیار منطبق است؛ از این رو، در این مجال به آنها پرداخته نمی‌شود.

۱.۵. پی‌بست‌های مفعولی

پی‌بست‌های مفعولی در گویش مزینانی می‌توانند در حوزه گروه فعلی به انتهای گروه حرف‌اضافه‌ای (۷) و (۸)، صفت مفعولی (۹)، به اجزای انضمامی فعل از جمله تکواژهای نفی و نهی (۱۰)، بآ امر (۱۱)، انتهای ستاک گذشته (۱۲)، تکواژ نمود ماضی نقلی (۱۳)، شناسه مطابقت فاعلی (۱۴)، و نیز به جزء وصفی فعل مرکب بپیوندند (۱۵). در ادامه، برای هر مورد، یک مثال ارائه خواهد شد (برای مثال‌های بیشتر، نک: مزینانی ۱۳۸۷: ۶۸-۷۲).

در جمله (۷) گروه حرف‌اضافه *va ma* (به من) در نقش مفعول متممی، میزبان مفعول مستقیم واژه‌بستی است. ضمیری بستی *eš* در (۸) نیز به انتهای گروه حرف‌اضافه یا قیدمکان *be bâzâr* پیوسته است.

شاید شما را به من بسپارند. (به من تان بسپارند). (7) *šâyed va ma =tâ bo-spar-en.*

به بازار فرستادیمش. (به بازارش فرستادیم). (8) *be bâzâr =eš frestiy-im.*

در جمله‌های (۹)، (۱۰) و (۱۱)، ضمایری بستی در حالت مفعول مستقیم، به ترتیب، به صفت مفعولی، تکواژ نفی، و تکواژ امر پیوسته‌اند. پیوند ضمایری بستی به صفات مفعولی صرفاً در ساخت فعل ماضی بعید اتفاق می‌افتد. نگارنده، توجه خواننده را به این مسئله جلب می‌کند که لزوماً در تمامی ساخت‌ها، تکواژهای امر، نهی و نفی میزبان بالقوه ضمایری بستی نیستند. به عبارت دیگر، از آنجاکه پس از پیوستن پی‌بست با

عنصری خاص یک واحد واجی تشکیل می‌شود، به لحاظ واج‌شناختی این واحد باید برای گویشوران مأنوس یا مجاز باشد.

تا رسیدم فروخته بودندش. (فروخته‌ش بودند). (9) $t\dot{a} \text{ resiy-om froxta}=\dot{s} \text{ biy-en}$.

بیرون نیاریش. (بر بیرون نَش آری). (10) $var \text{ biry na} =\dot{s}?\text{ar-i}$

بگذارش (که) بازی کند. (بَش گذار (که) بازی کند). (11) $bo =\dot{s} \text{ gozar (ke) bazi ken-a}$.

موارد (۷) تا (۱۱) ساخت‌هایی را نشان می‌دهد که ضمیر پی‌بستی در حالت مفعول مستقیم به میزبانی پیوسته‌است که قبل از فعل وجود دارد. در ادامه، مثال‌هایی ارائه خواهند شد که پی‌بست در حالت مفعول مستقیم پس از ستاک فعل ظاهر شده است. به عنوان مثال، در جمله (۱۲)، ضمیر پی‌بستی $-e\dot{s}$ به ستاک گذشته فعل زدن پیوسته است. در جمله (۱۳) ضمیر پی‌بستی $-et$ به تکواژ نمود ماضی نقلی یعنی $/ay/$ پیوسته است. ضمائر شخصی پی‌بستی دوم‌شخص و سوم‌شخص می‌توانند به ستاک گذشته و تکواژ نمود ماضی نقلی برخی از افعال بپیوندند. در صورت اول، پی‌بست بین ستاک و وند تصریفی و در صورت دوم، بین تکواژ نمود و وند تصریفی قرار خواهد گرفت. در ساخت‌های (۱۴) و (۱۵) نیز همانند گونه فارسی معیار ضمیر پی‌بستی به ترتیب به انتهای شناسه مطابقه فاعلی و جزء اسمی فعل مرکب پیوسته‌است.

خیلی زدمش. (خیلی بزدمش). (12) $xeyle \text{ be-zay} =e\dot{s}\text{-om}$.

خیلی خوب شناختمتون. (شناختیتانم). (13) $xeyle \text{ xob } \dot{s}noxt\text{-ay} =et\dot{a}n\text{-om}$.

فردا می‌بیندمان. (14) $ferda \text{ me-bin-a} =m\dot{a}$

ولشون کن برن. (ولشان کن روند). (15) $vel =e\dot{s}\dot{a} \text{ ku rev-en!}$

غالباً گرایش بر این است که واژه‌بست‌ها در حالت مفعول مستقیم به صورتی که در مجاورت بلافصل فعل قرارگیرند به انتهای گروه حرف‌اضافه‌ای بپیوندند (مانند مثال‌های (۷) و (۸)). به همین ترتیب، اگر در یک ساخت، چند میزبان بالقوه وجود داشته باشد، اولویت میزبانی با عنصری است که بر بقیه مقدم است؛ به عنوان مثال، میزبانی ستاک گذشته بر میزبانی وند تصریفی تقدم دارد (به عنوان مثال، در جمله ۱۱، میزبانی تکواژ امر بر

میزبانی ستاک فعلی اولویت دارد). در ادامه، پی‌بست‌ها در نقش‌های غیرصریح مورد بررسی قرار خواهند گرفت.

۲.۵. پی‌بست‌های مفعولی متممی

پی‌بست‌هایی که در حالت‌های برایی و بایی ظاهر می‌شوند، تنها پیش از فعل تصریفی قرار می‌گیرند و به انتهای مفعول مستقیم غیرمعرفه یا جزء اسمی فعل مرکب می‌پیوندند. اما، پی‌بست‌هایی که در حالت‌های به‌ای و ازی ظاهر می‌شوند، علاوه بر مفعول مستقیم غیرمعرفه، به میزبان‌های دیگری که در بالا معرفی شدند نیز می‌پیوندند. به هر حال، اگر یک گروه اسمی، مفعول مستقیم غیرمعرفه باشد، ممکن است پی‌بست به انتهای عنصر پایانی این سازه بپیوندد؛ به عنوان مثال، در جمله‌های (۱۶)، (۱۷) و (۱۸)، ضمائر پی‌بستی در حالت برایی به انتهای آخرین عنصر مفعول مستقیم غیرمعرفه پیوسته‌اند:

- (16) *goza=šâ bord-om.* (غذاشان بردم).
(17) *yak-e=š bi-y r.* یکی برایش بیاور. (یکیش بیار).
(18) *hami ?alân du tey nun-e taza =š me-frest-om.* همین الان دو تا نان تازه برایش می‌فرستم. (دو تا نان تازه‌ش می‌فرستم).

در جمله‌های (۱۹)، (۲۰)، و (۲۱)، ضمائر پی‌بستی در حالت به‌ای به انتهای آخرین عنصر مفعول مستقیم غیرمعرفه پیوسته‌اند.

- (19) *yak klir=om te.* یک کلید به من بده. (یک کلیدم ده).
(20) *de?unje_eš =et goft-en?* (چه چیزی بهت گفتند؟) (چه چیزیت گفتند؟)
(21) *se ta=š doy-om.* سه تا بهش دادم. (سه تاش دادم).

در جمله‌های (۲۲) و (۲۳) ضمائر پی‌بستی در حالت ازی به انتهای آخرین عنصر مفعول مستقیم غیرمعرفه پیوسته‌اند.

- (22) *berey ta?mir-e ?i Čand =et vâstond ?*

برای تعمیر این چقدر از تو گرفت؟ (برای تعمیر این چنَدت بستاند؟)

- (23) *da hezâr temen=ema vâstond-en.*

ده هزار تومان از ما بستاندند. (ده هزار تومانِ ما بستاندند).

از داده‌های (۱۶) تا (۲۳) چنین برمی‌آید که چنانچه یک گروه اسمی در نقش مفعول مستقیم در ساخت‌های دو مفعولی بر مفعول متممی مقدم شود و مفعول متممی شامل ضمیرشخصی باشد، به شرط آنکه آخرین عنصر مفعول مستقیم تکواژ جمع «ها» و تکواژ «را» نباشد، صورت پی‌بستی ضمیرشخصی می‌تواند مستقیماً به انتهای آن پیوندد. به عنوان مثال، مفعول متممی در جمله (۲۴) دارای ضمیرشخصی آزاد *ma* (ما) و در جمله (۲۵) دارای ضمیرشخصی پی‌بستی معادل آن یعنی *-ma* (مان) است که حرف اضافه *berey* (برای) به این ضمائر حالت اعطا می‌کند. هر دو جمله در گویش مزینانی دستوری هستند و آخرین عنصر مفعول مستقیم نیز تکواژ جمع یا نقش‌نمای «را» نیست. در این گویش، غالباً در چنین شرایطی گرایش به تولید جملاتی مانند (۲۶) است که مفعول متممی در آنها فاقد حرف اضافه است:

یک کتابی برای ما بیار. (24) *yak kotâb-e berey mâ bi-yar.*

یک کتابی برامون بیار. (25) *yak kotâb-e bere =mâ bi-yar.*

یک کتابی برامون بیار. (یک کتابمان بیار). (26) *yak kotâb-e =mâ bi-yar.*

مفعول متممی در جمله‌های (۲۴) و (۲۵) شامل حرف اضافه *berey* (برای) است که به ضمیر شخصی آزاد یا پی‌بستی تحت حاکمیت خود حالت اعطا می‌کند. در این ساخت‌ها، مفعول متممی با تأکید بیشتری تولید می‌شود. مفعول متممی در جمله (۲۶) صرفاً یک ضمیر پی‌بستی است که فاقد حرف اضافه برای اعطای حالت است. در بخش ۶، به تفصیل در مورد چگونگی اعطای حالت دستوری به ضمیر پی‌بستی در ساخت‌های دو مفعولی صحبت خواهد شد.

در صورتی که در یک ساخت، فعل مرکب به کار رفته باشد، جزء اسمی آن اولین نامزد میزبانی ضمیر پی‌بستی خواهد بود. با توجه به ساخت موضوعی فعل مرکب، ضمیر پی‌بستی در حالات نحوی مفعول به‌ای، برایی، بایی، و ازی به جزء اسمی فعل مرکب می‌پیوندد. در جمله (۲۷) ضمیر پی‌بستی *-eš* در حالت برایی به جزء اسمی فعل مرکب صحبت کردن و در جمله (۲۸) ضمیر پی‌بستی *-om* در حالت به‌ای به جزء اسمی فعل مرکب زنگ زدن پیوسته است.

(27) ?az kâr-e hoseyn sohbat=eš kerd-om.

از کار حسین برای او صحبت کردم.^۱ (از کار حسین صحبتش کردم).

(28) ferdâ zang =om bo-zu. (فردا زنگم بزن.)

و نیز در جمله (۲۹) ضمیر پی‌بستی -et- در حالت ازی به جزء اسمی فعل مرکب سؤال کردن و در جمله (۳۰) ضمیر پی‌بستی -om- در حالت بایی به جزء اسمی فعل مرکب حساب کردن پیوسته است.

(29) so?âl =et kerd.om Jowâb be-na-doy-i.

ازت سؤال کردم جواب ندادی. (سؤال کردم جواب ندادی.)

(30) ?âGebat motor-er čand hasâb =om me-n-i?

عاقبت موتور رو چند باهام حساب می‌کنی؟ (چند حسابم می‌کنی؟)

در صورتی که در بافت کلام، معنای «به شمار آوردن» از فعل حساب کردن استنباط شود، پی‌بست در حالت مفعول مستقیم ظاهر می‌شود.

همان‌طور که در بالا نیز به آن اشاره شد، ضمیر پی‌بستی در نقش‌های غیر صریح به‌ای و ازی می‌توانند به انتهای تکواژهای امر، نفی و نهی، ستاک فعلی گذشته، صفت مفعولی، تکواژ نمود ماضی نقلی، و وند تصریفی فاعلی پیوندند. چنین ساخت‌هایی صرفاً با افعال سه‌ظرفیتی گفتن، دادن، و پرسیدن پدید می‌آیند. مثلاً، در جمله‌های (۳۱) تا (۳۵) ضمیر پی‌بستی در حالت‌های غیر صریح به‌ای و ازی به انتهای وند تصریفی فاعلی پیوسته‌اند. بدیهی است که اگر فعل جمله دادن یا گفتن باشد، پی‌بست در حالت به‌ای، و در صورتی که فعل جمله پرسیدن باشد، پی‌بست در حالت ازی خواهد بود.

(31) goft-en =et ke če gar ken-i? (گفتندت که...؟)

(32) ?aydi hom me-t-en =etâ? (عیدی هم بهتون می‌دهند؟ (عیدی هم می‌دهندتان؟))

(33) goft-i =še ke ?ay-a? (بهش گفتی که بیاید؟ (گفتیش که آید؟))

(34) češ doy-I =me? (چی بهم دادی؟ (چی دادیم؟))

(35) porsiy-i=šâ ke me-r-en yâ ne? (پرسیدیشون که...؟)

(۱) یا «از کار حسین با او صحبت کردم».

ضمایر پی‌بستی در جمله‌های (۳۶) تا (۳۸) در حالت غیر صریح به‌ای، به ترتیب، به تکواژهای نفی، نهی و امر پیوسته‌اند.

- (36) na =tâ gof ke ?ay-e! بهتون نگفت که بیاید! (نَتان گفت که آید!)
(37) xeyli pol ma =šâ te. خیلی پول بهشون مده. (خیلی پول مشان ده.)
(38) be =šâ gu (ta) ?ay-en. بهشون بگو (تا) بیایند. (بشان گو تا آیند.)

در جمله (۳۹)، ضمیر پی‌بستی در حالت به‌ای به ستاک گذشته فعل دادن پیوسته‌است. در جمله‌های (۴۰) و (۴۱)، ضمیر پی‌بستی سوم شخص مفرد، به ترتیب، در حالت‌های به‌ای و ازی به تکواژ نمود ماضی نقلی /ay/ فعل‌های گفتن و پرسیدن پیوسته‌است. در جمله (۴۲) نیز پی‌بست در حالت به‌ای به صفت مفعولی پیوسته‌است.

- (39) kodom=er doy=et-om? کدام را بهت دادم؟ (کدام را دادتم؟)
(40) goft-ay =eš-en (ke) be kuj rev-a? بهش گفته‌اند که به کجا برود؟
(41) porsiy-ay-eš-i? ازش پرسیده‌ای؟
(42) gofta =m bi ke meriz-e. بهم گفته بود که مریضه. (گفته‌م بود که مریضه.)

ناگفته نماند که پی‌بست در حالت‌های برایی و بایی، با میزبانی عناصر مذکور در ساخت‌های (۳۱ تا ۴۲) ظاهر نمی‌شود.

۶. اختصاص حالت در ساخت‌های دومفعولی

آنچه مسلم است اینکه در زبان فارسی و گونه‌های زبانی مرتبط با آن، آرایش جمله از قابلیت انعطاف‌پذیری نسبی برخوردار است.^۱ در همین راستا، تا آنجا که نگارنده اطلاع دارد، زبان‌شناسانی همچون سیمین کریمی (۱۹۸۹: ۲۳۰-۲۱۸)، براونینگ و عزت کریمی (۱۹۹۰)، ج. محمد و سیمین کریمی (۱۹۹۲)، درزی (۱۹۹۶: ۴۵)، علیزاده (۱۳۸۱: ۳۰۶-۳۰۸)، و قمشی (۱۹۹۶: ۱۴۸-۱۴۹) نیز ساخت‌های دومفعولی زبان فارسی را بررسی کرده‌اند. لازم به یادآوری است که در بخش ۲.۵، ساخت‌های دومفعولی خاصی معرفی شدند که در این ساخت‌ها در صورتی که ضمیر شخصی پی‌بستی یکی از موضوع‌های درونی فعل

۱) برای اطلاع بیشتر در مورد استدلال‌های مربوط به آرایش جمله در زبان فارسی، به کریمی (۱۹۸۹) و درزی (۱۹۹۶) رجوع کنید.

باشد و مفعول مستقیم غیرمعرّفه نیز بر آن مقدم شود، این عنصر در حالت‌های به‌ای، برای، و ازی به انتهای مفعول مستقیم غیرمعرّفه می‌پیوندد. جمله (۴۳) نمونه‌ای از این ساخت‌هاست:

رضا هفت جفت برایش فرستاد. (هفت جفتش فرستاد.) (43) Reza haf joft =eš fresti.

گروه اسمی haf joft (هفت جفت) در ساخت فوق، مفعول مستقیم غیرمعرّفه است که بر موضوع پی‌بستی eš- پیشی گرفته و در نتیجه، میزبان آن است. این موضوع واژه‌بستی در حالت برایی است. هدف اصلی در بخش حاضر این است که این مسئله مورد بررسی قرارگیرد که در چنین ساخت‌هایی اعطای حالت دستوری به مفعول مستقیم و مفعول متممی واژه‌بستی چگونه صورت می‌گیرد. در این راستا، به نظر نگارنده، با نادیده گرفتن تفاوت‌های ناشی از فرایندهای واجی، گویش مزینانی به لحاظ صرفی و نحوی، جز در موارد نادر، بر گونه فارسی معیار امروز منطبق است و دلیل وجوه افتراق آنها نیز جز این نیست که گویش مزینانی برخی از ویژگی‌های قدیمی را حفظ کرده‌است. بنابراین، با توجه به اینکه طرح حاضر اولین پژوهشی است که در توصیف زبان‌شناختی گویش مزینانی صورت می‌گیرد، نگارنده از یافته‌های زبان‌شناختی و مباحث نظری مرتبط با ساخت‌های دومفعولی گونه فارسی معیار بهره خواهد برد. به منظور توجیه اقتباس مبانی نظری، به ساخت‌های دومفعولی زیر توجه و به لحاظ نحوی، با گونه فارسی معیار مقایسه کنید:

(44) Rezâ (S) bere=š(OBL¹) haf jof(ACC) fresti(V).

رضا (S) برایش (OBL) هفت جفت (ACC) فرستاد (V).

(45) Reza(S) haf joft(ACC) bere=š(OBL) fresti(V).

رضا (S) هفت جفت (ACC) برایش (OBL) فرستاد (V).

با مشاهده ساخت‌های (۴۴) و (۴۵) و معادل معیار آنها، می‌توان دریافت که ترتیب سازه‌ها، به لحاظ نحوی، کاملاً بر گونه فارسی معیار منطبق است. اما ساخت‌هایی مانند

1) oblique case (مفعول حرف اضافه)

(۴۳) که فاقد حرف اضافه است مختص گویش مزینانی است و در فارسی نو معاصر دیده نمی‌شود. در ادامه، چند جمله دیگر را نیز بررسی می‌کنیم:

(46) be e-hâ(S) bere=mâ (OBL) yak oy-e (ACC) ?aword-en (V).

بچه‌ها برامون یک چایی آوردند.

سیمین کریمی (۲۰۰۳)، ضمن بررسی جایگاه مفعول و قلب نحوی در معرفی گروه حرف تعریف مشخص^۱ یا DP در زبان فارسی می‌نویسد: همیشه عنصر «را» این گروه را، چه معرفه باشد چه غیرمعرفه، همراهی می‌کند، حال آنکه گروه حرف تعریف نامشخص فاقد این عنصر است.^۲ مضافاً، مفعول‌های نامشخص، در ترتیب بی‌نشان، در مجاورت فعل ظاهر می‌شوند حال آنکه مفعول‌های مشخص بر مفعول غیرمستقیم مقدم می‌شوند. وی (همان)، در ادامه، می‌افزاید: ممکن است به صورت محدود و به منظور اظهار تأکید تقابلی،^۳ مفعول نامشخص از فعل جمله فاصله بگیرد. بنا بر آنچه گفته شد، ممکن است فرایند جابه‌جایی، به مقاصد کلامی،^۴ گروه اسمی yak oy=e را پس از دریافت حالت مفعولی، در مجاورت فعل به مقصد دیگری (پیش از مفعول حرف اضافه) حرکت دهد که در این صورت ساخت (۴۷) پدید می‌آید:

(47) be e-hâ yak oy-e bere=mâ ?aword-en. بچه‌ها یک چایی برامون آوردند.

همان‌طور که قبلاً به آن اشاره شد، معمولاً در گویش مزینانی، گرایش به حذف حرف اضافه در ساخت‌هایی نظیر (۴۷) است؛ به عنوان مثال، ساخت (۴۷) به صورت (۴۸) تولید می‌شود.

(48) be e-hâ yak oy-e =mâ ?aword-en. بچه‌ها یک چایی مون (ح. برای) آوردند.

1) determiner phrase (DP)

(۲) بنا بر تعاریف ارائه شده در مقاله کریمی (۲۰۰۳)، گروه اسمی معرفه قطعاً دارای ویژگی + مشخص است؛ اما گروه اسمی غیرمعرفه می‌تواند دارای ویژگی + مشخص یا - مشخص باشد. از آنجاکه اصطلاح غیرمعرفه عنوان کلی تر و مانوس تری است، نگارنده از این اصطلاح استفاده کرده و آن را صرفاً در معنای گروه اسمی فاقد عنصر «را» به کار می‌برد.

3) representing contrastive focus

(۴) تأکید تقابلی و نظیر آن

از آنجاکه در نظریهٔ ایکس- تیره، نمایش ساخت‌های افعال سه‌ظرفیتی در نمودارهای درختی باانشعاب دوگانه امکان‌پذیر نبود، لارسن در دو مقاله (۱۹۸۸، ۱۹۹۰) کوشش کرد به رفع این معضل بپردازد و طرحی را برای ساخت گروه فعلی پیشنهاد کرد که در آن گروه فعلی در نمودار درختی به دو لایهٔ هسته‌ای و پوسته‌ای تقسیم می‌شود. این طرح، مورد قبول چامسکی و دیگر زبان‌شناسان واقع شد و به فرضیهٔ انشقاق پوستهٔ فعلی معروف گشت. در این چارچوب، اعتقاد بر این است که فعل واژگانی، برای اینکه بتواند به هر دو مفعول (صریح و متممی) حالت اعطا کند، جایگاه اولیهٔ خود را که در نمودار درختی در لایهٔ دوم گروه فعلی است ترک کرده و ارتقاء می‌یابد (علاوه بر منبع فوق، برای اطلاعات بیشتر در این خصوص، نک: دبیرمقدم ۱۳۸۶: ۶۲۷-۶۳۲). به نظر نگارنده، پس از اینکه گروه اسمی yak oy-e جایگاه موضوعی خود یعنی جایگاه خواهری فعل واژگانی را پس از دریافت حالت به مقصد دیگری ترک می‌کند، فعل واژگانی نیز ارتقاء یافته و به هستهٔ تهی گروه فعلی نقشی می‌پیوندد. پس از ارتقاء فعل، ضمیر شخصی پی‌بستی -mâ تحت حاکمیت آن قرار می‌گیرد و با توجه به ساخت موضوعی فعل، از آن، حالت برای دریافت می‌کند؛ از این رو، چنین ساخت‌هایی بدون حرف‌اضافه تولید می‌شوند. پس از فراگویی در سطح صورت آوایی، در پی مجاورت خطی ضمائر شخصی پی‌بستی و مفعول مستقیم، این عناصر به انتهای آخرین تکواژ مفعول مستقیم می‌پیوندند.

پس از طرح مباحث فوق، ممکن است این سوال مطرح شود که همانند فارسی میانه و برخی از جملات فارسی نو قدیم، در صورت ارتقای فعل جملهٔ (۴۶)، بدون اینکه مفعول مستقیم جایگاه موضوعی خود (مجاورت فعل) را ترک کند، نباید انتظار داشت که ساخت‌هایی مانند (۴۹) نادرستی باشند:

بچه‌هامون (ح. برای) یک چایی آوردند. (B.DAT) yak oy=e ?aworden. (49) *be e-hâ=mâ

پاسخ به این سؤال در تعیین نوع واژه‌بست (جایگاه دوم یا فعلی) و حوزهٔ عملکرد آن (بند، جمله یا گروه) نهفته است. در بخش ۷، ضمن تعیین نوع واژه‌بست، در این زمینه

که چرا با تعبیر ضمیری بستی *mâ*- در حالت برایی^۱ ساخت حاصل در بند (۴۹) نادرستی است، استدلال‌هایی ارائه خواهد شد.

۷. ضمایری بستی: جایگاه دوم یا فعلی

در پیشینه پژوهشی ضمایر شخصی پی‌بستی فارسی میانه مکرراً به این نکته اشاره شده است که حوزه عملکرد آنها جمله (IP) یا بند (CP) بوده و از نوع واژه‌بست‌های جایگاه دوم و به عبارت دقیق‌تر، کلمه دوم (SW) هستند (بویس ۱۹۶۴؛ برونر ۱۹۷۷؛ مفیدی ۱۳۸۶؛ مزینانی ۱۳۸۷). مفیدی (۱۳۸۶) نیز می‌نویسد که ضمایری بستی فارسی نو قدیم از هر دو نظام واژه‌بستی فعلی و جایگاه دوم تبعیت می‌کنند و به مرور، در حالت اضافی، جذب قلمرو معنایی خود شده‌اند.

با مشاهده دقیق ساخت‌های مورد وصف گویش مزینانی که در بخش ۱.۵ و ۲.۵ ارائه شد می‌توان این نتیجه را گرفت که حوزه عملکرد واژه‌بست در گویش مزینانی صرفاً گروه فعلی است و مانند فارسی نو قدیم در حوزه عملکردی آن بین جمله و گروه فعلی تناوب مشاهده نمی‌شود. کاهش حوزه عملکرد واژه‌بست را می‌توان به صورت زیر توجیه کرد: با توجه به اینکه به تدریج، در فارسی نو قدیم، واژه‌بست‌ها، در حالت اضافی، به انتهای گروه اسمی مورد وصف خود می‌پیوسته‌اند می‌توان این نتیجه را گرفت که در سیر تحول حوزه عملکرد و جایگاه واژه‌بست‌ها، برخی از ساخت‌ها دارای دو تعبیر می‌شده‌اند. به عنوان مثال، با لحاظ تغییر شیوه بیان ساخت‌های اضافی در روند تحول رفتار و ویژگی‌های واژه‌بست‌ها از فارسی میانه به فارسی نو قدیم، در صورتی که در ساخت (۴۹)، حوزه عملکرد واژه‌بست *mâ*- را جمله تلقی کنیم، این عنصر در دو حالت برایی^۲ و اضافی قابل تعبیر است. مجدداً، این ساخت با هر دو تعبیر بازنویسی می‌شود:

بچه‌ها برامون یک چایی آوردند. (50) *be e-hâ =mâ_i (B.DAT) yak oy-e ?aword-en.*

بچه‌ها مومون یک چایی آوردند. (51) *be e-hâ =mâ_i(Gen) yak oy=e ?aword-en.*

(۱) اگر این ضمیری بستی در حالت اضافی تعبیر شود ساخت حاصل دستوری خواهد بود.

(۲) با توجه به ساخت موضوعی فعل و اختیاری بودن این مفعول در برخی ساخت‌ها

بنابراین، به مرور زمان، آن تعبیری که شیوه بیان آن با ابزار زبانی دیگری ممکن بوده است مقاومت خود را از دست داده و نادستوری تلقی شده است. به عبارت دیگر، اگر در ساخت (۵۰) واژه‌بست را از نوع جایگاه دوم بدانیم که حوزه عملکرد آن جمله (IP) است آنگاه باید انتظار داشته باشیم که این جمله دستوری باشد؛ اما از آنجاکه دقیقاً عکس این مطلب صادق است، با ملاحظه سیر تحول واژه‌بست به این نتیجه می‌رسیم که حوزه عملکرد واژه‌بست به عنوان موضوع درونی در گویش مزینانی، به نفع ساخت‌های اضافی، از حوزه جمله به محدوده گروه فعلی و مجاورت بلافصل فعل کاهش یافته است اما همچنان این ویژگی را حفظ کرده است که در حالت‌های دستوری متفاوتی ظاهر شود. تحلیل فوق با قانون پنجم کوریلوویچ^۱ در پیش‌بینی روند تغییرهای قیاسی در زبان نیز مطابقت دارد که به صورت زیر بیان شده است: زبان برای احیای یک تمایز دستوری اصلی، تمایز دیگری را که جنبه حاشیه‌ای تری دارد، کنار می‌گذارد (به نقل از آراتو ۱۳۸۴: ۱۶۱). تعبیر واژه‌بست *mâ*- در ساخت (۵۰)، به عنوان مفعول غیرمستقیم بهره‌ور (حالت برای)، از این‌رو حاشیه‌ای محسوب می‌شود که شیوه بیان آن با حرف اضافه «برای» مانند ساخت‌های (۴۶) و (۴۷) و بدون حرف اضافه مانند ساخت (۴۸) ممکن است.

۸. نتیجه‌گیری

پی‌بست‌های ضمیری^۲ در گویش مزینانی در جایگاهی قرار می‌گیرند که بین آنها و فعل تصریفی هیچ عنصر واژگانی^۳ فاصله ایجاد نکرده باشد. به عبارت دیگر، این عناصر در مجاورت بلافصل فعل جمله پیش یا پس از آن قرار می‌گیرند؛ بنابراین، می‌توان آنها را واژه‌بست فعلی نامید. مطالعه پی‌بست‌های ضمیری گویش مزینانی نیز نشان می‌دهد که این عناصر به صورت گسترده در نقش‌های مفعول مستقیم، مفعول حرف اضافه،

1) J. Kuryłowicz

(۲) در حالت‌هایی غیر از حالت اضافی و مفعول حرف اضافه‌ای

(۳) افعال معین باید، خواستن و نظایر آنها از این قاعده مستثنا هستند.

مضاف‌الیه، و به صورت محدود و به شرح زیر در حالت‌های به‌ای، برایی، ازی، و بایی به کار می‌روند:^۱

ظهور این عناصر در نقش‌های غیرصریح در ساخت‌هایی میسر است که فعل جمله دادن یا گفتن یا سایر افعال سه‌طرفیتی باشد. افعالی نظیر آوردن، بردن، و فرستادن و افعال پرسیدن، سؤال کردن، و ستاندن می‌توانند به آنها، به ترتیب، حالت‌های برایی و ازی اعطا کنند. افعال صحبت کردن و حساب کردن نیز در صورتی که پی‌بست به جزء اسمی آنها پیوسته باشد به آن حالت بایی اعطای کنند.^۲

میزبان‌های واژه‌بست‌های ضمیری گویش مزینانی عبارت‌اند از گروه اسمی، گروه حرف‌اضافه‌ای، حرف اضافه، تکواژ امر، تکواژ نفی، تکواژ نهی، ستاک فعلی گذشته، تکواژ نمود ماضی نقلی، وند مطابقه فاعلی، صفت مفعولی در ساخت فعل ماضی بعید، جزء اسمی یا وصفی فعل مرکب، و فعل امر. اگر میزبان گروه اسمی در نقش مفعول مستقیم غیرمعرفه باشد، پی‌بست به انتهای عنصر پایانی این سازه می‌پیوندد. ضمیر پرسشی، اسم، صفت بیانی، حرف تعریف نامعین، و واحد شمارشی به طور بالقوه، می‌توانند آخرین عنصر گروه اسمی باشند. اگر میزبان گروه حرف‌اضافه‌ای در نقش مفعول غیرمستقیم باشد، پی‌بست به انتهای عنصر پایانی آن می‌پیوندد. عنصر پایانی این سازه، به طور بالقوه، می‌تواند از مقوله‌های اسم، ضمیر شخصی آزاد، ضمیر پرسشی یا صفت بیانی باشد. اگر میزبان گروه حرف‌اضافه‌ای در نقش قید مکان باشد، ممکن است آخرین عنصر آن از مقوله اسم مکان، اصطلاحات اشاری-مکانی یا ضمائر پرسشی مرتبط با آنها باشد. بدیهی است که پی‌بست ضمیری به انتهای آخرین عضو گروه حرف‌اضافه‌ای می‌پیوندد که ممکن است، علاوه بر موارد فوق، صفت نیز باشد. در چنین ساخت‌هایی ضمیر پی‌بستی صرفاً در حالت‌های مفعول مستقیم و اضافی به انتهای قید مکان می‌پیوندد. مضافاً،

(۱) علاوه بر این نقش‌ها، پی‌بست‌های ضمیری در گویش مزینانی در نقش ضمیر تکراری نیز به کار می‌روند؛ اما از آنجا که در مقاله راسخ‌مهند ۱۳۸۴ در مورد گونه فارسی معیار به این نقش به تفصیل اشاره شده است و به تشخیص نگارنده شیوه کاربرد این عناصر در این نقش کاملاً منطبق با گونه فارسی معیار است، به منظور پیشگیری از تکرار در این تحقیق به آن پرداخته نشد. در این زمینه، خواننده علاقه‌مند به مقاله فوق ارجاع داده می‌شود.

(۲) ضمیر پی‌بستی در بافت متفاوت ممکن است در حالت برایی نیز ظاهر شود.

چگونگی اختصاص حالت دستوری در ساخت‌های دومفعولی گویش مزینانی مورد بررسی قرار گرفت و این نتیجه حاصل شد که حوزه عملکرد واژه‌بست‌های ضمیری، به نفع ساخت‌های اضافی، از حوزه بند و جمله به حوزه گروه فعلی کاهش یافته است. شواهد و داده‌ها نشان می‌دهد که توزیع واژه‌بست‌های ضمیری با توزیع این عناصر در فارسی نو قدیم و نقش‌ها و حالت‌هایی هم که ایفا می‌کنند به ساخت‌های موجود در فارسی میانه شباهت دارد و از این رو می‌توان گفت که گویش مزینانی دنباله منطقی فارسی میانه و فارسی نو قدیم محسوب می‌شود.

منابع

- آرلاتو، آنتونی، ۱۳۸۴، *درآمدی بر زبان‌شناسی تاریخی*، ترجمه یحیی مدرسی، تهران.
- ابوالقاسمی، محسن، ۱۳۸۰، *تاریخ زبان فارسی*، تهران.
- جهان‌پناه، سیمین‌دخت، ۱۳۸۰ «ضمیر متصل شش و داشتنش؛ دو گرایش تازه در زبان فارسی»، *مجله زبان‌شناسی*، س ۱۶، ش ۱ (پیاپی ۳۱)، ص ۱۹-۴۳.
- دبیرمقدم، محمد، ۱۳۸۶، *پیدایش و تکوین دستور زایشی*، تهران.
- راسخ‌مهند، محمد، ۱۳۸۴، «نشانه مطابقه مفعولی در فارسی»، *مجموعه مقالات نخستین همایش انجمن زبان‌شناسی ایران*، به کوشش مصطفی عاصی، ص ۲۷۵-۲۸۵.
- شقایق، ویدا، ۱۳۷۴، «واژه‌بست چیست؟» *مجموعه مقاله‌های سومین کنفرانس زبان‌شناسی*، دانشگاه علامه طباطبایی و پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، تهران، ص ۱۵۷-۱۴۱.
- علیزاده، علی، ۱۳۸۱، *بررسی ساخت گروه فعلی در زبان با تأکید بر فرضیه فاعل در درون گروه فعلی*، رساله دکتری دانشگاه تربیت مدرس، تهران.
- مزینانی، ابوالفضل، ۱۳۸۷، *بررسی پی‌بست‌های ضمیری گویش مزینانی در قیاس با فارسی میانه*، پایان‌نامه کارشناسی ارشد، دانشگاه تربیت مدرس، تهران.
- مفیدی، روح‌الله، ۱۳۸۶، «تحول نظام واژه‌بستی در فارسی میانه و نو»، *دستور*، جلد سوم، ۱۳۸۶، ص ۱۳۳-۱۵۳.
- BOYCE, M., 1964, "Some Middle Persian and Parthian Constructions with Governed Pronouns", *Dr. J. M. Unvala Memorial Volume*, Bombay, pp. 48-56.
- BROWNING, M. and KARIMI, E., 1990, "Scrambling in Persian", *Paper Presented at Tilburg Scrambling Conference*, pp. 1-21.
- BRUNNER, C. J., 1977, *A Syntax of Western Middle Iranian*, New York.
- DARZI, A., 1996, *Word Order, NP-Movements, and Opacity Conditions in Persian*, Ph.D. Dissertation, University of Illinois.

- GHOMESHI, J. 1996, *Projection and Inflection: A Study of Persian Phrase Structure*, Ph. D. Dissertation, University of Toronto.
- HALPERN, A., 1995, *On the Placement and Morphology of Clitics*, Stanford.
- KARIMI, S., 1989, *Aspects of Persian Syntax, Specificity, and the Theory of Grammar*, Ph. D. Dissertation, University of Washington.
- _____, 2003, "On Object Positions, Specificity and Scrambling in Persian", *Word Order and Scrambling*, ed. S. KARIMI, Oxford, pp. 91-124.
- LARSON, R. K., 1988, "On the Double Object Construction", *Linguistic Inquiry* 19, pp. 335-391.
- _____, 1990. "Double Objects Revisited: Reply to Jackendoff", *Linguistic Inquiry*. 21, pp. 589- 632.
- MITCHELL, T. F., 1962, *Colloquial Arabic*, London.
- MOHAMAD, J. and KARIMI, S., 1992, "Light Verbs are Taking Over: Complex Verbs in Persian", *Proceedings of Western Conference in Linguistics (WECOL)*, 5, pp. 195-212.
- RIVERO, M. L., 1997, "On Two Locations for Complement Clitic Pronouns: Serbo-Croatian, Bulgarian, and Old Spanish", *Parameters of Morphosyntactic Change*, ed. A. VAN KEMENADE and N. VINCENT, London, pp. 170-206.
- SPENCER, A., 1991, *Morphological Theory*, Cambridge.
- WACKERNAQEL, J., 1892, "Über ein Gesetz der indogermanischen Wortstellung", *Indogermanische Forschungen* 1, pp. 333-436.
- Zwicky, A. M., 1977, *On Clitics*, Bloomington.
- _____, 1994, "Clitics", *Encyclopedia of Language and Linguistics*, vol. 2, ed. R. E. ASHER, Oxford, pp. 571-576.

ویژگی‌های مصدر در زبان‌های حاشیه خزر (تاتی، تالشی و گیلکی)

جهاندوست سبزی‌علیپور (عضو هیئت علمی دانشگاه آزاد اسلامی، واحد رشت)

چکیده: مصدر از اجزای مهم هر زبان است که به شناخت مباحث دستوری آن زبان از جمله ریشه، ماده، انواع وندهای ماضی‌ساز، انواع صفت فاعلی، انواع صفت مفعولی، انواع پیشوندهای اشتقاقی و تصریفی فعل، و... کمک فراوانی می‌کند. این تحقیق که مستخرج از طرحی پژوهشی در زمینه مصدر ۳۰ گونه زبانی از زبان‌های حوزه خزر (تاتی، تالشی و گیلکی) است، دربردارنده ویژگی‌های مصدر در این زبان‌هاست. در این تحقیق، مصدر در چهار بخش عمده کارکردهای مصدر، ساختمان مصدر، عناصر سازنده مصدر، و سایر نکات مربوط به مصدر بررسی شده است. نتیجه پژوهش نشان می‌دهد که مصدر در زبان‌های حوزه خزر که از زبان‌های ایرانی شمال‌غربی‌اند، ضمن داشتن اشتراکات فراوان صرفی، کارکردهای یکسانی نیز دارند؛ یعنی در اغلب آنها، مصدر کامل در ساخت فعل‌های غیرشخصی، فعل‌های ماضی مستمر و مضارع مستمر و فعل نهي دخیل است و به عنوان گروه اسمی و فعل تابع نیز به کار می‌رود. مصادر ساده و پیشوندی این حوزه در حال فراموشی‌اند و به جایشان، مصدر مرکب به سرعت در حال افزایش است. در اغلب گونه‌های زبانی این ناحیه، نزدیک به دویست مصدر ساده و چهارصد مصدر پیشوندی

وجود دارد. در ساختار مصدر این حوزه، علاوه بر وند مصدری، هشت جایگاه برای وندهای مختلف وجود دارد که از جمله آنها می‌توان به وند واداری، وند مجهول‌ساز، وند اشتقاقی، و وند ماضی‌ساز اشاره کرد. در این زبان‌ها، مصدر دچار دستوری‌شدگی شده حتی به عنوان حرف اضافه به کار می‌رود و گاه حتی شناسه می‌گیرد.

کلیدواژه‌ها: زبان‌های ایرانی شمال‌غربی، زبان‌های حوزه خزر، مصدر، زبان تاتی، زبان تالشی، زبان گیلکی، دستوری‌شدگی

۱. مقدمه

یکی از اجزای مهم هر زبان مصدر است و شناخت صحیح آن به شناخت مباحث دستوری زبان کمک بسیاری می‌کند. در زبان فارسی، به تبعیت از زبان عربی، مصدر در لغت، معنای «سرچشمه و ریشه» می‌دهد و شاید همین تلقی کمک فراوانی به مطالعه مصدر کند؛ گرچه امروزه اثبات شده است که مصدر خود مصدر یا سرچشمه مشتقات یک فعل نیست و از ماده ماضی مشتق شده است. با شناخت مصدر یک زبان، می‌توان به شناخت ریشه، ماده، وند مضارع‌ساز، وند ماضی‌ساز، وند واداری، وند مجهول‌ساز، وند اشتقاقی و تصریفی فعل، و... نیز رسید. کامیاب خلیلی (۱۳۷۳) در فرهنگ مشتقات مصادر فارسی، تا حدی اهمیت مصدر و شناخت مصدر را با داده‌هایی که از متون فارسی استخراج کرده، نشان داده است. به عنوان نمونه، به استناد داده‌های ایشان، در زبان فارسی از مصدر خوردن می‌توان به واژه‌های زیر که در متون فارسی به کار رفته‌اند، دست یافت: خور، خورش، خوره، خورا، خوران، خورنده، خورندگان، خورندگی، خورد، خوردار، خوردنی، خورده، خوردگان، خوردگی، خوردن، خوریده، خوراندن، خورانیدن، خورانیده، خوراننده، بخوران. در کنار اینها، می‌توان به صرف انواع فعل‌هایی که با ماده ماضی و ماده مضارع ساخته شده‌اند و نیز دیگر مشتقات آن رسید (خلیلی ۱۳۷۳: ۱۳۱۶).

این پژوهش مستخرج از یک طرح پژوهشی^۱ در زمینه مصدر در زبان‌های حوزه خزر است، که در آن مصادر ساده و پیشوندی ۳۰ گونه زبانی (ده گونه تاتی، ده گونه تالشی و ده گونه گیلکی) جمع‌آوری شده است. گرچه در دسته‌بندی زبان‌های شمال‌غربی ایران زبان‌های دیگری نیز، مانند مازندرانی، جزء دسته زبان‌های خزری محسوب شده‌اند، اما منظور از ناحیه خزر در این تحقیق زبان‌های گیلکی، تالشی، و تاتی است.

روش جمع‌آوری در این پژوهش اغلب میدانی است، چرا که برای بیشتر گونه‌های زبانی در ناحیه مذکور فرهنگ لغتی نوشته نشده است و آنهایی هم که برای اندکی از گونه‌ها فرهنگ لغت نوشته‌اند، به جمع‌آوری مصادر معروف و پرکاربرد قناعت کرده‌اند. به طوری که نگارنده با تلاش زیاد تا بدین مرحله از کار برای اغلب گونه‌های زبانی این ناحیه، نزدیک به دویست مصدر ساده و بیش از سیصد و هفتاد مصدر پیشوندی جمع‌آوری کرده است. آنچه از مطالعه مصادر حوزه خزر برمی‌آید، نشان می‌دهد که در ساخت مصدر عناصر زبانی زیادی از جمله جزء غیرفعلی (اسم، صفت، قید)، ریشه، ماده مضارع، ماده ماضی، وند نفی، وند اشتقاقی، وند واداری، وند مجهول‌ساز و علامت مصدری دخیل هستند و برای شناخت یک مصدر لازم است همه اجزای آن به‌درستی شناخته شود.

در این تحقیق مصدر در چهار بخش عمده (۱) کارکردهای مصدر؛ (۲) ساختمان مصدر؛ (۳) عناصر سازنده مصدر؛ (۴) سایر نکات مهم در مورد مصدر؛ بررسی شده است. در بخش اول، کارکردهایی همچون ایفای نقش به عنوان جزئی از فعل غیرشخصی، جزء فعلی در صرف بعضی از فعل‌ها، حرف اضافه، فعل تابع، گروه اسمی، فعل نهی، آمده؛ در بخش دوم، ساختمان مصادر یعنی ساده، پیشوندی و مرکب بررسی شده؛ در بخش سوم، به عناصر و سازه‌های صرفی‌ای که در ساخت مصدر نقش دارند؛ و بالاخره در بخش نهایی، به نکات مهمی در مورد مصدر همچون مصدر مجهول و

۱) این طرح پژوهشی تحت عنوان «جمع‌آوری و تحلیل مصادر زبان‌های گیلکی، تالشی و تاتی» در دانشگاه آزاد اسلامی واحد رشت در

و اداری، دستوری‌شدگی مصدر، مصدر لازم و متعدی و مصدر مرخم پرداخته شده است. هر مصدر معنا یا معناهای اولیه و ثانویه‌ای دارد؛ این تحقیق به معناشناسی نمی‌پردازد و فقط معنای کلی یا یکی از معانی را ذکر می‌کند.

نتیجۀ پژوهش نشان می‌دهد که مصدرها در زبان‌های حوزه خزر، ضمن داشتن عناصر ساختمانی مشترک، کارکردهای یکسانی نیز دارند؛ به طوری که در اغلب آنها، مصدر کامل در ساخت فعل‌های غیرشخصی، فعل‌های ماضی مستمر و مضارع مستمر، و فعل نهی دخیل است و به عنوان گروه اسمی و فعل تابع نیز کاربردهای فراوانی دارد. نکته قابل ملاحظه دربارهٔ مصادر این حوزه این است که در این زبان‌ها، دستوری‌شدگی^۱ مصدر روی داده است، به طوری که در گیلکی، مصدر به عنوان حرف اضافه به کار می‌رود و در جایی نیز شناسه می‌گیرد. مصدرهای ساده و پیشوندی این حوزه در حال فراموشی است و به جایشان، مصادر مرکب به سرعت در حال افزایش است.

از بین مجموعه ۳۰ گونهٔ زبانی بررسی شده در طرح پژوهشی، در این تحقیق، فقط مصدر ۶ گونه مطالعه شده است. هدف از این کار، تمرکز بر تعداد کمی از آنها بوده تا بتوان به داده‌ها و نتایج دقیق‌تری دست پیدا کرد. شش گونهٔ بررسی شده در این پژوهش به شرح زیر هستند:

زبان	نام گونه	مشخصات جغرافیایی آن
تاتی	گونهٔ کرینی (kar n-i)	از گونه‌های تاتی خلخال رایج در روستای کرین، از توابع شاهرود خلخال
	گونهٔ دروی (d rav-i)	از گونه‌های تاتی خلخال رایج در روستای درو، از توابع شاهرود خلخال
تالشی	گونهٔ پره‌سری (parasar-i)	از گونه‌های تالشی مرکزی رایج در بخش پره‌سر شهرستان رضوان‌شهر گیلان
	گونهٔ سیاه‌مزگی (siy mazgi)	از گونه‌های تالشی جنوبی رایج در روستای سیاه‌مزگی شهرستان شفت گیلان
گیلکی	گونهٔ رشتی	گیلکی رایج در شهر رشت
	گونهٔ رودسری	گیلکی رایج در شهرستان رودسر

1) grammaticalization

۲. پیشینه بحث

محققانی که به نوشتن فرهنگ لغت پرداخته‌اند، به مصادر آن زبان اشاره کرده‌اند؛ اما فقط به مصدر به عنوان یک واژه در کنار سایر واژه‌ها نگریسته‌اند و کم‌وبیش فهرستی از آنها ارائه کرده‌اند و دیگر به تحلیل آنها نپرداخته‌اند. برای زبان گیلکی، ستوده (۱۳۳۲)، مرعشی (۱۳۸۲)، سرتیپ‌پور (۱۳۶۹)، پاینده لنگرودی (۱۳۷۵)، نوزاد (۱۳۸۱) فرهنگ یا واژه‌نامه‌هایی نوشته‌اند و بیشترین تحقیق در این حوزه هم مربوط به همین فرهنگ‌نگارهای گیلکی^۱ است. در مورد سایر گونه‌های زبانی مورد مطالعه این مقاله، به استثنای تالشی پره‌سری (نک: رضایتی کیشه‌خاله و خادمی ارده ۱۳۸۷) و تاتی دروی (نک: سبزه‌علیپور ۱۳۹۰) مأخذی نیست که بتوان به فهرستی از مصادر رسید.

منابعی نیز به طور خاص به بعضی از ویژگی‌های مصدر در زبان‌های مورد نظر پرداخته‌اند، از جمله رضایتی کیشه‌خاله (۱۳۸۵) به مصدر و ساخت آن در تالشی پرداخته؛ صبوری (۱۳۹۲) در «ریشه‌شناسی چند مصدر گیلکی»، به ریشه‌شناسی تعدادی از مصادر گیلکی شرق گیلان پرداخته است؛ مرادیان گروسی (۱۳۸۵) در کتابی تحت عنوان *مصدر در زبان گیلکی*، به ویژگی‌های مصدر گیلکی رشتی اشاره کرده که چندان دقیق نیست، اما تلاش زیادی انجام داده است؛ و سبزه‌علیپور (۱۳۹۱) هنگام بررسی ساختمان فعل در تاتی، تالشی و گیلکی، به طور گذرا، به مصدر این سه زبان اشاره کرده است.

۳. مصدر در زبان‌های حوزه خزر

در زبان‌های حوزه خزر، مصدر از چند منظر بررسی شده است: (۱) کارکردهای مصدر؛ (۲) اجزای مصدر؛ (۳) ساختمان مصدر؛ (۴) سایر نکات مربوط به مصدر. در زیر، هرکدام جداگانه با مثال‌هایی بررسی شده است.

(۱) درباره نقد فرهنگ‌های گیلکی، نک: سبزه‌علیپور، زیر چاپ.

۱.۳. کارکردهای مصدر

مصدر در زبان‌های تاتی، تالشی و گیلکی در ساخت سازه‌های دستوری زیر نقش دارد و همچون موارد زیر عمل می‌کند.

۱.۱.۳. فعل غیرشخصی

در ساخت فعل‌های غیرشخصی این زبان‌ها، مصدر نقش عمده‌ای دارد. به این صورت که در این زبان‌ها جزئی از فعل غیرشخصی به شکل مصدر ظاهر می‌شود. این افعال امروزه در زبان فارسی اغلب به شکل مصدر مرخم ظاهر می‌شوند. مانند نمی‌شود گفت، می‌توان دید:

yā ku nəbu hasan-ə vind.en?	نمی‌توان از اینجا حسن را دیدن (دید)؟	دروی
həsā bu mālān čār.n.əs.an?	الآن می‌شود دام‌ها را چراندن (چراند)؟	کرینی
babi xəte.	می‌شود خوابیدن (خوابید).	پره‌سری
bəse nə.šen.	باید نرفتن (نباید رفت).	سیاه‌مزگی
vasti ništan.	باید نشستن (نشست).	رشتی
bu[n]ə gut.ən.	می‌شود گفتن (گفت).	رودسری

۲.۱.۳. صرف انواع فعل

مصدر در زبان‌های تاتی، تالشی و گیلکی برای ساخت فعل‌های ماضی و مضارع نقش دارد. یعنی در تاتی کرینی برای ساخت مضارع اخباری؛ در تالشی پره‌سری برای ساخت مضارع مستمر و ماضی مستمر؛ در گیلکی رشتی و رودسری برای ساخت ماضی مستمر و نیز مضارع مستمر به کار می‌رود. برای هر یک از کاربردهای فعل‌های مذکور در زیر نمونه یا نمونه‌هایی ذکر شده است.

۱.۲.۱.۳. در زبان تاتی کرینی، برای ساخت مضارع اخباری، شکلی از مصدر که مرخم است، به کار می‌رود. در این شکل، از آخر مصدر علامت n- حذف می‌شود. یعنی vāta شکل کوتاه یا مرخم مصدر vātan است.

a i man vâta kar-i, bad niy .	آنچه به من می‌گویی، بد نیست. (کرینی)
az h sâ št râ vâta kar. m.	من الآن برای تو می‌گویم. (کرینی)
t št xaluân xub šurda kar.i yâ na?	لباس‌هایت را خوب می‌شویی یا نه؟ (کرینی)
a j q la.yi k âšânda kar.i, igi j q lay ?	آن بچه‌ای که [گهواره‌اش] را تکان می‌دهی بچه کیست؟ (کرینی)

۳.۱.۲.۲. در زبان تالشی پره‌سری، از مصدر در ساخت فعل مضارع مستمر و نیز ماضی مستمر استفاده می‌شود.

kâr.ima. harde .	دارم می‌خورم. (پره‌سری)	مضارع مستمر
kâr.ina.n šte .	دارند می‌نشینند. (پره‌سری)	مضارع مستمر
kâr.iša. barde .	داری می‌بری. (پره‌سری)	مضارع مستمر
kâ(r) b.im še .	داشتم می‌رفتم. (پره‌سری)	ماضی مستمر
kâ(r) bi.mun barde .	داشتیم می‌بردیم. (پره‌سری)	ماضی مستمر
kâ(r) bi.run harde	داشتید می‌خوردید. (پره‌سری)	ماضی مستمر

۳.۲.۱.۳. در گیلکی رشتی و نیز گیلکی رودسری، ساخت ماضی مستمر از مصدر (مرخم) فعل اصلی + وند -/da- + d صرف ماضی مطلق «بودن» به دست می‌آید.

xoft n dibim.	داشتم می‌خواهیدم. (رشتی)	ماضی مستمر
ništ n dibid.	داشتید می‌نشستید. (رشتی)	ماضی مستمر
xote d bum.	داشتم می‌خواهیدم. (رودسری)	ماضی مستمر
nište d bin.	داشتید می‌نشستید. (رودسری)	ماضی مستمر

در گیلکی رشتی و نیز گیلکی رودسری، ساخت مضارع مستمر از مصدر (مرخم) فعل اصلی + نمودنمای -[r] -/da- + شناسه به دست می‌آید.

xurd n d r. m().	دارم می‌خورم. (رشتی)	مضارع مستمر
ništ n d r. d().	دارند می‌نشینند. (رشتی)	مضارع مستمر
xurde dar. m.	دارم می‌خورم. (رودسری)	مضارع مستمر
nište dar. n.	دارند می‌نشینند. (رودسری)	مضارع مستمر

در گیلکی، گاه به جای شکل اصلی مصدر، شکل مرخم آن به کار می‌رود. منظور از مصدر مرخم گیلکی مصدری است که از آخر آن (ə)n- حذف شده باشد؛ مانند nište- از مصدر ništ-en یا šō یا šōn از مصدر (رفتن). مصدر مرخم در گیلکی رودسری بیشتر به کار می‌رود:

xân da.rə.	دارد می‌خواند.	رودسری
xand.ən də.rə.	دارد گریه می‌کند.	رشتی
gəryə ka.rə.	دارد خنده می‌کند.	رودسری
gəryə ka.rə.	دارد گریه می‌کند.	رشتی

در دو مثال اخیر، ka ریختی از مصدر kudən به معنای انجام دادن است و گویا بیشتر برای بیان این دو حالت عاطفی «گریستن» و «خندیدن» به کار می‌رود و خود نیازمند تحقیق بیشتر است.

۳.۱.۳. حرف اضافه

در زبان گیلکی، از مصدر گاهی به عنوان حرف اضافه استفاده می‌شود. در این مواقع، مصدر معنی «مثل» و «مانند» می‌دهد. در این زبان، اغلب از مصدر mānəstan به معنی «مانند و شبیه بودن» استفاده می‌شود و از این مصدر مشتقاتی در زبان گیلکی باقی مانده است. یعنی همچون دیگر فعل‌ها در زمان‌های مختلف صرف می‌شود. می‌توان گفت که در دستور زبان گیلکی، دستوری‌شدگی مصدر روی داده است (برای دستوری‌شدگی مصدر در این زبان‌ها، نک: ادامه بحث).

i ċi dastə bolandə gušt kubə mānəstan bə das dāre.	چیزی دسته‌بلند شبیه گوشت‌کوب، در دست دارد. (رشتی)
tur. ə mānəstan raftār kudi.	مثل دیوانه رفتار می‌کرد. (رشتی)

۴.۱.۳. فعل تابع

فعل تابع فعلی است که برای تمام شدن مفهوم فعلی دیگر می‌آید (نک: ناتل خانلری ۱۳۶۶: ۳۶۱). در زبان‌های مورد بررسی، تابع فعل‌های شبه‌معین به صورت مصدر ظاهر می‌شود.

به عبارت دیگر، فعل‌های شبه‌معین^۱ به دنبال خود، فعل‌هایی به همراه دارند که تابع آنها محسوب می‌شوند. مجموع فعل شبه‌معین و تابع با هم یک فعل را تشکیل می‌دهد.

t š y m u[y] n pe.gat.en?	تو می‌توانی این چوب‌ها را برداری؟ (دروی)
biri y ku bar šiyen?	باید از این جا رد شدن (شد)؟ (دروی)
m hav ku bu šijan ka?	در این هوا می‌توان رفت خانه؟ (کرینی)
da.mand.im virite.	شروع کردم به دویدن. (پره‌سری)
da.manda ba vâte.	شروع کرده بود به گفتن. (پره‌سری)
t l ši ruka b r nebu ben, gilaki pilla b r .	برادر کوچک تالش نمی‌شود بود؛ و برادر بزرگ گیلک. (سیاه‌مزگی)
da.manda lua karde.	شروع کرده بود به حرف زدن. (سیاه‌مزگی)
n šā dov st n, rā: l. .	نمی‌توان دوید، راه گل‌آلود است. ^۲ (رشتی)
š ništ n.	می‌توان نشست. (رشتی)
n š n . xur.d n.	نمی‌شود نخورد. (رودسری)

۵.۱.۳. گروه اسمی

در زبان‌های مورد نظر، مصدر، علاوه بر موارد فوق، می‌تواند به عنوان هسته گروه اسمی واقع شود و وابسته پیشین و پسین بگیرد.

št m yav š k r karden. ama b k št.	این یواش کار کردند ما را خسته می‌کند. (دروی)
hasan b lan gaz zen x rdan. š bayz n s.	بلند صحبت کردن حسن بچه را بیدار کرد. (دروی)
kayni r na varde r b šam?	کی برای آوردن کاه برویم؟ ^۳ (پره‌سری)
ayi m šayvan karden de alakiy .	این گریستن او دیگر بیهوده است. (سیاه‌مزگی)
angušti amra im m zada tarf išara kud n xob niy .	اشاره کردن با انگشت به طرف امامزاده خوب نیست. (رشتی)

(۱) برای فعل‌های شبه‌معین تاتی نک: سبزه‌علیپور ۱۳۹۱: ۱۲۲.

(۲) نک: پورهادی ۱۳۸۷: ۹۰.

(۳) رضایتی کیشه‌خاله ۱۳۸۶: ۱۳۰.

زیاد خوابیدن برای بدن خوب نیست. (رودسری)	ziyād xotan jona visen xub niye.
---	----------------------------------

۶.۱.۳. فعل نهی

در زبان گیلکی، مصدر در ساخت فعل نهی نقش دارد. بدین صورت که در این زبان، علاوه بر روش ظاهراً تازه ساخت فعل نهی که گویا متأثر از فارسی است، روش دیگری هم برای ساخت فعل نهی به کار می‌رود که شکل ظاهری‌اش شبیه فعل‌های غیرشخصی است، اما غیرشخصی نیست و فعل نهی گیلکی در اصل همان است که سالخوردگان و بزرگسالان در کوچه و بازار از آن استفاده می‌کنند.^۱

نباید خوردن، نخور. (رشتی)	nə.vâ xurdən.
نباید رفتن، نرو. (رشتی)	nə.vâ šün.

۲.۳. ساختمان مصدر

ساختمان مصدر در تاتی سه نوع است: ساده، پیشوندی و مرکب. گاهی در مصدرهای مرکب، عناصر دیگری از جمله حرف اضافه نیز دخیل هستند؛ مثلاً «دست از پا خطا کردن» که در دستورهای فارسی، آنها را جزء عبارت‌های فعلی یا مصدری دسته‌بندی کرده‌اند. با توجه به اینکه بخش فعلی آن مصادر، از نظر ساختمان، تفاوتی با مصدرهای مرکب ندارد، در این پژوهش، جداگانه ذکر نشده‌اند.

۱.۲.۳. مصدر ساده

منظور از مصدر ساده مصدری است که در آن، وند اشتقاقی و جزء غیرفعلی به کار نرفته باشد. در هرگونه از گونه‌های زبانی این منطقه، تقریباً تا دویست مصدر ساده وجود دارد. در حالی که در زبان فارسی، این حد امروزه خیلی کمتر است.^۲ متأسفانه امروزه این مقدار در زبان‌های مورد نظر، کم‌کم رو به فراموشی است و جایشان را

(۱) نگارنده زمانی که مشغول جمع‌آوری داده‌هایی از زبان گیلکی برای رساله دکتری خود بود، به این نکته دست یافت که مردم در

کوچه و بازار از شکل جدید فعل نهی مثلاً «نگو»، «نخور»، «نرو» به‌ندرت استفاده می‌کنند.

(۲) صادقی در پژوهشی، به بالاترین رقم افعال ساده فارسی اشاره کرده و عدد ۱۱۵ را ذکر کرده است (صادقی ۱۳۷۲: ۲۴۱).

مصادر مرکب می‌گیرند؛ مثلاً در تالشی سیاه‌مزگی به جای مصدر گریستن که در اغلب مناطق تالشی و تاتی اطراف شبیه (n)st.e ram. b تلفظ می‌شود، š yvan karden به کار می‌رود. نمونه چند مصدر ساده در زیر آمده است:

n št.en	نشستن	دروی
bard.an	بردن	کرینی
hard.e	خوردن	پره‌سری
b rd-en	بریدن	سیاه‌مزگی
tâb.ân.en	تاپانیدن	رشتی
naz. st. n	نازیدن	رودسری

۲.۲.۳. مصدر پیشوندی

منظور از مصدر پیشوندی مصدری است که در آن وند اشتقاقی یا پیشوند فعلی (نک: بند ۲.۳) به کار رفته باشد. اغلب مصادر این حوزه به گونه‌ای هستند که علاوه بر شکل ساده، شکل پیشوندی هم دارند و هرکدام با چندین پیشوند به کار می‌روند. این مصدرهای پیشوندی اغلب قدیمی‌اند و تا حدی همچون مصادر ساده در حال نابودی هستند، یعنی مصدر مرکب به همه آنها تاختن آورده و خطر فراموشی آنها بسیار است. در این طرح پژوهشی، مشخص شد اغلب گونه‌های این حوزه تقریباً تا چهارصد مصدر پیشوندی دارند، البته بسیاری از شکل‌های آنها امروزه اشتباهی به جای هم به کار می‌روند یا اصلاً از یادها رفته‌اند. اگر چند دهه قبل به جمع‌آوری آنها اقدام می‌شد، شاید امروز درصد بیشتری از مصادر پیشوندی و ساده داشتیم. مصدرهای پیشوندی این حوزه به گونه‌ای است که می‌توان به طور تطبیقی به جمع‌آوری آنها پرداخت؛ مثلاً وجود یک مصدر پیشوندی در تاتی کرینی شاید بهانه‌ای برای بازیابی همان مصدر در تالشی ماسالی باشد. در زیر تعدادی از آن مصادر آمده است:

pe.gat.en	برداشتن	دروی
.kard.an	باز کردن	کرینی
vi.gat.e	گرفتن، خریدن	پره‌سری

da.get.e	کشیدن چیزی روی خود، مثل چادر یا روسری	سیاه‌مزگی
ji.višť. n	فرار کردن	رشتی
di.bišť. n	سرخ کردن ماهی	رودسری

۳.۲.۳. مصدر مرکب

مصدر مرکب در این حوزه، مصدری است که از یک جزء غیرفعلی (اسم، صفت و قید) و یک جزء فعلی (فعل ساده یا فعل پیشوندی) تشکیل شده باشد. پربسامدترین مصدرهایی که در ساخت فعل مرکب نقش دارند، عبارت‌اند از کردن، شدن، زدن، گرفتن، و دادن. نکته قابل ذکر در مورد مصدر مرکب این حوزه، به‌ویژه زبان‌های تالشی و تاتی، این است که مصدر لازم و متعدی، در ظاهر، شبیه هم هستند، اما در موقع صرف، لازم هم مانند متعدی صرف می‌شود. مثلاً «tar karden» «قهر کردن» در معنا لازم است و موقع صرف، متعدی می‌شود: «tar- š b kard» «قهر کرد»؛ چون دارای ساخت ارگتیو است، یعنی همچون مصدر متعدی عمل کرده است. به عبارت دیگر، تمام مصادر مرکب (چه لازم و چه متعدی) در زمان ماضی، ساخت ارگتیو دارند (نیز نک: سبزعلیپور ۱۳۹۱: ۱۴۱ و ۲۴۹).

janj kard.en	فاسد شدن	دروی
f t âkard.an	پُر کردن	کرینی
fer a.du.e	دور انداختن	پره‌سری
sar bar kard.en	سر در آوردن	سیاه‌مزگی
garm â.kud. n	گرم کردن	رشتی
râst â.git.ân	بلند کردن	رودسری

۳.۳. عناصر سازنده مصدر

عناصر سازنده مصدر در زبان‌های مورد نظر، به ترتیب جایگاهشان در مصدر، به شرح زیر است:

ردیف	شکل مصدر و معنای آن (مثال‌ها از گونه دروی است)	جزء غیر فعلی	وند اشتقاقی / تصریفی	وند نفی	ریشه فعل	ماده مضارع ساز	وند واداری	وند مجهول ساز	ماده ماضی ساز	علامت مصدری
1	das ba.n rkarden (از دست دادن)	das	ba-	-n -	-kar-				-d-	- n
2	xur. v n. s.en (خنداندن)				-xur-		- v n-		- s-	- n
3	sar .n .g n. s.en (آگاه و ملتفت نشدن)	sar	-	-n -	-g n-				- s-	-en
4	xur. n. s.en (خنداندن)				-xur-		- n-		- s-	-en
5	anj.en (خرد کردن گوشت و چوب)				-anj-					-en
6	pe.par .in.i.s.en (سپری شدن)	pe-			-par -	-in-		-i-	-s-	-en
7	f r .in.i.s.en (فشرده شدن)				-f r -	-in-		-i-	-s-	-en
8	f r .i.en (فشردن)				-f r -				-i-	-en
9	x r.i.en (خریدن)				-x r-				-i-	-en

همان‌طور که در جدول مشخص است، در ساخت یک مصدر، عناصر زیادی دخیل هستند و هر مصدری، بر حسب نوع خود، می‌تواند یکی از آن جایگاه‌ها را پر کند. مثلاً مصدری که واداری یا سببی است، در آن وند واداری ظاهر می‌شود و مصدری که واداری نیست آن جایگاه را پر نمی‌کند. در مصدر یک فعل، ریشه، ماده مضارع و ماده ماضی هر کدام جایگاه خاص و ثابتی دارند؛ مثلاً ریشه در مصدر شماره ۷ -f r - است که برای ساخت ماده مضارع، به آن وند -in- چسبیده است و علاوه بر آن، برای ساخت ماده ماضی، وند ماضی ساز -s- به آن پیوسته است. شاید به نظر برسد که ریشه این فعل کلاً -f r in- است و به آن وند ماضی ساز پیوسته است، اما چنین نیست؛ ریشه این فعل،

همچنان که در شماره ۸ نشان داده شده است، -f r- است و -in- جزء مضارع‌ساز آن است.

۱.۳.۳. جزء غیرفعلی مصادر مرکب

اولین جزئی که در زبان‌های تاتی، تالشی و گیلکی در مصدر ظاهر می‌شود. جزء غیرفعلی مصادر مرکب است. در نبود آن پیشوندهای قاموسی و تصریفی می‌توانند ظاهر شوند. جزء فعلی فعل مرکب در این زبان‌ها، از فعل ساده یا فعل پیشوندی تشکیل شده است:

مصدر مرکب با جزء فعل پیشوندی		مصدر مرکب با جزء فعل ساده	
tam .jan.d.en	آرام کردن بچه	b rama karden ^۱	گریه کردن
f r â.kard.an	له کردن	avaz baršiy.an	تلافی کردن
valak a.kar.d.e	جدا کردن پوست سبز گردو	r že	آتش زدن
jalav pe.kar.d.en	افسار زدن	jalavi kanden	برداشتن افسار
avir .bo.st.an	گم شدن	use kudan	روانه کردن
surx .kud.an	سرخ کردن	garm .kud.an	گرم کردن

۲.۳.۳. پیشوندهای قاموسی و تصریفی مصدر

دومین جزئی که در مصدر زبان‌های مورد نظر ظاهر می‌شود، پیشوندهای قاموسی و تصریفی مصدر است. گاهی در آغاز مصادر زبان‌های سه‌گانه فوق جزء غیرفعلی می‌آید، گاهی هم نمی‌آید. به عبارت دیگر، این دو نسبت به هم توزیع تکمیلی^۲ ندارند، یعنی وجود یکی دیگری را نفی نمی‌کند، اما خود پیشوندهای قاموسی و تصریفی نسبت به هم توزیع تکمیلی دارند و هرگز با هم بر سر یک مصدر ظاهر نمی‌شوند. پیشوندهای فعلی که بر سر مصادر تاتی، تالشی و گیلکی ظاهر می‌شوند، دو دسته هستند: پیشوندهای قاموسی و پیشوندهای تصریفی.

(۱) شکل ساده این مصدر به صورت b ram. st.en در تاتی دروی و در گویش‌های دیگر به صورت‌های دیگر هم به کار می‌رود.

(۲) complementary distribution

پیشوندهای قاموسی که بر سر مصادر ظاهر می‌شوند، در زبان‌های مورد بررسی به شرح زیر هستند:

پیشوندهای تاتی: -e, -pe, -da /de-, -ara-, -bar-, -ji-, -â-

پیشوندهای فعلی: -pe/pi-, -vi-, -da-, -ba(r)-, -ji-, -âr-, -â-

انواع پیشوندهای گیلکی همراه با تکواژگونه‌های آنها:

رودسری: d(i-ə-u-a)- j(i-ə-u)- v(i-ə-u-â-a)- f(i-ə-u-a)- â/a- hâ-

رشتی: d(i-ə-u-a)- j(i-ə-u)- v(i-ə-u-â)- f(i-ə-u-a)- u- â-

در تاتی و تالشی هیچ پیشوند تصریفی‌ای بر سر مصدر نمی‌آید، ولی در گیلکی رودسری و در مواردی در گیلکی رشتی، مصادری رایج‌اند که در آغاز آنها وند تصریفی -b(v) ظاهر می‌شود:

ba-bord-ən	بردن	رشتی
ba-gut-ən	گفتن	رودسری
ba.goft.ən	گفتن	رشتی
ba.xord.ən	خوردن	رودسری، رشتی

این وندها در زبان گیلکی شرقی و نیز در زبان مازندرانی بیشتر است؛ برای نمونه، در کلاردشتی ba.dozziy.an «دزدیدن» (کلباسی ۱۳۸۶: ۲۱) و در رامسری bo.dov.əst.an «دویدن» از این نوع‌اند. در رامسری، مصدرهای زیادی با این وند آغاز می‌شوند (شکری ۱۳۸۵: ۱۷۸). کلباسی این وند را به معنای تأکید آورده است، اما گویا صحیح نمی‌نماید. دستورنویسان سنتی که نتوانسته‌اند تفاوت دو فعل «بکرد» و «کرد» را بیابند و کارکرد وند -b(V) را تبیین نمایند، برای توجیه آن، اغلب گفته‌اند که از این دو فعل آن که با وند است، برای تأکید است و دیگری تأکیدی ندارد.

۱) این شکل از پیشوند در مصدرهای زیادی از تالشی پره‌سری (مرکزی) و آلبانی (جنوبی) به چشم می‌خورد. به عنوان نمونه، «رام کردن» ār.var.d.e (آلبانی)، «زیر و رو کردن» ār.šun.d.e (آلبانی)، «سقط کردن» ār.gen.d.e (آلبانی)، «خرد کردن هیزم» ār.anjan.i.st.e (پره‌سری)، «استفراغ کردن» ār.var.d.e (پره‌سری)، «درانداختن» ār.afan.d.e (پره‌سری). در بخش مصدرهای پیشوندی پره‌سری (نک: رضایتی کیشه‌خاله و خادمی‌ارده ۱۳۸۷) نمونه‌هایی از این مصادر یافت می‌شود. رفیعی جبردهی (۱۳۸۴: ۶۹) ضمن مثال‌هایی، این نوع پیشوند را زیرمجموعه پیشوند -ā فرض کرده است.

۳.۳.۳. وند نفی

سومین جایگاه در مصادر زبان‌های سه‌گانه، مخصوص وند نفی است. وند نفی مصدری در تاتی و تالشی، (V)-n است. در افعال ساده تاتی، تالشی و گیلکی، وند نفی در آغاز مصدر قرار می‌گیرد و در مصادر دارای پیشوند اشتقاقی، بعد از پیشوند اشتقاقی می‌آید. در دروی مصدری که پیشوند -bar دارند، وند نفی وسط آنها قرار می‌گیرد. در مصدرهای پیشوندی کرینی که پیشوندشان مانند -bar و -ara بیش از دو واج دارد، وقتی منفی شوند، وند نفی آنها بعد از اولین واج ظاهر می‌شود. وندهای نفی در گیلکی عبارت‌اند از n- (و نیز گونه‌های -ni، -nu، -n، -no) (نک: سبزه‌علی‌پور ۱۳۹۱: ۲۷۳). هریک از گونه‌های وند نفی در محیط آوایی خاصی ظاهر می‌شود. به عبارتی، واکه ماده فعل، تعیین‌کننده واکه وند نفی است.

وند نفی در فعل‌های پیشوندی	مصدر	زبان
ba.n .r kard.en	بیرون نکردن	دروی
a.n .ra.kat.an	نگرفتن	کرینی
.n .kar.d.e	باز نکردن	پره‌سری
da.n .karde	نپوشیدن	سیاه‌مزگی
du.n.kud. n	نپوشیدن	رشتی
n .ništ.an	ننشستن	رودسری

وند نفی در فعل‌های ساده	مصدر	زبان
n.ašmar.d.en	نشمردن	دروی
n .bard.an	نبردن	کرینی
n -v t.e	نگفتن	پره‌سری
n .vin.d.en	ندیدن	سیاه‌مزگی
nu.kud.an	نکردن	رشتی
do.n.xot. n	نخوابیدن	رودسری

۴.۳.۳. ریشه فعل

چهارمین جایگاه در مصدرهای زبان‌های سه‌گانه، مخصوص ریشه است. «ریشه جزئی است که میان لغت‌های تشکیل‌دهنده یک خانواده لغوی مشترک است و معنی اصلی آن لغت‌ها را دربردارد» (ابوالقاسمی ۱۳۸۳: ۱۴۶). در تاتی، تالشی و گیلکی ریشه افعال در مواردی که قابل شناسایی است، دو صورت ضعیف و قوی دارد.

ریشه ضعیف صورتی از ریشه است که /-â-/ ندارد و ریشه قوی صورتی است که /-â-/ دارد. از ریشه قوی غالباً برای ساخت فعل‌های سببی؛ و از ریشه ضعیف برای فعل‌های مجهول و لازم و مواقعی هم برای ساخت فعل واداری استفاده می‌شود. در زیر، چند نمونه از ریشه ضعیف و قوی ذکر می‌شود:

ریشه قوی		ریشه ضعیف		
gârd. n. s(t).en/an	گرداندن	gard- s.en	گشتن	دروی
.g rd. n. s.an	برگرداندن	.gard. s.an	برگشتن	کرینی
ba.vâz.n. st.e	جهانیدن	ba.vaz.	می‌جهد	پره‌سری
â-r s.ân.de	رسانیدن	â.ras.en	رسیدن	سیاه‌مزگی
e.gâd. n	انداختن	d .gad. n	افتادن	رشتی
d .gân.en	انداختن، آویزان کردن	g n. st. n	انداختن، برخوردن	رودسری

۵.۳.۳. ماده مضارع‌ساز

در زبان تاتی (دروی) ماده‌های مختلف ماضی، مضارع، مجهول و واداری به کار می‌روند، و هر کدام از آنها با استفاده از ریشه و وند یا علامت خاصی ساخته می‌شوند. وند خاصی که برای ساخت ماده مضارع به کار می‌رود -nj()-، -n-، -in- است؛ مانند ju.en- «جویدن» که -ju- ماده ماضی آن است و با افزودن -n- ماده مضارع به دست می‌آید. مصدر «پاره کردن» v s. s.en ریشه‌اش -v s- و ماده مضارعش -v s. nj- است. مصدر «سپری شدن» par .in.i.s.en ماده ماضی‌اش -par و ماده مضارع‌اش -in. par است. در مصدر تالشی (پره‌سری) parz.i.st.e «پالوده شدن» ریشه -parz است که به آن وند ماده مضارع‌ساز -n- اضافه می‌شود (parz. n-).

۶.۳.۳. وند واداری

جایگاه پنجم در مصدرهای تاتی، تالشی و گیلکی، مخصوص وند واداری است. وند واداری یا سببی در زبان تاتی، $n-(\bar{a})-$ و $\bar{a}v\bar{a}n-$ است که به ترتیب پس از ریشه قوی و ریشه ضعیف بعضی از فعل‌ها می‌آید. در گیلکی، وند واداری $\bar{a}n-$ است که به ماده مضارع افزوده می‌شود و در ماضی، ماده ماضی ساز $i/e-$ بدان افزوده می‌شود. مصدرهای واداری گیلکی به $en-$ ختم می‌شوند. در تالشی، وندهای سببی دو دسته‌اند: $n-$ و $\bar{a}v\bar{a}n-$ در پره‌سری؛ و $\bar{a}n-$ و $\bar{a}m\bar{a}n-$ در سیاه‌مزگی. وند $n-$ بعد از ریشه قوی و دیگری بعد از ریشه ضعیف افزوده می‌شود:

با وند $\bar{a}v\bar{a}n-$ / $\bar{a}m\bar{a}n-$		با وند $n-(\bar{a})-$		
$g\bar{a}l.\bar{a}v\bar{a}n.\bar{e}s.en$	جوشاندن	$xur.\bar{a}n.\bar{e}s.en$	خندانند	دروی
$d\bar{e}.\check{c}\bar{a}k.\bar{a}m\bar{a}n.\bar{e}s.an$	چسباندن	$fa:m.\bar{a}n.\bar{e}s.an$	فهماندن	کرینی
$x\bar{e}s.\bar{a}v\bar{a}n.\bar{e}s.t.e$	خواباندن	$r\bar{a}x.n.\bar{e}s.t.e$	رهانیدن	پره‌سری
$larz.\bar{a}men.d.en$	لرزاندن	$ji.v\bar{a}z.\bar{a}n.d.en$	گریزانند	سیاه‌مزگی
---	---	$da.v\bar{a}r.\bar{a}n.en$	گذارنیدن	رشتی
---	---	$di.mir.\bar{a}n.en$	کشتن، غرق کردن	رودسری

۷.۳.۳. وند مجهول‌ساز

جایگاه هفتم در مصدرهای این منطقه، از آن وند مجهول است. این وند، که در تاتی و تالشی با ریشه ترکیب می‌شود و ماده مجهول می‌سازد، قابل مقایسه با وند $\bar{t}h-$ در زبان پهلوی است که به ماده مضارع افزوده می‌شد و فعل مجهول مضارع می‌ساخت و برای ساخت مجهول ماضی هم وند $\bar{t}st-$ به ماده مضارع مجهول افزوده می‌شد (نک: آموزگار و تفضلی ۱۳۸۲: ۸۰).

۸.۳.۳. پسوندهای ماضی‌ساز

جایگاه ششم در مصدرهای تاتی، تالشی و گیلکی، ویژه پسوندهای ماضی‌ساز است. پسوندهای ماضی‌ساز در تاتی $-(\bar{a})s(s/t)-$ ، $i-$ ، $t-$ ، $d-$ ، $\emptyset-$ ؛ در تالشی، $i-$ ، $t-$ ، $d-$ ، $\emptyset-$ ؛ $-(i/\bar{a}/u)st-$ و در گیلکی، $\emptyset-$ ، $i-$ ، $t-$ ، $d-$ ، $-(a/\bar{a}/u)st-$ هستند، که به ریشه فعل افزوده می‌شوند و ماده

ماضی می‌سازند. وند -i- در گیلکی و تالشی سیاه‌مزگی و نیز وند -əst- در سیاه‌مزگی به کار نمی‌رود (رضایتی کیشه‌خاله و سبزیلیپور، ۱۳۸۷: ۱۲۷).

-i-	-(ə)s(s/t)-	-d-	-t-	
xər.i.en (خریدن)	zān.əs.en (دانستن)	mar.d.en (مردن)	nəš.t.en (نشستن)	دروی
bi.i[y].an (بودن)	fām.əs.an (فهمیدن)	čar.d.an (چریدن)	kəš.t.an (گشتن)	کرینی
bi.en (بودن)	tars.əs.e (ترسیدن)	bar.d.e (بردن)	nəš.te (نشستن)	پره‌سری
---	---	pər.d.en (راه رفتن)	nəš.t.en (نشستن)	سیاه‌مزگی
---	rəm.əst.an (رمیدن)	xor.d.an (خوردن)	bāf.t.an (بافتن)	رشتی
---	jang.əst.an (جنگیدن)	šān.d.an (پاشیدن)	du.kušt.an (خاموش کردن)	رودسری

۹.۳.۳. علامت مصدری

علامت مصدری در تاتی دروی، -[y]en- (و نیز -n)؛ و در کرینی، -[y]an- است. گونه‌های -n و -[y]en- گاهی به ماده‌هایی ملحق می‌شود که مختوم به مصوت بلند باشند، البته در دو گونه تاتی خلخال (اسکستانی و اسبویی که احتمالاً باید آنها را تالشی دانست نه تاتی^۱)، مصدر به -e ختم می‌شود. مصدر تالشی با افزودن نشانه مصدری -e(n) به آخر ماده ماضی و در برخی موارد، به ریشه افعال به دست می‌آید. علامت مصدری در پره‌سری، -e؛ و در سیاه‌مزگی، -e(n) است (نک: سبزیلیپور ۱۳۹۱: ۱۵۷). مصدر گیلکی از ماده ماضی به علاوه علامت مصدری ساخته می‌شود. علامت مصدری در گیلکی رشتی و رودسری، -n (a/ə/e)- است. مصدری که سببی‌اند، به -en؛ و نیز تعدادی از مصادر گیلکی که سببی نیز نیستند، به -en ختم می‌شوند. این دسته از مصادر، ماده ماضی‌شان به -i- یا -e- ختم می‌شود. در سایر موارد، مصادر در آخرشان -ən دارند که در حال تغییر به -an است. وقتی ماده مختوم به واکه است، فقط -n اضافه می‌شود (مثل āmon) (نک:

۱) درباره تالشی بودن این دو گونه، سبزیلیپور (۱۳۸۹) در «نشانه‌های تالشی در مناطق تات‌زبان خلخال»، شواهد زیادی آورده است.

۲) امروزه علامت مصدری در گیلکی چنان ثابت نیست، گاهی گویشوران یک مصدر را در دو موقعیت زمانی به دو صورت تلفظ می‌کنند. به نظر می‌رسد، علامت مصدری نشانه اصلی خود را از دست داده است. در گیلکی، نشانه مصدرساز تشخیص خاصی ندارد و به شکل‌های مختلف تلفظ می‌شود. امروزه تحت تأثیر زبان فارسی کم‌کم به -an نزدیک می‌شود؛ به عنوان مثال، مصدر «نشستن»، ništ-ən و ništ-an تلفظ می‌شود. واکه وند مصدرساز گیلکی از نظر آوایی بین -ə- و -e- است، اما امروزه بیشتر -a- ادا می‌شود.

همان: ۴۳، ۱۵۸، ۲۶۷). به طور خلاصه، می‌توان در جدول زیر علامت‌های مصدری را مشاهده کرد:

نام زبان	دروی	کربنی	پره‌سری	سبیه‌مزگی	رشتی	رودسری
علامت مصدری	-(e)n	-(a)n	-e	-e(n)	-an/- n	-an/- n/-en

۴.۳. سایر نکات مربوط به مصدر

علاوه بر نکاتی که در بالا درباره‌ی مصدر در زبان‌های مورد مطالعه گذشت، نکات دیگری نیز در این مورد قابل طرح است که از جمله آنها به این موارد می‌توان اشاره کرد: نحوه‌ی ساخت مصدر از ریشه‌ی فعل، مصدر مجهول، مصدر واداری، دستوری‌شدگی مصدر، تفاوت مصدر لازم، مصدر متعدی و مصدر مرخم.

۴.۳.۱. نحوه‌ی ساخت مصدر از ماده‌ی فعل

اغلب مصادر در حوزه‌ی مورد بررسی، از ماده‌ی ماضی به دست می‌آیند. در ساخت تعدادی از مصدرهای این شاخه‌ی زبانی (به‌ویژه تالشی شمالی) ظاهراً ماده‌ی مضارع ظاهر می‌شود^۱، اما با دقت بیشتر، مشخص می‌شود که این ماده‌ی مضارع نیست، بلکه همان ریشه است که ماده‌ی مضارع در تعدادی از موارد، شبیه آن است؛ مانند «شنیدن»، ku-e «کویدن». در این مصادر، ku- و mas- ریشه‌ی فعل و همانند ماده‌ی ماضی و مضارع هستند. در ایرانی باستان نیز، در مواردی، بدون افزوده شدن چیزی به ریشه، ماده‌ی فعل ساخته می‌شد (نک: ابوالقاسمی ۱۳۸۳: ۱۴۸ و ۱۵۲). مانند ریشه‌ی اوستایی jan- (ماده‌ی مضارع «زدن») که هم ریشه و هم ماده‌ی مضارع است و -d (ماده‌ی ماضی «دادن») که هم ریشه و هم ماده‌ی ماضی است. در نوع دوم مصدرهای مجهول تاتی دروی (نک: ادامه‌ی بحث) نیز، ماده‌ی مضارع ظاهر می‌شود.

۲.۴.۳. مصدرهای مجهول

در زبان‌های مورد بررسی، مصدرهای مجهول با بقیه مصدرها در ساخت تفاوت دارند. در گیلکی، ماده مجهول وجود ندارد و بدان خاطر، مصدر مجهول نیز وجود ندارد. طرز ساخت مصدرهای مجهول تاتی و تالشی به دو روش زیر است:
 نوع اول: ریشه + وند مجهول -i- (= ماده مجهول) + وند ماضی‌ساز + علامت مصدری.

1	.zar.i.s.en	پاره شدن، حرص زیاد خوردن (تاتی دروی)
2	.gir.i.s.en	روشن شدن (تاتی دروی)
3	. ar.i.s.en	چریده و خورده شدن (تاتی دروی)
4	.par .i.e	غارث شدن (تالشی پره‌سری)
5	.kar.i.st.e	بر زمین کشیده شدن (تالشی پره‌سری)
6	da.f r .i.st.e	له شدن (تالشی پره‌سری)

نوع دوم: ماده مضارع + وند مجهول -i- (= ماده مجهول) + وند ماضی‌ساز + علامت مصدری.

7	.v šk. n.i.s.en	برهم زده شدن (تاتی دروی)
8	.dur.n.i.s.en	بی‌نظم درو شدن علف (تاتی دروی)
9	e.k r.n.i.s.en	به زمین کشیده شدن (تاتی دروی)
10	.par i.n.i.s.en	سپری شدن (تاتی دروی)
11	pe.par i.n.i.st.e	جمع شدن، غارت شدن (تالشی پره‌سری)
12	dar.anj.an.i.st.e	در هم شکستن و خرد شدن (تالشی پره‌سری)
13	su.n.i.st.e	ساییده شدن (تالشی پره‌سری)

شاید به نظر برسد که در مثال‌های نوع دوم، همانند دسته اول، فقط ریشه ظاهر شده است، اما همچنان که معلوم است، در مثال‌های ۷ تا ۱۳، علامت ماده مضارع ساز -n-، -an-، -n- نشان می‌دهد که آنها ماده مضارع هستند، نه ریشه. ریشه در مثال‌های فوق،

(۱) اطلاق نام نوع اول و دوم برای این مصادر مجهول تاتی، فقط برای شناسایی و اشاره آسان‌تر به آنهاست.

قبل از وند مضارع‌ساز آمده است. در این دو جمله، مادهٔ مضارع بودن آنها در تاتی دروی قابل مشاهده است:

hasan k r kisa k r.n. zam in. ku. حسن دارد کیسه را می‌کشد روی زمین.

hasan kisa.š zir zamin. ku b .k r.i. حسن کیسه را دیروز روی زمین کشید.

سه مثال ۴ تا ۶ از تالشی، هر کدام شکل دیگری نیز دارند که در آنها وند مضارع‌ساز -n- خود را نشان می‌دهد: par i.n.i.st.e. «پاک شدن زمین از خس و خار»، k r.n.i.e. «بر زمین کشیدن»، da.f r .n. .st.e. «له کردن».

ظهور مادهٔ مضارع در ساخت مصدر مجهول و افزوده شدن وند مجهول ماضی تاتی و تالشی (-is(t)) به مادهٔ مضارع، در زبان پهلوی هم سابقه دارد (نک: آموزگار و تفضلی ۱۳۸۲: ۸۰). با توجه به شمالی‌غربی بودن زبان تاتی و تالشی، و اینکه پارتی هم از این دسته است، می‌توان حدس زد که مصدر مجهول این دو زبان که در آنها وند -is- بسیار پرکاربرد است، ارتباطی با فعل مجهول پارتی دارد که به‌نوعی بازماندهٔ ماده‌های آغازی ایرانی باستان (مختوم به -s-a-*) است (نک: رضائی باغبیدی ۱۳۸۵: ۱۳۲).

۳.۴.۳. مصدر واداری

مصدرهای واداری تاتی، تالشی و گیلکی در شکل با بقیهٔ مصدرها تفاوت دارند و به دو روش ساخته می‌شوند: الف) استفاده از وند واداری؛ ب) با استفاده از گردش مصوت و وند واداری. نوع «الف» مصادر واداری در هر سه زبان این ناحیه رایج است و طرز ساخت آن به شرح زیر است:

ریشهٔ فعل + وند واداری (= مادهٔ سببی) + وند ماضی‌ساز + وند مصدرساز

در تاتی، وندهای سببی دو دسته‌اند: -n()-، -ân- که با ریشهٔ قوی به کار می‌روند؛ m-n و v-n- که با ریشهٔ ضعیف می‌آیند. در تالشی هم وندهای -n- و -n- با ریشهٔ قوی؛ و -âm n- و -âv n- با ریشهٔ ضعیف به کار می‌روند. در زبان گیلکی، ریشه‌های ضعیف و قوی به‌ندرت قابل شناسایی هستند؛ در آن موارد خاص، وند واداری به دو

روش به دست می‌آید: الف) ریشه ضعیف + -ân- (در ماضی -i /-e به وند سببی اضافه می‌شود)؛ ب) ریشه قوی بدون وند سببی.

در جدول زیر، نمونه‌هایی از مصدر واداری در زبان‌های تاتی، تالشی و گیلکی که در آنها ریشه قوی به کار رفته، آمده است. در ستون سمت چپ شکل ضعیف آن مصادر آمده است، تا تفاوت ریشه ضعیف و قوی قابل ملاحظه باشد:

زبان	معنی	مصدر واداری با ریشه قوی	مصدر ناگذر با ریشه ضعیف
تاتی دروی	لرزاندن	lârz.ân.s.en	larz. s.en
تاتی کرینی	ترساندن	târs. n. s.an	tars. s.an
تالشی پره سری	برگرداندن	da.g rd. n. st.e	da.gard. st.e
تالشی سیاه‌مزگی	گرداندن	gârd. n.d(en)	gard.e(n)
گیلکی رشتی	انداختن	d r.gân.en	g n. st. n
تاتی کرینی	ترکاندن	trâk. n.san	t rakk.es.an

نمونه‌هایی از مصدر واداری در زبان‌های تاتی، تالشی و گیلکی که در آنها ریشه ضعیف به کار رفته است:

تاتی دروی	دل‌سرد کردن	srang. v n. s.en
تاتی کرینی	رساندن	.ras. m n. s.an
تالشی پره سری	لیز کردن	l s. vn. st.e
تالشی سیاه‌مزگی	جوشاندن	g l.âm n.d.e
گیلکی رشتی	پژمراندن	ulk.ân.en
گیلکی رودسری	واژگون کردن	va.gard.âni

۴.۴.۳. دستوری‌شدگی

دستوری‌شدگی فرایندی است که در آن عناصری که واژگانی شده‌اند، به امکانات دستوری تبدیل می‌شوند یا اجزای دستوری، ویژگی‌های دستوری جدیدی را به دست می‌آورند (برای دستوری‌شدگی، نک: هاپر ۱۹۹۱؛ ویشر ۲۰۰۶؛ نفزگوی کهن ۱۳۸۹). مصدر در هر زبان کارکردی خاص دارد و در زبان‌های مورد مطالعه، اغلب در ساخت‌واژه، به عنوان

اسم و در نحو، به عنوان گروه اسمی به شمار می‌رود. در تاتی، تالشی و نیز گیلکی، دستوری‌شدگی مصدر روی داده است. در زبان‌های مورد نظر، مصدر به چند دلیل دستوری شده است:

۱.۴.۴.۳. تبدیل شدن به حرف اضافه: در زبان گیلکی رشتی، مصدر mān.əst.ən به عنوان حرف اضافه در معنای «مثل» و «مانند» به کار می‌رود و بسیار هم پرکاربرد است (برای مثال، نک: ۳.۱.۳).

۲.۴.۴.۳. تبدیل شدن به فعل: در زبان‌های مورد بررسی، مصدر کارکرد فعلی پیدا کرده است و در ساخت فعل نقش دارد. گاهی خود به‌تنهایی فعل است و شناسه می‌گیرد. این مورد خود چند حالت دارد:

الف) در تاتی، تالشی و گیلکی، تابع فعل‌های شبه‌معین همیشه مصدر است؛ مانند šām vāt.en «می‌توانم بگویم». مثال‌های بیشتر این مورد در بند ۴.۱.۳ آمده است.

ب) مصدرهای این حوزه در صرف فعل نقش دارند. همچنان‌که در بند ۲.۱.۳ گذشت، در گیلکی رشتی و نیز رودسری، مصدر برای صرف ماضی مستمر و نیز مضارع مستمر نقش دارد؛ مثال از رشتی: xoftən di bim «داشتم می‌خوابیدم»، (ə) xurdən dər-əm «دارم می‌خورم». در گیلکی رودسری، شکل کوتاه‌شده مصدر یا همان مصدر مرخم به کار می‌رود: nište də bum «داشتم می‌نشستم»، «داری می‌بری». در تالشی پره‌سری، برای ماضی مستمر و نیز مضارع مستمر از مصدر استفاده می‌شود: (r) kâr bimun nəšte «داشتم می‌نشستیم»، «دارم می‌خورم». در تاتی کرینی، برای صرف مضارع اخباری، از مصدر مرخم استفاده می‌شود: vâta kar-i «می‌گویی».

در گیلکی لشت‌نشایی، صورتی از فعل وجود دارد که از مصدر به اضافه شناسه به دست می‌آید، یعنی مصدر همانند فعل شناسه می‌گیرد؛ مانند

inə gutən-ə ki amu amu:rima.	بهبش می‌گفتی که ما داریم می‌آیم!
čəə mi raf:a be:sayid, šumi šimi qəzaye xordən-id de.	چرا منتظر من وایسادید، غذاتون رو می‌خوردید دیگه.

البته تالِرمَن (۲۰۰۵: ۸۴-۸۵) نیز به این نکته اشاره کرده است که مصدرها در بعضی از زبان‌های دنیا (مثلاً پرتغالی) شخص و شمار می‌گیرند.

۳.۴.۴.۳. ایفای نقش در ساخت فعل نهی: در زبان گیلکی رشتی، مصدر در ساخت فعل نهی نقش دارد. مانند: n v goft. n («نگو») (برای توضیح و مثال بیشتر، نک: بند ۶.۱.۳).

۴.۴.۴.۳. مصدر مرخم: همچنان‌که در مثال‌هایی معلوم شد، در زبان‌های تاتی و گیلکی، شکلی از مصدر در هنگام صرف فعل به کار می‌رود که می‌توان به آن، مصدر کوتاه‌شده یا به گفته دستوریان قدیم، «مصدر مرخم» گفت. در این مصدر علامت مصدری و گاهی چیزی بیش از علامت مصدری حذف می‌شود. در تالشی، مصدر مرخم به چشم نمی‌خورد و شاید دلیلش این باشد که در تالشی، علامت مصدری -e خود کوتاه است و در تاتی و گیلکی، علامت مصدری اغلب حاصل یک مصوت و یک صامت -n است و در شکل کوتاه‌شده‌اش، علامت مصدری ظاهر نمی‌شود. در مصدر kud. n گیلکی رشتی، شکل کوتاه‌شده ka است که کمی با دیگر مصدرهای مرخم تفاوت دارد. در گونه‌های بررسی‌شده این تحقیق، در موارد زیر، مصدر مرخم به کار می‌رود:

az h sâ št râ vâta kar. m.	من الآن برای تو می‌گویم.	مضارع اخباری تاتی کرینی
xurde dar. m.	دارم می‌خورم.	مضارع مستمر گیلکی رودسری
xote d bum.	داشتم می‌خواهیدم.	ماضی مستمر گیلکی رودسری
xand sa d r .	دارد خنده می‌کند.	مضارع مستمر گیلکی رودسری
g ry ka.r .	دارد گریه می‌کند.	مضارع مستمر گیلکی رشتی

۵.۴.۳. تفاوت مصدر لازم و متعدی

در زبان‌های مورد مطالعه فرقی بین مصدر متعدی و لازم نیست. یعنی هیچ علامت یا نند خاصی نیست که مختص یکی از این دو گروه باشد. البته ناگفته پیداست که مصدر سببی (واداری) با استفاده از وندی خاص یا گردش مصوتی که دارد (نک: بند ۳.۴.۳) از بقیه متمایز است.

۴. نتیجه

در زبان‌ها و گویش‌های ایرانی حاشیة خزر مصدرهای زیادی رواج دارند و بسیاری از آنها، از نظر قدمت، قدیمی‌تر از مصادر فارسی‌اند. یک بررسی تطبیقی بین همه زبان‌های این ناحیه مشکلات زیادی از مسائل زبان‌شناسی این شاخه را حل خواهد کرد. نتیجه‌ای که از این تحقیق به دست می‌آید این است که مصدرها در زبان‌های حوزه خزر، کارکردها و اشتراکات صرفی فراوانی با هم دارند؛ یعنی در اغلب آنها، مصدر کامل در ساخت فعل‌های غیرشخصی، فعل‌های ماضی مستمر و مضارع مستمر و فعل نهی دخیل است و به عنوان گروه اسمی و فعل تابع نیز به کار می‌رود. مصادر ساده و پیشوندی این حوزه در حال فراموشی‌اند و به جایشان، مصادر مرکب به سرعت در حال افزایش‌اند. در اغلب گونه‌های زبانی این ناحیه، نزدیک به دوپست مصدر ساده و چهارصد مصدر پیشوندی وجود دارد. در ساختار مصدر این حوزه، علاوه بر وند مصدری، هشت جایگاه برای وندهای مختلف وجود دارد که از جمله آنها می‌توان به وند واداری، وند مجهول‌ساز، وند اشتقاقی، و وند ماضی‌ساز اشاره کرد. در این زبان‌ها، دستوری‌شدگی مصدر روی داده و مصدر حتی به عنوان حرف اضافه به کار می‌رود و گاه حتی شناسه می‌گیرد.

منابع

- آموزگار، ژاله، و تفضلی، احمد، ۱۳۸۲. *زبان پهلوی، ادبیات و دستور آن*، تهران.
ابوالقاسمی، محسن، ۱۳۸۳. *دستور تاریخی زبان فارسی*، تهران.
پاینده، لنگرودی، محمود، ۱۳۷۵. *فرهنگ گیل و دیلم (فارسی به گیلکی)*، تهران.
پورشقی، مریم، ۱۳۸۵. *توصیف دستگاه فعل در گویش تالشی*، پایان‌نامه کارشناسی ارشد زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه گیلان، رشت.
پورهادی، مسعود، ۱۳۸۳. *زبان گیلکی*، رشت.
خلیلی، کامیاب، ۱۳۷۸. *فرهنگ مشتقات مصادر فارسی*، تهران.
رضایتی‌کیشه‌خاله، محرم، ۱۳۸۵. «مصدر و ساخت آن در گویش تالشی»، *گویش‌شناسی*، دوره سوم، ش پنجم، ص ۷-۳۰.
_____ ۱۳۸۶. *زبان تالشی*، رشت.
_____ و خادمی ارده، ابراهیم، ۱۳۸۷. *فرهنگ موضوعی تالشی به فارسی (شامل لغات، ترکیبات و کنایات تالشی مرکزی)*، رشت.

_____ و سبزیلیور، جهان‌دوست، ۱۳۸۷، «ریشه و ماده فعل در گویش‌های تاتی، تالشی و گیلکی»، ادب‌پژوهی، س دوم، ش ۶، ص ۱۱۱-۱۳۲.

رضائی باغبندی، حسن، ۱۳۸۵، *راهنمای زبان پارسی (پهلوی اشکانی)*، تهران.

رضایی جیردهی، علی، ۱۳۸۴، «پیشوندهای فعلی در تالشی» گویش‌شناسی، دوره دوم، ش ۴، ص ۶۵-۷۶.

سبزیلیور، جهان‌دوست، ۱۳۸۹، «نشانه‌های تالشی در مناطق تات‌زبان خلیخال»، ادب‌پژوهی، س چهارم، ش ۱۳، ص ۱۰۹-۱۳۰.

_____ ۱۳۹۰، *فرهنگ تاتی*، رشت.

_____ ۱۳۹۱، *بررسی تطبیقی ساخت فعل در گویش‌های تاتی (خلخال)*، تالشی و گیلکی، رشت.

_____ (زیر چاپ)، «فرهنگ‌نگاری گویشی (مطالعه موردی: بررسی فرهنگ‌نگاری در گیلکی)»، *مجله زبان‌پژوهی* (دانشگاه الزهراء).

ستوده، منوچهر، ۱۳۳۲، *فرهنگ گیلکی*، تهران.

سرتیپ‌پور، جهانگیر، ۱۳۶۹، *ویژگی‌های دستوری و فرهنگ واژه‌های گیلکی*، رشت.

شکری، گیتی، ۱۳۸۵، *گویش رامسری*، تهران.

صادقی، علی‌اشرف، ۱۳۷۲، «درباره فعل‌های جعلی در زبان فارسی»، *مجموعه مقالات سمینار زبان فارسی و زبان علم*، تهران، ص ۲۴۶-۲۳۶.

صبوری، نرجس‌بانو، ۱۳۹۲، «ریشه‌شناسی چند مصدر گیلکی»، *زبان‌های و گویش‌های ایرانی*، دوره جدید، ش دوم، ص ۵۳-۶۳.

کلباسی، ایران، ۱۳۸۶، *وندهای اشتقاقی در لهجه‌ها و گویش‌های ایرانی و کاربرد آنها در واژه‌سازی*، تهران.

مرادیان گروسی، علی‌اکبر، ۱۳۸۵، *مصادر در زبان گیلکی به گویش رشتی*، رشت.

مرعشی، احمد، ۱۳۸۲، *واژه‌نامه گویش گیلکی به انضمام اصطلاحات و ضرب‌المثل‌های گیلکی*، رشت.

میرهاشمی، سید حنان، ۱۳۹۱، *انواع بند در زبان گیلکی (براساس داده‌هایی از گیلکی لشت‌نشایی)*، رشت.

ناتل خانلری، پرویز، ۱۳۶۶، *تاریخ زبان فارسی*، چاپ سوم، تهران.

نغزگوی کهن، مهرداد، ۱۳۸۹، «چگونگی شناسایی موارد دستوری شدگی»، *پژوهش‌های زبان و ادبیات تطبیقی*، دوره اول، ش دوم، ص ۱۴۹-۱۶۵.

نوزاد، فریدون، ۱۳۸۱، *گیله‌گب: فرهنگ گیلکی - فارسی*، رشت.

Hopper, P. J. and Traugott, E. C., 1993, *Grammaticalization*, Cambridge.

Tallerman, M., 2005, *Understanding Syntax*, 2nd ed., London.

Wischer, I., 2006, "Grammaticalization", *Encyclopedia of Language and Linguistics*, Brown, 2nd ed., Elsevier, pp. 129-136.

مقایسهٔ زمان فعل فارسی معیار و تاجیکی

حکمت ملک‌زاده (دانشجوی دکتری زبان و ادبیات فارسی)

چکیده: زبان فارسی تاجیکی از زبان‌های ایرانی غربی و همان فارسی دری است با تفاوت‌هایی در واژگان، آواها و برخی ویژگی‌های صرف و نحوی با زبان فارسی، که این دو زبان را از هم متمایز می‌کند.

این مقاله در مورد تفاوت‌ها و شباهت‌های فعل از نظر زمان (گذشته، حال و آینده) در این دو زبان است. بعد از ذکر چند نمونه تفاوت آوایی و واژگانی، زمان، شخص، شمار، اساس، فعل و صفت مفعولی معرفی می‌شود؛ سپس انواع فعل‌ها در سه زمان و وجوه اشتراک و اختلاف آنها در زبان تاجیکی و فارسی معیار؛ همچنین فعل‌های رایج تاجیکی که در فارسی کاربردی ندارد، ارائه شده است.

کلیدواژه‌ها: فارسی، تاجیکی، صفت مفعولی، فعل، زمان

۱. مقدمه

زبان فارسی یکی از بزرگ‌ترین زبان‌های آریایی به شمار می‌آید. خاستگاه آن در دورهٔ باستان، بنابر پژوهش‌های زبان‌شناسان، منطقه‌ای در استان فارس و بخش‌هایی در استان خوزستان است. در ادامهٔ آن، زبان فارسی میانه و فارسی نو (Modern Persian) یا دری

است که رویش و بالش خود را از خراسان و ماوراءالنهر آغاز کرد. این زبان، درحال حاضر، در ایران با نام پارسی / فارسی دارای گونه‌ها و لهجه‌های گوناگون است، همچنین در کشورهایی چون تاجیکستان با نام تاجیکی، در افغانستان با اصطلاح دری و نیز در بعضی از نواحی ازبکستان، ترکمنستان و قرقیزستان انواعی از آن به کار می‌رود. این زبان‌ها سه شاخه از زبان واحد فارسی است که هرکدام در کشور خود به عنوان زبان ملی به کار می‌روند، که شامل زبان ادبی (معیار)، گفتار عامیانه و لهجه‌های محلی (گویش‌ها) است. زبان فارسی در زمان سامانیان به اوج ترقی و تکامل خود دست یافت؛ اما از سدهٔ دهم هجری به بعد، با روی کار آمدن خاندان ازبک و سنی شیانیان در فرارود و صفویان در ایران و شدت درگیری‌های مذهبی و سیاسی، ارتباط زبان فارسی ایران با آن کشورها قطع شد، به‌ویژه در کشورهای شمالی ایران که تحت نفوذ روس‌ها بودند. هر زبان نیز در نواحی خود به رشد و نمو ادامه داد و سیر تکاملی جداگانه‌ای را طی نمود تا گونه‌های مختلفی از آن زبان اصلی شکل‌گرفت، طوری که هر کشور صاحب گویش‌ها و لهجه‌هایی شد. اینک این زبان در ایران تفاوت‌های آوایی یا واژگانی دارد، اما تفاوت دستوری به‌ندرت بین آنها یافت می‌شود. همین جریان در کشورهای هم‌زبان ما نیز ادامه یافته است و با رو در رویی آنها با زبان فارسی معیار ما، نه‌تنها تفاوت آوایی و واژگانی بلکه تفاوت دستوری نیز مشاهده می‌شود؛ دلیل آن، همان‌طور که ذکر شد، جدایی این زبان، تقسیم آن به چندین بخش و تأثیرپذیری از زبان کشورهای هم‌جوار آنهاست.

و اما زبان تاجیکی؛ این اصطلاح از سال ۱۹۲۴ از وقتی که جمهوریت مختار تاجیکستان تأسیس شد، رسمیت پیدا کرد. برخی آن را گویشی به نام تاجیکی جدید می‌نامند؛ برخی دیگر آن را زبانی مستقل و زبان فارسی ایران را متأثر و برگرفته از آن می‌دانند، تا آنجا که زبان امروزی مردم بعضی از ولایات ایران را نیز زبان تاجیکی به حساب می‌آورند و مناطق شمالی و غربی ایران را تاجیک‌نشین می‌خوانند. در هر صورت، با فاصله افتادن میان حوزهٔ جغرافیایی و قطع رابطهٔ دو زبان فارسی و تاجیکی، تفاوت‌هایی میان رشد این دو زبان — که اساساً یکی بوده — به وجود آمده است. یکی از این تفاوت‌ها، در بخش دستور، مربوط به زمان افعال است، که در مقالهٔ حاضر ارائه شده است.

بنابر اینکه در این مقاله قرار است فعل‌های فارسی معیار ایران با فعل‌های معیار تاجیکی مقایسه و بررسی شود، در آغاز، برای آگاهی بیشتر از تفاوت‌های این دو گونه زبانی، چند نمونه از تفاوت‌های آوایی و واژگانی آنها را مطرح می‌کنیم، سپس به زمان افعال می‌پردازیم.

(۱) نمونه‌هایی از تفاوت‌های آوایی:

فارسی معیار	تاجیکی
/ârezu/	(ȳ) /ârzu/
/irân/	() /e:rân/
/pedar/	() /padar/
/peyrow/	() /payrav/
/târix/	() /ta:(?)rix/
/tekrâr/	() /takrâr/
/ erâ ʔ/	() / arâ ʔ/
/dâye/	() /dâya/
/dovvom/	() /doyum/
/šekl/	() /šakl/
/gedâ/	() /gadâ/

(۲) نمونه‌هایی از تفاوت‌های واژگانی:

فارسی	آماده	دبستان	جشن	حیاط	حرف	خراب	عکس
	âmâde	dabestân	jašn	hayât	harf	xarâb	aks
تاجیکی	تیار	مکتب	توی	حولی	گپ	ویران	صورت
	tayâr	maktab	tuy	hawuli	gap	vayrân	surat
فارسی	شناسه	گذاشتن	لاغر	لفظی	مدرک	نقاش	
	šenâse	gozâştan	lâyar	lafzi	madrak	naqqâš	
تاجیکی	بندک	ماندن	خراب	دهنکی	حجت	رسام	
	bandak	mândan	xerâb	dahanaki	hojjat	rassâm	

قبل از پرداختن به تفاوت زمان افعال در فارسی معیار و تاجیکی، لازم است چند نکته در مورد فعل، اساس، شناسه، شخص، شمار و صفت مفعولی در این دو گونهٔ زبانی مطرح شود:

— زمان فعل از ساخت آن مفهوم می‌شود. در زبان تاجیکی و فارسی، فعل سه زمان دارد: ۱) گذشته (ماضی)؛ ۲) حال (مضارع)؛ ۳) آینده (مستقبل).
— اساس (بن) زمان در فارسی معیار و تاجیکی دو گونه است: اساس حال و اساس گذشته.
— شخص فعل‌ها در هر دو زبان، سه شخص است. در اول شخص و دوم شخص جمع، تاجیکی دو صورت جمع ضمیر (مایان، شمایان) نیز افزون بر ضمائر دیگر دارد؛ ضمائر تاجیکی:

جمع	تنها (مفرد)	
ما، مایان /mâ, mâyân/	من /man/	شخص یکم (گوینده)
شما، شمایان /šomâ, šomâyân/	تو /to/	شخص دوم (شنونده)
آنها /ânhâ/	او (وی) /u, vay/	شخص سوم (دیگری، غایب)

— شمار فعل نیز در هر دو زبان مانند هم است: تنها (مفرد)، جمع.
— شناسه (بندک) در زبان تاجیکی نیز مانند زبان فارسی معیار است، جز اینکه «یم»
/yam/ در اول شخص تنها، «ید» /yad/ در سوم شخص تنها، و «ایتان» /itân/ و «پند»
/yand/ در دوم شخص و سوم شخص جمع به آن افزوده می‌شود.

جمع	تنها (مفرد)	
ایم /-im (e:m)/	- ام (یم) /-am (yam)/	شخص یکم (گوینده)
اید (ایتان) /-id (e:d, itân)/	- ی /-i/	شخص دوم (شنونده)
اند (پند) /-and (yand)/	- د (ید) /-ad (yad)/	شخص سوم (دیگری، غایب)

— در فارسی معیار، صفت مفعولی یک صورت دارد: اساس زمان گذشته + /e/، مانند شسته، زده، رفته؛ اما در تاجیکی پنج گونه دارد که به آن صفت فعلی هم می‌گویند،

از این جهت که از ریشه فعل و مصدر گرفته می‌شود. صفت مفعولی در این زبان گاه معنی مفعولی و گاه معنی فاعلی دارد. انواع صفت مفعولی در زبان تاجیکی:

(۱) زمان گذشته که دو صورت دارد:

اساس زمان گذشته + آ، a، مانند آمده /âmad-a/، شنیده /šonid-a/.

اساس زمان گذشته + آگی (agi)، مانند خواندگی /xând-agi/، شدگی /šod-agi/.

(۲) زمان حاضر-آینده + پیشوند «می» + صفت زمان گذشته (صفت مفعولی) + «آگی» agi،

مانند می‌رفتگی /me:-raft-agi/، می‌شدگی /me:-šod-agi/، می‌خواندگی /me:-xând-agi/.

(۳) زمان حاضر معین که دو شکل دارد:

اساس زمان گذشته + آ، a (صفت مفعولی) + ایستاد + آ، a (= صفت فعلی زمان گذشته

فعلی و صفت فعلی گذشته فعل یاری‌دهنده ایستادن)؛ مانند «آمده ایستاده» /âmad-a istâd-a/،

«خوانده ایستاده» /xând-a istâd-a/.

صفت مفعولی + ایستاد + «آگی» agi، مانند خوانده ایستادگی /xând-a istâd-agi/، شنیده

ایستادگی /šonid-a istâd-agi/.

۲. تفاوت زمان افعال در فارسی معیار و تاجیکی

۱.۲. زمان گذشته

زمان گذشته یا ماضی مربوط به عملی است که در گذشته اتفاق افتاده، تمام شده یا قبل و بعد از عمل دیگری صورت گرفته و یا ممکن است هنوز ادامه داشته باشد.

فعل‌های گذشته در هر دو زبان شکل‌ها و نام‌های متعددی دارد.

انواع زمان گذشته (ماضی) در زبان فارسی: (۱) گذشته ساده (ماضی مطلق؛ ۲) گذشته

نقلی؛ (۳) گذشته استمراری؛ (۴) گذشته نقلی مستمر؛ (۵) گذشته بعید (دور)؛ (۶) گذشته

ابعد (دورتر)؛ (۷) گذشته التزامی؛ (۸) گذشته ملموس (ناتمام)؛ (۹) گذشته ملموس

نقلی.

انواع زمان گذشته در زبان تاجیکی: (۱) گذشته نزدیک (عادی)؛ (۲) گذشته نقلی؛

رفته‌ام، رفتگی؛ (۳) گذشته دور؛ (۴) گذشته دور نقلی؛ (۵) گذشته

حکایگی: می‌رفتم؛ ۶) گذشته حکایگی نقلی: می‌رفته‌ام؛ ۷) گذشته دوام‌دار: رفته ایستاده‌ام؛ ۸) گذشته دوام‌دار حکایگی: رفته می‌ایستادم؛ ۹) گذشته دور دوام‌دار (معین): رفته ایستاده بودم؛ ۱۰) گذشته دور دوام‌دار (معین) نقلی: رفته ایستاده بوده‌ام؛ ۱۱) گذشته (نقلی) احتمالی: رفتگیستم، رفتگیم (ام)؛ ۱۲) گذشته شرطی- خواهشمند: رفته باشم؛ ۱۳) گذشته التزامی در زمان حال: می‌رفته باشم؛ ۱۴) گذشته (یا حال) التزامی در حال انجام: باید رفتگی باشم.

۱.۱.۲. ماضی مطلق (گذشته ساده)

گذشته ساده فارسی معیار برابر با زمان گذشته نزدیک (عادی) در زبان تاجیکی است که هردو از بن ماضی (اساس زمان گذشته) + شناسه (بندک‌های فعلی) ساخته می‌شود و سوم شخص مفرد آن، همان بن ماضی (اساس فعل) است؛ یعنی شناسه (بندک فعلی) ندارد (انوری و احمدی گیوی ۱۳۷۵: ۲/ ۴۵؛ کریم‌اوف و دیگران ۱۹۸۵: ۲/ ۲۱۲-۲۱۳).

تنها (مفرد)، فارسی، تاجیکی	جمع، فارسی، تاجیکی
شخص یکم (گوینده)	رفتیم /raft-e:m/, /raft-im/
شخص دوم (شنونده)	رفتید /raft-e:d/, /raft-id/
شخص سوم (دیگری، غایب)	رفتند /raft-and/, /raft-and/
رفتم	/raft-am/, /raft-am/
رفتگی	/raft-i/, /raft-i/
رفت	/raft/, /raft/

۲.۱.۲. ماضی (گذشته) نقلی

ماضی نقلی از صفت مفعولی (بن ماضی یا اساس فعل + ه) و فعل‌های یاری‌دهنده ام، ای، است، ایم، اید، اند ساخته می‌شود. این فعل در تاجیکی چند صورت دارد:
الف) شبیه فارسی معیار: این صورت فعل در زبان گفت‌وگو و زبان ادبی (نظم و نثر) تاجیکی کاربرد دارد و تنها تفاوت آن با گذشته نقلی فارسی معیار در آوای آن است (انوری و احمدی گیوی، ۱۳۷۵: ۲/ ۴۷؛ کریم‌اوف و دیگران ۱۹۸۵: ۲/ ۲۱۴-۲۱۵).

تاجیکی	فارسی، تاجیکی	تاجیکی	فارسی، تاجیکی
شخص یکم (گوینده)	رفته‌ام /rafta-am/ /rafte-am/	رفته‌ایم /rafta-e:m/ /rafte-im/	
شخص دوم (شنونده)	رفته‌ای /rafta-i/ /rafte-i/	رفته‌اید /rafta-e:d/ /rafte-id/	
شخص سوم (دیگری، غایب)	رفته‌است /rafte ast/ /rafta-ast/	رفته‌اند /rafte-and/ /rafta-and/	

ب) شبیه به شکل کهن آن که در فارسی معیار رایج نیست و به فعل‌های نیشابوری معروف است ولی در تاجیکی کاربرد دارد؛ ساخت آن: «صفت مفعولی + استم، استی... در کتاب گراماتیکی زبان ادبی حاضرۀ تاجیک چنین آمده است: این فعل از گذشته نقلی سیم تنها به اضافه بندک‌های خبری (شناسه‌ها) درست می‌شود:

کنون رزم سهراب و رستم شنو دگرها شنیدستی این هم شنو

(فردوسی)

سیم را از کناره آن تنیدستیم ما نور بخشنده چراغان را کشیدستیم ما

(تورسون‌زاده) (همان: ۲۱۴)

ج) با صفت مفعولی + آ /a/ + شکل کوتاه است: (ست)؛ در این مورد در شکل افاده فعل نقلی در گراماتیکی زبان ادبی حاضرۀ تاجیک چنین آمده است: فعل نقلی در شکل فعل حال (صفت مفعولی زمان گذشته) + آ /a/ که در نظم و نثر قدیم کاربرد داشته اما در زبان حاضر تنها در نظم رایج است، که بیشتر شخص سیم تنها را می‌فهماند: این موقع که امروز بخاراست، آبگیر بودست (تاریخ نرشنخی) (همان‌جا).

د) با صفت فعلی زمان گذشته با پسوند (سوفیکس) «گی» /gi/ که در گفت‌وگو و نثر ادبی کاربرد دارد: خواندگی، دیدگی؛ مثال: «شریک‌ها اکنون رفته کار را گرفته ماندگی...» (همان‌جا). مانند فعل‌های زیر که از نظر معنی با گذشته نقلی در فارسی معیار برابر است (رفته‌ام، رفته‌ای... ولی طرز ساخت و کاربرد آن در فارسی وجود ندارد.

جمع، تاجیکی	تنها، تاجیکی	
رفتگی یم /raftagi-ye:m/	رفتگیم /raftagi-yam/	شخص یکم (گوینده)
رفتگی ید /raftagi-ye:d/	رفتگی ی /raftagi-yi/	شخص دوم (شنونده)
رفتگی یند /raftagi-yand/	رفتگی یست /raftagi-yast/	شخص سوم (دیگری، غایب)

صفت مفعولی ذکرشده (رفتگی/raftagi) گاه با ضمائر شخصی پیوسته (م /m/ ت /t/ ش /š/ مان /mân/ تان /tân/ شان /šân/) مفهوم مصدری می‌دهد؛ مانند: گفتنمان /goftagi-mân/ رفتنت /raftagi-t/ دیدنش /didagi-š/ در بعضی از لهجه‌های تاجیکی نیز به جای کوتاه‌شدهٔ فعل است (ام، ای، ...). این ضمائر شخصی در کنار صفت مفعولی برای ساخت گذشتهٔ نقلی استفاده می‌شود: خوردگیتان /xordagi-tân/ = خورده‌اید. این دو صورت نیز در فارسی کاربردی ندارد.

جمع، تاجیکی	تنها، تاجیکی	
رفتگیمان /raftagi-mân/	رفتگیم /raftagi-m/	شخص یکم (گوینده)
رفتگیتان /raftagi-tân/	رفتگیت /raftagi-t/	شخص دوم (شنونده)
رفتگیشان /raftagi-šân/	رفتگیش /raftagi-š/	شخص سوم (دیگری، غایب)

هـ) گاهی برای ماضی نقلی از صفت مفعولی و فعل کمکی ایستادن استفاده می‌شود و آن زمانی است که با مفهوم تکرار (مول کرتی /mul kerati/) همراه باشد: گفته ایستاده‌ام /...gofta-istâda-am/ یعنی «بارها گفته‌ام»، که ساخت آن شبیه حال دوام‌دار (حال در حال انجام) است. این نوع فعل نیز در فارسی وجود ندارد (همان: ۲۱۵).

۳.۱.۲. گذشتهٔ استمراری (گذشتهٔ حکایگی)

از جزء پیشین «می» + ماضی مطلق (گذشتهٔ ساده) + شناسه (بندک فعلی) ساخته می‌شود. جزء پیشین «می» در زبان تاجیکی، پریفیکس نام دارد. گذشتهٔ استمراری فارسی معیار با

گذشتهٔ حکایگی در زبان تاجیکی برابر است (انوری و احمدی گیوی ۱۳۷۵: ۲/ ۴۹؛ کریم‌اوف و دیگران ۱۹۸۵: ۲/ ۲۱۴).

تنها (مفرد)، فارسی، تاجیکی	جمع، فارسی، تاجیکی	
می‌رفتم /mi-raft-am/ /me:-raft-am/	می‌رفتیم /mi-raft-im/ /me:-raft-e:m/	شخص یکم (گوینده)
می‌رفتید /mi-raft-i/ /me:-raft-i/	می‌رفتید /mi-raft-id/ /me:-raft-e:d/	شخص دوم (شنونده)
می‌رفت /mi-raft/ /me:-raft/	می‌رفتند /mi-raft-and/ /me:-raft-and/	شخص سوم (دیگری، غایب)

۴.۱.۲. گذشتهٔ نقلی مستمر

این ساخت همان ماضی نقلی است که در آغاز آن جزء پیشین «می»/mi/ می‌آید و برابر با گذشتهٔ حکایگی نقلی در زبان تاجیک است (انوری و احمدی گیوی ۱۳۷۵: ۲/ ۵۰؛ کریم‌اوف و دیگران ۱۹۸۵: ۲/ ۲۱۵).

تنها (مفرد)، فارسی، تاجیکی	جمع، فارسی، تاجیکی	
می‌رفته‌ام /mi-rafte-am/ /me:-rafta-am/	می‌رفته‌ایم /mi-rafte-im/ /me:-rafta-e:m/	شخص یکم (گوینده)
می‌رفته‌ای /mi-rafte-i/ /me:-rafta-i/	می‌رفته‌اید /mi-rafte-id/ /me:-rafta-e:d/	شخص دوم (شنونده)
می‌رفته است /mi-rafte-ast/ /me:-rafta-ast/	می‌رفته‌اند /mi-rafte-and/ /me:-rafta-and/	شخص سوم (دیگری، غایب)

۵.۱.۲. گذشتهٔ بعید (دور)

این فعل از ساخت صفت مفعولی (شکل فعل حال یا صفت فعلی فعل اساسی) + ماضی مطلق فعل یاری‌دهندهٔ بودن تشکیل می‌شود. ماضی بعید (دور) معادل با زمان گذشتهٔ دور

در زبان تاجیکی است که از نظر معنی و کاربرد در هر دو زبان یکسان است ولی تفاوت آوایی دارند (انوری و احمدی گیوی ۱۳۷۵: ۵۱/۲؛ کریم‌اوف و دیگران ۱۹۸۵: ۲/۲۱۸).

تنها (مفرد)، فارسی، تاجیکی	جمع، فارسی، تاجیکی	
رفته بودم /rafte bud-am/ /rafta-bud-am/	رفته بودیم /rafte bud-im/ /rafta bud-e:m/	شخص یکم (گوینده)
رفته بودی /rafte bud-i/ /rafta bud-i/	رفته بودید /rafte bud-id/ /rafta bud-e:d/	شخص دوم (شنونده)
رفته بود /rafta bud/ /rafte bud/	رفته بودند /rafte bud-and/ /rafta bud-and/	شخص سوم (دیگری، غایب)

۶.۱.۲. گذشتهٔ ابعدا (دورتر)

ماضی ابعدا از صفت مفعولی و گذشتهٔ نقلی بودن ساخته می‌شود. این زمان برابر با گذشتهٔ دور نقلی در زبان تاجیکی است و مانند گذشتهٔ بعید با فعل‌های تاجیکی فقط تفاوت آوایی دارد. در زبان تاجیکی از فعل حال (صفت فعلی) زمان گذشته با سوفیکس «a-آ» و فعل بودن درست می‌شود (انوری و احمدی گیوی ۱۳۷۵: ۵۲/۲؛ کریم‌اوف و دیگران ۱۹۸۵: ۲/۲۲۰).

تنها (مفرد)، فارسی، تاجیکی	جمع، فارسی، تاجیکی	
رفته بوده‌ام /rafte bude-am/ /rafta bude-am/	رفته بوده‌ایم /rafte bude-im/ /rafta bude-e:m/	شخص یکم (گوینده)
رفته بوده‌ای /rafte bude-i/ /rafta bude-i/	رفته بوده‌اید /rafte bude-id/ /rafta bude-e:d/	شخص دوم (شنونده)
رفته بوده است /rafte bude-ast/ /rafta bude-ast/	رفته بوده‌اند /rafte bude-and/ /rafta bude-and/	شخص سوم (دیگری، غایب)

لازم به توضیح است که در گذشته، فعل یاری‌دهنده است به شکل کامل آن (استم، استی، است، استیم، استید، استند) استفاده می‌شد که به مرور زمان، دچار تغییر و تحول گردیده است و فقط فعل است در سوم شخص تنها (مفرد) باقی مانده و در بقیه صیغه‌ها، شناسه استفاده نمی‌شود. این نوع کاربرد را امروزه در گروهی از افعال در ایران مشاهده می‌کنیم که به افعال نیشابوری معروف است. این گونه کاربرد فعل است در زمان‌های گذشته نقلی، گذشته نقلی مستمر و گذشته دور (ابعد)، در هردو زبان تاجیکی و فارسی معیار، به هم شباهت دارد.

۷.۱.۲. گذشته التزامی

این فعل از صفت مفعولی (بن ماضی + ه) و حال ساده باشیدن ساخته می‌شود. در زبان تاجیکی این فعل برابر با گذشته شرطی-خواهشمند است که از صفت فعلی زمان گذشته (صفت مفعولی) + شکل آاریست /aârist/ (حال التزامی) فعل بودن ساخته می‌شود (انوری و احمدی گیوی ۱۳۷۵: ۲/ ۵۴؛ کریم‌اوف و دیگران ۱۹۸۵: ۲/ ۲۲۰).

تنها (مفرد)، فارسی، تاجیکی	جمع، فارسی، تاجیکی	
رفته باشم /rafte bâš-am/ rafta bâš-am/	رفته باشیم /rafte bâš-im/ rafta bâš-e:m/	شخص یکم (گوینده)
رفته باشی /rafte bâš-i/ rafta bâš-i/	رفته باشید /rafte bâš-id/ rafta bâš-e:d/	شخص دوم (شنونده)
رفته باشد /rafte bâšad/ rafta bâšad/	رفته باشند /rafte bâš-and/ rafta bâš-and/	شخص سوم (دیگری، غایب)

۸.۱.۲. گذشته ملموس (ناتمام) یا گذشته استمراری

از گذشته ساده فعل یاری‌دهنده داشتن ساخته می‌شود: فعل کمکی داشتن + صورت گذشته استمراری فعل اصلی؛ و برخلاف گذشته نقلی، بعید و التزامی و جز آنها، فعل یاری‌دهنده، در آن، پیش از فعل اصلی می‌آید و هردو فعل هم صرف می‌شود.

تنها (مفرد)، فارسی معیار	جمع، فارسی معیار	
داشتم می‌رفتم /dâšt-am mi-raft-am/	داشتیم می‌رفتیم /dâšt-im mi-raft-im/	شخص یکم (گوینده)
داشتی می‌رفتی /dâšt-i mi-raft-i/	داشتید می‌رفتید /dâšt-id mi-raft-id/	شخص دوم (شنونده)
داشت می‌رفت /dâšt mi-raft/	داشتند می‌رفتند /dâšt-and mi-raft-and/	شخص سوم (دیگری، غایب)

این نوع کاربرد فعل، خاص زبان فارسی است اما با زمان گذشته دور دوام‌دار (معین) یا گذشته در حال انجام در زبان تاجیکی، از جهت معنی و مفهوم، برابر است، با این تفاوت که در گذشته ملموس زبان فارسی، فعل یاری‌دهنده داشتن است، اما در زبان تاجیکی، ایستادن (نک: ۲. ۱. ۹)؛ گذشته دوام‌دار معین در زبان تاجیکی از فعل حال اساسی (صفت فعلی = صفت مفعولی) + گذشته دور فعل یاری‌دهنده ایستادن + فعل یاری‌دهنده دور بودن ساخته می‌شود که در این گونه، ترکیب فعل ایستادن معنی دوام‌دار بودن عمل، و یاری‌دهنده بودن گذشته دور را می‌فهماند. در این نوع ساخت، دو فعل یاری‌دهنده ایستادن و بودن شرکت دارند که فعل اصلی و فعل یاری‌دهنده ایستادن، هر دو، به شکل صفت مفعولی می‌آیند و فعل آخر یعنی فعل یاری‌دهنده بودن صرف می‌شود. معنای آن در زبان تاجیکی: «داشتم می‌رفتم...».

تفاوت دیگر این دو زمان گذشته (ملموس و دوام‌دار معین) در این است که فعل اصلی در گذشته ملموس صرف می‌شود و بعد از فعل یاری‌دهنده می‌آید، اما در گذشته دور دوام‌دار (تاجیکی) فعل به صورت صفت مفعولی در جزء نخست قبل از فعل یاری‌دهنده می‌آید. این نوع کاربرد خاص زبان تاجیکی است و در فارسی معیار استفاده نمی‌شود ولی نمونه‌هایی مشابه این فعل در تاریخ بیهقی و کلیله و دمنه مشاهده می‌شود که به معنی «شدن» است: «هوا سخت گرم ایستاد» (به نقل از احمدی گیوی ۱۳۸۰: ۲/ ۱۲۰۲)؛ «چشمه‌ها تمام خشک ایستاد»، (کلیله و دمنه، ص ۲۰۲)؛ «آب دهان او خشک ایستاده بود» (کلیله و دمنه، ص ۸۷ به نقل از ناتل خانلری ۱۳۶۵: ۲/ ۱۶۰).

۹.۱.۲. گذشتهٔ دور دوام‌دار (معین) یا گذشتهٔ درحال انجام

ساخت آن: صفت مفعولی + شکل گذشتهٔ دور فعل یاری‌دهندهٔ ایستادن + فعل کمکی بودن. در این ساخت فعل ایستادن مفهوم تکرار، و فعل بودن گذشتهٔ دور را می‌رساند؛ مثال: «آمدن شما را معطل شده ایستاده بودم. (اکرامی)»، «درست است که من این چیز یادگرفته ایستاده بودم. (عینی)» (کریم‌اوف و دیگران ۱۹۸۵: ۲/ ۲۲۱).

جمع، تاجیکی	تنها، تاجیکی	
رفته ایستاده بودیم /rafta-istâda-bud-e:m/	رفته ایستاده بودم /rafta-istâda- bud-am/	شخص یکم (گوینده)
رفته ایستاده بودید /rafta-istâda-bud-e:d/	رفته ایستاده بودی /rafta-istâda-bud-i/	شخص دوم (شنونده)
رفته ایستاده بودند /rafta-istâda-bud-and/	رفته ایستاده بود /rafta-istâda-bud/	شخص سوم (دیگری، غایب)

در بعضی از لهجه‌های تاجیکی این فعل به صورت زیر نیز به کار می‌رود: /raftan-
 dâštam/ رفتن داشتم = داشتم می‌رفتم، /xurdan-dâštam/ خوردن داشتم = داشتم می‌خوردم (نک: ۲.
 ۸.۱). این فعل در فارسی معیار کاربردی ندارد.

۱۰.۱.۲. گذشتهٔ ملموس نقلی

این فعل از گذشتهٔ نقلی داشتن و گذشتهٔ نقلی فعل اصلی (صفت مفعولی + می + صفت مفعولی فعل اصلی) ساخته می‌شود. این ساخت، فعل را در شُرُف اتفاق افتادن یا در حال اتفاق افتادن به طریقهٔ نقلی بیان می‌کند. گذشتهٔ ملموس و گذشتهٔ ملموس نقلی در آثار متقدمان ایران نیامده است و استعمال آن خاصّ زبان محاوره است. اخیراً، از آغاز دورهٔ مشروطه به این طرف، نویسندگانی که به زبان محاوره می‌نویسند، آنها را در آثار خود به کار می‌برند؛ مانند «عصر، مثل هر روز، از مدرسه درآمده و با یک نفر دیگر از معلم‌ها داشته می‌رفته، که ماشین زیرش می‌گیرد» (انوری و احمدی گیوی ۱۳۷۵: ۲/ ۵۷، «جلال آل احمد مدیر مدرسه، چاپ حبیبی، ص ۸۶»).

این فعل به دلیل اینکه در زبان محاوره کاربرد دارد همهٔ صورت‌های آن تصریف نمی‌شود و خاص زبان فارسی است اما، از جهت معنی، با فعل گذشتهٔ دور دوام‌دار (معین) نقلی یکسان است.

۱۱.۱.۲. گذشتهٔ دور دوام‌دار (معین) نقلی

این فعل از شکل فعل حال (صفت فعلی = صفت مفعولی) فعل اساسی گذشته + فعل یاری‌دهندهٔ ایستادن در شکل گذشتهٔ دور نقلی تشکیل می‌یابد: صفت مفعولی + ایستادن + بودن + ام، ای، است و... این شکل فعل معنای گذشتهٔ دور دوام‌دار (معین) را به معنای نقلی بیان می‌کند، که خاص زبان تاجیکی است و در زبان فارسی کاربردی ندارد؛ معنای آن: «در حال رفتن بوده‌ام، ...». ولی از جهت معنی، با گذشتهٔ ملموس نقلی فارسی معیار برابر است. مثال: «شاقول یک گرگ را دیده است که یک گوسفند را کفانیده، خورده ایستاده بوده است»؛ «شما یک اثر نوی نوشته ایستاده بوده‌اید» (کریم‌اوف و دیگران ۱۹۸۵: ۲/ ۲۲۱).

تتها، تاجیکی	جمع، تاجیکی	
رفته ایستاده بوده‌ام /rafta-istâda-buda-am/	رفته ایستاده بوده‌ایم /rafta-istâda-buda-e:m/	شخص یکم (گوینده)
رفته ایستاده بوده‌ای /rafta-istâda-buda-i/	رفته ایستاده بوده‌اید /rafta-istâda-buda-e:d/	شخص دوم (شنونده)
رفته ایستاده بوده است /rafta-istâda-buda ast/	رفته ایستاده بوده‌اند /rafta-istâda-buda-and/	شخص سوم (دیگری، غایب)

۱۲.۱.۲. گذشتهٔ دوام‌دار

این فعل خاص زبان تاجیکی است و در فارسی معیار کاربردی ندارد؛ ساخت آن با صفت مفعولی فعل اصلی + فعل کمکی ایستادن است. این صورت فعل در تاجیکی برای زمان حال در حال انجام (دوام‌دار) نیز به کار می‌رود، که از نظر معنی با فعل حال استمراری در فارسی معیار برابر است: دارم می‌خورم /dâram mixoram/. مثال: «همین که سرش را برداشت دید که همشیره در پهلویش خنده ایستاده است (حکیم کریم)» (همان: ۲۲۳).

تاجیکی	تنها، تاجیکی	جمع، تاجیکی
شخص یکم (گوینده)	رفته ایستاده‌ام /rafta-istâda-am/	رفته ایستاده‌ایم /rafta-istâda-e:m/
شخص دوم (شنونده)	رفته ایستاده‌ای /rafta-istâda-i/	رفته ایستاده‌اید /rafta-istâda-e:d/
شخص سوم (دیگری، غایب)	رفته ایستاده است /rafta-istâda ast/	رفته ایستاده‌اند /rafta-istâda-and/

زمان حاضر دوام‌دار این فعل با (صفت مفعولی فعل اصلی + صفت مفعولی فعل ایستادن + فعل کمکی بودن ساخته می‌شود: رفته ایستاده باشم).

۱۳.۱.۲. گذشتهٔ دوام‌دار حکایگی

ساخت آن: صفت مفعولی فعل اصلی + پیشوند «می» + فعل کمکی ایستادن + ام، ای،
 این فعل در فارسی معیار کاربردی ندارد.

تاجیکی	تنها، تاجیکی	جمع، تاجیکی
شخص یکم (گوینده)	رفته می‌ایستادم /rafta-me:-istâd-am/	رفته می‌ایستادیم /rafta-me:-istâd-e:m/
شخص دوم (شنونده)	رفته می‌ایستادی /rafta-me:-istâd-i/	رفته می‌ایستادید /rafta-me:-istâd-e:d/
شخص سوم (دیگری، غایب)	رفته می‌ایستاد /rafta-me:-istâd /	رفته می‌ایستادند /rafta-me:-istâd-and/

۱۴.۱.۲. زمان گذشتهٔ احتمالی (گذشتهٔ نقلی احتمالی)

این زمان عملی را نشان می‌دهد که گوینده با شبهه و تخمین و گمان و احتمال دربارهٔ آن سخن می‌راند. گذشتهٔ احتمالی از صفت فعلی زمان گذشته + پسوند (سوفیکس) «اگی» /-agi/ + شناسه‌ها (= بندک‌ها) ساخته می‌شود. صفت فعلی زمان گذشته همان صفت مفعولی است که بعد از اضافه شدن به پسوند «اگی» /-agi/ پسوند «ه» از آخر آن حذف شده به صورت فعل + پسوند «گی» باقی می‌ماند: خوانده ← خواند + ه + گی ← خواندگی. این فعل برای حالت‌های گوناگون به کار می‌رود و سه زمان گذشته، حال

و آینده دارد. فعل گذشتهٔ احتمالی دو شکل دارد: الف) شکل کامل (پُر)؛ ب) شکل مختصر.

الف) شکل کامل: از صفت فعلی زمان گذشتهٔ فعل اصلی (صفت مفعولی) + پسوند (سوفیکس) «گی» + شکل کوتاه فعل استن، ست + شناسه (بندک‌های خبری) ساخته می‌شود، که شکل سوم شخص مفرد بدون شناسه است. معنای آن: «شاید رفته‌ام، ...» (همان: ۲۲۲).

تنها، تاجیکی	جمع، تاجیکی	
رفتگیستم /raftagi-stam/	رفتگیستیم /raftagi-ste:m/	شخص یکم (گوینده)
رفتگیستی /raftagi-sti/	رفتگیستید /raftagi-ste:d/	شخص دوم (شنونده)
رفتگیست /raftagi-st/	رفتگیستند /raftagi-stand/	شخص سوم (دیگری، غایب)

ب) در شکل مختصر: از صفت فعلی زمان گذشته + پسوند (سوفیکس) «اگی» /-agi/ + شناسه‌ها + ام، ای... ساخته می‌شود. فعل است، ست فقط در سوم شخص مفرد دیده می‌شود. مثال: «یگان ما شدگیست (اکرامی)» (همان‌جا).

این دو گونه کاربرد فعل خاصّ زبان گفتگو و لهجه‌ها در زبان تاجیکی است و در زبان فارسی کاربردی ندارد. معنای آن: «شاید رفته‌ام، ...».

تنها، تاجیکی	جمع، تاجیکی	
رفتگیم (ام) /raftagi-yam /	رفتگییم (ایم) /raftagi-ye:m/	شخص یکم (گوینده)
رفتگیی (ای) /raftagi-yi/	رفتگیید (اید) /raftagi-ye:d/	شخص دوم (شنونده)
رفتگیست /raftagi-yast/	رفتگییند (یند) /raftagi-yand/	شخص سوم (دیگری، غایب)

۱۵.۱.۲. گذشتهٔ حکایگی (التزامی در زمان حال)

یک شکل دیگر گذشتهٔ حکایگی در زبان تاجیکی هست که در بعضی نواحی آن رایج است. ساخت آن: وند «می» + صفت مفعولی + شکل آریست بودن (= باشیدن) که ساخت آن تقریباً شبیه به گذشتهٔ التزامی در فارسی معیار است ولی در تاجیکی با وند

«می» همراه است: می‌رفته باشم. مثال: «اگر دوغ زده می‌توانسته باشی، رفته به شریک‌های خودت، به هم‌کاسه‌هایت دوغ زن، که آنها می‌بردارند (اکرامی)» (همان: ۲۰۶).

جمع، تاجیکی	تنها، تاجیکی	
می‌رفته باشیم /me:-rafta bâš-e:m/	می‌رفته باشم /me:-rafta bâš-am/	شخص یکم (گوینده)
می‌رفته باشید /me:-rafta bâš-e:d/	می‌رفته باشی /me:-rafta bâš-i/	شخص دوم (شنونده)
می‌رفته باشند /me:-rafta bâš-and/	می‌رفته باشد /me:-rafta bâš-ad/	شخص سوم (دیگری، غایب)

۱۶.۱.۲. گذشته یا (حال) التزامی در حال انجام (دوام‌دار)

در بعضی از لهجه‌های تاجیکی، صفت مفعولی در این نوع فعل با پسوند «اگی» /agi/ به کار می‌رود: باید رفتگی باشم.

جمع، تاجیکی	تنها، تاجیکی	
رفتگی باشیم /raftagi bâš-e:m/	رفتگی باشم /raftagi bâš-am/	شخص یکم (گوینده)
رفتگی باشید /raftagi bâš-e:d/	رفتگی باشی /raftagi bâš-i/	شخص دوم (شنونده)
رفتگی باشند /raftagi bâš-and/	رفتگی باشد /raftagi bâš-ad/	شخص سوم (دیگری، غایب)

۱۷.۱.۲. گذشته شرطی - خواهشمندی

ساخت آن با صفت لیاقت (مانند دیدنی، خواندنی ...) + شکل گذشتهٔ نزدیک فعل‌های کمکی بودن یا شدن یا + شکل کوتاه‌شدهٔ فعل استن، بودن، مانند دانستی بودم ... و صورت کوتاه آن با ام، ای، ... همراه است. مثال: «من در همان زمین تجربه کرده دیدنی هستم (حکیم کریم)». (همان: ۱۸۰)؛ «زن و مرد به ساختمان رفتنی‌اند (یند) (حکیم کریم)» (همان: ۱۷۸).

در کتاب *گراماتیکی زبان ادبی حاضرۀ تاجیکی*، در این مورد آمده است:

زمان گذشتهٔ چنین شکل‌های خواهشمند با شکل زمان گذشتهٔ نزدیک فعل‌های یاری‌دهندهٔ بودن و شدن ترکیب می‌یابد، که این ترکیب‌ها شکل‌های نقلی و حکابگی نیز

دارند؛ مثلاً: دانستنی بودم، گفتنی بوده است، دیدنی شدم (ام)، بوسیدنی شده‌اند، برآمدنی می‌شد... (همان: ۲۰۷).

مثال: «قرض‌های میده (کوچک) را هم او دادنی شد (عینی)» (همان‌جا).

جمع، تاجیکی	تنها، تاجیکی	
ما رفتنی هستیم (رفتنی ایم) /mâ raftani hast-e:m/	من رفتنی هستم (رفتنی ام) /man raftani hast-am/	شخص یکم (گوینده)
شما رفتنی هستید (رفتنی اید) /šomâ raftani hast-e:d/	تو رفتنی هستی (رفتنی ای) /to raftani hast-i/	شخص دوم (شنونده)
آنها رفتنی هستند (رفتنی اند) /ânhâ raftani hast -and/	وی (او) رفتنی است (رفتنیست) /u(vay) raftani hast /	شخص سوم (دیگری، غایب)

یک صورت دیگر فعل گذشته شرطی-خواهشمندگی برابر با گذشته التزامی است که در ۱.۲.۷ آمده است.

جمع، تاجیکی	تنها، تاجیکی	
رفتنی بودیم /raftani bud-e:m/	رفتنی بودم /raftani bud-am/	شخص یکم (گوینده)
رفتنی بودید /raftani bud-e:d/	رفتنی بودی /raftani bud-i/	شخص دوم (شنونده)
رفتنی بودند /raftani bud-and/	رفتنی بود /raftani-bud/	شخص سوم (دیگری، غایب)

۲.۲. زمان حال

زمان حال فعل یا مضارع عملی را نشان می‌دهد که در حال حاضر و هنگام سخن گفتن دوام دارد و معمولاً بر زمان حال یا آینده دلالت می‌کند و در زبان فارسی چهار گونه است: (۱) حال ساده؛ (۲) حال اخباری؛ (۳) حال التزامی؛ (۴) حال ملموس (مستمر). زمان حال، در زبان تاجیکی، دو شکل پرکاربرد دارد: الف) حاضر دوام‌دار (معین)؛ ب) حاضر-آینده احتمالی.

زمان حال در زبان تاجیکی: (۱) آریست: خوانم، خوانی؛ (۲) حاضر-آینده: می‌روم؛ ۳- حال التزامی: بروم؛ (۴) شکل کامل زمان حال التزامی احتمالی: می‌رفتگیستم؛ (۵) شکل مختصر زمان حال التزامی احتمالی: می‌رفتگیم(ام)؛ (۶) حاضر دوام‌دار (معین) یا حال در حال انجام احتمالی: خوانده ایستادگیستم؛ (۷) شکل حاضر دوام‌دار: خوانده ایستاده باشم؛ زندگی کرده ایستاده باشم؛ (۸) حاضر دوام‌دار معین یا حال در حال انجام: خورده ایستاده‌ام.

۱.۲.۲. حال ساده

از اساس زمان حال + شناسه‌ها (بندک‌ها) ساخته می‌شود:

روم /ravam/ روی: فارسی معیار: /ravi/ تاجیکی: /ravey,ravi/ رود /ravad/ رویم:
فارسی معیار: /ravim/ تاجیکی: /rave:m/ روید: فارسی معیار: /ravid/ تاجیکی:
/rave:d/ روند /ravand/

این فعل در زبان گفتاری و نثر معاصر فارسی معیار کاربردی ندارد، فقط در نظم مشاهده می‌شود. حال ساده هم برای زمان حال و هم آینده به کار می‌رود و در زبان تاجیکی، برابر با شکل آریست است که طرز ساخت و تصریف آن نیز با حال ساده یکسان است، با این تفاوت که کاربرد این گونه فعل در زبان تاجیکی بیشتر است؛ مثال: «البته رود، به مکتب خواند، ملاً شود (رحیم جلیل)» (همان: ۲۲۲).

۲.۲.۲. حال اخباری

این فعل از اساس زمان حال + شناسه‌ها (بندک‌ها) + جزء پیشین (پریفیکس) «می» ساخته می‌شود. حال اخباری با زمان حاضر-آینده در زبان تاجیکی برابر، و طرز ساخت هر دو یکسان است، جز اینکه تفاوت آوایی دارند (انوری و احمدی گیوی ۱۳۷۵: ۵۷/۲ و ۶۱؛ کریم‌اوف و دیگران ۱۹۸۵: ۲/۲۲۵).

جمع، فارسی، تاجیکی	تنها، فارسی، تاجیکی	
می‌رویم /mi-ravim/ /me:-rave:m/	می‌روم /mi-ravam/ /me:-ravam/	شخص یکم (گوینده)
می‌روید /mi-ravid/ /me:-rave:d/	می‌روی /mi-ravi/ /me:-ravey/	شخص دوم (شنونده)
می‌روند /mi-ravand/ /me:-ravand/	می‌روند /mi-ravad/ /me:-ravad/	شخص سوم (دیگری، غایب)

۱.۲.۲.۲. حاضر- آیندهٔ صیغهٔ شرطی - خواهشمندی

این فعل با صفت لیاقت + فعل کمکی بودن (باشیدن و هستن) ساخته می‌شود. فعل شرطی-خواهشمندی معنی امر و التزام دارد. این نوع فعل، در هر دو زمان گذشته و حاضر-آینده، در فارسی معیار رایج نبوده و خاص زبان تاجیکی است. در این زمینه در گراماتیکی زبان ادبی حاضرۀ تاجیکی آمده است:

فعل‌هایی که اساسشان از صفت فعلی زمان آینده گرفته شده‌اند با معنای گراماتیکی خود نیز به صیغهٔ شرطی-خواهشمندی منسوب‌اند. جزء اساسی چنین فعل‌ها صفت فعلی زمان آینده بوده، آن از مصدر با علاوهٔ سوفیکس «ای» ساخته می‌شود: رفتنی، تفتیش‌کردنی، از نظرگذراندنی، دیده‌برآمدنی و غیره...؛ شخص و شمارهٔ چنین فعل در شکل تصریفی بی‌واسطه با بندک‌های خبری "خواندنی‌ام، خواندنی‌ای، ..." و بندک‌های فعلی با آریست بودن: "خواندنی باشم، خواندنی باشی،..." افاده می‌یابد. این فعل‌ها به زمان آینده نیز دلالت دارند. مثال: «امروز تو حکومت را فریب‌دانی می‌شوی. مردک به روبین هجوم‌کردنی می‌شود.» (حکیم کریم)؛ «من گفتنی هستم که در این کردار او چه سرّی هست؟ (محمداوف)» (همان: ۲۰۷).

این نوع فعل خاص زبان تاجیکی است و در فارسی معیار کاربردی ندارد.

تنها، تاجیکی	جمع، تاجیکی	
رفتنی می‌باشم (هستم) /raftani me:-bâš-am/(hastam)	رفتنی می‌باشیم (هستیم) /raftani me:-bâš-e:m/(haste:m)	شخص یکم (گوینده)
رفتنی می‌باشی (هستی) /raftani me:-bâš-i/(hasti)	رفتنی می‌باشید (هستید) /raftani me:-bâš-e:d/(haste:d)	شخص دوم (شنونده)
رفتنی می‌باشد (هست) /raftani me:-bâš-ad/(hast)	رفتنی می‌باشند (هستند) /raftani me:-bâš-and/(hastand)	شخص سوم (دیگری، غایب)

۳.۲.۲. حال التزامی

با اساس زمان حاضر + جزء پیشین (پریفیکس) «ب» ساخته می‌شود. این فعل در هر دو زبان مانند هم است، فقط تفاوت آوایی در وند دارد: در فارسی معیار «be» است و در تاجیکی «:bi, bu, be» (انوری و احمدی گیوی ۱۳۷۵: ۶۱ / ۲؛ کریم‌اوف و دیگران ۱۹۸۵: ۲ / ۲۲۶).

تنها، فارسی، تاجیکی	جمع، فارسی، تاجیکی	
بروم /be-ravam/ /bi-(be:/bu)ravam/	برویم /be-ravim/ /bi-(be:/bu)rave:m/	شخص یکم (گوینده)
بروی /be-ravi/ /bi-(be:/bu)ravi/	بروید /be-ravid/ /bi-(e:/bu)rave:d/	شخص دوم (شنونده)
برود /be-ravad/ /bi-(be:/bu)ravad/	بروند /be-ravand/ /bi-(be:/bu)ravand/	شخص سوم (دیگری، غایب)

۴.۲.۲. حال ملموس (مستمر)

حال ملموس وقتی به کار می‌رود که نویسنده یا گوینده بخواهد فعلی را که در شرف وقوع یا در حال انجام است، بیان کند؛ مثال: دارم می‌روم /dâram mi-ravam/ دارم می‌نویسم یعنی «در حال نوشتن هستم».

این فعل نیز خاصّ زبان فارسی است و در زبان تاجیکی به کار نمی‌رود، اما ساختی دیگر با همین معنا و مفهوم در زبان تاجیکی رایج است با عنوان *حال* در حال انجام (حاضر دوام‌دار) مثال: خورده ایستاده‌ام یعنی «دارم می‌خورم» (نک: ۹.۲.۲).

۵.۲.۲. حاضر دوام‌دار احتمالی (یا حال در حال انجام احتمالی)

این فعل با مفهوم شک همراه است. در فارسی معیار، ساخت جداگانه‌ای از حال در حال انجام (دوام‌دار) دارد ولی در تاجیکی، این‌گونه ساخته می‌شود: صفت مفعولی + فعل یاری‌دهنده ایستادن به شکل احتمالی زمان گذشته + «آگی» /agi/ + کوتاه‌شده هستن + شناسه (شکل کامل یا مختصر بندک‌های خبری)؛ مانند خوانده ایستادگیست به معنی «شاید دارد می‌خواند». لازم به ذکر است فعل کمکی ایستادن در زبان تاجیکی، از نظر معنی، برابر با فعل کمکی داشتن در زبان فارسی است و مفهوم استمرار دارد. مثال: «...به خون آغشته شده، جان‌کنده ایستادگیست (حکیم کریم)» (همان: ۲۱۰).

تنها، تاجیکی	جمع، تاجیکی	
خوانده ایستادگیستم /xânda-istâdagi-stam/	خوانده ایستادگیستم /xânda-istâdagi-ste:m/	شخص یکم (گوینده)
خوانده ایستادگیست /xânda-istâdagi-sti/	خوانده ایستادگیستید /xânda-istâdagi-ste:d/	شخص دوم (شنونده)
خوانده ایستادگیست /xânda-istâdagi-st/	خوانده ایستادگیستند /xânda-istâdagi-stand/	شخص سوم (دیگری، غایب)

۶.۲.۲. شکل کامل حال التزامی احتمالی (یا حاضر-آینده صیغهٔ احتمالی)

ساخت آن: پیشوند «می» + صفت مفعولی با «آگی» /agi/ + کوتاه‌شده هستن + شناسه. مفهوم آن با شک و تردید همراه است و در فارسی کاربردی ندارد. این شکل فعل و صورت مختصر آن در شمارهٔ ۷.۲.۲ هم بر زمان حال التزامی و هم آینده دلالت می‌کند: می‌رفتگیستم به معنی «شاید بروم».

مثال: «تا بهار ساخته تمام می‌کردگیستیم (اولغزاده)» (همان‌جا).

جمع، تاجیکی	تنها، تاجیکی	
می رفتگیستیم /me:-raftagi-ste:m/	می رفتگیستم /me:-raftagi-stam/	شخص یکم (گوینده)
می رفتگیستید /me:-raftagi-ste:d/	می رفتگیستی /me:-raftagi-sti/	شخص دوم (شنونده)
می رفتگیستند /me:-raftagi-stand/	می رفتگیست /me:-raftagi-st/	شخص سوم (دیگری، غایب)

۷.۲.۲. شکل مختصر حال التزامی احتمالی

با همراه کردن پیشوند (پریفیکس) «می» به صفت زمان گذشته (صفت مفعولی) + پسوند (سوفیکس) «گی» + شناسه (بندک‌های خبری) افاده می‌یابد. مفهوم آن با شک و تردید همراه است و در فارسی کاربردی ندارد: می رفتگیم (ام) یعنی «شاید بروم». مثال: «لیکن پولش را چند روز کار می فرمودگید (عینی)» (همان: ۲۲۲).

جمع، تاجیکی	تنها، تاجیکی	
می رفتگی ایم /me:-raftagi-e:m/	می رفتگیم (ام) /me:-raftagi-yam/	شخص یکم (گوینده)
می رفتگی اید /me:-raftagi-e:d/	می رفتگی (ای) /me:-raftagi-yi/	شخص دوم (شنونده)
می رفتگی اند (یند) /me:-raftagi-yand/	می رفتگیست /me:-raftagi-st/	شخص سوم (دیگری، غایب)

۸.۲.۲. شکل حاضر دوام‌دار

این فعل با صفت مفعولی + فعل کمکی ایستادن به صورت صفت مفعولی + فعل کمکی بودن + شناسه ساخته می‌شود و در فارسی معیار به کار نمی‌رود: خوانده ایستاده باشم؛ زندگی کرده ایستاده باشم (همان: ۲۰۶).

جمع، تاجیکی	تنها، تاجیکی	
رفته ایستاده باشیم /rafta-istâda-bâš-e:m/	رفته ایستاده باشم /rafta-istâda-bâš-am/	شخص یکم (گوینده)
رفته ایستاده باشید /rafta-istâda-bâš-e:d/	رفته ایستاده باشی /rafta-istâda-bâš-i/	شخص دوم (شنونده)
رفته ایستاده باشند /rafta-istâda-bâš-and/	رفته ایستاده باشد /rafta-istâda-bâš-ad/	شخص سوم (دیگری، غایب)

۹.۲.۲. حاضر دوام‌دار معین یا حال در حال انجام (دوام‌دار)

ساخت این فعل در تاجیکی با فارسی معیار کاملاً متفاوت است؛ این فعل در فارسی با فعل معین داشتن ساخته می‌شود: دارم می‌خورم، داری می‌خوری...؛ ولی در تاجیکی با فعل معین ایستادن (صفت مفعولی + گذشتهٔ نقلی فعل کمکی ایستادن)؛ مانند خورده ایستاده‌ام؛ شُنیده ایستاده‌اند.

مثال: «پسرش پاده (گله) را چراگاه رانده ایستاده است (رحیم جلیل)»؛ «از روی خبرهای پخته‌ای که به من رسیده ایستاده است، کار ما آن قدر خوب نیست (عینی)» (همان: ۲۲۳).

جمع، تاجیکی	تنها، تاجیکی	
رفته ایستاده‌ایم /rafta-istâda-e:m/	رفته ایستاده‌ام /rafta-istâda-am/	شخص یکم (گوینده)
رفته ایستاده‌اید /rafta-istâda-e:d/	رفته ایستاده‌ای /rafta-istâda-i/	شخص دوم (شنونده)
رفته ایستاده‌اند /rafta-istâda-and/	رفته ایستاده‌است /rafta-istâda-ast/	شخص سوم (دیگری، غایب)

فعل امر: فعلی است که با آن فرمانی می‌دهیم یا از کسی می‌خواهیم کاری را انجام دهد یا حالتی را بپذیرد. فعل امر دو ساخت دارد: دوم شخص مفرد و دوم شخص جمع: برو، بروید؛ که دوم شخص مفرد مختصّ امر، و دوم شخص جمع مشترک میان امر و مضارع التزامی (بروم، بروی ...) یا مضارع ساده (روم، روی ...) است (در تاجیکی به این‌گونه فعل آاریست می‌گویند). دوم شخص مفرد اساس زمان حاضر است و اغلب با جزء پیشین (پریفیکس) «ب» به کار می‌رود، گاهی هم بدون «ب»؛ در دوم شخص جمع، شناسه (بندک) به آن افزوده می‌شود: برو: (ب+رو)، بروید: (ب+رو+ید) (انوری و احمدی گیوی ۱۳۷۵: ۶۲/۲؛ کریم‌اوف و دیگران ۱۹۸۵: ۲/۲۰۹).

این فعل در زبان تاجیکی فعل فرمایشی نام دارد و ساخت و کاربرد آن در هر دو زبان یکسان است. شکل مفرد این فعل گاهی در نظم با جزء پیشین (پریفیکس) «می» می‌آید: می‌رو /me:-rav/، می‌خوان /me:-xân/، می‌باش /me:-bâš/ و دوم شخص

جمع امر با «اید» /e:d/ و گاهی با «ایتان» /e:tân/ می‌آید: روید، رویتان؛ بینید، بینتان؛ گیرید، گیریتان.^۱

شکل منفی آن نیز با پیشوند «م» یا «ن» همراه است؛ مثال: «باز معذرت می‌خواهم خفه نشوید [= ناراحت نشوید] (اکرامی)» (همان‌جا). در شهر سعدآباد بوشهر نیز هر دو صورت رایج است: بچه فضولی نکن! /beče erneki moko/ یا بازی نکن را می‌گویند میاز /meyâz/ اما در فارسی معیار صورت منفی امر با پیشوند «ن» همراه است: «نرو، نیا، نخواب». یک تفاوت دیگر فعل امر در هر دو زبان، در پیشوند است: در زبان فارسی «ب» /be/ یا بُ /bo/ و در زبان تاجیکی «بو» /bu/ «بیب» /bi/ یا، «ب» /be/ است: «/bi-rav, /bu-xur/»

۳.۲. زمان آینده (مستقبل)

از بن ماضی فعل اصلی (اساس زمان گذشته) با حال ساده خواستن ساخته می‌شود و فعل یاری‌دهنده در آغاز فعل قرار می‌گیرد. ساخت این فعل شبیه به فعل آینده کتابی یا آینده دور در زبان تاجیکی است و تصریف آن در هر دو زبان یکسان است. در فعل زمان آینده، فعل اصلی صرف نمی‌شود بلکه به صورت سوم شخص مفرد قرار می‌گیرد، اما فعل یاری‌دهنده خواستن صرف می‌شود (انوری و احمدی گیوی ۱۳۷۵: ۶۲/۲؛ کریم‌اوف و دیگران ۱۹۸۵: ۲/۲۲۶).

خواهم رفت؛ خواهی رفت؛ خواهد رفت؛ خواهیم رفت (تاجیکی) /xâhe:m-raft/؛
خواهید رفت (تاجیکی) /xâhe:d-raft/؛ خواهند رفت. در باقی صیغه‌ها اختلاف آوایی چندانی نیست.

در زبان تاجیکی سه نوع آینده وجود دارد:

(۱) آینده کتابی.

(۱) صورت دوم این فعل با «تان»، در شهر کوچکی به نام کُنارتخته /konâr taxte/ در سی کیلومتری برازجان در استان بوشهر، رایج است: بریتون /bereytun/ «بروید»؛ بییتون /biyeyitun/ «بیاید». در واقع، با تبدیل /â/ به /u/ تلفظ می‌کنند.

۲) آینده احتمالی، که در فعل‌های حال التزامی احتمالی در ۶.۲.۲ و ۷.۲.۲ هر دو نوع آن توضیح داده شد. مثال: «البته فیروز خون می‌خوردگست، می‌تپیدگست، به اداره‌ها سر می‌زدگست، به چیکه [اسم مکان] می‌رفتگست... (اکرامی)» (همان: ۲۲۷).

۳) زمان حاضر-آینده که برابر با حال ساده است؛ از این جهت، به این فعل حاضر-آینده می‌گویند که هم برای زمان حال (حاضر) و هم برای زمان آینده به کار می‌رود. ساخت آن: جزء پیشین «می» + بن مضارع (اساس زمان حاضر) + شناسه است: می‌روم.

۳. نتیجه

در این مقاله، تعداد ۳۷ فعل فارسی معیار و تاجیکی با هم از جهت تفاوت و شباهت در ساخت، زمان، آوا، انواع صفت مفعولی، معنی و مفهوم فعل‌ها بررسی و با هم مقایسه شد. نتایج حاصل از آن به شرح زیر است:

— در هر دو زبان، فعل سه زمان دارد.

— شمار، شخص و شناسه در هر دو زبان یکسان است؛ زبان تاجیکی دو ضمیر شخصی بیشتر از فارسی معیار دارد: مایان، شمایان؛ و دو شناسه هم افزون بر فارسی دارد: ایتان، یند.

— از پنج صورت صفت مفعولی تاجیکی، فقط یکی (بن ماضی + ه) با فارسی معیار برابر است.

— فعل در فارسی معیار و تاجیکی، از جهت ساخت و زمان، در دوازده نوع با هم مشترک‌اند: (۱) گذشته ساده = گذشته عادی: رفتم؛ (۲) گذشته نقلی: رفته‌ام؛ از پنج صورت فعل نقلی در زبان تاجیکی، فقط یک صورت به فارسی معیار شباهت دارد؛ (۳) گذشته بعید یا دور: رفته بودم؛ (۴) گذشته ابعَد (دورتر) = گذشته دور نقلی تاجیکی: رفته بوده‌ام؛ (۵) گذشته استمراری = گذشته حکایگی: می‌رفتم؛ (۶) گذشته نقلی مستمر = گذشته حکایگی نقلی: می‌رفته‌ام؛ (۷) گذشته التزامی = گذشته شرطی-خواهشمند: رفته باشم؛ (۸) حال ساده (کم‌کاربرد در فارسی) = آاریست (پرکاربرد در تاجیکی): روم؛ (۹) حال اخباری = حاضر-آینده:

می‌روم؛ ۱۰) حال التزامی: بروم؛ ۱۱) فعل امر؛ ۱۲) آینده = آینده کتابی (دور)؛ از سه زمان آینده، دو صورت به فعل‌های فارسی معیار شبیه‌اند.

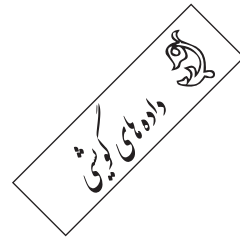
— فعل‌های تاجیکی در بیست نوع فعل، هم در ساخت و هم در زمان، با فعل‌های فارسی معیار تفاوت دارند، فقط در چند نوع از جهت معنی و مفهوم به یکدیگر نزدیک‌اند.

— بعضی از فعل‌های تاجیکی چند شکل دارند؛ مانند صیغه احتمالی، صیغه نقلی و آینده.

— تمام فعل‌های دوم و سوم شخص جمع و پیشوند «می» /mi/ و «ب» /be/ در زبان تاجیکی با فارسی معیار تفاوت آوایی دارد.

منابع

- احمدی گیوی، حسن، ۱۳۸۰، دستور تاریخی فعل، ج ۲، تهران.
انوری، حسن، احمدی گیوی، حسن، ۱۳۷۵، دستور زبان فارسی، ج ۲، چ ۱۳، تهران.
ناتل خانلری، پرویز، ۱۳۶۵، تاریخ زبان فارسی، ج ۲، تهران.
کریم‌اوف، هلال و دیگران، ۱۹۸۵، گراماتیکی زبان ادبی حاضر تاجیکی، ج ۲، دوشنبه.



فعل‌های پیشوندی در گویش تاتی رودبار

علی علیزاده جوبنی (دانشجوی دکتری زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه گیلان)

۱. مقدمه

در متون تاریخی، از دو رودبار سخن رفته است: یکی در تقسیمات امروزی، در ۶۷ کیلومتری رشت واقع است و رودبار زیتون نامیده می‌شود، که تا سال ۱۳۳۸، از بخش‌های رشت بوده و در این سال از رشت جدا شده و شهرستان مستقلی شده است (اصلاح عربانی ۱۳۷۴: ۵ / ۱۱۱۵)؛ دیگری رودبار الموت (رودبار و الموت) از توابع استان قزوین است، که به دو بخش الموت، به مرکزیت معلم‌کلاهی (واقع در ۸۴ کیلومتری قزوین) و رودبار شهرستان، به مرکزیت رازمیان تقسیم می‌گردد (حاجی آقا محمدی ۱۳۷۷: ۱۴۱). از دیرباز، تعامل و ارتباط بسیاری میان ساکنان این دو منطقه با یکدیگر و با سایر آبادی‌های منطقه وجود داشته، که تقسیم‌بندی‌های جدید و تغییرات مسیرهای ارتباطی بر این مراودات تاریخی نیز تأثیر گذاشته است. زبان رودباریان الموت، ترکی، فارسی،

گُرم‌انجی^۱ و تاتی است (ستوده ۱۳۷۶: ۱۸).

رودبار زیتون با جمعیتی افزون بر ۱۳۰ هزار نفر، سرزمینی کهن است و قدمت تمدن در آن به دو هزار سال پیش از میلاد مسیح می‌رسد. رودبار، به روایت اسناد تاریخی و کشفیات باستان‌شناسی، روزگاری زیستگاه سکاها بوده است (پرتو ۱۳۷۹: ۵). در چند دهه اخیر، کشفیات باستان‌شناسی از وجود تمدن‌های کهن در رستم‌آباد و رحمت‌آباد رودبار پرده برداشته که تبلور آن در جام مارلیک آوازه‌ای جهانی به این منطقه بخشیده است. با وجود این، تاکنون به گویش رودبار که قدمتی همپای این تمدن دارد توجهی نشده است؛ گویشی که بسیاری از عناصر فارسی کهن را همچون گنجینه‌ای در سینه خود حفظ کرده است.

رودبار زیتون نماینده طیف وسیعی از گویش‌هاست. ساکنان لوشان عمدتاً ترک‌ها، لر‌ها و لک‌های مهاجر هستند. برخی از ایلات لر مانند چگینی، غیاثوند و مافی در دوره قاجار از خرم‌آباد، فارس و قزوین به لوشان کوچانده شده‌اند (ستوده ۱۳۴۸: ۱/ ۴۹۵). ساکنان منجیل عمدتاً کردهای مهاجر و ترک‌زبانانی هستند که از استان‌های زنجان و قزوین به این منطقه نقل مکان کرده‌اند. در گنجه از توابع رستم‌آباد و نیز عمارلو (خورگام) و جیرنده، کردزبانانی مقیم هستند که در ادوار مختلف تاریخی از جمله دوره صفویه، افشاریه و قاجار از کرمانشاهان، قوچان و شمال خراسان و به‌قولی، از سلیمانیه عراق به این منطقه کوچانده شده‌اند (همان‌جا). گویش تالشی نیز در رودبار، گویشوران بسیار دارد. روی‌هم‌رفته، زبان‌ها و گویش‌های رودبار شامل تاتی، ترکی، لری، گُرم‌انجی، تالشی، گالشی و گیلکی است. با این همه، بخش عمده جمعیت رودبار به‌ویژه رودبار مرکزی، رستم‌آباد و رحمت‌آباد به زبان تاتی سخن می‌گویند.

این تحقیق به گویش رودبار مرکزی، رستم‌آباد و رحمت‌آباد مربوط می‌شود که به‌واسطه قدمت و دیرینگی، بسیاری از عناصر فارسی باستان را در خود حفظ کرده

(۱) زبان کرمانجی زبانی است برآمده از زبان کردی کردستان بزرگ (بخش‌های کردنشین ایران، عراق و ترکیه) که از شاخه شمالی دسته غربی زبان‌ها و گویش‌های ایرانی است و خود دربرگیرنده شاخه‌های گوناگونی چون مُکری، سلیمانیه‌ای، سنندجی، کرمانشاهی، بایزیدی، عبدویی، زندی و... است (نک: معین ۱۳۸۲، مقدمه ۲۸).

است و از طرفی به دلیل واقع شدن این منطقه در خطّ التقای گویش‌های مختلف^۱، برخی عناصر از گویش‌های مجاور را در خود پذیرفته و در گذر سالیان، آن را به مذاق خود پرورده است. گرچه در این گویش، معدودی واژه ترکی (به دلیل همجواری با ترک‌زبانان منجیل، لوشان، قزوین و رودبار الموت)، روسی (عمدتاً به واسطه تعامل با ساکنان رشت و انزلی که در گویش آنان برخی واژه‌های زبان روسی وارد شده است)، عربی (از دوره اسلامی و نیز از لغات دخیل زبان رسمی)، گیلکی (به دلیل مجاورت با رشت و سیاهکل) و تالشی (به دلیل سکونت تالش‌ها در برخی از آبادی‌های این شهرستان به‌علاوه مرادوات تاریخی با ساکنان فومن، امامزاده ابراهیم، شفت و ماسوله از راه‌های ارتباطی کوهستانی) راه یافته است، با وجود این، زبان تاتی رودبار مرکزی، رستم‌آباد و رحمت‌آباد، تنه و بنیان استواری دارد و واژه‌های بسیاری در آن دیده می‌شود که آنها را در هیچ‌یک از گویش‌های فوق‌الذکر نمی‌توان یافت.

ضبط هر دو دسته از این واژه‌های گویش رودبار و به‌ویژه ارائه فرهنگ تطبیقی واژگان تمامی گویش‌های مزبور می‌تواند در بررسی‌های زبان‌شناسی و مطالعات سیر تطور و تحول زبان‌ها سودمند افتد. البته پژوهش‌هایی درباره دیگر گویش‌های زبان تاتی به‌ویژه گویش کلوری و کرینگانی توسط برخی زبان‌شناسان و فرهنگ‌نویسان از جمله احسان یارشاطر، منوچهر مرتضوی، علی عبدلی، عبدالعلی کارنگ و دیگران انجام شده است، ولی این فعالیت‌ها اولاً در قیاس با آنچه درباره زبان‌های دیگر صورت گرفته و با توجه به اهمیت و پیشینگی زبان تاتی، بسیار محدود است و ثانیاً بیشتر بر گویش تاتی شاهرود خلخال در استان اردبیل تمرکز یافته است و گویش تاتی گیلان کمتر مورد توجه پژوهشگران قرار گرفته است.^۲

یکی از ویژگی‌های گویش تاتی رودبار پربسامد بودن افعال پیشوندی در آن است.

۱) ویندفور و آربور گویش‌های رودبار و دره سفیدرود را حلقه انتقال به گویش‌های حاشیه دریای خزر (گیلکی، تالشی، مازندرانی و...) می‌دانند (نک: ویندفور و آربور ۱۳۸۳: ۴۸۶).

۲) نخستین فرهنگ زبان تاتی را علی عبدلی در سال ۱۳۶۳ تدوین و منتشر نموده است (نک: منابع). در این فرهنگ که توسط انتشارات دهخدا در انزلی منتشر شده است، واژگان گویش تاتی خلخال و زبان تالشی تالش دولاب با یکدیگر مقابله شده‌اند. این کتاب در بیشتر پژوهش‌هایی که پس از آن توسط سایر محققان انجام شده، مورد استناد واقع شده است. مقاله‌های احسان یارشاطر نیز در این زمینه حاوی اطلاعات ارزنده‌ای است.

شاید بتوان گفت بیشتر افعال در این گویش پیشوندی هستند و این موضوع، از دیدگاه اقتصاد زبان، شایسته مطالعه و بررسی است. برای نمونه، فعل گندن *gandan* به معنای «افکندن» با پیشوندهای مختلف در این گویش به صورت‌های *ugandan* «انداختن»، *xugandan* «بستن»، *âgandan* «آویختن»، *dagandan* «داخل کردن» و *bargandan* «پاره کردن» به کار می‌رود. فعل *vaštan* که شکل مصدری آن امروزه در گویش تاتی رودبار منسوخ شده ولی در تاتی بلوک زهرا^۱ و تاتی خلخال همچنان زنده است، در تاتی رودبار هنوز در افعال پیشوندی *davaštan* «قاییدن»، *barvaštan* «رمیدن»، *jevaštan* «رها شدن» و *âvaštan* «رها شدن»، و *uvaštan* «هجوم آوردن جنس نر» به کار می‌رود. فعل *katan* به معنای «افتادن» به اشکال *âkatan* «حمله کردن»، *dakatan* «از پا افتادن و خسته شدن»، *barkatan* «پاره شدن» و *ukatan* «به‌طور اتفاقی با کسی روبه‌رو شدن» به کار می‌رود. چنان‌که می‌بینیم، نقش پیشوندها در دگرگونی معانی افعال کاملاً تعیین‌کننده است و فاصله معنایی میان فعل‌های ساده و فعل‌های پیشوندی زیاد است.

عمده‌ترین و پربسامدترین پیشوندها در زبان تاتی رودبار عبارتند از «آ» /â/، «ا» /a/، «او» /o/، «بر» /bar/، «ج» /je/، «جُ» /je/، «خُ» /xo/، «خو» /xu/ و «د» /da/. این مقاله به فعل‌های پیشوندی و نقش معنایی پیشوندها در گویش تاتی رودبار می‌پردازد.

۲. پیدایش و گسترش پیشوندها

پیشوندهای فارسی دری از زبان‌های ایرانی میانه مانند پهلوانیک (پهلوی اشکانی) و پارسیک (پهلوی ساسانی) به جا مانده است. زایش این پیشوندها — که عمدتاً در اصل، حرف اضافه و قید هستند — به دلیل متروک شدن تدریجی پیشوندهای کهن، اجتناب‌ناپذیر بود (ناتل خانلری ۱۳۷۲: ۴۵). خانلری پیشوندهای فعل در فارسی دری را به ب، بر، در، اندر، باز، وا، فرا، فراز، فرو و فرود منحصر می‌کند (همو ۱۳۸۲: ۱۲۰/۲). اما در گذر زمان، نیازهای زبانی در گویش‌های مناطق مختلف کشور تعداد و گستره معنایی

۱) نگاه کنید به بخش «فرهنگ مختصر تاتی» از کتاب *تات نشین‌های بلوک زهرا* نوشته جلال آل احمد.

پیشوندهای فعلی را افزایش داده است.

کنت در بررسی زبان فارسی باستان، پیشوندهای فعلی را از حیث شیوه استعمال، به دو دسته تقسیم می‌کند. دسته نخست، در اصل، قیدهایی هستند که هم به عنوان حرف اضافه و هم پیشوند فعلی به کار می‌روند. دسته دوم فقط پیشوند فعلی واقع می‌شوند (کنت ۱۳۸۴: ۲۴۵-۲۴۶). پیشوندهای فعلی که در اینجا مطرح می‌شوند همگی از دسته دوم هستند یعنی در گویش کنونی تاتی رودبار، آنها را جز به عنوان پیشوند فعلی نمی‌توان یافت.

۱.۲. پیشوند «آ» /â/

این پیشوند از پربسامدترین پیشوندها در افعال پیشوندی گویش تاتی رودبار است. اساساً این پیشوند در فارسی باستان هم بسیار مورد استفاده بوده است (همان‌جا). از مهم‌ترین معانی این پیشوند در فارسی باستان، «رسیدن» و «در جایی حاضر شدن» است و در افعالی چون آمدن، آرامیدن، آسودن، آراستن به همین معنا به کار رفته است (مشکور ۱۳۷۷: ۲۸۴).

گستره معنایی این پیشوند در زبان تاتی رودبار وسیع است ولی معنای اصلی آن

تأکید بر قطعیت فعل می‌باشد؛ مانند

آبردن /âbardan/: بردن در بازی

آروتن /ârutan/: (۱) پارو کردن؛ (۲) چیدن و رفتن گردو، زیتون و...

آسوتن /âsutan/: سوختن

آسوجونین /âsujoniyân/: سوزاندن

آواشتن /âvâštan/: میل داشتن، راغب بودن

آخوردن /âxordan/: نوشیدن

آنوشتن /ânuštan/: نوشیدن

آدوشتن /âduštan/: به یکباره سرکشیدن مایعات

آسین /âsiyan/: مالیدن

آلشتن /âleštan/: لیسیدن

آمونستن /âmonestan/: گیر کردن، گیر افتادن

آوجین /âvejiyan/: پاک کردن حبوبات

آکردن /âkordan/: باز کردن

آچردن /â ardan/: بردن در بازی

آفسستن /âfsestan/: (۱) پاره کردن (۲) بسنده کردن (معنای مجازی)

از افعال فوق، پنج مورد نخست، بدون پیشوند هم معنای مزبور را می‌رسانند و نقش تأکیدی پیشوند در آنها بارزتر است.

گاهی این پیشوند معنای تکرار یا بازگشت به حالت پیشین را می‌رساند و می‌توان آن را معادل پیشوند وا یا پیشوند باز در فارسی دانست؛ مانند

آگردستن /âgerdestan/: بازگشتن و متعدی آن، آگردونین /âgerdoniyan/

آگیتن /âgitan/: گرفتن، باز پس گرفتن

آدین /âdiyan/: دادن، باز پس دادن

گاهی پیشوند «آ» /â/ مفید معنای حرکت و جابه‌جایی است؛ مانند

آکشین /âkašīyan/: کشیدن، حرکت دادن (به سوی خود)

آکتن /âkatan/: حمله کردن (حرکت به سمت مقابل)

آوشتن /âvaštan/: رمیدن (حرکت به سمت بیرون)

آویشگین /âvišgiyan/: به هم ریختن، پخش و پلا کردن (پراکندن اشیاء به اطراف)

آشین /âšiyan/: (۱) پناه آوردن و آشیان کردن در زیر چیزی؛ (۲) فرو رفتن تیغ در پا (حرکت به سمت داخل یا به زیر چیزی)

آتاردن /âtârdan/: کندن و جدا کردن برنج و... از ته ظرف (حرکت دادن به بیرون)

گاهی معنای فعل پیشوندی با معنای فعل ساده چندان قرابت ندارد:

کشین /kašīyan/: (۱) ترسیم کردن؛ (۲) وزن کردن؛ (۳) دود کردن سیگار و مانند آن

آکشین /âkašīyan/: کشیدن، حرکت دادن

آزین /âziyan/: لباس پوشیدن

زین /ziyan/: زدن

آکتن /âkatan/: حمله کردن

کتن /katan/: افتادن

مونستن /monestan/: مانند بودن آمونستن /âmonestan/: گیر کردن
گاهی فعل فقط به صورت پیشوندی استعمال می‌شود و فعل ساده آن — اگر هم
زمانی وجود داشته — امروزه به فراموشی سپرده شده است:
آرنجین /ârenjiyan/: خرد کردن، ریزریز کردن
آوشتن /âvaštan/: رمیدن
آخستن /âxaštan/: جا گذاشتن
آخلدن /âxaldan/: جا گذاشتن
آگرونین /âgeruniyan/: روشن کردن چراغ و...
آنوتن /ânutan/: (۱) چسباندن نان به تنور؛ (۲) نواختن سیلی (معنای مجازی)
آویشگین /âvišgiyan/: به هم ریختن

۲.۲. پیشوند «ا» /e/

این پیشوند امروزه بسامد چندانی ندارد ولی از دیرباز با برخی افعالِ پرکاربرد و بنیادی
می‌آید:

اگیتن /egitan/: فراهم کردن

اشکاتن /eškâtan/: شکافتن

اشگستن /ešgestan/: شکستن

اشنوستن /ešnavestan/: شنیدن

۲-۳. پیشوند «اُ» /o/

افعالی که با این پیشوند می‌آیند معمولاً متعدی هستند:

اُردن /ordan/: آوردن

اُگوتن /ogutan/: برداشتن

اُخوتن /oxotan/: هُل دادن، فشار وارد کردن

اُسوجونین /osujoniyan/: سوزاندن

اُکردن /okordan/: ریختن

برخی افعال که با پیشوند «او» /u/ می‌آیند گاهی با تخفیف این پیشوند، با پیشوند «اُ»

/o/ تلفظ می‌شوند ولی این قاعده عمومیت ندارد و شامل همهٔ افعال نمی‌شود:

اومین = اُمین

اونیشتن = اُنیشتن

اوگوتن = اُگوتن

۴.۲. پیشوند «او» /u/

این پیشوند، در حقیقت، همان پیشوند -apa در فارسی باستان است که در فارسی دری، در افعالی چون افگندن به صورت -af- درآمده است (ابوالقاسمی ۱۳۸۷: ۱۸۳). فعل افگندن با همان معنایی که در فارسی دارد در تاتی رودبار به صورت ugandan تلفظ می‌شود.

در گویش رودبار، بیشتر افعالی که با این پیشوند می‌آیند ناگذر یا لازم‌اند و معنای انفعال و پذیرش را می‌رسانند:

اوبستن /ubastan/ (۱) غلیظ شدن مایعات؛ (۲) جا افتادن خمیر

اوفسیستن /ufsistan/ : پاره شدن

اوکتن /ukatan/ : به‌طور اتفاقی با کسی روبه‌رو شدن

اوبین /ubiyan/ : ریختن

اونیشتن /uništan/ : نشستن (گرد و غبار)

اورسین /urasiyan/ : بالغ و عاقل شدن

ولی این قاعده عمومیت ندارد و برخی از افعال گذرا نیز با این پیشوند می‌آیند:

اوچردن /u ardan/ : چیدن یا بریدن سر پرندگان

اوچین /u iyan/ (۱) باز گرد آوردن؛ (۲) برکندن و برداشتن

اوراشینین /urāšiniyan/ : هم زدن مایعات

اوسیتن /usbitan/ : مکیدن

اومین /umiyan/ : آمدن

اوبردن /ubardan/ : بردن در بازی

این پیشوند گاهی معنای حرکت دادن به سمت بالا و بیرون را می‌رساند و در حکم پیشوند بر فارسی است. در این حالت، معمولاً افعالی که با آن می‌آیند گذرا هستند:

اوکشین /ukašīyan/: بالا کشیدن، برکشیدن

اونین /uniyan/: درپوش بر ظرف یا کلاه بر سر گذاشتن

اووشتن /uvaštan/: حمله کردن جنس نر (برای تفوق)

اوچین /u iyan/: برداشتن سقف و روکش، برچیدن

اوگندن /ugandan/: بستن درهای عمودی

۵.۲. پیشوند «بر» /bar/

حرف اضافه «بر» در زبان فارسی، قریب به ۳۰ معنا دارد (خطیب‌رهبر ۱۳۷۹: ۲۰۳). در لغت‌نامه دهخدا نیز نزدیک به همین تعداد معنا برای این پیشوند آمده است. عمده‌ترین این معانی «استیلا» و «سوی و جانب» است (نک: دهخدا و همکاران ۱۳۳۶، ذیل بر) که در پیشوند «بر» در افعال پیشوندی تاتی رودبار هم دیده می‌شود. ابوالقاسمی، در بررسی کاربرد این پیشوند در فارسی دری، معنای اصلی آن را انجام دادن کار از پایین به بالا دانسته است (ابوالقاسمی ۱۳۸۷: ۲۵۴).

در زبان تاتی رودبار این پیشوند هم با افعال لازم و هم با افعال متعدی می‌آید و علاوه بر معنای استعلاء، گاهی معنای خارج شدن/کردن یا پاره شدن/کردن را افاده می‌کند و ملازم معنای حرکت است و این حرکت معمولاً به سمت بالا و بیرون می‌باشد:

برکتن /barkatan/: پاره شدن و متعدی آن برگندن /bargandan/

برومین /baromīyan/: بیرون آمدن؛ و متعدی آن بروردن /barordan/

این دو فعل را باید معادل برآمدن و برآوردن فارسی دانست.

برکردن /barkordan/: بیرون کردن، دفع کردن

برکردن در زبان فارسی به معنای «بالا بردن و افروختن آتش و مانند آن» آمده است و این معنا جایی یافت نشد (نک: ناتل خانلری ۱۳۸۲: ۱۲۶).

برکشین /barkašīyan/: (۱) بیرون کشیدن؛ (۲) انتخاب کردن (در بازی‌های گروهی)

بروشتن /barvaštan/: رها شدن؛ و متعدی آن، بروزونین [barvazoniyan]

۶.۲. پیشوند «ج» /je/

این پیشوند معنای بیرون آمدن یا بیرون آوردن را می‌رساند:

جکشین /jekašīyan/: در آوردن، بیرون آوردن
جوشتن /jevaštan/: (۱) رها شدن، فرار کردن؛ (۲) در رفتن مفاصل؛ و متعدی آن، جوزونین
/jevazoniyan/

جزین /jeziyan/: فرو کردن

جنین /jeniyan/: نهادن تخم زیر مرغ کرچ

۷.۲. پیشوند «جُ» /jo/

این پیشوند چندان فعال نیست و شواهد چندانی برای آن نمی‌توان یافت. این پیشوند در گویش گیلکی نیز چندان فعال نیست (نک: نوزاد ۱۳۸۱). با بررسی افعال گویش گیلکی و تاتی که با این پیشوند به کار می‌روند، می‌توان معنای استتار و حرکت رو به پایین را — که ملازم معنای استتار است — به عنوان عمده‌ترین معنا برای این پیشوند در نظر گرفت.

جخوتن /joxotan/: پنهان شدن

جکردن /jokordan/: دفن کردن

۸.۲. پیشوند «خو» /xu/

این پیشوند معمولاً معنای حرکت به سمت پایین را می‌رساند و گاهی ملازم ضربه وارد کردن است و معمولاً با فعل‌های متعدی می‌آید:

خوشوستن /xušustan/: شستن و فشردن

خوشوردن /xušurdan/: شستن و فشردن لباس

خوکوستن /xukustan/: کوبیدن، کوفتن لباس در حین شست‌وشو

خوزین /xuziyan/: بستن در و پنجره

خوگندن /xugandan/: بستن دریچه‌هایی که به طور عمودی و به سمت پایین بسته می‌شوند.

خوچالدن /xu âldan/: چلانیدن لباس

خوچین /xu iyan/: بستن چشم

خوبین /xubiyan/: فرو ریختن

۹.۲. پیشوند «خُ» /xo/

این پیشوند بسامد کمتری دارد و گاهی هم نتیجه تخفیف پیشوند «خو» /xu/ است:

خکوردن /xokordan/: ریختن

خسوستن /xošustan/: شستن و فشردن

در جدول زیر، کاربرد عمده‌ترین پیشوندها در فعال‌ترین افعال پیشوندی گویش تاتی رودبار نشان داده شده است. لازم به ذکر است که شکل ساده (بدون پیشوند) برخی از این افعال، امروزه اصلاً به کار نمی‌رود. چنان‌که در جدول می‌بینیم، برخی فعل‌ها پنج تا شش پیشوند مختلف می‌پذیرند، تا با آفرینش معانی جدید، نیازهای زبانی را برطرف سازند.

د	خو	خُ	جُ	جِ	بر	اُو	اُ	اِ	اَ	
/da/	/xu/	/xo/	/jo/	/je/	/bar/	/u/	/o/	/e/	/â/	
*					*	*			*	کشین
*					*	*			*	کتن
	*			*					*	زین
*				*	*	*			*	وشتن
*	*				*	*			*	گندن
*		*	*		*		*		*	کوردن
*			*				*			خُتن
*	*	*				*			*	شوستن
*									*	روتن
*	*					*			*	چین
							*		*	سوجونین
*	*					*			*	بین
*						*			*	چردن
*								*	*	گیتن

۱۰.۲. پیشوند «د»/da/

این پیشوند را باید در کنار پیشوند «آ» /â/ و پیشوند «بر» /bar/ پربسامدترین پیشوندها در گویش تاتی رودبار به شمار آورد. این پیشوند معمولاً با افعال متعدی می‌آید و تأکید بر انجام کار یا ایجاد تغییر در مفعول را افاده می‌کند. این پیشوند وقتی با فعل لازم بیاید معمولاً معنای پذیرش تغییر را می‌رساند:

دشوردن /dašurdan/: شستن شالی

دشوستن /dašustan/: شستن

دیین /dabiyan/: بریدن

دکوستن /dakustan/: کوبیدن

افعال پیشوندی فوق، بدون پیشوند نیز مفید معنای ذکرشده می‌باشند و پیشوند برای تأکید بر معنای فعل است.

دپتن /dapetan/: چپانیدن

دروتن /darutan/: جارو کردن

درینجین /darinjiyan/: ریزریز کردن، خرد کردن

دفراشتن /dafraštan/: تکیه دادن چیزی به دیوار

دفسونین /dafsoniyan/: افشاندن

دگشتن /dagaštan/: تابیدن خورشید

دوشتن /davaštan/: قاپیدن

دبستن /dabastan/: بستن

دکردن /dakordan/: (۱) پوشیدن لباس؛ (۲) ریختن مایع در ظرف

دکشین /dakašiyān/: محکم کردن کمربند، تسمه و مانند آن

دخسیستن /daxsistan/: خیس شدن؛ و متعدی آن، دخسونین /daxsoniyan/

دبرشتن /dabreštan/: در روغن سرخ کردن

دفسیستن /dafsistan/: تو رفتن کف ظروف؛ و متعدی آن، دفسونین [dafsoniyan]

دچین /da iyan/: چیدن، ردیف کردن

این پیشوند گاهی معنای کاهش و نقصان را می‌رساند و می‌توان آن را با پیشوند فرو در

فارسی برابر گرفت:

دچردن /dačardan/: کوتاه کردن مو

دخوتن /daxotan/: کم شدن شدت باد و...

دنیشتن /daništan/: ضعیف شدن و گرفتگی صدا

دمردن /damordan/: خاموش شدن چراغ، آتش و مانند آن؛ و متعدی آن، دکشتن /dakoštan/

دکتن /dakatan/: از راه افتادن، پیر و ناتوان شدن

منابع

- آل احمد، جلال، ۱۳۵۳، *تات نشین‌های بلوک زهرا، تهران*.
- ابوالقاسمی، محسن، ۱۳۸۷، *دستور تاریخی زبان فارسی، تهران*.
- اصلاح عربانی، ابراهیم، ۱۳۷۴، *کتاب گیلان، ج ۵، تهران*.
- پرتو، افشین، ۱۳۷۹، *تاریخ گیلان، رشت*.
- حاجی آقامحمدی، عباس، ۱۳۷۷، *سیمای استان قزوین، قزوین*.
- خطیب‌رهر، خلیل، ۱۳۷۹، *دستور زبان فارسی (کتاب حروف اضافه و ربط)، ج ۴، تهران*.
- دهخدا، علی اکبر و همکاران، ۱۳۳۶، *لغت‌نامه، تهران*.
- ستوده، منوچهر، ۱۳۴۸، *از آستارا تا استارباد، ج ۱، تهران*.
- _____، ۱۳۷۶، *مجمعل رشوند (گزارش تاریخی وقایع رودبار و قزوین)*، تهران.
- عبدلی، علی، ۱۳۶۳، *فرهنگ تاتی و تالشی، انزلی*.
- کنت، رولاند، ۱۳۸۴، *فارسی باستان، ترجمه سعید عربان، تهران*.
- مشکور، محمدجواد، ۱۳۷۷، *دستورنامه، ج ۱۳، تهران*.
- معین، محمد، ۱۳۸۲، *فرهنگ فارسی، ج ۲۰، تهران*.
- ناتل خانلری، پرویز، ۱۳۷۲، *دستور تاریخی زبان فارسی، تهران*.
- _____، ۱۳۸۲، *تاریخ زبان فارسی، ج ۲، تهران*.
- نوزاد، فریدون، ۱۳۸۱، *گیله گب (فرهنگ گیلکی-فارسی)*، رشت.
- ویندفور، گرنوت ل. و آربور، ان.، ۱۳۸۳، «گویش‌های ایرانی غربی»، *راهنمای زبان‌های ایرانی، ج ۲، زبان‌های ایرانی نو، ویراستار رودیگر اشمیت، ترجمه فارسی زیر نظر حسن رضائی باغبیدی، تهران، ص ۴۸۵-۴۸۷*.

واژه‌ها و اصطلاحات برنج و برنج‌کاری در گویش گیلکی

جهاندوست سبزعلیپور (عضو هیئت علمی دانشگاه آزاد اسلامی، واحد رشت)

رضا چراغی (عضو هیئت علمی دانشگاه گیلان)

رویا صفری (دانشجوی کارشناسی ارشد دانشگاه آزاد اسلامی، واحد رشت)

۱. مقدمه

زبان گیلکی از زبان‌های ایرانی شمالی غربی است که هم‌اکنون در کرانه‌های دریای خزر، در جوار زبان‌های تالشی، مازندرانی و تاتی رایج است و با آنها شباهت‌های فراوانی دارد. این زبان از سال‌های دور به سه گونه گیلکی مرکزی (رشتی)، گیلکی غرب گیلان (بیه‌پس)، و گیلکی شرق گیلان (بیه‌پیش) تقسیم شده است. در زمینه زبان گیلکی پژوهش‌های نسبتاً زیادی انجام شده است. علاوه بر محققان خارجی، در ایران نیز، گویشورانی از سرِ علاقه به جمع‌آوری این زبان پرداخته‌اند و در دانشگاه‌ها نیز دانشجویان کارشناسی ارشد و دکتری پایان‌نامه‌هایی در زمینه گیلکی نوشته‌اند.

با توجه به اینکه زبان آیینی فرهنگ هر جامعه‌ای است، با دقت در واژگان گیلکی می‌توان به راحتی تأثیر برنج و برنج‌کاری را بر آن دید. این موضوع بر همه ابعاد زندگی و زبان گیلک‌زبان‌های گیلان اثر گذاشته است. در این منطقه، مردم زندگی خود را با گاه‌شماری کشت و برداشت برنج تنظیم می‌کنند؛ همچنین کنایات، امثال، تشبیهات،

استعارات، مثل‌ها و چیستان‌های فراوانی از حوزه برنج در زبان گیلکی ایجاد شده است که گاه منحصر به فرد است و گاه با اقوام دیگر مشترک است. برنج از عمده‌ترین محصولات کشاورزی گیلان است و پایه و اساس اقتصادی جامعه و خانواده را تشکیل می‌دهد. اثر همه‌جانبه این دانه کوچک را در ابعاد گوناگون زندگی مادی و معنوی گیلانی برنج‌کار می‌توان دید. کشت برنج در گیلان با آیین‌ها و باورداشت‌های متنوعی همراه است.

آنچه در ذیل می‌آید فهرست بسیاری از واژه‌های گیلکی برنج و برنج‌کاری شهرستان صومعه‌سراست. صومعه‌سرا که در فاصله تقریبی ۲۳ کیلومتری رشت واقع شده است، از شمال به انزلی، از جنوب به شهرستان فومن، از شرق به شهرستان‌های رشت و شفت و از غرب به شهرستان‌های ماسال و رضوان‌شهر محدود است. صومعه‌سرا وسعتی حدود ۶۳۳ کیلومتر مربع دارد و بر اساس آخرین تقسیمات کشوری، دارای ۳ بخش (مرکزی، تولمات و میرزا کوچک جنگلی)، ۷ دهستان (کسما، طاهرگوراب، ضیابر، هندخاله، لیفشاگرد، گوراب‌زرمیخ و مرکیه)، ۳ شهر (صومعه‌سرا، مرجعل و گوراب‌زرمیخ)، و ۱۵۲ روستاست. عرض جغرافیایی شهرستان ۳۷ درجه و ۱۸ دقیقه و طول جغرافیایی آن ۴۹ درجه و ۱۸ دقیقه است. برنج و درختان صنعتی، از جمله صنوبر، از محصولات مهم صومعه‌سراست و در کنار آن، پرورش کرم ابریشم و چای‌کاری نیز رواج زیادی دارد؛ گرچه امروزه پرورش کرم ابریشم تحت تأثیر کاشت درخت صنوبر قرار گرفته و کاهش یافته است.

۲. پیشینه تحقیق

به دلیل اهمیت برنج در زندگی گیلک‌زبان‌های گیلان، از دیرباز به آن بسیار توجه شده است و عده‌ای از محققان در این باره به پژوهش پرداخته‌اند؛ گرچه محدوده این تحقیق‌ها بسیار وسیع بوده است و بر منطقه خاصی تمرکز نکرده‌اند و گاه از هر منطقه‌ای نکته‌ای بیان کرده‌اند، اما به دلیل نقش آنها در این زمینه به چند مورد اشاره می‌شود.

محمد بُشرا (۱۳۷۰)، در مقاله «نگاهی به رسوم برنج‌کاری در گیلان (ورزآموشته)» و رحیم چراغی (۱۳۳۸)، در مقاله «افسانه کل‌کچله و مناسبات شالیزار»، به آیین‌ها و باورداشت‌های فرهنگی درباره کشت برنج پرداخته‌اند. هوشنگ عباسی (۱۳۸۷)، در مقاله «آیین‌ها و باورداشت‌های کشت برنج در گیلان»، پس از مقدماتی درباره برنج، به افسانه‌ها و

باورهای عامیانه مردم جهان و گیلان اشاره کرده است. محمود پاینده لنگرودی (۱۳۶۸)، در مقاله «برنج، از درو تا پلو»، پس از بیان خلاصه مراحل برنج‌کاری به شیوه سنتی، برخی از کنایات مربوط به برنج را آورده است. احمد کتابی (۱۳۶۸)، در مقاله «برنج و برنج‌کاری در فرهنگ عامه»، به تعدادی از کنایات و ضرب‌المثل‌های مردم گیلان، مازندران و سمنان درباره برنج و برنج‌کاری اشاره کرده و همو (۱۳۷۳)، در مقاله «پژوهشی در اسامی برنج‌های ایران»، ضمن برشمردن نام‌های مختلف برنج‌ها، به طبقه‌بندی آنها پرداخته است. م.پ. جکتاجی (۱۳۶۸)، در مقاله «اوزان و مقادیر در کشت برنج»، انواع واحدهای معمول برنج و برنج‌کاری گیلان را معرفی می‌کند. بشرا (۱۳۶۸)، در مقاله «بجار و بجارکاری در ترانه‌های گیلکی»، زمزمه‌های شالی‌کاران مناطق مرکزی و شرق گیلان در هنگام کار و ترانه‌های مربوط به برنج و برنج‌کاری و تأثیر آن را بر روحیه برنج‌کاران بیان می‌کند.^۱

۳. روش تحقیق

این تحقیق، که به صورت میدانی جمع‌آوری شده، جزئی از یک تحقیق بزرگ‌تر است که در قالب پایان‌نامه کارشناسی ارشد در دانشگاه آزاد اسلامی، واحد رشت در حال انجام است. گرچه دو تن از نگارندگان این تحقیق خود گویشور زبان گیلکی هستند، برای اطمینان بیشتر، با گویشوران زیادی در این زمینه مصاحبه شده است. در تعریف و توضیح برخی از اصطلاحات، علاوه بر توضیحات گویشوران، از فرهنگ‌های رایج گیلکی هم استفاده شده است (نک: منابع). تمام واژه‌ها و اصطلاحات این تحقیق، که مهم‌ترین واژه‌ها و اصطلاحات برنج و برنج‌کاری در صومعه‌سرا را در بر می‌گیرد، هنوز در منطقه رایج‌اند، گرچه جوان‌ترها کمتر با آنها آشنا هستند. منظور از ابزارهای شالی‌کاری نیز ابزارهای مکانیزه و جدید نیست، بلکه ابزارهای سنتی مورد نظر بوده است.

(۱) مشخصات کتاب‌شناسی آثار ذکر شده در کتابنامه پایان این مقاله آمده است.

۴. واژه‌ها و اصطلاحات برنج و برنج‌کاری

گرچه مشخص کردن حوزه یا موضوع هر واژه کار آسانی نبود و چندان هم ضروری به نظر نمی‌آمد، در طبقه‌بندی واژه‌ها بنا بر آن بوده است که ذیل موضوعاتی خاص گردآوری شوند. در مواردی، برای جلوگیری از اطناب، تعدادی از واژه‌ها که مشتقات زیادی از آنها در گیلکی وجود دارد، کنار هم ذکر شده‌اند. به عنوان مثال «دغن»، «دغن‌کار» و «دغن‌آب‌خور» در یکجا آمده‌اند. گاه یک واژه دو تلفظ دارد که به نظر می‌رسد یکی از آنها دخیل از مناطقی خارج از صومعه‌سراست. مانند: بتاخسته *bətaxəstə* و بتاهسته *bətahəstə* (بذر جوانه‌زده).

۱.۴. واژه‌های مربوط به آبیاری شالیزار

آب‌بکفته */ab bəkəftə/*: مزرعه‌ای که در آن آب نشت کرده و در زمین فرو رفته است.

آب‌بند / آب‌بندان */ab bənd/ab bəndan/*: سد، استخر، برکه.

آب سووار */abə suvar/*: آبیار، همدست آبیار که مقامی بالاتر از میراب دارد.

بگا */bəga/*: آبراه بین دو شالیزار که آب از آن به مزرعه دیگر می‌رود؛ آبراه رابط بین دو کرت مزرعه.

توله‌آب */tulə ab/*: آب گل‌آلودی است که پیش از نشای برنج، آن را برای تقویت مزرعه، به شالیزار هدایت می‌کنند.

جزه‌آب */jəzə ab/*: نشت آب از مزرعه‌ای به مزرعه دیگر.

جزه‌کودن */jəzə kudən/*: نشت آب از دیواره استخر به مزرعه کنار استخر.

دانه‌کله / دهانه‌کله */danə kələ/ dəhənə kələ/*: دهانه کرت که برای ورود آب به کرت یک بریدگی و آبراه دارد.

دغن */dəqən/*: نهر، کانال آب، کانالی که آب رودخانه را به طرف مزارع شالی‌کاری می‌برد.

دغن‌آب‌خور */dəqən ab xor/*: شالیزاری که با آب نهر آبیاری می‌شود.

دغن‌کار */dəqən kar/*: لایروبی نهرهایی که آب را به شالیزار می‌رسانند.

رودخانه‌آبخور */roxanə abxor/*: شالیزاری که با آب رودخانه آبیاری می‌شود.

روفه /rufə/: ته‌نشین شده و رسوب‌کرده گِل سیلاب در مزارع برنج. این رسوب برای گیاه بسیار مفید است.

سرآب کله /sərab kələ/: کرتی از شالیزار که قبل از همه کرت‌های مزرعه آب به آن می‌رسد.
سل /səl/: استخر.

سله کار /sələ kar/: لایروبی استخر و ریختن رسوبات آن روی مرز استخر. این کار با همیاری همه روستاییانی که شالیزارشان از آب آن استخر آبیاری می‌شود، انجام می‌گیرد.
سله آبخور /sələ abxor/: شالیزاری که با آب استخر آبیاری می‌شود.

سونور /sunur/ یا مبر /məbər/: دریاچه ویژه تقسیم آب، نوعی سدبندی با خس و خاشاک و گِل بر مدخل و دهانه ورودی آب؛ (۲) مقدار سهمیه آب تعیین شده از سوی میراب برای هر شالیزار.

فکال آب /fokal ab/: پس مانده آبی که همه شالیزار را سیراب کند و به مزرعه دورافتاده دیگر بریزد.

فکلات /fəkəlat/: آب اضافه که در مزرعه برنج باقی می‌ماند و به مزرعه دیگر نمی‌رود.
فینیشن /finišən/: خشکی و ته‌نشین آب شالیزار در اثر تابش و حرارت آفتاب.
مبر /məbər/: سونور.

مرآب /merab/: میراب، مسئول تقسیم آب، آبرسان.

۲.۴. واژه‌های مربوط به بذر و تخم

بتاخسته /bətaxəstə/ بتاهسته /bətahəstə/: بذر جوانه‌زده؛ بذری که به مرحله جوانه زدن رسیده است.

بشاده /bəšadə/: افشانده؛ پاشیده شده بذر جو و گندم و مانند اینها.

تاخانن /təxānən/ تاخانن /taxanən/: خیس کردن بذر برنج برای جوانه زدن.

تخمه جو /toxmə job/ توخمه جو /toxmə jo/: بذر برنج؛ تخم جو؛ بذری مرغوب که هر سال برای سال بعد جدا می‌کنند.

توم /tūm/ تیم /tim/: نشای برنج؛ تخم جوی سبز شده ۱۵ تا ۲۰ روزه در توم‌بجار که آن را در وقت معین برای نشا به مزرعه می‌برند.

توم‌بجار/ تیمجار /*tum bəjar/ timjar*: خزانه نشای شالی؛ قطعه زمینی که شلتوک‌های جوانه‌زده را در آن می‌پاشند تا سبز شود و بعد از رشد مطلوب، به مزارع اصلی می‌برند و می‌کارند.

توم‌چینی /*tum čini*: کندن نشا از خزانه همراه با مقداری خاک برای حمل به مزرعه اصلی.
تومه‌بار /*tumə bar*: حمل نشا از خزانه به مزرعه اصلی، که اغلب توسط مردان انجام می‌شود.
جوشانی /*jošani*: پاشیدن بذر شالی در خزانه.

سبز اکودن /*səbz æ-kudən*: سبز کردن تخم جو؛ خیساندن شلتوک برای جوانه زدن.
شادن /*šadən*: افشاندن بذر در مزرعه؛ بذرپاشی؛ جوپاشی.
گازچه /*gazæčə*: بذرخیسانده‌ای که پوسته را شکافته و جوانه آن از شکاف پوسته دیده می‌شود.

نشا/ نیشا /*nəša/ niša*: تخم جوی سبزشده یا نشای برنج.
نشاست / نشاستن /*nəšast/ nəšastən/ nišastən*: نشاستن؛ کاشت نشای شالی در مزرعه اصلی.

۳.۴. واژه‌های مربوط به مزرعه و شالیزار

آب‌جرس /*abjərəs*: زمین پست؛ زمینی که روزهای بارانی مقداری آب در آن جمع شود.
آبه‌خوس /*abəxos*: زمین آبگیر؛ زمین پستی که آب در آن نفوذ کند و زمان کوتاهی باقی بماند.

آبه‌شر /*abəšəra*: کناره‌های آبگیر؛ محدوده‌ای که آب در آن رطوبت ایجاد کند.
آبه‌کله /*abəkələ*: زمین یا مزرعه آبگیر.
آشکله‌بجار /*æškələbajar*: مزرعه‌ای که برنج آن برداشت شده و فقط باقی‌مانده ساقه و ریشه بوته در زمین مانده است.

بجار /*bəjar*: شالیزار، برنجزار.

بجارچیری /*bəjarčiri*: حاشیه و کناره شالیزار.

بجارکله /*bəjarkələ*: کرت یا کرت‌بندی شالیزار.

بجارگا /*bəjarga*: محدوده‌ای که مزرعه در آن واقع است.

بجارگول /bajarkol/ قسمت‌های برجسته و تپه‌مانند مزرعهٔ برنج که شالی‌کاران برای استراحت و خوردن غذا از آن استفاده می‌کنند.
بنه‌مرز /bənəmarz/ جداکنندهٔ دو کشتزار که از مرزهای عادی اندکی پهن‌تر و بلندتر است.
تانه‌بجار /tanəbajar/ شالیزاری که پست‌تر از زمین‌های اطراف است و آب در آن می‌ماند.
جیره‌کله /jirəkələ/ کرتی از شالیزار که آب دیرتر از سایر کرت‌ها به آن می‌رسد.
چوره بجار /čəvərə bajar/ شالیزاری که بایر شده و در آن علف هرز روییده باشد؛ شالیزار و جین‌نشده.

چولافت /čulaft/ شالیزاری که زمینش سیاه و بارور باشد.
خشکه‌بجار /xoškəbajar/ شالیزار بی‌آبی که بایر و خشک شده است.
شپل /šəpəl/ نقاطی از شالیزار که آبگیر است.
کله‌کله /kələ kələ/ زمین یا مزرعهٔ کرت‌بندی شده.
لانتی‌بجار /لانتی‌کله /lantibajar/ lantikələ/ شالیزاری که مار در آن زیاد است.
مرز /morz/ خط فاصل کرت‌های شالیزار.
میان‌کله /mijan kələ/ کرتی از شالیزار که در میانهٔ مزرعه قرار دارد.

۴.۴. واژه‌های مربوط به کاشت و مراقبت از برنج

آشکل زئن /æškəl zəæn/ شخم زدن شالیزار برای اولین بار؛ از بین بردن آشکل (ساقهٔ شالی) و آماده کردن آن برای نشاکاری.

بجارکوتام /bajarkutam/ اتاقکی با پایه‌های بلند که از قطعات چوب و نی و چند دسته کاه برای نگهداری شالیزار ساخته می‌شود. اغلب شب‌ها، برای حفاظت مزرعه از خرابی‌های خوک وحشی، در بجارکوتام سر و صدا می‌کنند و یا با تفنگ‌های سرپر تیر هوایی می‌اندازند تا خوک‌ها داخل مزرعه نشوند.

بجاردانه /bajardane/ دانه‌های جوش روی دست و پای شالی‌کاران پس از کار. حساسیتی پوستی در دست و پای شالی‌کار، در اثر تماس با آب گل آلودهٔ مزرعه که جوش‌های ریز، دردناک و پرخارشی تولید می‌نماید.

بلته /baltə/ دری کوچک برای رفت‌وآمد از پرچین که با دو چوب عمودی و چند چوب افقی به شکل نردبان ساخته می‌شود.

پا فوسن/ پا واسن/ پا سر زئن /pa fusen/ pa vasen/ pa sər zæən/: با پا کوبیدن و هموار کردن سطح مزرعه، برای آماده‌سازی زمین نشا. در مقابل دس فوسن.

پارو زئن /paru zæən/: تسطیح قسمت‌های ناهموار مزرعه، بعد از تخته زدن.

پس کار /pəskar/: کشت بهاره‌ای که به تأخیر افتاده است، در مقابل پیش‌کار.

پیش‌کار /piškar/: کشت بهاره‌ای که زودتر از زمان مقرر و معمول کاشته می‌شود.

تخته زئن /təxtə zæən/: از بین بردن کامل کلوخ‌ها و یکدست و هموار کردن شالیزار با تخته‌ای که دو سر آن را به طنابی بسته‌اند و روی زمین می‌کشند.

تک‌بوره واش /təkburə vaš/: گیاهی است با شاخه‌های خزننده که در مزارع برنج می‌روید. از بین بردن آن بسیار مشکل است و گاه باعث خسارت زیاد می‌شود. ارتفاع این گیاه به نیم متر می‌رسد و برای خوراک دام مفید است.

چل‌خُس /čəlxos/: گاو نری که در هنگام شخم زدن شالیزار، در اثر ضعف، بر روی گل بیفتد و قادر به برخاستن نباشد.

خام‌بخورده ورزا /xamboxordə vərza/: ورزشی که در اثر کار یک‌روند و بدون تمرین قبلی دست و پایش ورم کرده و خشک شده‌است (ورزا).

خسته /xəstə/: بوته‌هایی که خیلی نزدیک به هم کاشته شده‌اند، در مقابل گِلَف.

خسیل /xəsil/: علفی است شبیه شالی و گندم یا جو که در نقاط مرطوب خصوصاً اطراف شالیزار سبز می‌شود و خوراکی مطبوع برای دام است.

خوک‌پایی /xuk payi/: نگهداری و مراقبت شبانه از شالیزار برای جلوگیری از حملهٔ خوک‌های وحشی و چریدن آنها در مزرعه که باعث از بین رفتن بوته‌های برنج می‌شود.

دس فوسن /dæs fusən/: با دست مسطح کردن قسمتی از مزرعهٔ هموارنشدهٔ برنج.

دوباره/ دوواره /dubarə/ duvarə/: شخم دوم مزرعه، و یا زیر و رو کردن شخم اولیه برای آماده شدن بهتر زمین.

رمش /rəmæš/: پرچین اطراف باغ و شالیزار. ارتفاع رمش به‌طور سنتی یک متر است.

رمش کودن /rəmæʃ kudən/ پرچین کردن، محصور کردن یا حصار کردن باغ و شالیزار.

ریه /riyə/ (ورزارا /vərza ra/): خط سیر گاو نر (ورزا).

سچاک /səçak/ نوعی علف هرز در اطراف و داخل مزارع شالی که ساقه و برگ‌هایش شبیه شالی است و بذر خوشه‌اش به اندازه یک ارزن است. اگر قبل از رشد کامل از بین نرود، مانع رشد شالی می‌شود و بذرش با دانه‌های برنج مخلوط خواهد شد.
سوروف /suruf/ از علف‌های انگل شالیزار است و بین بوته‌های برنج و کناره شالیزار و مناطق آبگیر می‌روید.

سومبور /sumbur/ زالو، این حیوان خون‌آشام، در هنگام نشاء، در شالیزار به دست و پای شالی‌کاران می‌چسبد و خون آنها را می‌مکد.
کارآموج /karamuj/ گاو نر جوان که اولین سال به برنجزار می‌رود و گاوآهن به دوش می‌کشد (ورزا).

کارایی /karayi/ نشاء کردن برنج، آماده کردن زمین مزرعه برای کاشت.

کاری‌ورزا /karivərza/ گاو نر آموخته‌شده برای شخم‌کاری در مزرعه.

کله‌خوک /kələxuk/ گراز وحشی که باعث خرابی شالیزار می‌شود.

گلف /gələf/ بوته‌هایی که با فاصله زیاد کاشته شده‌اند.

مرزکونی /mərz kuni/ دیواربندی و محدود کردن شالیزارها.

وادخ /vadəx/ کاشت بوته سبز و تازه برنج به جای بوته پژمرده و خراب‌شده، در هنگام وجین.

وارجین‌آکودن /varjin a-kudən/ پاک‌سازی مزرعه از هرگونه گیاه هرز و بوته‌های خاردار.

ورزا /vərza/ گاو نر.

وُوران /vuran/ اوران /uran/ شخم سوم شالیزار. این شخم برای نرم شدن خاک مزارعی است که خاک سفت دارند.

وُوکور /vukur/ شخم زدن دور کرت‌ها بعد از شخم اولیه مزرعه شالی.

ویجین /vijin/ کندن علف هرز شالیزار برای بار اول.

ویجین دوواره /vijin duvarə/ وجین دوم.

۵.۴. واژه‌های مربوط به برداشت و انباشت برنج

آخره موشته /axərə mušta/ واوین موشته

بَن /bæn/ بریدن؛ درو کردن برنج.

بج‌بینی /بج‌واوینی /bəj bini/ bəj vavini/ برنج‌بری؛ دروی بوته‌های برنج.

بج‌دوجینی /bəj dujini/ جدا کردن شلتوک و سایر زواید برنج؛ برنج‌پاک‌کنی که کار خاص زنان است و در طبخه انجام می‌شود.

بجه‌بار /bəjəbar/ حمل درزهای برنج از مزرعه به انبار که یا کوله‌باری است یا زنان بر روی سرخود حمل می‌کنند یا به وسیله اسب انجام می‌شود.

برنج اوچینی /bərənj učini/ جمع‌آوری محصول از مزرعه.

بن‌دانه /ben danə/ بندی که از ساقه شالی درست می‌شود و برای بستن کوتاله (درز) مورد استفاده قرار می‌گیرد.

پادنگ‌زن /padəng zən/ کسی که با پا، پادنگ را برای پاک‌کردن شلتوک به حرکت درمی‌آورد.

پاک‌چینا /pakačina/ برداشت کامل محصول.

تلامبار /tələmbar/ (فاکون fakun یا کوتی kuti): انبار و محل نگهداری خوشه برنج یا ساقه‌های خشکیده آن.

جُکونی /jokuni/ خرمن‌کوبی، جدا کردن شلتوک از ساقه.

چله /čələ/ خوشه‌های برنج که، به دلیل باران زیاد، در مزرعه روی زمین می‌خوابند و دانه‌های گل پوسته‌های شلتوک آنها را می‌پوشاند. مدت این گل‌زدگی هرچه زیادتر باشد، به همان نسبت زنگار گرفتن برنج در داخل پوسته و نامرغوبی آن افزایش می‌یابد.

چنگه /čəŋgə/ مقدار شالی دروشده از مزرعه که در دو مشت جای‌گیرد. هر دو موشته را با ساقه‌هایی از شالی می‌بندند و روی هم می‌چینند، و از آن درز درست می‌کنند تا برای حمل راحت باشد.

چوال /چوال /čəval/ jəval/ کیسه‌ای بافته از کف برای جو و برنج و غیره.

دُرُ /doro/ به هم زدن شلتوک درون پادنگ‌چاله با دست. کسی که شلتوک را به هم می‌زند به مهارت زیادی نیاز دارد و اگر سرعت و دقت در کار نباشد، دست او در زیر دندان‌های فلزی له می‌شود.

درز /dərz/ کوتاله.

درزه‌بار /dərzəbar/ حمل بسته‌های برنج با حیوان باربر.

درزه‌بیج /dərzəbij/ کوتاله.

درزه‌کویه /dərzə koya/ کویه.

دوجین /دوجن /dojin/ دوجن پاک‌کردن برنج و جدا کردن بازمانده‌های جو از آن.

رج‌زنن /rajzæn/ چیدن درزهای شالی به‌گونه‌ای که ساقه‌ها به طرف پایین و خوشه‌ها به طرف بالا باشد.

رده‌زنن /rədəzæn/ جدا کردن شلتوک از ساقه‌ شالی رسیده؛ عمل روفتن بازمانده دانه جو از ساقه شالی.

طیجه /təbjə/ طبقی چوبی که غلات را در آن می‌ریزند و باد می‌دهند تا خاک و مواد اضافی‌اش گرفته شود.

طیجه‌زنن /təbjə zæn/ در طبق ریختن و باد دادن برنج.

فاباختن /فَبَختن /فَوختن /fabaxtən/ fəbæxtən/ fævæxtən/ باد دادن برنج با طیجه؛ خاک و سبوس برنج و گندم را با تکان دادن طبق از گندم و برنج جداکردن.

فاکون /fakun/ تلامبار.

فترائن /fətəranæn/ روفتن بازمانده دانه جو از ساقه برنج؛ جدا کردن برنج باقی‌مانده از خوشه.

کوتاله /kotalə/ (درز یا درزه‌بیج /dərzəbij) مقداری از خوشه‌های دروشده که به اندازه قابل حمل بسته می‌شود؛ ساقه‌های دروشده و دسته‌بندی‌شده شالی. هر پنچ چنگه

ساقه دروشده شالی را بر روی هم قرار می‌دهند و آن را با بندانه می‌بندند.

کوتی /kuti/ تلامبار.

کوروج/ کندوج/ کوندوج /*kuruʃ/ kænduʃ/ kunduʃ*: انبار ساقه‌های دروشده شالی؛ ساختمانی است ساده با سربندی مخروطی که بر روی چهار ستون چوبی برپا می‌شود. بسته‌های برنج را تا زمان خرمن‌کوبی در آن نگهداری می‌کنند، تا از رطوبت و آفات در امان باشد. کوروج کوند /*kuruʃ kudən*: چیدن و روی هم قرار دادن بسته‌های خوشه برنج در کوتی یا کوروج، معمولاً در چهار ردیف، به‌گونه‌ای که ساقه‌ها به طرف پایین و خوشه‌ها به طرف بالا باشد.

آشکالریه /*æškəl riyə*: آخرین ردیف درزهای چیده‌شده که ساقه درزها را، به عکس ردیف‌های دیگر به طرف بالا و خوشه‌ها را به طرف پایین می‌چینند.
تانه‌ریه /*tanəriyə*: پایین‌ترین ردیف درزهای چیده‌شده در کوتی.
سیره‌ریه /*səriyə*: ردیف سوم درزهای چیده‌شده.
میان‌ریه /*miyanriyə*: ردیف دوم درزهای چیده‌شده.

کوله‌باری /*kuləbari*: حمل درزهای برنج بر دوش، که معمولاً به وسیله مردان انجام می‌شود. کویه /*kuyə*: (درزه‌کویه /*dərzə kuyə*): درزهای شالی انباشته‌شده روی هم. کوتاله‌ها را روی مرز طوری می‌چینند که ساقه‌ها روی هم و خوشه‌های برنج در دو طرف قرار گیرد، تا اگر باران ببارد، ساقه‌ها کمتر خیس شود و آب باران از خوشه‌ها که در دو طرف است به‌طور کامل ریزش کند. هر کویه از سی کوتاله تشکیل می‌شود که مقیاسی است در برداشت محصول.

گرک /*gərək*: نورگیر بالای کوروج، سوراخ گردی که به قطر حدود ۵۰ سانتی‌متر به‌عنوان نورگیر در نوک کوروج ایجاد می‌کنند و برای جلوگیری از ورود باران، با چوبی مدور این سوراخ را می‌پوشانند.

گوچینگ‌زن /*gučing zan*: کسی که با گوچینگ شلتوک را از ساقه جدا می‌کند.

موشته /*mušta*: مقیاسی در کشاورزی، واحد ساقه شالی دروشده؛ آن مقدار از ساقه‌های شالی که در یک مشت جای گیرد.

موش‌گیر /*mušgir*: تخته‌های صاف و تراشیده شده چهار طرف کوروج که مانع بالارفتن موش است.

واتاش /vataš/ ریختن شلتوک برای بار سوم در دنگ. پس از این مرحله، دیگر پوسته کاملاً از شلتوک جدا می‌شود و برنج به دست می‌آید.

واگردائن /vagərdanæn/ برگرداندن خوشه‌های دروشده برای خشک کردن بهتر زیر آفتاب. اوین موشته /vavin mušta/ (یا آخره موشته /axərə mušta): آخرین بافه یا چنگه دروشده شالی که، طبق رسمی دیرین، آن را تا سال دیگر برای تبرک و شگون زینت می‌دهند و بر سقف اتاق آویزان می‌کنند و اگر گاو یا ورزایی مریض شد از آن به حیوان مریض می‌دهند.

۶.۴. واژه‌های مربوط به انواع و اجزای برنج

آرده /ardə/ برنج ساییده و کاملاً نرم شده.

آکوله /akula/ گونه‌ای نیمه مرغوب از برنج گیلان.

أرزا /أرزا/ وُرزا /أریزا /orza /vorza/ orza/ شالی به خوشه‌نشسته؛ ساقه بارور برنج قبل از شکافتن ساقه و درآمدن از آن.

أرزا کودن /orza kudən/ به خوشه نشستن؛ باردار شدن خوشه به برنج.

أریزا آمان /oriza aman/ به بارنشستن خوشه برنج.

أشکله بیج /æškələbəj/ (یا شابج /šabəj): محصول دوباره برنج زودرس که، پس از درو، در اثر رشد مجدد شالی در صورت مساعد بودن هوا در همان سال خوشه می‌زند و قابل درو می‌شود؛ جوش دوباره ریشه شالی بعد از بریدن و چیدن. این محصول مرغوب و زیاد نیست. اغلب بار دادن آن را به شگون نمی‌گیرند و به همین علت به مصرف خوراک دام می‌رسد.

أشکور /ایشکور /eškor/ iškor/ (یا خبیس /xəbis): خرده برنج؛ خرده ریزتر از نیم‌دانه که برای تهیه آرد برنج و تغذیه طیور به کار می‌رود.

ایسپیل /ispil/ ساقه‌های میانی و اصلی خشک شده و بدون دانه شالی که از سایر قسمت‌های آن نازک‌تر و محکم‌تر است و محل رویش دانه‌های شالی است. در گیلان جاروهای خوب و ممتازی از آن درست می‌کنند.

بیج /bəj/ برنج، که انواع گوناگون دارد.

بجه پوف /bəjəpuf/ آرد بسیار نرم که با ساییدن دانه‌های برنج ایجاد می‌شود.

بجه‌فل /bajəfəl/ سوسو.

بی‌نام /bi nam/ (یا نام‌نادر /nam nādar): نوعی برنج صدری مرغوب، از گونه‌های متوسط زودرس برنج در گیلان. این برنج از صدری و مولایی و دم‌سیاه نامرغوب‌تر است. پوف /puf/ ایسیپل؛ ساقه اصلی برنج هنگامی که تازه است که با آن «پوف جارو» می‌بندند. نیز خاک نرمی که در موقع طبّق زدن برنج از آن جدا می‌شود.

جو/جوب/جوو /jo/ job/ jov/ شالی؛ دانه پوست‌نکننده برنج؛ شلتوک برنج. جوکول /jukul/ برنج سبز نارس؛ خوشه برنج قبل از سفت و سخت شدن. هنگامی که هنوز برنج در پوسته سخت و سفت نشده و خوشه‌های بوته به زردی نگراییده است، کشاورز مقداری از خوشه‌های مرغوب را از داخل ساقه بیرون می‌کشد و بعد از جداکردن دانه از خوشه به وسیله کولوش‌دار، شلتوک به دست آمده را خیلی ملایم بر آتش تفت می‌دهد تا مغز شیری برنج خشک شود و سپس آن را در پادنگ کوفته یا بین دو کف دست مالش می‌دهد، برنج سبزرنگی را که از پوست خارج می‌شود جوکول می‌نامند. جوکول عطری بسیار دلپذیر دارد و باید زود مصرف شود، وگرنه سفت می‌شود.

چت/ چوت /čət/ čut/ پوسته بی‌مغز شالی؛ شالی بی‌مغز که فقط پوسته باشد و دانه برنج نداشته باشد.

چمپا/ چنپا/ چمپایچ /čəmpa/ čənpa/ čəmpaj/ پست‌ترین گونه برنج گیلان که از انواع پرمحصول است. تنها برنجی است که جوکول نمی‌دهد. این برنج پخت خوبی هم ندارد. پلوی به دست آمده از آن خشک و ثقیل است؛ به خصوص اگر سرد شود، قابل خوردن نیست. تنها به علت قیمت کم و داشتن مواد نشاسته‌ای، طبقات فقیر و کم‌درآمد از آن مصرف می‌کرده‌اند و امروزه کشت آن رو به کاستی است. این برنج انواعی دارد که عبارتند از:

- پره‌داره چمپا /pərə darə čəmpa/ از انواع برنج چمپا.
- پیلی چمپا /pili čəmpa/ (یا غوله‌چمپا /qulə čəmpa): برنج چمپای نامرغوب و درشت‌تر از حد معمول.
- رسمی چمپا /rəsmi čəmpa/ از انواع چمپا، که شاهی چمپا هم خوانده می‌شود.

- زورسِه چمپا /zurəsə čəmpa/ برنج چمپای زودرس.
 - سِرده چمپا /sərdə čəmpa/ برنج چمپای دیررس؛ پست‌ترین نوع برنج. معروف به غوله چمپا هم هست.
 - سیاجمپا /siya čəmpa/ نوعی برنج چمپا که شلتوک آن تیره و سیاه است.
 - گرمه چمپا /gərmə čəmpa/ برنج چمپای زودرس.
 - گِرده چمپا /gərdə čəmpa/ برنج چمپای گرده. این برنج نامرغوب‌ترین نوع چمپاست. در زمان‌های گذشته، که برنج تا به این اندازه پربها نبود، آن را به‌عنوان دانه به طيور می‌دادند.
- حسن مولایی /həsən mulyai/ (یا سالاری /salari/): از انواع عالی زودرس برنج‌های گیلان با کیفیتی برتر و بهایی گران‌تر.
- حَسَنی /həsəni/ برنج گِرده خوش‌طعم که کته‌اش معروف است. کته سرد حسنی نرم و مطبوع است. از گونه‌های متوسط برنج گیلان.
- خبیس /xəbis/ اشکور.
- خلفتی /xələfti/ برنج مخلوط با دانه‌های سرخه و قلوه.
- خو ترکان /xu tərkan/ ترکانده خوک؛ نوعی برنج نامرغوب از خانواده چمپا که شلتوک آن سورپیل بلند دارد. در گیلان عده‌ای بر این باورند که اگر خوک وحشی مقداری از آن بخورد معده‌اش می‌ترکد.
- دِخِل /dəxəl/ برنجی که با برنج اصلی مخلوط شده و در کیسه برنج ریخته شده باشد.
- دم‌سیا /dom siya/ سیادوم.
- دوباره /dubarə/ شلتوکی که پس از دو بار طَبَق زدن، در پادنگ‌چاله می‌ریزند. بعد از گیجه یا اولین مرحله پادنگ‌زنی، شلتوک را دوباره در پادنگ می‌ریزند. پس از این مرحله، اغلب برنج از پوسته شلتوک جدا می‌شود.
- دورج /durji/ آردی که خوب آسیاب نشده و یکدست نباشد.
- رده‌دانه /rədə danə/ شلتوکی که بعد از آخرین دنگ، بر ساقه برنج باقی مانده است.
- رسمی /rasmi/ گونه‌ای برنج که کته آن نرم است.

ریحانی /rihani/ نام نوعی برنج است.

زرده‌دوم /zərdə dum/ از انواع برنج صدری. شلتوک این نوع برنج دارای سورپیل زردرنگ است.

سالاری /salari/ حسن مولایی.

سبوس /səbus/ (فل یا بجه‌فل /bəjə fəl/): پوسته شلتوک؛ پوسته شالی که بعد از تبدیل به برنج دور ریخته می‌شود. گاه آن را، به جای کاه، با گل مخلوط می‌سازند و دیوارهای خانه‌های روستایی را گل‌اندود می‌کنند.

سراچینا /səračina/ پوشال شالی؛ خرده برگ و ساقه خشک برنج که دسته‌بندی کنند. سراچینا مصارف گوناگونی دارد، مثلاً برای خوراک دام استفاده می‌شود.

سرخه /sorxa/ دانه درشت و پهن برنج با رگه‌های قرمز که مخلوط بودن آن با برنج سفید سبب نامرغوبی محصول می‌شود و قبل از پختن باید از برنج جدا شود.

سرده‌بیج /sərdə bəj/ برنج دیررس؛ برنج‌هایی که دیرتر از گرمه‌بیج به عمل می‌آیند.

سنگه‌سری /sənga səri/ گونه‌ای برنج که جو (شلتوک) آن تیره و سیاه بوده است و امروزه کشت نمی‌شود.

سورپیل /sərpil/ سولپیل /sulpil/ زائده سوزن‌مانندی است که بر نوک هر یک از دانه‌های جو و شالی یا گندم که هنوز از خوشه جدا نشده‌اند، می‌روید. این شاخک‌ها در برنج وُو خیلی زیاد است.

سه‌سری /sə səri/ نام گونه‌ای برنج است.

سیادوم /siya dum/ دم‌سیا؛ برنج صدری پرکیفیت گیلان. این برنج یکی از برنج‌های مرغوب و خوش‌خوراک گیلان است.

سیفیده‌دوم /sifidə dum/ نام یکی از گونه‌های اعلا و متنوع برنج گیلان.

شایج /ša bəj/ آشکله‌بیج.

ششه‌لوه‌کودن /šəšələvə kudən/ به‌طور انبوه رشد کردن؛ خوشه‌های فراوان زدن محصول کشاورزی.

شصت‌رس /šəs rəs/؛ شصت‌رس؛ گونه‌ای از گونه‌های برنج گیلان که مرغوب نیست و دوره کاشت و برداشت آن شصت روز است.

شیشه‌ای /šišəi/ صدفی.

صدری /sədri/ از ممتازترین و مرغوب‌ترین برنج‌های گیلان است. صدری عالی را «درباری دم‌سیا» نیز گویند. صدری انواع گوناگونی دارد: سیادوم، سیفیده‌دوم، زرده‌دوم، سرخه‌دوم، حسن‌سرایبی، سالاری، موسی‌طارم.

صدفی /sədafi/ (یا شیشه‌ای /šišəi/) از انواع جدید و پرحاصل برنج که مثل صدف سفید است. طارم‌سری /tarəmsəri/ از انواع برنج خوب گیلان.

عطری /ætri/ نام گونه‌ای از گونه‌های برنج خوشبوی گیلان.

عنبربو /ænbərbu/ گونه‌ای متوسط از برنج‌های خوراکی گیلان که گرده خوشبویی دارد.

غریبه /qəribə/ گونه‌ای برنج نیمه‌مرغوب زودرس که شبیه برنج صدفی است.

فابج /fabəj/ برنجی که پس از دنگ خوردن سوم یا واتاش vataš، برای پاک‌کردن حاضر باشد.

فل /fəl/؛ سبوس.

قلوه /qolva/ دانه درشت و پهن و قرمز برنج، که مخلوط بودن آن با برنج سفید سبب نامرغوبی است و قبل از پختن، باید از برنج جدا شود.

قوشه /qušə/ (یا ووشه /vušə/): خوشه برنج.

کاکول زئن /kakul zəæn/؛ به خوشه نشستن ساقه بارور برنج.

کبک /kəbək/؛ سبوس ریز برنج یا گندم؛ نرمه شالی که در کارخانه‌های شالی‌کوبی در هنگام کوبیدن شالی برای تهیه برنج به دست می‌آید و آن را با غذای دام مخلوط می‌کنند.

کولوش /kuluš/؛ کاه؛ ساقه خشکیده شالی که مصارف گوناگونی دارد، از جمله برای خوراک زمستانی دام‌ها، بافتن گونه‌ای ریسمان به نام ویریس، پوشش بام خانه‌های گالی‌پوشی، و بستن جارو به کار می‌رود.

گرده /gardə/؛ گرده‌بج، از گونه‌های مختلف برنج در گیلان و نوعی برنج نامرغوب است.

گره‌بج /gərmə bəj/؛ برنج زودرسی که زودتر از دیگر انواع، درو می‌گردد و روانه بازار می‌شود.

گرمه طارم /gərmə tarəm/ گونه‌ای برنج زودرس؛ نوعی برنج طارم که از انواع دیگر آن
گرددتر است.

گرمه مولایی /gərmə molayi/ از انواع عالی زودرس برنج در گیلان است.
گیجه /gijə/ شلتوکی که بعد از اتمام پادنگ، هنوز پوستش کنده نشده باشد. مخلوط برنج و
شلتوک برای بار اول. در این مرحله، پوسته نیمی از شلتوک جدا می‌شود.
الله اکبر /əlləhə ækbər/ نوعی برنج که از حدود پنجاه سال پیش کشت آن مرسوم شده است.
مستوره /məstura/ نمونه برنج.

مشدی عباس /məšdi æbbas/ نام نوعی خاص از انواع برنج است.
موسی طارم /musa tarəm/ دم‌سیا، از انواع عالی دیررس برنج در گیلان است.
موسی مولایی /musa molayi/ دم‌سیا؛ از انواع عالی دیررس برنج در گیلان است.
مولایی /molayi/ از گونه‌های خوب و عالی برنج گیلان؛ نوعی برنج مرغوب صدری گیلان.
میان‌دانه /miyan danə/ (یا نیم‌دانه /nim danə/): دانه‌های شکسته درشت‌تر برنج که قابل پختن
هستند؛ دانه برنجی که نه زیاد شکسته ریز باشد و نه سالم.

نام‌ندار /nam nədar/ بی‌نام.
نیم‌دانه /nim danə/ میان‌دانه.
وؤ /vovo/ (یا بابو /babu/): نوعی برنج گرده. رنگ شلتوک این نوع برنج مایل به سرخ است.
سورپیل آن خیلی زیاد است.
ووشه /vušə/ قوشه.

۷.۴. واژه‌های مربوط به پخت و مصرف برنج و غذاهای حاصل از آن

آب‌کش پلا /əbkəš pəla/ پلوی آب‌کش شده.
آشیل پلا /æšbəl pəla/ نوعی عصرا نه متشکل از کته سرد، اشبل شور، مغز گردو، پیاز خام و
باقلای مازندرانی خام و تازه یا خیسانده.
برنجی نان /bərənji nan/ نان برنجی؛ نوعی شیرینی که از آرد برنج تهیه می‌شود.
پلا /pəla/ پلو؛ چلو.

پلادانه /pəla danə/ دانه‌های برنج پخته‌شده که هنگام صرف غذا از بشقاب بر سر سفره یا زمین ریزد.

پلادانه خَلوا /pəla danə hælva/ گونه‌ای شیرینی بومی که از پلو یا از آرد برنج تهیه شود.
پلاسوخته /pəla soxtə/ (سوخته soxtə): سوخته‌پلو؛ ته‌دیگ‌پلو؛ برنجی که در ته دیگ برشته شده باشد.

پلاکباب /pəla kəbab/ چلوکباب.

پلامایه /pəla mayə/ خورشت یا دوشاب و چیزهایی که با پلو صرف می‌شود.
پلاموشته /pəla mušta/ مقدار پلویی به اندازه یک مشت؛ لقمه پلویی که معمولاً با دست می‌خورند.

جوکول کو /jukul ko/ جوکول به دو گونه ساده و پرداخته مصرف می‌شود. در گونه دوم یا پرداخته، جوکول را در مقدار اندکی گلاب همراه با شکر و دارچین و احیاناً مغزگردوی ریزشده خیس می‌دهند و سپس آن را مصرف می‌کنند.

خرشه /xərsæ/ خوراکی متشکل از آرد، شیر، شکر و زردچوبه.

خرشه پلا /xərsə pəla/ پلویی که با خرشه تهیه شده باشد.

خوشکار /xuška/ شیرینی مخصوص ماه رمضان که با مایه آرد برنج تهیه می‌شود و درونش مغزگردو، شکر و جوز هندی می‌ریزند.

خوشکه جوکول /xuška jukul/ شلتوک را سه روز در آب می‌گذارند تا خوب خیس بخورد، سپس آن را تفت می‌دهند. بعد از خشک شدن، پوسته آن را می‌گیرند و آن را به برنج تبدیل می‌کنند. برنج به دست آمده را تفت می‌دهند و به عنوان تنقلات مصرف می‌کنند.

دان‌دانه پلا /dan danə pəla/ پلویی که خوب پخته شده، شفته نیست و دانه‌های آن خوب قد کشیده است.

دانه‌داره پلا /danə darə pəla/ پلویی که دانه‌های برنج در آن به اندازه کافی نپخته و نیم‌پز مانده باشد.

دمی پلا /dəmi pəla/ (یا کته kətə): پلوی آبکش‌نشده که قوت روزانه مردم گیلان است. این‌گونه پلو مقوی‌تر از چلوی آبکش شده است.

دنده‌کو /dɒndə ku/ حلوایی است مخصوص عید نوروز که از آرد برنج تفت‌داده، عسل یا شکر و روغن تهیه می‌شود. خمیر آن را همچون لواش، کوبیده و پهن می‌کنند. سپس در درون آن شکر و مغز گردو می‌ریزند. این شیرینی به سبب دشواری پخت، صورت تحفه به خود گرفته است. مردم ضیابر و صومعه‌سرا در تهیه آن مهارت دارند.

دوپلا /do pəla/ پلو و دوغ؛ پلویی که با دوغ مخلوط کرده باشند.
دوشاب‌بیج /dušab baj/ (یا بیج‌دوشاب /baj dušab): برنج برشته‌شده که با مغز گردو در شیرۀ انگور بریزند.

دوشاب‌پلا /dušab pəla/ کته سرد با شیرۀ انگور که اغلب برای عصرانه می‌خورند.
رشته /rəštə/ نوعی شیرینی مخصوص ماه رمضان که با مایۀ آرد برنج به شکل نانی مشبک تهیه می‌شود، آن را سرخ می‌کنند و در شربت (شیرۀ قوام‌آمده) خیس می‌کنند.
زیاد باورده پلا /ziyad bavərdə pəla/ پلوی زیادآمده از سفره.

سرده پلا /sərdə pəla/ پلوی سرد، کته شب‌مانده که آن را به‌عنوان صبحانه یا به جای عصرانه، با اشپل شور و پیاز و مغز گردو و باقلای مازندرانی تازه یا خیسانده می‌خورند. پلوی سرد با دوشاب یا با شیر و شکر از خوراک‌های بومی گیلان است.

شکم پلا /šəkəm pəla/ پلویی که شکم را سیر کند؛ پلویی به اندازه سیر شدن شکم.
شیر پلا /šir pəla/ پلوی مخلوط با شیر که غالباً به‌عنوان صبحانه خورده می‌شود.
شیرخرشه /šir xəršə/ (خرشه /xəršə): خوراکی تهیه‌شده از شیر، آرد برنج، شکر و زردچوبه.
شیره‌آش /širə aš/ شیربرنج؛ غذایی که از برنج، شیر و شکر تهیه می‌شود.
کاله پلا /kalə pəla/ پلوی نیم‌پخته، پلویی که در آن دانه برنج نیم‌پخته باشد.
کته /kətə/ دمی پلا.

کویی‌آش /kuyi aš/ شیربرنجی که در آن کدو حلوایی بریزند.
کویی پلا /kuyi pəla/ پلویی که از کدو حلوایی تهیه می‌شود.
گندمی /gəndəmi/ نوعی نان محلی نازک مانند لواش که از آرد برنج تهیه می‌شود.
ماسته پلا /maste pəla/ پلویی که آن را با ماست مخلوط می‌کنند و می‌خورند.

مَمَجوکول /mæmæ jukol/ نوعی پلوی سرد که آن را با اشپل و مغز گردو تفت می‌دهند و کمی فلفل سیاه به آن می‌افزایند و با تخم اردک پخته، باقلا و پیاز معمولاً به‌عنوان صبحانه می‌خورند.

مای پلا /mayi pəla/ پلوماهی؛ پلویی که با ماهی مصرف شود.

وایشته بیج /vabištə bəj/ برنج بوداده که از تنقلات گیلان است.

وایشته پلا /vabištə pəla/ پلوی سرد و از قبل مانده که آن را تفت می‌دهند و با اشپل، مغز گردو، باقلا و پیاز مصرف می‌کنند.

واجاورده پلا /vajavərdə pəla/ پلوی نیم‌خورده و مخلوط با خورشت.

۴. ۸. واژه‌ها و اصطلاحات مربوط به اوزان و مقادیر^۱ برنج و مساحت شالیزار

آسب بار /æsbə bar/ بار برنج یا زغالی که بر آسب می‌بندند؛ مجموع شالی‌هایی که با آسب حمل می‌شود.

بار /bar/ دو کیسه شالی سر پر، برابر با دو لنگه یا چهار قوتی یا ۱۳۲ کیلوگرم برنج.

بجه بار /bəjə bar/ بار برنج، که با آسب به شهر یا به انبار حمل می‌شود.

پلک /pəlk/ نصف هر کله را پلک گویند.

پم /pəm/ واحد مقیاس به اندازه گنجایش دو کف دست؛ مقدار برنجی که در دو کف دست به هم چسبیده جا بگیرد.

پنجا /pənja/ وزنی برابر با نیم کیلوگرم که برای شمارش برنج و غلات به کار می‌رود. برای تعداد هم کاربرد دارد؛ گیلک‌ها پول، تخم مرغ، گردو و هر چیز دیگر را، در دسته‌های پنجاه تایی محاسبه می‌کنند.

پیمانہ /peymanə/ کیل؛ ظرفی برای کیل کردن برنج.

تاس /tas/ ظرفی است به محتوی تقریبی یک کیلوگرم که برای پیمانہ کردن برنج به کار می‌رود.

(۱) شالی‌کاران گیلانی در توزین و در تعیین مقدار اراضی خود از واحدهای خاصی استفاده می‌کنند. این واحدهای وزن، حجم و سطح در نقاط مختلف گیلان تفاوت دارند و دارای مقدار ثابتی نیستند. در این نوشته، کوشش شده است صرفاً به واحدهای وزن و مساحت در منطقه صومعه‌سرا پرداخته شود.

جریب *jərib*: زمینی به مساحت تقریبی ده هزار مترمربع. هر جریب شامل ده قفیز و یک قفیز شامل ده دهو است.

چارک *čarak*: وزنی معادل یک‌چهارم من یا ۱/۵ کیلوگرم یا نصف لگن برنج.
چتبر *čətbər*: وزنی برابر یک‌چهارم گروانکا یا حدود صد گرم.

چل تاس *čəl tas*: کاسه‌ای فلزی از جنس برنج که بر بدنه داخلی و خارجی آن ادعیه و نقوشی حک شده و برای عیار برنج (مقدار لازم برنج برای طبخ در دیگ) به کار می‌رود. به باور عامیانه ریختن برنج در آن برکت می‌آورد.

خروار *xərvār*: وزنی معادل چهار قوتی که مخصوص برنج است.
درنگه *dərəngə*: محتوی یک مشت باز، یک کف دست که اندازه ثابتی ندارد و بسته به گنجایش کف دست شخص است.

دهو *dəhu*: واحدی مساوی صد مترمربع. برابر یک صدم جریب و یک دهم قفیس.
قفیز / قفیس *qəfiz / qəfis*: واحدی است مساوی هزار مترمربع. ده دهو مساوی یک قفیز و ده قفیز مساوی یک جریب است.

قوتی *quti*: واحد وزن برنج و اصطلاحی برای توزین برنج. هر قوتی مساوی با ۳۳ کیلوگرم و هر چهار قوتی مساوی یک بار اسب یا دو لنگه ۶۶ کیلویی است.
کله *kələ*: به هر کرت یا هر قطعه زمین زارعی یک کله می‌گویند.
کیل *kil*: (یا لگن *ləgən*): ظرفی است برای پیمانه‌کردن برنج، که معادل نیم من برنج در آن جای می‌گیرد.

گروانکا *gorvanka*: واحد وزنی تقریباً برابر ۴۰۰ گرم. هر ۲/۵ گروانکا برابر یک کیلوگرم است.

لاخه *laxə*: لنگه؛ یک لنگه بار به وزن دو قوتی؛ نیم بار برنج.

لگن *ləgən*: کیل.

لنگه *ləngə*: یک گونی شلتوک یا برنج که در یک طرف اسب بار می‌شود، نیم بار اسب که معمولاً برابر دو قوتی است.

من *mən*: وزنی معادل شش کیلو.

نیم‌پنجا /nis pənja/: نصف پنجا؛ واحد وزنی برابر با ۲۵۰ گرم.

نیم‌چارک /nim čarək/: یک‌دوم چارک؛ یک‌هشتم من یا معادل تقریبی ۷۵۰ گرم است.

۹.۴. واژه‌های مربوط به ابزارهای شالی‌کاری

آب‌پادنگ / آب‌پادنگ / آب‌دنگ / ab padəŋg / appadəŋg / abə dəŋg/: دستگاه شالی‌کوبی که برای

کندن پوست شلتوک به کار می‌رود.

ایسکت /iskət/: چوبی دوشاخه که در دو طرف پادنگ در زمین فرو می‌کنند، تا دستگیره

پادنگ روی آن قرار بگیرد.

بوره خالیک /burə xalik/: بیل شخم‌زنی؛ نوعی بیل با تیغه کوچک و سبک که برای محدود

کردن مرز شالیزار مناسب است.

بولوک /buluk/: نوعی بیل کج که برای شالی‌کاری به کار می‌رود، مخصوصاً برای خرد کردن

کلوخ‌های خزانه شالی.

پاچال /pa čal/ (پادنگ‌چاله padəŋg čal یا پادنگ‌چوشمه padəŋg čušmə): گودالی که جو را در آن

می‌ریزند و با پادنگ می‌کوبند.

پادنگ / پادینگ / padəŋg / pading/: دستگاهی که در زمان‌های گذشته، با آن، شالی را به برنج

تبدیل می‌کردند؛ به این صورت که فردی سنگین‌وزن روی انتهای اهرم می‌ایستاد و با

بالا و پایین بردن آن، شلتوک را به برنج تبدیل می‌کرد. اجزای پادنگ عبارتند از

پادنگ‌دار یا پادنگ‌تیر، پادنگ‌کله، پادنگ‌تونکه، پادنگ‌گاز، پادنگ‌نافه، پادنگ‌لیکه،

پادنگ‌چوشمه یا پاچال، پادنگ‌پایه، ایسکت، دس‌گیر. پادنگ زدن برنج، که به آن دنگه-

پایی dəŋgə payi نیز می‌گویند، در سه مرحله انجام می‌شود: گیچه، دوباره، واتاش. شرح این

اصطلاحات در زیر آمده است.

پادنگ‌پایه /padəŋg payə/: دو قطعه چوب استوانه‌ای با قطر نسبتاً مناسب که با فاصله

مشخص در مقابل هم در زمین فرو می‌کنند و تمام فشار و عملکرد پادنگ بر روی

این دو پایه قرار دارد.

پادنگ‌تونکه /padəŋg tunkə/: حلقه آهنی محکم نصب‌شده به دور پادنگ‌کله و بالای پادنگ‌دندان.

پادنگ‌چاله /padəŋg čal/ پاچال.

پادنگ‌چوشمه /padəŋg čušmə/ پاچال.

پادنگ‌دار / padəŋg dar/ padəŋg tir/ تیر اصلی پادنگ؛ چوبی چهارتراش، بلند و بسیار محکم که با قرارگرفتن روی پایه، به وسیله پادنگ‌نافه، اهرمی برای کوبیدن می‌شود. انتهای آزاد پادنگ‌تیر محل فشار پای پادنگ‌زن است.

پادنگ‌زَن /padəŋg zəən/ پادنگ را با پا برای پاک‌کردن شلتوک به حرکت درآوردن.

پادنگ‌کله /padəŋg kələ/ بخشی از پادنگ که تونکه و دندان‌ها روی آن سوارند.

پادنگ‌گاز /padəŋg gaz/ میخ‌های آهنی و بلند زیر پادنگ‌کله که شلتوک را می‌کوبد و پوست را از برنج جدا می‌کند.

پادنگ‌لیکه /padəŋg lika/ چوب مخصوصی که پادنگ‌کله را به پادنگ‌دار متصل می‌کند و از دو سوی پهلو برآمدگی‌های خاص دارد. در محل فوقانی این قسمت اتصالی، سنگ سنگینی می‌بندند، تا با سنگین شدن اهرم قدرت کوبندگی آن زیاد شود.

پادنگ‌نافه /padəŋg nafə/ چوبی که در وسط سطح عرضی پادنگ‌دار و در قسمت فوقانی پادنگ‌پایه قرار می‌گیرد و بدین ترتیب، اهرم پادنگ آماده کار و حرکت می‌شود.

پارو /paru/ پاروی چوبی که گاه برای مسطح کردن نقاط ناهموار شالیزار از آن استفاده می‌شود.

پیشازن /piša zən/ چوب رابط بین کاوول و یوغ که به طناب یا کاوول‌خره متصل است.

پیشکاوول /piš kavəl/ تخته‌ای قوس‌دار برای هموارکردن مزرعه شالی‌کاری. پس از شخم‌زدن و آب‌گیری و آماده کردن مزرعه برای نشاء، پیش‌کاوول را به جای کاوول می‌بندند. معمولاً به وسیله اسب یا گاو کشیده می‌شود و یک نفر، از پشت، آن را بر کف مزرعه به‌طور عمودی نگه می‌دارد تا کار به‌خوبی انجام گیرد.

تخته /taxtə/ تخته‌ای است که به دو طرف آن طنابی می‌بندند و مرد شالی‌کار طناب را به گردن انداخته، تخته را که عمود بر زمین قرار دارد به دنبال خود می‌کشد و بدین ترتیب، کلوخ‌ها را از بین می‌برد و مزرعه را هموار می‌کند.

تومه‌خوانچه /tumə xančə/ خوانچه یا طَبَقِ چوبی برای حمل نشاء یا تخم برنج.

داره /darə/ داس دندان‌داری که با آن برنج درو می‌کنند.

داره توک /*darə tuk*/ نوک برگشته داس برنج‌بری.

داز /*daz*/ وسیله‌ای تیز و بُرنده برای هرس کردن و ریختن شاخه‌های زاید.

دس آسیاب / دس آسیا /*dəs asiya/ dəs asiya*/ آسیای دستی.

دس گیر /*dəs gir*/ دستگیرهٔ چوبی بالای پادنگ که دنگ کوب (پادنگ‌زن) موقع کار، دست‌ها را به آن بند می‌کند.

دسه بولوک /*dəsə buluk*/ بولوک دستی؛ نوعی بیل کج کوچک‌تر از بولوک که برای خُرد کردن کلوخ، وچین کردن و کندن غلف هرز در زمان کم‌آبی استفاده می‌شود.

دنگ /*dəng*/ دستگاه شالی‌کوبی که شالی را به‌صورت برنج در می‌آورد و پوست آن را جدا می‌کند. این دستگاه به‌خاطر صدایی که هنگام زدن به شالی تولید می‌کند دنگ نامیده شده است. دنگ دو نوع است: پادنگ، آب‌دنگ. امروز هر دو از میان رفته‌اند و جایشان را کارخانه‌های شالی‌کوبی گرفته است.

دنگه پای /*dəngə payi*/ پادنگ.

دوخاله گزه /*duxalə gəzə*/ چوب دوشاخه‌ای برای چیدن و روی هم گذاشتن درز یا بسته‌های برنج در کوتی. آن را به درز برنج فرو کرده، از پایین به بالا می‌کشند.

دیوان /*divan*/ شالی‌خشک‌کن؛ جعبهٔ بزرگ چوبی که در قسمت بالای اتاق نشیمن نصب می‌شود تا از شالی پر شود. روزها که برای طبخ غذا یا ایجاد گرما، در کف اتاق با هیزم آتش افروخته می‌شود، دود حاصل باعث خشک شدن و به‌اصطلاح دودی شدن شالی می‌شود و این عمل به مرور انجام می‌گیرد. گاه تخته‌هایی را به شکل بالکن در ارتفاع ۲/۵ متری اتاق نشیمن نصب می‌کنند و شالی را درون کالبه می‌ریزند و روی این تخته‌ها قرار می‌دهند تا خشک و دودی شود.

راسته‌دار /*raštə dar*/ چوبی که بین پیشازن و شانهٔ کاول به‌صورت افقی جای می‌گیرد.

رده /*rədə*/ کولوش دار.

سفه /*səfə*/ سبد مخصوص برای حمل نشاها از خزانه به مزرعهٔ اصلی.

سویوک / سووک /*subuk/ suvuk*/ وسیلهٔ نمونه‌برداری از کیسهٔ سربستهٔ برنج و جو (شلتوک).

شانه /*šana*/ چوبی که به صورت عمودی، کاول‌موشک را به کاول پیوند می‌دهد.

کالبه /kalbə/ تپاله گاو را به شکل ظرف مدوری به قطر ۵۰ سانتی‌متر و لبه‌ای به ارتفاع ۱۰ سانتی‌متر خشک می‌کردند و از آن برای خشک کردن شالی در اتاق‌های دودی و نگهداری کرم ابریشم تازه از تخم درآمده استفاده می‌کردند.

کاول /kavəl/ خیش، گاوآهن مخصوص شالی‌کاری. اجزای کاول عبارتند از پیشازن، راسته‌دار، شان، کاول، کاول‌موشک، کاول‌خره، لب، کولوسه، هفنگ، و گولوبند.

کاول‌خره /kavəl xəre/ دو رشته طناب که در امتداد دو پهلوی گاو به یوغ وصل می‌شود تا ورزا بتواند کاول را بکشد. این طناب بسیار محکم است و از پوست درخت کوچی (کول) بافته می‌شود.

کاول‌موشک /kavəl muštək/ دستگیره گاوآهن؛ چوبی صاف و خراطی‌شده که شخص کاول‌زن آن را، به‌عنوان دستگیره، می‌گیرد و با آن شخم و گاوها را کنترل می‌کند.

کتله‌چو /kətələ ču/ باربند چوبی ویژه حمل درزهای شالی مزرعه به کوروج، به وسیله اسب. کولچازن /kulča zən/ وسیله ابتدایی حمل شالی از مزرعه به انبار؛ بدین ترتیب که طنابی روی زمین می‌گذارند و درزهای برنج را روی آن قرار می‌دهند، سپس دو سر طناب را به هم می‌پیچند و با یک چوب آن را برمی‌دارند و روی شان حمل می‌کنند.

کولوسه /kulosa/ چوبی که هفنگ کاول به آن متصل است و در گل‌گردش و آن را زیر و رو می‌کند.

کولوش‌دار /kuluš dar/ (یا رده /rədə/): نی مخصوص دانه‌زدایی از خوشه برنج؛ نی کلفتی به قطر ۲/۵ تا ۳ و درازای تقریبی ۴۰ تا ۶۰ سانتی‌متر که با آن دانه‌های جو را از خوشه دسته‌شده می‌زدایند. انجام این عمل مهارت زیادی می‌خواهد و بیشتر توسط زنان انجام می‌شود.

گرواز /gərbaz/ گرواز /gərvaz/ بیلی مستطیل‌شکل برای شخم زدن عمیق کناره‌های مرز که با کاول شخم نخورده است.

گوچینگ /gučing/ آلت کمانی برنج‌کوبی یا خرمن‌کوب دستی؛ کمانی از شاخه درخت که قسمتی از تنه درخت به شکل کف پا به آن متصل است و برای کوفتن ساقه‌های درو شده شالی و جدا کردن دانه استفاده می‌شود.

گولوبند /gulubənd/ حلقه طنابی که با آن گردن ورزا به لب وصل می‌شود. اگر هنگام کشیدن کاول یوغ از دوش ورزا رد شود، این طناب یوغ را نگه می‌دارد.

لب /ləb/ یوغ؛ قسمتی از کاول که بر گرده ورزا بسته می‌شود. این چوب به صورت عدد ۸ است و کار کشیدن کاول را آسان می‌کند.

هفنگ /hæfəŋg/ تیغه آهنی کاول.

۱۰.۴. واژه‌ها و اصطلاحات مربوط به تعهدات کارگر و کارگزار

ای دس کرچی /i dəs kərči/ کارگر کرچی که در مزارع، به موجب قرارداد، در هر چهار روز یک روز به کار گرفته می‌شود.

ای ورکرچی /i vər kərči/ کارگر کرچی که در مزارع، به موجب قرارداد، یک روز در میان به کار گرفته می‌شود.

ایجاره‌نامه /ijarənamə/ اجاره‌نامه یا توافقی کتبی بین ارباب و رعیت یا صاحب زمین و زارع که در آن مقدار محصول برنج و مقدار سوره‌ساتی که طرفین موظف به پرداخت آن هستند، قید می‌گردد.

ایله‌جار /iləjar/ ایلجار /iljar/ تعاون و همیاری، انجام کار گروهی کشاورزی برای همدیگر، بدون پرداخت دستمزد.

پاکار /pakar/ کارفرمای مباشر ارباب که زیر نظر او کار می‌کند؛ خدمتگزاری برای وصول مطالبات صاحب ملک.

پیشکار /piškar/ نماینده ارباب؛ نیز کارگزار و مأمور وصول مالیات.

تاب‌کار /tabə kar/ کار مزرعه؛ فعالیت زراعی به‌ویژه هنگام نشای برنج.

تابکارمُنزیر /tabkar monzir/ کارگر مرد که، به موجب قرارداد، از زمان آماده کردن زمین و مرزبندی تا پایان کار نشا به کار گرفته می‌شود.

تارف /tarof/ انعامی که شالی‌کار به مناسبت‌های مختلف از صاحب مزرعه می‌گیرد.

چوله‌کار /čulə kar/ کار گِل، کار در مزرعه برنج؛ کاری که با گِل و لای در ارتباط است، کنایه از کار برنج.

حق مرایی /hæqə mərabī/ دستمزد میراب است که هنوز هم بیشتر، مطابق رسم گذشته، با درزه‌بج در هنگام برداشت محصول، سر مزرعه پرداخت می‌شود.

خانه‌گر /xanə kor/ دختر خانه، مراقب خانه. معمولاً شالی‌کاران، در هنگام کشت و برداشت شالی، زنی را اجیر می‌کنند که به کارهای خانه و فرزندان رسیدگی کند و خود به کار در مزرعه می‌پردازند.

دوواره موشته /duvarə mušta/ مشتلق و مژدگانی اتمام دواره. رسم است که در پایان دواره، آخرین کسی که کار را تمام می‌کند از صاحب مزرعه انعام می‌گیرد که به این انعام دوواره موشته می‌گویند.

روزه‌کارگر /ruzə kargər/ کارگری که هر روز، بسته به نیاز صاحب مزرعه، به کار گرفته می‌شود.

زارعانه /zarənanə/ حق زارع؛ مقدار محصولی که به زارع تعلق می‌گیرد.

زنانه‌کار /zənanə kar/ کار زنان در شالیزار مثل نشا و وجین.

سوخت‌گیتن /soxt gifton/ سوختن برنج در اثر کم‌آبی یا آفت، که یک رویداد نابودکننده زندگی شالی‌کار است. در این مواقع، برنج‌کار مالک را در جریان امر قرار می‌دهد و مالک شخصی بی‌طرف برای تعیین درصد سوخت انتخاب می‌کند و هر مقدار سوختی را که کارشناس مشخص می‌کند، مالک به همان مقدار از مال‌الاجاره کم می‌کند.

سوره‌سات / سورساده /surə sat/ surə sad/ تعهدات جنسی، علاوه بر تعهد برنج، که در دوره ارباب و رعیتی، مالک بر عهده رعیت می‌گذاشت. سورسات سستی عبارت بود از مرغ و جوجه، سیر و پیاز، دوشاب و غیره.

قرضیه /qərziyə/ بدهکاری زارع به مالک.

کارآدا /karəda/ کار و کمک متقابل؛ کار در مقابل کار؛ کسی که در مقابل کار کسی برایش کار می‌کند.

کرچی /karči/ کارگر زن که در مزارع، به موجب قرارداد، از لحظه نشا تا پایان وجین دوباره کار کند. طبق قرارداد، مسکن، غذا، مقدار مشخصی برنج، پول نقد و گاه مقداری پارچه در عوض لباس‌هایش (که در اثر کار کثیف شده و به سختی تمیز می‌شود) به او داده

می‌شود. برداشت برنج، کمتر به کارگر خارج از منطقه نیاز دارد، چون مردان و زنان با یکدیگر کار می‌کنند.

کرچی کار /*kərči kar*/ مقدار مشخص کاری که کرچی در شالیزار انجام می‌دهد. کرچی موزد /*kərči muzd*/: مزدی که کرچی، براساس قرارداد عرفی، از کارفرما دریافت می‌کند. کرچی موزد معمولاً جیره خشک و غالباً برنج است.

کره‌بین /*kərə bin*/: مزدور مرد که با دریافت مزد نقدی برنج را در مزرعه درو می‌کند؛ کارگر روزمزد برای دروی شالی.

کورد /*kurd*/: عموماً به تُرک‌ها اطلاق می‌شده است. در هنگام آماده کردن مزارع برنج، کارگران زیادی از آذربایجان (به خصوص نواحی اطراف اردبیل و خلخال) برای انجام کارهای کشاورزی، کندن و لای رویی سل‌ها به مزارع شالی‌کاری کرانه‌های دریای خزر می‌آمدند.

گرده‌بین /*gərdə bin*/: کارگری که با مالک، برای بریدن و دروی قسمتی معین از شالیزار، قرارداد می‌بندد.

گردی قرار /*gərdi qarar*/: کارگر مرد که، به موجب قرارداد، از زمان آماده کردن زمین تا پایان ویجین دوباره به کار گرفته می‌شود. اغلب آنان کوردها بودند که تابستان‌ها در گیلان نمی‌ماندند و به ولایت خود می‌رفتند.

گردی کرچی /*gərdi kərči*/: کارگر کرچی که در مزارع، به موجب قرارداد، همه‌روزه به کار گرفته می‌شود.

مالکانه /*malakanə*/: حق مالک؛ مقدار محصولی که به مالک تعلق می‌گیرد.

مایه‌گذاری /*mayə gozari*/: پرداخت وام به زارع در طول یک دوره کشت و کار. معمولاً مالک مقداری پول یا برنج، در فصل کشت و کار، به زارع می‌دهد تا بعد از برداشت محصول با او تسویه کند.

مردانه کار /*mərdanə kar*/: کار مردان در شالی‌زار، مانند مرزبندی و آماده کردن زمین. موباشیر /*mubašir*/: نماینده تام‌الاختیار مالک در امور کشاورزی، در هنگام برداشت محصول یا دریافت مال‌الاجاره.

موزیر /mozir/ مزدور؛ کسی که برای محافظت کشت و زرع دهقانان، معمولاً به مدت یک سال استخدام می‌شود.

موناصفیه /munasəfə/ قراردادی که بین مالک و زارع بسته می‌شود و مطابق آن، محصول به‌طور مساوی، بین مالک و زارع تقسیم می‌شود. هزینه کشت و زرع برنج مثل تخم‌جو و حق مراپی برعهده مالک است.

نسق /nəsəq/ حق سرقفلی زمین زراعتی برای کشاورز. بر اساس قانون اصلاحات ارضی، هرکس که کشت‌وکار مزرعه را برعهده داشته باشد مالکش خواهد بود، ولی بهایش را مطابق نرخ و با نظارت اداره اصلاحات ارضی باید بپردازد.

ور /vər/ طرف؛ ور؛ محدوده‌ای از مزرعه که هر کارگر در آن مشغول کار است و جای خود را عوض نمی‌کند.

ورزاروجار /vərza rujar/ کارمزد ورزا؛ مقدار پول یا محصولی که در مقابل شخم زدن شالیزار کشاورز به صاحب ورزا پرداخت می‌کند.

یاور /yavər/ کسی که در تعاون و همکاری دسته‌جمعی کشاورزی مشارکت می‌کند. یاور هیچ‌مزدی نمی‌پذیرد و فقط خوراک او با صاحب مزرعه است.

یاور شوئن /yavər šoən/ برای کمک و یآوری به شالیزار دیگری رفتن.

یاور کودن /yavər kudən/ به یآوری گرفتن کسی برای کار در مزرعه خود.

یاور گرفتن /yavər giftən/ گرفتن کمک و یاور.

۱۱.۴. برخی از کنایه‌های مربوط به برنج

بج فوروشانه مُرغه /bəj furušanə morqə/ مرغ برنج‌فروشان؛ کنایه از کسی که با خوردن زیاد، همیشه گرسنه است.

بجار کوتامی خواندن /bəjar kutami xandən/ خواندن در کتام؛ کنایه از عامیانه آواز خواندن.

پلا آتش کودنه وخته /pəla ataš kudənə vaxtə/ وقت روشن کردن آتش زیر دیگ پلو است؛ کنایه از نیم‌روز، بین ساعت ۱۰ تا ۱۰/۵ صبح.

پلا بچ /pəla bəj/ برنج‌پلو؛ کنایه از مقدار برنج خوراکی برای یک سال خانواده.

پلا پلچ /pəla pəč/ پلوپز؛ کنایه از زن خانه.

پلا حرامه کون /pəla hæramə kun/ پلو حرام‌کن؛ کنایه از زن یا دختری که در انجام کارهای کدبانوگری کاهل است.

پلاخور /pəla xor/ پلوخور؛ کنایه از عیال، خانم‌خانه، هریک از افراد خانه، عائله تحت تکفل؛ برابر معنای «نان‌خور».

پلاخوری /pəla xori/ پلو خوردن؛ کنایه از مهمانی.

پلادانه‌خور /pəla danə xor/ کسی که غذای اضافی سفره دیگران را می‌خورد؛ کنایه از شخص گدافطرت و نوکرصفت.

پلادهی /pəla dəhi/ پلو دادن؛ کنایه از جشن عروسی.

پلا سره قاتق /pəla sərə qatoq/ خورشت روی پلو؛ کنایه از شخص سربار و طفیلی.

پلاسوخته /pəla soxtə/ سوخته‌پلو، ته‌دیگ‌پلو، کنایه از کسی که پوست تیره دارد.

پلاقائق /pəla qatoq/ پلوخورش؛ به معنای عام «غذا» هم به کار می‌رود؛ به کنایه، یعنی شخص مزاحم.

پلا نوحورده /pəla noxordə/ پلو نخورده؛ کنایه از گرسنه و آدم شل و ول و تنبل.

چمپاخور /čəmpā xor/ کسی که برنج چمپا می‌خورد؛ کنایه از فقیر و نادار.

سرده پلا گمججه /sərdə pəla gəməjə/ ظرف گلی پلوی سرد است؛ کنایه از آدم بی‌خاصیت.

سگه پلا جیگفتن /səgə pəla jigiftən/ پلو را از جلوی سگ برداشتن؛ کنایه از کار بیهوده انجام دادن.

شله‌پلا مانه /šələ pəla manə/ مثل پلوی شفته است؛ کنایه است از شخص شل و سست و وارفته.

کولوش موشته بوستن /kuluš mušta bustən/ دسته‌کولوش شدن؛ کنایه است از خوار و ذلیل شدن.

کولوشی سر /kuluši sər/ خانه گالی‌پوش؛ کنایه از فقیر و بیچاره.

واپلکسته بجه /vapəlkəstə bəjə/ مثل برنج خیس‌خورده؛ کنایه از رنگ‌پریده و بی‌حال.

ورزا روجاره آمن /vərza rujarə æmən/ برای دریافت کارمزد ورزا آمدن؛ کنایه از پر خوردن، افراط در غذا خوردن.

هچین پلا /hæčīn pəla/ پلوی خالی و بدون خورش؛ کنایه از سخنان بیهوده و باطل.

منابع

- بخش‌زاد محمودی، جعفر، ۱۳۸۸، فرهنگ واژه‌های گیلکی (با محوریت گویش‌های مرکزی و غرب گیلان)، رشت.
پاینده لنگرودی، محمود، ۱۳۶۶، فرهنگ گیل و دیلم، تهران.
ستوده، منوچهر، ۱۳۳۲، فرهنگ گیلکی، تهران.
مرعشی، احمد، ۱۳۶۳، واژه‌نامه گویش گیلکی به انضمام اصطلاحات و ضرب‌المثل‌های گیلکی، رشت.

کتابنامه

- بُشرا، محمد، ۱۳۶۸، «بجار و بجارکاری در ترانه‌های گیلکی»، صدای شالیزار (مجموعه شعر و مقاله درباره برنج و برنج‌کاری)، به کوشش رحیم چراغی، رشت، ص ۱۳-۲۹.
_____، ۱۳۷۰، «نگاهی به رسوم برنج‌کاری در گیلان (ورزآموشته)»، کادح (هفته‌نامه فرهنگی و اجتماعی)، سال پنجم (مهر و آبان)، ص ۲۷-۳۲.
پاینده لنگرودی، محمود، ۱۳۶۸، «برنج، از درو تا پلو»، صدای شالیزار (مجموعه شعر و مقاله درباره برنج و برنج‌کاری)، به کوشش رحیم چراغی، رشت، ص ۲۹-۳۱.
جکتاجی، م.پ، ۱۳۶۸، «اوزان و مقادیر در کشت برنج»، صدای شالیزار (مجموعه شعر و مقاله درباره برنج و برنج‌کاری)، به کوشش رحیم چراغی، رشت، ص ۴۰-۵۲.
چراغی، رحیم، ۱۳۶۸، «افسانه کل کچله و مناسبات شالیزار»، صدای شالیزار (مجموعه شعر و مقاله درباره برنج و برنج‌کاری)، به کوشش رحیم چراغی، رشت، ص ۵۳-۷۴.
عباسی، هوشنگ، ۱۳۸۷، «آیین‌ها و باورداشت‌های کشت برنج در گیلان»، کندوج، ش ۳۸، تابستان و پاییز، ص ۳۶-۴۷.
کتابی، احمد، ۱۳۶۸، «برنج و برنج‌کاری در فرهنگ عامه»، صدای شالیزار (مجموعه شعر و مقاله درباره برنج و برنج‌کاری)، به کوشش رحیم چراغی، رشت، ص ۱۱۱-۱۲۲.
_____، ۱۳۷۳، «پژوهشی در اسامی برنج‌های ایران»، گیله‌وا (ویژه‌نامه شالیزار)، سال سوم، ش ۲۶، ص ۱۳-۱۴.

واژه‌ها و اصطلاحات مربوط به سنگ در زبان هورامی (گویش هورامان تخت)^۱

سیدمهدی سجادی (دانشجوی دکتری زبان‌شناسی همگانی دانشگاه تهران)

۱. مقدمه

هورامی^۲ یکی از زبان‌های ایرانی نو شاخه شمال غربی است که در دو کشور ایران و عراق به آن تکلم می‌شود. گویشوران هورامی در ایران در دو استان کردستان و کرمانشاه در منطقه‌ای با همین نام ساکن هستند که در حد میان شهرهای کرمانشاه (مرکز استان کرمانشاه)، سنندج (مرکز استان کردستان)، مریوان، سروآباد و کامیاران از توابع استان کردستان واقع شده است. معمولاً هورامی را یکی از گونه‌های شاخه چهارم در

(۱) این پژوهش را تقدیم می‌کنم به همه زنان و مردان گویشور گویش هورامان تخت که دست‌های پینه‌بسته آنها حاکی از یک عمر دست و پنجه نرم کردن با کوه‌های هورامان برای تداوم حیات است.

(۲) در متون رسمی کشوری از واژه‌های «اورامی» و «اورامان» به ترتیب به جای «هورامی» و «هورامان» (نام‌های محلی) استفاده می‌شود. نگارنده در این مقاله نام‌های محلی را به کار برده است.

تقسیم‌بندی کردی که به چهار شاخه کرمانجی شمالی، کرمانجی جنوبی، کرمانشاهی لری و گورانی‌زازایی تقسیم کرده‌اند می‌دانند (نک: رخزادی ۱۳۹۰: ۳۷؛ تابانی ۱۳۸۰: ۴۲۳؛ طیبی ۱۳۸۸: ۲۴۱)، اما تعداد زیادی از زبان‌شناسان و پژوهشگران داخلی و خارجی از جمله معین (۱۳۷۶: ۲۱۳)، دبیرمقدم (۱۳۸۷: ۱۲۱)، اُرانسکی (۱۳۵۸: ۳۱۱)، مینورسکی (۱۹۲۰: ۴۰)، بلو^۱ (۱۳۸۳: ۵۵۵) و آساطوریان (۱۳۷۴: ۳۶) بر این باورند که هورامی زبانی مستقل و جدا از کردی است. هورامی دارای گویش‌هایی از این قرار است: ۱) گویش هورامان تخت، ۲) گویش هورامان لهن، ۳) گویش ژاوه‌رودی، ۴) گویش پاوه و قسمتی از جوانرود، ۵) گویش گورانی قدیم که زبان کتابت کتب دینی طوایف اهل حق بوده است، ۶) «ماچو ماچو» که گویش سادات اهل حق است و ویژگی مذهبی دارد، ۷) گویش گهواره‌ای قدیم، ۸) گویش کوره‌جویی قدیم، ۹) گویش بیوتجی قدیم، ۱۰) گویش قلاعی قدیم، ۱۱) گویش کندوله، ۱۲) گویش باجلان از اکراد عراق مقابل دشت زهاب (طیبی ۱۳۸۸: ۲۴۲؛ تابانی ۱۳۸۰: ۴۲۳).

گویشی که این پژوهش درباره آن انجام گرفته، گویش هورامان تخت است. این گویش، گویش مردم شهر هورامان تخت و روستاهای کلجی (Kaldži)، نوین (Nven)، ورگه‌ویر (Vargavjari)، سلین (Slena)، ژیوار (Živar)، بلبر (Bəṭbar)، سرپیر (Sarupiri)، ویسیان (Wajsja)، رودبر (Rwaware)، کماله (Kamaṭa)، دره‌کی (Darawkje)، دیمبو (Dajmajava)، دزلی (Dəzəṭja)، بهرام‌آباد (Baramava)، دورود (Duṛu)، رزب (Razaw)، کرآباد (Kaṛava)، خانقاه (Xanaga) و دل (Dal) از توابع شهرستان سروآباد در استان کردستان است که مجموعاً حدود ۵۰ هزار نفر جمعیت دارند (محمدپور ۱۳۹۲: ۱۲۷). لازم به توضیح است که به علت کوهستانی و صعب‌العبور بودن منطقه، میزان مهاجرت از آن به شهرهای اطراف زیاد است و در صورت احتساب جمعیت مهاجرین، میزان جمعیت مسلماً بیش از میزان مذکور می‌باشد. شایان ذکر است که گستره جغرافیایی این گویش دارای مرز قاطع و مشخصی نیست چه بسا در مناطقی که گویش‌های دیگر تکلم می‌شود گویشوران گویش هورامان تخت نیز وجود داشته باشند

1) Blau

و برعکس؛ به عبارت دیگر تقسیم‌بندی گویش‌ها حالت پیوستاری دارد و این امری طبیعی است.

این منطقه در دامنه‌های دو کوه شاهو^۱ و کوسالان^۲، امتداد رشته‌کوه زاگرس، قرار گرفته و منطقه‌ای کوهستانی، سنگلاخی، ناهموار و صعب‌العبور و در امتداد رودخانه معروف و دائمی کردستان یعنی رودخانه سیروان است. دره‌های عمیق و کوه‌های بلند و صخره‌ای از مشخصه‌های این منطقه است. شغل ساکنان آن عموماً دامداری، باغداری و کشاورزی به شیوه سنتی است (همان: ۱۱۲). نظر به کوهستانی و سنگلاخی بودن منطقه، سنگ در زندگی مردم این منطقه نقش بسزایی داشته و این حضور پررنگ در گویش آنان نیز انعکاس یافته، به طوری که برای سنگ و واژه‌های وابسته به آن در این گویش واژه‌ها و اصطلاحات زیادی وجود دارد.

۲. اهمیت پژوهش

هر پژوهش زبان‌شناختی در هر موضوع و سطحی می‌تواند نقشی هر چند کوچک در دستیابی به ناشناخته‌های زبان و کمکی هر چند ناچیز به عزمی جهانی برای حل مسائل و راز و رمزهای مرتبط با انسان، زبان، ذهن و شناخت باشد. نظر به تنوع زبانی در ایران و اهمیت مطالعه زبان‌ها و گویش‌های مورد مخاطره و تهدید و گاه رو به زوال، توصیف آنها از اولویت‌های مطالعات زبانی است. با توجه به گسترش فن‌آوری و از جمله رسانه‌های گروهی و به تبع آن ارتباط، برخورد و تعامل فرهنگ‌ها، تمدن‌ها و زبان‌ها و تأثیرپذیری زبان‌ها و گویش‌های محلی از زبان‌های رسمی کشورها و زبان‌های بین‌المللی، ضرورت ایجاب می‌کند گویشوران هر زبان و گویشی در حد امکان و توانایی خویش برای حفظ و ابقای زبان و گویش خود بکوشند. به علاوه، حفظ و ابقای زبان‌ها و گویش‌ها از دیدگاه زبان‌شناسی دارای اهمیت است و می‌تواند اطلاعات مفیدی درباره‌ی دستور همگانی و جهانی‌های زبان در اختیار زبان‌شناسان و محققان قرار

1) faho

2) kosalan

دهد. بنابراین، انجام پژوهش‌های گویش‌شناسی و گردآوری و توصیف واژه‌های مربوط به گویش‌ها به منظور ثبت و مستندسازی آنها از اهمیت زیادی برخوردار است. تاکنون هیچ پژوهش زبان‌شناختی درباره گویش هورامان تخت انجام نگرفته است.

۳. روش پژوهش

برای گردآوری داده‌های این پژوهش از هیچ منبع نوشتاری استفاده نشده است. نگارنده که خود گویشور این گویش است با حضور در منطقه و مصاحبه با گویشوران بومی گویش هورامان تخت، در سنین بین ۳۰ تا ۹۰ سال، اعم از زن و مرد و ضبط گفتگوها، در مدت ۳ ماه به گردآوری داده‌ها پرداخته است. داده‌ها بر اساس الفبای آوانویسی بین‌المللی (IPA) آوانگاری شده‌اند.

۴. واژه‌ها و اصطلاحات مربوط به سنگ در گویش هورامان تخت

در اینجا واژه‌های مربوط به انواع سنگ و کوه، واژه‌های مربوط به سنگ در ساخت و ساز اماکن، وسایل و ابزارهای ساخته‌شده از سنگ، واژه‌های مربوط به سنگ در کشاورزی و باغداری، واژه‌های مربوط به سنگ در دامداری، بازی‌های سنگی، سرپناه‌های سنگی طبیعی و اصطلاحات و واژه‌های متفرقه مربوط به سنگ در گویش هورامان تخت معرفی می‌شود.

۴.۱. واژه‌های مربوط به انواع سنگ و کوه

بَسسه /bassa/: سنگ بزرگی که در زیر خاک قرار دارد و در آوردن آن بسیار مشکل است.
پِیچک /pijʃak/: سنگی کوچک که پرتاب می‌شود و هدف از پرتاب آن هشدار دادن و آگاه کردن است و کوچک‌تر از درک است.

تاش /taʃ/: تخته‌سنگی که سطح آن زبر است.

تافیلکه /tafilka/: سنگی کوچک و باریک با سطحی صاف و کبودرنگ. این نوع سنگ‌ها را پس از تمیز کردن بر روی دلمه (نام غذایی) قرار می‌دهند تا هنگام پخت تکان نخورد؛ همچنین بر این باورند که حاوی آهن هستند.

- ترُم /trom/: سنگ مرتفع و مخروطی شکل.
- تریشه /trifa/: سوراخ باریک، کم‌عمق و افقی در درون سنگ.
- تِل /tal/: تخته‌سنگ بزرگ و معمولاً گرد که تنها با غلتاندن جابه‌جا می‌شود.
- تلوتاش /tlutaf/: جایی که تِل و تاش زیاد باشد به‌طوری که به راحتی نتوان عبور کرد و باید به آرامی و با احتیاط گذشت.
- توز /tuz/: براده‌های سنگ هنگام خرد کردن و شکستن آن.
- تَوَنَرِژ /tavanarje/: سنگی روشن و سفید که هنگام شکستن مثل شیشه خرد می‌شود و ریزه‌های براقی دارد.
- تَوَوَعَسْری /tavanaw fennasri/: سنگی کوچک که در جاهایی که دسترسی به آب ممکن نیست هنگام رفع حاجت از آن برای تمیز کردن خود استفاده می‌شود.
- تَوَنی /tavani/: سنگ.
- تَوَنی و لَداره /tavani wladara/: سنگی که در آن سوراخ وجود دارد و اندازه‌های بزرگ و کوچک دارد.
- خِر /xax/: سنگ‌های جمع شده در دره‌ها در اندازه‌های مختلف.
- دِرک /dark/: تکه سنگی که به اندازه یک مشت است و در مشت جای می‌گیرد.
- دَلاو /dotaw/: سنگی گود که موقع باریدن باران آب در آن جمع می‌شود و برای مدتی می‌ماند و پرندگان و حیوانات وحشی از آن استفاده می‌کنند.
- رِز /rez/: سنگریزه.
- زَخ /zax/: همان تریشه است، اما بزرگ‌تر.
- قُلای /qolave/: کوهی کوچک که در اطراف آن کوه وجود ندارد و به کوه‌های دیگر وصل نیست.
- قِلواز /qetvaz/: سنگی که در رودخانه‌ها و رودها آب از آن پایین می‌ریزد؛ شبیه آبشار است ولی ارتفاع کمی دارد.
- کاوه /kava/: تکه زمین مسطحی که در میان کوهی صعب‌العبور و مرتفع قرار دارد.
- کُسار /kosar/: کوهسار.

کو /ko/: کوه.

کُوه‌مَر /ko(w)kammar/: کو و که‌مَر، سنگ‌لاخ (تقریباً).

که‌مَر /kammar/: کوهی که صعب‌العبور نیست.

گَزِگِل /gəzɡəl/: سنگ دایره‌ای یا بیضی‌شکل و صاف و ضخیم.

ماینه /majna/: یک رشته‌کوه مرتفع با سطحی صاف که صعب‌العبور است.

وَر /wər/: سوراخ عمیق و عمودی در درون کوه.

وَرَتَنی /vazani/: کوهی مرتفع با سطحی صاف که صعب‌العبور است و نمی‌توان از آن

عبور کرد.

۲.۴. واژه‌های مربوط به سنگ در ساخت و ساز اماکن

پاساره /pasara/: سنگ‌های صاف و پهن که در چهار طرف لبهٔ بام جهت جلوگیری از

ریزش آب بر روی دیوار می‌گذارند.

تَوَن‌چِنیَوَه /tavan tʃənjaiva/: شکستن و تراشیدن سنگ‌ها با کلنگ و شکل دادن به آنها

(مربعی، مستطیلی، دایره‌ای، استوانه‌ای و ...).

تَوَن‌سَرَامای /tavanawarəməj/: در داخل قبر، دیواری سنگی، مستطیل‌شکل و کم‌ارتفاع به

شکل تابوت درست می‌کنند که مرده را در آن قرار می‌دهند و سنگی روی آن دیوار

می‌گذارند به این سنگ تَوَن‌سَرَامای می‌گویند و سپس بر روی آن خاک می‌ریزند تا

قبر پر و هم‌سطح زمین شود.

چِرَه /tʃərə/: سنگ کوچک و باریک که در دیوارهای سنگی در زیر سنگی دیگر برای

تراز کردن آن گذاشته می‌شود.

خِر /xər/: ضایعات سنگ در بنایی که از آن برای پر کردن فاصلهٔ بین دیوار سنگی

استفاده می‌کنند.

دِذانه /dað'ana/: مثل چَرِه است با این تفاوت که چَرِه در وسط سطح بین دو سنگی که روی هم قرار دارند گذاشته می‌شود ولی دِذانه در حاشیه‌های سطح بین دو سنگ قرار داده می‌شود.

دِول /devte/: سنگ‌های صاف، باریک و کوچکی که بر روی چوب‌های باریکی که در کنار هم و به‌طور فشرده روی تیرک‌های خانه قرار گرفته می‌چینند.

رِز /rez/: سنگ‌ریزه‌هایی که آن را روی پشت بام‌های خاکی می‌پاشند تا پس از بارندگی درهنگام سفت کردن گِل پشت بام گِل کنده نشود و به بان‌تلیز نچسبد.

کُبَس /kobas/: قرار دادن سنگ‌های بزرگ و گرد، تل، در کف دیوار سنگی که نقش فونداسیون را دارد و سبب استحکام دیوار می‌شود.

کُگا /koga/: جای موقتی در بیابان که از سنگ ساخته می‌شود؛ آتشدان سنگی.

کَلکه /kařaka/: دیوار سنگی.

کَلو /kařu/: کلبه سنگی.

کَلوتاق /kařutaq/: کلبه‌ای که سقف آن از سنگ است: سقف سنگی کلبه.

کَوَل /kavet/: نام دیگر کَلو.

کیه /kja/: دیواری سنگی، توخالی و کم‌ارتفاع که در کاریزها برای هدایت و عبور آب و جلوگیری از ریزش خاک و بند آوردن آب از آن استفاده می‌شود.

موره /mura/: سنگی که به شکل مربع یا مستطیل تراشیده شده و در بناهای سنگی برای تعیین نبش از آن استفاده می‌شود.

وَشک کَلک /wəřka kařak/: دیوار سنگی بدون ملات.

وَلکَلک /wřakarařak/: سوراخ دیوار سنگی.

هَروتَوَن /harutavan/: دیوار سنگی‌ای که در ساخت آن از گل نیز استفاده می‌شود.

(۱) همخوانی ناسوده، دندانی و واگذار است. برای تولید آن نوک زبان به دندان‌های بالا نزدیک می‌شود بدون آنکه با آنها تماس پیدا کند. واجگونه /d/ است و در ابتدای واژه ظاهر نمی‌شود، محل وقوع آن، محیط بین دو واکه، پایان واژه پس از واکه و در خوشه آغازی به‌عنوان عضو دوم خوشه است تا اصل سلسله مراتب رسایی رعایت شود. علی‌رغم واجگونه بودنش، دارای بسامد زیادی در زبان هورامی و به ویژه گویش هورامان تخت است و یکی از ویژگی‌های منحصربه‌فرد نظام آوایی این زبان و گویش است و زیبایی خاصی به تلفظ واژگان این زبان و گویش بخشیده است (نقل قول از دکتر عالیه کرد زعفرانلو کامبوزیا در جریان گفتگوی نگارنده با ایشان در این مورد).

۳.۴. واژه‌های مربوط به وسایل و ابزارهای ساخته‌شده از سنگ

آساوی تَوَین /*asavi tavanin*/: آسیاب سنگی.

آوانه /*avana*?: سنگی استوانه‌ای شکل، صاف و باریک مخصوص نرم کردن سرمه، بدین صورت که سرمه را داخل سنگی گود می‌ریزند و با آوانه آن را نرم می‌کنند.

بانتلییر /*banatilir*/: بام غلتان، غلتک سنگی مخصوص فشرده و سفت کردن پشت بام بعد از بارندگی، این وسیله طولی حدود ۱ متر و قطری حدود ۳۰ سانتی‌متر دارد.

پلوری /*pluri*/: ناودان سنگی مخصوص هدایت آب چشمه یا پشت بام.

تَوَن نَخْتان /*tavan taxtan*/: تکه سنگ صاف و مستطیل شکلی که مشک آب و دوغ را روی آن قرار می‌دهند تا آب و دوغ خنک بماند و مشک ننگد.

تَوَن نما /*tavanma*/: تکه سنگی صاف و مستطیل شکل که از آن به عنوان سجاده استفاده می‌شود.

تَوَنی و لَداره /*tavani wladara*/: سنگی که در آن سوراخ وجود دارد و در اندازه‌های بزرگ و کوچک دیده می‌شود.

چالک /*çatak*/: سنگ گرد و گود مخصوص آب ماکیان.

چالی /*çahi*/: هاون سنگی.

سَرچال /*sarçat*/: دسته هاون سنگی.

سیرکُله /*sirakola*/: سنگ‌های دایره‌ای یا بیضی شکل کف رودخانه‌ها که مثل هیل ساو برای صاف کردن دیوارهای گلی خانه‌ها از آنها استفاده می‌کنند.

کِله /*kela*/: سنگ مزار.

هاره /*hara*/: دست آس.

هارگلیری /*haragliri*/: سنگ گرد و صاف برای خرد کردن مغز بادام، گردو و غیره.

هَسَنان /*hassan*/: سنگ صاف و کبودرنگ که از آن برای تیز کردن چاقو، تبر، داس و غیره استفاده می‌شود.

هیل ساو /*hilasav*/: وسیله‌ای سنگی، صاف و دایره‌ای یا بیضی شکل که می‌توان آن را در دست نگه داشت و برای صاف کردن دیوارهای گلی خانه‌ها از آن استفاده کرد.

۴.۴. واژه‌های مربوط به سنگ در کشاورزی و باغداری

تَلاَنَه /*tana*/: مکانی مستطیل‌شکل که با ریختن خاک پشت دیواری سنگی ساخته می‌شود و برای کاشت درختان و سبزیجات در جاهای شیب‌دار و کم‌خاک از آن استفاده می‌کنند.

قَلَات /*qate*/: قرار دادن چند سنگ روی هم به شکل قلعه در فواصل مختلف که از آن برای مشخص کردن مرز بین زمین‌های کشاورزی و باغ‌ها استفاده می‌شود.

کُپَر /*kopax*/: ماهی که گیاهان و علف‌ها در کوه‌ها زرد می‌شوند و دیگر قابل درو نیستند، تیرماه.

کُکَن /*kokan*/: ماهی که گیاهان و علف‌ها در آن می‌رسند و باید آنها را درو کرد، خردادماه.

۵.۴. واژه‌های مربوط به سنگ در دامداری

آخَرَه /*axora*/: آبخور سنگی حیوانات در کنار چشمه‌ها که دراز، استوانه‌ای، گود و روباز است.

پَچَه /*patja*/: همان کله است اما از آن برای نگهداری بز و گوسفند استفاده می‌شود.

تَوَنی‌وَلداره /*tavaniwladara*/: سنگی سوراخ‌دار که افسار اسب، قاطر و الاغ یا طناب متصل به پای بقیه حیوانات خانگی را به سوراخ آن می‌بندند.

کُزَه /*koza*/: همان کله است با این تفاوت که از آن برای نگهداری بزغاله‌ها و بره‌ها استفاده می‌شود و روی آن را با چوب و خاشاک می‌پوشانند.

کَلَه /*kala*/: طویلهٔ روباز که با دیوار سنگی محصور شده و برای نگهداری گاو و قاطر در بهار و تابستان از آن استفاده می‌شود.

۶.۴. واژه‌های مربوط به بازی‌های سنگی

پیچانی /*pijani*/: یک نوع بازی با پنج سنگ کوچک (حدوداً ۵۰ گرمی) و گرد.

تَوَن‌مَار /*tavanamare*/: نوعی بازی با سنگ که در آن سنگی را به صورت عمودی قرار می‌دهند و از فاصله‌ای دور با سنگ درک آن را هدف می‌گیرند، برخورد درک به آن

و شکسته شدنش امتیاز محسوب می‌شود.

توتی‌ولداره /*tavaniwladara*/: سنگ کوچک سوراخ‌داری که کودکان با گذراندن نخ از سوراخ آن، از آن به‌عنوان چارپا استفاده می‌کنند و به دنبال خود می‌کشند.
خوت‌تون /*hawttavan*/: یک نوع بازی که در آن هفت سنگ را به صورت عمودی پشت سر هم قرار می‌دهند و از فاصله‌ای دور با پرتاب سنگ باید همه یا تعدادی از آنها را انداخت.

قَلات /*qafate*/: قلعه‌های کوچکی که بچه‌ها هنگام بازی کردن، با سنگ‌های کوچک می‌سازند.
یانقله /*janaqola*/: خانه‌های کوچکی که بچه‌ها هنگام بازی کردن، با سنگ‌های کوچک می‌سازند.

۷.۴. سرپناه‌های سنگی طبیعی

بنکان /*bankan*/: تخته‌سنگی که روی سنگ دیگری قرار دارد ولی تا اندازه‌ای از آن جلوتر آمده و به‌عنوان سایبان در روزهای آفتابی و سرپناه در روزهای بارانی استفاده می‌شود. همچنین، به‌عنوان مخفیگاه موقتی نیز از آن استفاده می‌شود.
بنمغار /*banmayar*/: غار سنگی که نسبت به مَره از نظر طول و عرض کوچک‌تر است و حداکثر دو نفر در زیر آن جای می‌گیرند. در قدیم ریاضت‌کشان چهل روز در آنجا سکنی می‌گزیدند و روزی یک خرما می‌خوردند و بدین ترتیب به ریاضت‌کشی می‌پرداختند.

زاخُر /*zaxoz*/: تریسهٔ دنباله‌دار و طویل که جانوران کوچک مثل مار و مارمولک در آن جای می‌گیرند اما اگر حیوانات بزرگ‌تر مثل بزغال و خرگوش وارد آن شوند نمی‌توانند از آن خارج شوند.

کللان /*katalan*/: لانهٔ بز کوهی در جاهای بلند کوه در هنگام زمستان.
مَره /*mara*/: غار سنگی طویل و عریض.

۸.۴. اصطلاحات و واژه‌های متفرقهٔ مربوط به سنگ

تَقّه /*taqqa*/: صدای ناشی از برخورد سنگ‌ها با هم.
تلنای /*talnaj*/: غلتاندن تخته سنگ‌های بزرگ و گرد.

- توز /*tuz*/: در اصطلاح به معنی سرشت و ذات است.
- توزپیس /*tuzpis*/: کنایه از آدم بدنهاد و بدذات است.
- تَوَن‌تراز /*tavanroz*/: عمل غلتیدن سنگ در سرایشی و گاه برخورد آن با سنگ‌های دیگر. اصطلاحاً به معنی لجبازی است.
- تَوَن‌چِن /*tavančən*/: کسی که سنگ‌ها را می‌تراشد و آنها را به اشکال مختلف درمی‌آورد.
- تَوَنَوَعَسْری /*tavanaw fennasri*/: خطاب به کسی گفته می‌شود که هر چه از وی سؤال می‌شود جواب نمی‌دهد؛ به عبارت دیگر، خود را به نفهمی می‌زند و به جای پاسخ دادن سکوت اختیار می‌کند.
- تَوَنین /*tavanin*/: ساخته شده از سنگ. کنایه از آدم سنگدل و بی‌رحم است.
- دَوَلْگِش /*devtapof*/: پوشاندن با دِول.
- راگا /*raga*/: راه و ورودی در کوه برای عبور گله گوسفند و بز.
- راواز /*ravaz*/: راهی باریک در کوه که به صورت منفرد و نه جمعی می‌توان از آن عبور کرد.
- رِزوشُر /*rezušor*/: عبور دادن آب از میان سنگریزه‌ها برای تمیز کردن آن. در اصطلاح به معنی بررسی دقیق است.
- ساوِل /*savte*/: سبدهای چوبی که آنها را بر پشت قاطر می‌گذارند و برای حمل سنگ‌های ساختمانی از آنها استفاده می‌کنند.
- سَخْتِیار /*saxtjar*/: کسی که به راحتی می‌تواند در کوه‌ها و جاهای صعب‌العبور آنها رفت و آمد کند، کوهنورد (تقریباً).
- کُکَن /*kokan*/: کسی که کوه می‌کند، کوه‌کن.
- کو /*ko*/: توده‌ای از ستاره که با ظاهر شدن آن تقریباً در اواسط خردادماه هوا گرم و در اواسط آذرماه هوا سرد می‌شود. اعتقاد بر این است که با ظاهر شدن این توده در اواسط خردادماه زنبور عسل شروع به تولید عسل می‌کند.
- گِزْگَل /*gezgal*/: کنایه از آدم چاق و چله است.
- لَم‌دای /*lamdej*/: برآمدگی دیوار سنگی که نشانه عدم استحکام و احتمال سقوط آن است.

هارگلیری آمِن سَرَو زوانیتنه /haragliri ?amena saru zvanitna/: خطاب به کسی گفته می‌شود که از روی بغض و خشم از صحبت کردن خودداری می‌کند.

منابع

- آساطوریان، گارنیک، ۱۳۷۴، «قوم گوران»، ترجمهٔ ماریا آیوازیان، *ایران‌شناسی*، ش ۱، ص ۳۱-۶۴.
- آرانسکی، ای. ام.، ۱۳۵۸، *مقدمهٔ فقه‌اللغهٔ ایرانی*، ترجمهٔ کریم کشاورز، تهران.
- بلو، جویس، ۱۳۸۳، «گورانی و زازا»، *راهنمای زبان‌های ایرانی*، جلد دوم: *زبان‌های ایرانی نو*، ترجمهٔ فارسی زیر نظر حسن رضائی باغبیدی، تهران، ص ۵۵۵-۵۶۲.
- تابانی، حبیب‌الله، ۱۳۸۰، *وحدت قومی کرد و ماد: منشأ، نژاد و تاریخ تمدن کردستان*، تهران.
- دبیرمقدم، محمد، ۱۳۸۷، «زبان، گونه، گویش و لهجه: کاربردهای بومی و جهانی»، *ادب‌پژوهی*، ش ۵، ص ۹۱-۱۲۸.
- رخزادی، علی، ۱۳۹۰، *آواشناسی و دستور زبان کردی*، سنندج.
- طیبی، حشمت‌الله، ۱۳۸۸، *مبانی جامعه‌شناسی و مردم‌شناسی ایلات و عشایر*، تهران.
- محمدپور، احمد، ۱۳۹۲، *تجربهٔ نوسازی: مطالعهٔ تغییر و توسعه در هورامان با روش نظریهٔ زمینه‌ای*، تهران.
- معین، محمد، ۱۳۷۶، *فرهنگ فارسی*، ج ۶، تهران.
- Minorsky, V., 1920, "Notes sur la secte des Ahlé-Haqq", *Revue du monde musulman* 40, pp. 19-97.



دستور فارسی-یهودی متقدم

حامد نوروزی (عضو هیئت علمی دانشگاه بیرجند)

Paul, L., *A Grammar of Early Judaeo-Persian*, Reichert Verlag, Wiesbaden, 2013, 190 pages.

پاول، لودویک، دستور زبان فارسی-یهودی متقدم، انتشارات رایشرت، ویسبادن ۲۰۱۳، ۱۹۰ صفحه.

به تازگی، در سال ۲۰۱۳، کتابی با عنوان دستور زبان فارسی-یهودی متقدم در انتشارات رایشرت به چاپ رسیده است. مؤلف کتاب دکتر لودویک پاول یکی از متخصصان معدود پژوهش‌های فارسی-یهودی یا فارسی-عبری^۱ است.^۲ به گفته مؤلف، این کتاب ویرایش جدید، بسط‌یافته و تجدیدنظرشده‌ای است از رساله دکتری وی که در سال ۲۰۰۲ به دانشکده فلسفه دانشگاه گوتینگن با عنوان تحقیقات دستوری و زبان‌شناختی بر روی متون فارسی-یهودی متقدم (*EJP*)^۳ کنیسه قاهره^۴ ارائه شد (ص ۲۷). فارسی-یهودی (*JP*)

1) Hebrew-Persian

۲) حوزه پژوهشی متون فارسی-عبری از حوزه‌های بسیار مهم ولی مغفول‌مانده در ایران است. پژوهش‌های فارسی-عبری می‌تواند اطلاعات ارزشمندی در زمینه تحولات تاریخی و جغرافیایی زبان فارسی در اختیار پژوهشگران قرار دهد.

۳) از این پس، برای رعایت اختصار، ما نیز متون فارسی-یهودی متقدم را *EJP* می‌خوانیم.

4) *Grammatical and Philological Studies on the EJP Texts of Cairo Geniza*

گونه‌ها و گویش‌هایی از زبان فارسی است که میان اقوام یهودی ساکن ایران در زمان‌های مختلف رایج بوده و به خط عبری نوشته می‌شده است. از نظر تاریخی، فارسی-یهودی بین قرن ۸ تا ۱۳ میلادی را EJP می‌نامند. فارسی-یهودی تا قرن ۲۰ میلادی ادامه می‌یابد، اما با تغییراتی که آن را به فارسی معیار بسیار نزدیک می‌کند. متونی که در این تحقیق مورد استفاده بوده‌اند به دو دسته کلی غیردینی و دینی تقسیم می‌شوند (همان‌جا). متون غیردینی (شامل ۲ سند حقوقی، ۱۶ نامه شخصی و تجاری و ۳ کتیبه) اغلب بازتاب‌دهنده شرایط جوامع یهودی جنوب غربی ایران است که در اوایل دوره فاطمی به مصر رفته‌اند تا در حوزه مدیترانه به تجارت خود رونق بخشند. متون دینی (شامل ۱۰ تفسیر طبریه‌ای^۱، ۲ تفسیر بابلی^۲ و یک متن هالاخا^۳ نیز بیشتر متعلق به قرائان^۴ است (ص ۱۱-۱۲). قرائان فرقه‌ای از یهودیان هستند که در عراق، غرب ایران، قاهره و کریمه ساکن بوده‌اند. از میان متون فوق، نامه‌های شخصی به دلیل اینکه دارای زبان طبیعی و روزمره هستند اهمیت بیشتری دارند. در رتبه دوم، اسناد حقوقی قرار دارند که تا حدی به گونه رسمی زبان نوشته شده‌اند، اما در برخی از موارد نیز ویژگی‌های زبان روزمره در آنها قابل رؤیت است. در مرتبه سوم، متون دینی قرار دارند که یا دارای ترجمه‌های لغت‌به‌لغت و برای تحقیقات نحوی بی‌فایده هستند یا به سبک ادبی نوشته شده‌اند.

کتاب حاضر به سه فصل «واج‌شناسی، خط»^۵، «صرف»^۶ و «نحو»^۷ تقسیم می‌شود. در توضیحات ابتدایی فصل اول، نگارنده ۲۹ صامت^۸ EJP را معرفی می‌کند (ص ۲۳). اغلب این صامت‌ها با فارسی امروز انطباق دارند، به جز ۴ مورد: ʃ، ، و x^۹. پاول نیم‌مصوت w را نیز در زمره صامت‌های EJP ذکر می‌کند (همان‌جا). وی ۱۱ مصوت نیز در EJP برمی‌شمارد. از این موارد ۶ مورد در فارسی امروز دیده نمی‌شود: ، ، ، ، ɛ،

1) Tiberian Tafsir

2) Babylonian Tafsir

۳) هالاخا (Halakha) نظام حقوقی یهودیت کلاسیک و مبتنی بر تلمود بابلی است.

4) Karaites

5) phonology, writing

6) morphology

7) syntax

8) consonant

. به گفته پاول (همان‌جا) همگی واج‌هایی که در EJP وجود دارد، کاملاً با گونه‌های دیگر فارسی که در همان دوران در جنوب غربی ایران رایج بوده‌اند، انطباق دارد (همان‌جا). از آنجا که ممکن نیست نظام واجی EJP را بدون بررسی خط و شیوه نوشتاری^۱ آن بررسی کرد، مؤلف در بخش بعد، به توصیف نویسه‌های مختلف هریک از واج‌ها می‌پردازد.^۲ برای مثال، نشان می‌دهد که واج z، در نامه دندان‌اولیق، با نویسه و، در تفسیرهای قرائی، با نویسه z و گاهی g نوشته می‌شود (ص ۲۴). نویسنده در همین بخش به نشانه‌های صامت‌ها^۳ نیز می‌پردازد (ص ۲۶). «نشانه‌ها علائمی هستند که روی نویسه‌ها گذاشته می‌شود تا نویسه‌های چندصد^۴ از هم متمایز شوند» (نوروزی ۱۳۹۱: ۱۱۲؛ برای توضیحات بیشتر در این زمینه؛ نک: همان: ۱۱۱-۱۱۲). برخی از نویسه‌ها با یک رافه^۵ که همان سرکش افقی^۶ است مشخص می‌شوند. برای مثال، نویسه b با یک سرکش تبدیل به w می‌شود. به همین ترتیب، g به d، k به x و p به f تبدیل می‌شود. گاهی نیز با قرار دادن یک نقطه روی برخی نویسه‌ها صدای آن‌ها تغییر می‌کند. برای مثال نویسه g با یک نقطه تبدیل به z، s (ص) تبدیل به t، (ط) تبدیل به z (ض) یا می‌شود (ص ۲۷).

در بخش بعد، نگارنده به شکل^۷ یا علائم زیر و زبری (مانند فتحه، کسره، ضمه) در متون EJP پرداخته است. به گفته وی ۷ گونه شکل در EJP وجود دارد؛ در تفسیرهایی مانند حزقیال و سفر پیدایش، از نظام اعراب‌گذاری طبریه‌ای^۸ با ۷ علامت و در برخی از تفسیرها مانند اشعیا، از نظام اعراب‌گذاری بابلی^۹ با ۶ علامت استفاده شده است (برای توضیحات بیشتر در مورد نظام اعراب‌گذاری در متون EJP، نک: نوروزی ۱۳۹۱: ۱۱۴-۱۱۷). در این بخش، نگارنده به مسائل دیگری نیز پرداخته است، از جمله نیم‌مصوت‌ها،

1) writing

(۲) شاکد (۲۰۰۹) پیش از این در مقاله‌ای به تفصیل انواع نویسه‌های رایج در EJP را بررسی کرده بود. از آنجا که در نقاط مختلف ایران نویسه‌های متفاوتی برای برخی از واج‌ها به کار می‌رفته است، شاکد این تمایزها را مبنایی برای تقسیم‌بندی متون EJP دانسته است.

3) consonant diacritics

4) polyphonic

5) r ph

6) horizontal stroke

7) vowel diacritics

8) Tiberian

9) Babylonian

صامت‌های مشدد؛^۱ a- پایانی^۲، مصوت مرکب، فرایندهای واجی خاص^۳؛ التقای مصوت‌ها^۴؛ واج‌افزایی^۵؛ همگون‌سازی^۶؛ قلب^۷؛ خستی‌سازی واج‌های واکدار در مقابل واج‌های بی‌واک^۸؛ ادغام^۹؛ غنه‌ای‌شدگی^{۱۰}؛ تحولات واج آغازی^{۱۱} شامل مصوت‌افزایی آغازی^{۱۲}، تحول همزه آغازی به h و h آغازی به همزه^{۱۳}، تحول g آغازی به k و b آغازی به p؛ و تحولات واج پایانی^{۱۴} شامل h - و y - پایانی، y پایانی پس از n پایانی، تحول g پایانی به k تحول yd - دوم شخص جمع به yt -.

در فصل دوم، نویسنده ویژگی‌های صرفی EJP را بررسی کرده است. وی در بخش نخست پسوندهای اسم‌ساز^{۱۵} را معرفی می‌کند که شامل پسوندهای -ak، -at (عربی)، -g r، -t r/d r (h) - (سازنده اسم معنی) و -išn/-išt/-iš است. از میان این پسوندها، h - و -išn از فارسی میانه بازمانده‌اند و در متون کهن فارسی به ندرت دیده می‌شوند. در بخش‌های بعدی کتاب، مباحث زیر مطرح شده است: اسامی خاص^{۱۶}؛ مقوله‌های صرفی: جنس^{۱۷}؛ اصطلاحات خویشاوندی^{۱۸}؛ معرفگی^{۱۹}؛ اسامی معنی^{۲۰}، - وحدت و نکره^{۲۱}؛ - تخصیص^{۲۲}؛ - همراه با صفت‌های کمیت‌نما^{۲۳}. هیچ‌یک از موارد فوق تفاوتی با گونه‌های دیگر فارسی رایج در آن دوران ندارد. در بخش بعد، مؤلف به شمار^{۲۴} در EJP می‌پردازد. وی در مرحله نخست پسوندهای جمع^{۲۵} را بررسی می‌کند، شامل -ih، -n، -y n، -ih n، -ag n و -h. از میان این پسوندها، -ih از دوره میانه در EJP باقی مانده است. y n - نیز مانند فارسی معیار تنها در واژه‌های معدودی مانند سالیان

- | | | |
|-------------------------|--|------------------------------------|
| 1) geminated consonants | 2) word-final -a | 3) specific phonological processes |
| 4) hiatus | 5) epenthesis | 6) assimilation |
| 7) metathesis | 8) neutralization of voiced vs. unvoiced | |
| 9) elision | 10) nasalization | 11) anlaut |
| 12) prosthesis | | |

(۱۳) psilosis در اصل، تحولی آوایی است که در آن صامت h آغازی حذف می‌شود.

- | | | |
|-------------------------------------|---------------------------------------|------------------|
| 14) auslaut | 15) noun-building suffixes | 16) proper names |
| 17) inflectional categories: gender | 18) kinship terms | 19) definiteness |
| 20) abstract nouns | 21) the - of indefiniteness and unit | |
| 22) the - of specificity | 23) the - with quantifying adjectives | |
| 24) number | 25) plural suffixes | |

کاربرد دارد. پسوند -ih n از ترکیب دو پسوند -ih و -n به وجود آمده است. این پسوند جمع ترکیبی در برخی متون فارسی دیگر نیز دیده می‌شود (در این مورد، نک: صادقی و حاجی‌سیدآقایی (۱۳۸۹)). نویسنده، در ادامه، دو مبحث توزیع معنایی -n و -ih^۱ و اسم‌های جمع و جنس^۲ را مطرح می‌کند. در بخش بعد، نویسنده به مباحث مختلف مربوط به صفت و قید می‌پردازد، مانند صفت، وجه وصفی، حرف اضافه^۳؛ و پسوندهای صفت‌ساز^۴ که شامل -n، -g، -mand، -s است. از میان این پسوندها، -mand از دوره میانه در EJP باقی مانده است. نویسنده مبحث تفضیل^۵ صفت را در بخش‌های زیر بررسی کرده است: تفضیل با پسوند -تر؛ صفات تفضیلی تاریخی^۶ مانند به، مه، که، بیش؛ صفات تفضیلی بدون مفهوم تفضیل (مانند کاربرد پیش‌تر در معنای قید زمان (= اول)، ساخت‌های صفت تفضیلی^۷؛ ساخت‌های تفضیلی در عبارات ترجمه‌شده از عبری. بخش اخیر تنها در متون تفسیری قابل بررسی است. زیرا در متون دیگر از زبان روزمره استفاده می‌شود و مسئله ترجمه‌ای بودن زبان در آنها وجود ندارد. در بسیاری از ساخت‌های صرفی و نحوی متون تفسیری، تأثیر صرف و نحو زبان عبری مشهود است، به همین دلیل این متون از نظر بررسی زبان فارسی کم‌ارزش‌تر از متون دیگر هستند؛ اما از دیدگاه قواعد و فرایندهای ترجمه بسیار جالب به نظر می‌آیند. نویسنده در انتهای بخش صفت، مبحثی را هم به صفت عالی^۸ اختصاص داده است.

مباحثی که در بخش قید مطرح می‌شود عبارتند از قیدها با پسوند -h، قیدهای مکان، زمان و حالت. پسوند قیدساز -h از فارسی میانه در EJP باقی مانده است. این پسوند در اواخر دوره میانه به عنوان پسوند جمع نیز به کار رفته و علامت جمع «-ها» در فارسی امروز نیز بازمانده از همین پسوند است.

در بخش بعد، نویسنده مبحث شمار را طرح می‌کند که موارد زیر را دربرمی‌گیرد: اعداد اصلی^۹، اعداد ترتیبی^{۱۰}، اعداد کسری^{۱۱}، تاریخ‌ها و سال‌ها. از موارد فوق، تنها دو

1) semantic distribution of - n and -ih

2) plural and collective nouns

3) adjective, participle, preposition

4) adjective-building suffixes

5) comparison

6) historical comparatives

7) comparative constructions

8) superlative

9) cardinal numbers

10) ordinals

11) fractions

مورد اخیر با فارسی معیار تفاوت دارد، زیرا سال‌ها و تاریخ‌ها جزء اعلام زبان عبری محسوب و طبق تقویم یهودی تنظیم می‌شوند. سه مورد اول که مربوط به بحث اعداد است با فارسی معیار انطباق دارد.

در بخش بعد، نویسنده مبحث مهم ضمائر^۱ را مطرح می‌کند. در این بخش موارد زیر بررسی شده است: ضمائر شخصی^۲، که به ترتیب اشخاص عبارت است از *aman*، *y*، *t*، *m* (n)، *š n*، *šum* (n)؛ ضمائر پی‌چسبی^۳، که به ترتیب اشخاص، عبارت است از *m* (n)، *-(i)t*، *-(i)š*، *-(i)n*، *-t*، *-iš n*، نویسنده، با تمرکز بیشتر بر ضمائر پی‌چسبی، مسائل زیر را در مورد این ضمائر مطرح می‌کند: ساخت ضمائر پی‌چسبی پس از صامت؛ ساخت ضمائر پی‌چسبی پس از مصوت؛ مقایسه ضمائر پی‌چسبی در EJP، فارسی میانه و فارسی نو متقدم. مبحث بعدی ضمائر، انعکاس و دوسویگی^۴ است. بحث انعکاس در موارد زیر خلاصه می‌شود: کاربرد *x štan* به جای *x^w štan*؛ کاربرد *š tan i x^w* به جای *x^w štan*؛ و نقش‌های^۵ ضمیر انعکاسی، شامل مفعول مستقیم^۶، متمم پیشیند یا پسیند^۷، متمم ملکی^۸، متمم تأکیدی^۹. سپس نویسنده دو گونه ضمیر دوسویه را در EJP معرفی می‌کند: *yak yak* و *yak d gar*. مورد اول با فارسی معیار مشترک ولی مورد دوم تا حدی با آن متفاوت است. در پایان، نویسنده تحت عنوان «ضمائر دیگر»، ضمائر کمیت‌نما^{۱۰}، ضمائر نامعین^{۱۱}، ضمائر پرسشی^{۱۲} و ضمائر اشاره‌ای^{۱۳} را بررسی می‌کند. ضمائر کمیت‌نما شامل *andak*، *hamag n*، *hama* و *hamag n* است. مورد اخیر، به دلیل وجود علامت جمع *n* - که از دوره میانه باقی مانده است، با فارسی معیار متفاوت است. ضمائر نامعین عبارتند از *hiz*، *ihiz*، *(z)*، *kas* و *yak*. دو مورد اول یعنی *hiz* و *ihiz* گونه‌هایی از «چیز» هستند که در بخش واج‌افزایی نیز مطرح شده بودند و نشان‌دهنده اضافه شدن واج *h* میان ضمیر و پی‌چسب *-iz* هستند. ضمائر

-
- | | | |
|--------------------------------------|----------------------|--------------------------|
| 1) pronouns | 2) personal pronouns | 3) enclitic pronouns |
| 4) reflexivity and reciprocity | 5) functions | 6) direct object |
| 7) pre- or postpositional complement | | 8) possessive complement |
| 9) emphatic complement | 10) quantifying | 11) indefinite |
| 12) interrogative | 13) demonstrative | |

پرسشی عبارتند از *kādām*, *čirā*, *čē*, *čūn*. در این موارد، تنها *kādām* با تلفظ فارسی امروز متفاوت و به تلفظ فارسی میانه نزدیک است. ضمائر اشاره‌ای نیز شامل *ān*, *ēn* و *ānān* است که تفاوتی با گونه معیار فارسی ندارند.

در بخش بعد، نویسنده مبحث بسیار مهم صرف فعل را مورد بررسی قرار داده است. در این بخش، موارد زیر بررسی شده است: ساخت ماده^۱؛ افعال باقاعده^۲؛ ماضی‌سازها^۳ شامل پسوندهای *-īd*، *-ist*، *-ād* و *-d*؛ و افعال بی‌قاعده^۴. در بخش آخر، نویسنده سعی نموده انواع بی‌قاعدگی‌ها را در طبقه‌بندی‌های منسجم ارائه کند؛ برای مثال، ماده ماضی با *-īd* و ماده مضارع با *-āy* (مانند افزودن، افزای)، ماده ماضی با *-ft* ماده مضارع با *-b* (مانند کوفت، کوب) و غیره. در هیچ‌یک از بخش‌های بالا نکته دستوری جدیدی دیده نمی‌شود و همه موارد با فارسی معیار انطباق کامل دارد. در قسمت بعد، نویسنده به بررسی جداگانه ماده‌های ماضی^۵ می‌پردازد. در این قسمت، نگارنده مطالب زیر را مطرح می‌کند: کاربرد *-īd* به جای *-ād* (مانند *uftīd* به جای *uftād* که در برخی از متون کهن فارسی مانند *طبقات/الصوفیه* نیز دیده می‌شود)؛ کاربرد *-ist* به جای *-īd* (مانند *dawīst* به جای *dawīd* که در برخی متون فارسی مانند *قرآن قدس* نیز دیده می‌شود)؛ و تفاوت‌های آوایی افعال EJP با فارسی نو. همان‌گونه که روشن است، ساخت برخی از ماده‌های ماضی که در EJP بررسی شده با فارسی معیار متفاوت است. در انتهای قسمت ماده‌های فعلی، نویسنده به ماده‌های فعلی موجود در ساخت‌های اسمی یا ساخت‌های اسمی مشتق از فعل مانند گرفتار، کوبه و نظیر آن می‌پردازد که اسمی‌ای هستند که با استفاده از ماده ماضی (گرفت + -ار) یا ماده مضارع (کوب + -ه) ساخته شده‌اند. در این قسمت تفاوتی میان EJP و فارسی معیار مشاهده نمی‌شود.

در بخش بعد، نویسنده به معرفی پیشوندهای فعلی^۶، ادوات فعلی^۷ و پسوندهای فعلی^۸ می‌پردازد. پیشوندهای فعلی شامل *abār*، *abāz* و *andar* می‌شود که صورت‌های

1) stem formation

2) regular verbs

3) past formatives

4) irregular verbs

5) past stems

6) verbal prefixes

7) verbal particles

8) verbal suffixes

کهنه‌تر باز، بر و در هستند. ادوات فعلی عبارتند از (ha)mē (استمراری) ^۱، be (تأکیدی) ^۲، (h)ē (ترغیبی) ^۳، na/nē (نفی) ^۴، ma (نهی) ^۵. از این میان، ادات ترغیبی (h)ē، که از hēb فارسی میانه مانوی یا (w)ē فارسی میانه زردشتی باقی مانده است، به فارسی نو معیار نرسیده و تنها در EJP مشاهده می‌شود. در نهایت، تنها پسوند فعلی بررسی‌شده در این بخش، پسوند (h)ē- است که نشان می‌دهد فعل ماضی یا مضارع غیرمحقق ^۶ است. این پسوند در متون فارسی نو نیز فراوان یافت می‌شود.

نویسنده در بخش بعدی به بررسی وجه وصفی ^۷ در EJP می‌پردازد. وی ۶ نوع وجه وصفی در EJP نشان می‌دهد (ص ۱۱۷): وجه وصفی مضارع معلوم ^۸ با پسوند ā- (مانند rawā)، وجه وصفی مضارع معلوم با پسوند anda- (مانند sawanda)؛ ماده ماضی ساده ^۹ (مانند kuštān «کشته‌ها، کشتگان»؛ obastān «اوبسته‌ها، اوبستگان»؛ وجه وصفی ماضی ^{۱۰} با a- (مانند padirifta «پذیرفته»)، اسم مصدر ^{۱۱} با -dār/-tār- (مانند pursidār «پرسیدار، پرسش») و اسم مصدر با -agī- (مانند nimūdagī kerd «نموده کرد، نمود، نشان داد»). از میان این گونه‌های متنوع وجه وصفی، برخی در فارسی معیار وجود دارند، مانند وجه وصفی مضارع معلوم با ā- و anda-؛ برخی نیز در برخی متون کهن فارسی به کار رفته‌اند، مانند اسم مصدر با -dār/-tār- که در قرآن قدس به کرات به کار رفته است. البته لازم است ذکر شود که به نظر می‌رسد صورت صحیح این پسوند ā- باشد که به ماده ماضی افزوده شده است. برخی از وجوه وصفی نیز در فارسی نو دیده نمی‌شوند، یعنی ماده ماضی ساده که همان وجه وصفی ماضی ایرانی باستان است و اسم مصدر با -agī- که از گذشته تا امروز در فارسی تاجیکی رایج بوده است.

در بخش بعد (ص ۱۱۸-۱۲۵)، نویسنده به ساخت فعل در زمان‌ها و وجوه مختلف می‌پردازد. وی این بخش را با شناسه‌های فعل مضارع ^{۱۲} آغاز می‌کند، که به ترتیب مشخص، عبارتند از om-، -ī-، -ed-، -ēm-، -ēd- (یا -ēt- یا -ē-)، -end-، سپس این شناسه‌ها را

1) durative/progressive

2) emphasizing

3) hortative

4) negative

5) prohibitive

6) irrealis

7) participle

8) present active participle

9) plain past stem

10) past participle

11) verbal noun

12) present indicative

با شناسه‌های فعل مضارع در فارسی میانه و فارسی امروز قیاس می‌کند. در ادامه، کاربرد فعل مضارع با (ha)mē و be بررسی شده است. در انتها نیز چند نمونه از کاربرد وجه وصفی ā-dar به جای فعل مضارع نشان داده شده است؛ برای مثال، firistā hom (ص ۱۲۱) به جای «می‌فرستم». البته این ساختی است که، تحت تأثیر ترجمه، از متن عبری وارد ساخت فعلی فارسی شده است (همان‌جا). پس از فعل مضارع، نویسنده به مباحثی دربارهٔ وجه التزامی^۱ می‌پردازد. به گفتهٔ نویسنده، وجه التزامی فارسی میانه در صیغهٔ سوم شخص مفرد (-ād) در EJP حفظ شده است (ص ۱۲۲). البته این ساخت در فارسی کهن نیز در مفهوم دعا کاربرد داشته است (مانند باد، کُنَاد). اما مفهوم التزام را از دست داده است. البته یک مورد از کاربرد صیغهٔ اول شخص مفرد فعل التزامی دورهٔ میانه نیز به صورت x[i]rām (به معنی «شاید بخرم») در نامهٔ دندان‌اولیق دیده شده است (همان‌جا). در ادامه، نویسنده ساخت‌های فعلی زیر را نیز مورد بررسی قرار می‌دهد: امری^۲، نهی^۳، آینده^۴ و مضارع غیرمحقق^۵، که هیچ‌یک با فارسی معیار تفاوتی ندارند. سپس نویسنده به ویژگی‌های ساخت ماضی در EJP می‌پردازد. نخست مانند ساخت مضارع، شناسه‌های فعل ماضی ساده^۶ بررسی می‌شود، که به ترتیب شخص، عبارتند از -om، -ī، -∅، -ēm، -ēd (یا -ēt یا -ē-)، -end (یا -and یا -an). سپس مسئلهٔ بازتاب ارگتیویتهٔ فارسی میانه^۷ در EJP مورد بررسی قرار می‌گیرد. به تصریح پاول (ص ۱۲۷)، EJP مانند فارسی معیار، زبانی کاملاً فاعلی-مفعولی است. اما وی برخی از کاربردهای ماضی ساده را شبیه ساخت ارگتیو در دورهٔ میانه می‌داند. برای مثال، nbyšt ūn nīm «نبیشت (نوشت) این ناما (نامه)» که به نظر پاول «نوشت» دارای مفهوم مجهول «نوشته شد» و بنابراین شبیه ساخت ارگتیو است (همان‌جا). سپس مانند فعل مضارع به کاربردهای فعل ماضی با (ha)mē و be می‌پردازد، که در این موارد، تفاوتی میان EJP و فارسی معیار دیده نمی‌شود. در قسمت بعد، زمان‌های ماضی مرکب^۸ بررسی شده است. به گفتهٔ نویسنده، دو نوع زمان ماضی مرکب در EJP وجود دارد: مضارع و ماضی

1) subjunctive

2) imperative

3) prohibitive

4) future

5) present irrealis

6) simple past

7) MP ergativity

8) compound past tenses

کامل^۱. هریک از این ساخت‌ها می‌تواند با مادهٔ ماضی ساده (بدون a- پایانی) یا صفت مفعولی (با a- پایانی) به علاوهٔ صیغهٔ متناسب فعل کمکی بودن شکل بگیرد (ص ۱۳۱). برخی از ساخت‌هایی که نویسندگان آنها را بررسی کرده عبارت است از مضارع کامل با مادهٔ ماضی ساده (مانند bud hast «بود هست، بوده است»)، مضارع کامل با صفت مفعولی a-دار (مانند bwdh hst «بوده هست، بوده است»)، ماضی بعید^۲ با مادهٔ ماضی ساده (nibišt bud «نوشت بود، نوشته بود»)، ماضی بعید با صفت مفعولی a-دار (nibišta bud «نوشته بود»). در قسمت بعد به ساخت فعل مجهول^۳ پرداخته شده است. نویسندگان دو نوع ساخت مجهول در EJP نشان می‌دهد: ۱) مجهول با مادهٔ مضارع و پسوند مجهول‌ساز -ih که بازمانده از پسوند مجهول‌ساز h- دورهٔ میانه است؛ ۲) مجهول ترکیبی^۴ با فعل کمکی madan (ص ۱۳۶). از این دو نوع مجهول تنها نوع دوم در متون کهن فارسی نو دیده می‌شود و نوع اول به فارسی نو معیار راه نیافته است. در قسمت بعد، فعل سببی یا واداری^۵ مورد بررسی قرار گرفته است. فعل سببی در EJP از مادهٔ مضارع به علاوهٔ پسوند -en یا n- ساخته می‌شود (ص ۱۳۷). پسوند -en بازمانده از پسوند سببی‌ساز n- دورهٔ میانه است که در فارسی معیار تبدیل به n- شده است. در قسمت بعد، افعال وجودی^۶ بررسی شده است، که به ترتیب شخص، عبارت است از hast, h, hom (شمال شرقی)، hest (جنوب غربی)، h d, h m (یا h t)، hend (یا hand) (ص ۱۳۸). صورت این افعال شبیه دورهٔ میانه است. در فارسی امروز، غیر از صیغهٔ سوم شخص مفرد hast در بقیهٔ صیغه‌ها h آغازی افتاده است. اما در برخی متون کهن فارسی مانند قرآن قدس و تفسیر نسفی نیز افعال وجودی بدون حذف h آغازی به کار رفته‌اند. در قسمت بعد، افعال وجهی^۷ بررسی شده‌اند که عبارتند از (a)b yist، (a)b yed، d n-، x^w stan، x^w h-، d nistan و taw nistan و taw n-، š hist، š hed، š yed، sazidan.

1) present and past perfect

2) pluperfect

3) passive

4) periphrastic passive

5) causative

6) substantive verbs

7) modal verbs

در نهایت، باید گفت کتاب حاضر گرچه پژوهشی مقدماتی در حوزه متون فارسی-یهودی است، اما با توجه به خلأ چشمگیری که در این حوزه وجود دارد، می‌تواند تا حدی نیازهای تحقیقاتی پژوهشگران را پاسخ دهد.

منابع

نوروزی، حامد، ۱۳۹۱، «معرفی و بررسی برخی ویژگی‌های اسفار خمسه لندن (قدیمی‌ترین ترجمه تاریخدار تورات به فارسی-عبری)»، پژوهش‌های ایران‌شناسی، س ۲، ش ۲، (پاییز و زمستان)، ص ۱۰۵-۱۲۳.
صادقی، علی‌اشرف و حاجی‌سیدآقایی، اکرم‌السادات، ۱۳۸۹، «برخی نشانه‌های نادر جمع در زبان فارسی»، دستور، (ویژه‌نامه نامه فرهنگستان)، ش ۶، ص ۵۴-۷۶.

Shaked, Sh., 2009, "Classification of Linguistics Features in Early Judaeo-Persian Texts", *Exegisti monumenta, Festschrift in Honour of Nicholas Sims-Williams*, ed. W. SUNDERMAN et al., Wiesbaden, pp. 449-461



رضایی، مریم، دینکرد چهارم (آوانویسی، ترجمه، واژه‌نامه)، زیر نظر سعید عریان، نشر علمی، تهران، ۱۳۹۳، ۲۱۸ صفحه.

از میان کتاب‌های نُه‌گانه دینکرد، کتاب چهارم کوتاه‌ترین آنها به شمار می‌آید. این کتاب منتخبی از آیین‌نامه آذرفرنبغ فرخزادان است که مطالب آن مشابه کتاب سوم دینکرد اما جنبه جدلی و منطقی آن ضعیف‌تر است. موضوعات این کتاب عبارت‌اند از شرح آفرینش امشاسپندان، ذکر اسامی شاهان حامی دین مزدیسنا، موجودات گیتی و خویشکاری آنها، زمان بیکران و کرانمند، کنش و زمان وقوع کنش، پرسش‌هایی درباره محدود یا نامحدود بودن خداوند، ستاره‌شناسی و طالع‌بینی، درست فرا گرفتن اوستا و زند، برخی قوانین جزایی و ...

این کتاب در چند بخش تدوین شده است. نویسنده در مقدمه، به طور مختصر، به ادبیات پهلوی، کتاب‌های متعدد دینکرد، گردآورندگان و نیز نسخ خطی موجود آن می‌پردازد. او در پایان مقدمه، پیشینه‌ای از این تحقیق، همچنین فهرستی از مقاله‌ها و کتاب‌های چاپ‌شده درباره دینکرد را ارائه می‌دهد. بخش دوم کتاب، آوانوشت، متنی انتقادی است که بر اساس متن پهلوی مَلَن^۱ و با مقایسه سه نسخه مدن، سَنجانا^۲ و دَرَسَدِن^۳ تهیه شده است. آوانویسی به شیوه مکنزی صورت گرفته، با این تفاوت که به جای دو نشانه نوشتاری o و e نشانه‌های u و i آمده‌اند. بخش بعدی به ترجمه فارسی

1) MADAN
2) SANJANA
3) DRESDEN

محموداف، م. و همکاران، فرهنگ گویش‌های جنوبی زبان تاجیکی، پژوهشگاه فرهنگ فارسی-تاجیکی، سفارت جمهوری اسلامی ایران در تاجیکستان، دوشنبه، ۲۰۱۲، ۹۴۶ صفحه.

گویش‌ها و لهجه‌های تاجیکی را از ابتدای پژوهش و بررسی آنها به چندین شیوه متفاوت تقسیم‌بندی کرده‌اند. در قدیم‌ترین این تقسیم‌بندی‌ها که به سال ۱۹۳۰ باز می‌گردد، بر پایه ویژگی‌های زبانی، تمام گویش‌های تاجیکی به دو شاخه شمالی و جنوبی تقسیم شد. در پی رشد دانش زبان‌شناسی و مطالعات بیشتر در سال ۱۹۶۰، لهجه‌های تاجیکی را به سه گروه شمالی - اکثراً در شمال تاجیکستان و ازبکستان؛ مرکزی - در ورزاب و حصار؛ و جنوبی تقسیم کردند. اما، بنا بر نظر راستارگویی^۱ گویش‌های تاجیکی را می‌توان به چهار گروه شمالی، مرکزی، جنوبی، و جنوب شرقی تقسیم کرد. گروه جنوبی در مرکز و جنوب تاجیکستان یعنی در آمودریا، وحش، و کافرناهان گسترش یافته است. در مجموع، این گروه در این محدوده‌های جغرافیایی رواج دارد: در شمال شرق، تا محله‌های تاجیک‌نشین ناحیه جیرگاتال؛ در شرق، تا بدخشان؛ در جنوب، تا سرحد افغانستان؛ و در غرب، تا وادی حصار.

اختصاص دارد، که بنا به تصریح نویسنده، در این بخش سعی بر آن بوده که هم مطابقت با متن پهلوی رعایت شود و هم ساختار جمله روان باشد، اما به دلیل تفاوت در نحو فارسی میانه و نو و نیز دشواری بیان دینکرد چهارم، برخی مواقع، این تطابق و همخوانی کم‌رنگ‌تر شده است؛ علاوه بر اینکه در برخی دیگر از موارد نیز واژه‌های پهلوی متن تحت تأثیر فارسی نو تغییر معنایی یافته‌اند. در بخش دیگر، متن پهلوی، تصویر کتاب چهارم دینکرد از نسخه مدن، آمده است. در بخش بعدی، واژه‌نامه کتاب ارائه شده است. در این واژه‌نامه که با ذکر شماره صفحه متن پهلوی همراه است، به واژه‌هایی پرداخته شده که در دینکرد چهارم دارای معانی ویژه هستند؛ از این رو، از آوردن واژه‌های پرسامد و آشکار صرف‌نظر شده است. دو نمایه، شامل نمایه اسامی خاص افراد و نمایه مکان‌ها با ذکر شماره صفحه متن پهلوی، و نیز کتابنامه فارسی و لاتینی پایان‌بخش کتاب است.

لیلا نوری کشتکار

Махмудовб, М. Другие, Фарҳанг Гӯишҳои Ҷанубии Забони Тоҷикӣ, Пажӯҳишгоҳи Фарҳанги Форсӣ-Тоҷики, Сафарати Ҷумҳурии Ислонии Эрон дар Тоҷикистон, Душанбе, 2012, 946 страниц.

1) Растрогуева

شده است. بخش‌های متعدد این فرهنگ عبارت‌اند از: سرسخن، به قلم سفیر جمهوری اسلامی ایران در تاجیکستان که، شرح کوتاهی است از تاریخچه علم زبان‌شناسی و گویش‌شناسی در مفهوم عام آن، همچنین معرفی اجمالی زبان‌شناسان و دانشمندان روسی که نقشی در شناساندن زبان‌ها و گویش‌های ایرانی داشته‌اند. مقدمه، که به تاریخچه مطالعات گویش‌شناسی در تاجیکستان و معرفی شاخه‌های گوناگون گویش‌های تاجیکی اختصاص دارد و در آن، نویسندگان روش کار و هدف از تدوین این فرهنگ را شرح داده‌اند. پایان‌بخش این مقدمه شرح کوتاه‌نوشت‌های به‌کاررفته در این فرهنگ است.

ساختار این فرهنگ بدین ترتیب است:

— تمام تکواژها، چه مستقل و چه غیرمستقل، به استثنای پسوندها، به ترتیب الفبایی مدخل شده‌اند.

— ستاک یا صورت خام کلمه مدخل قرار گرفته و سپس کلمه‌های مشتق‌شده از آن مدخل، پس از آن، به ترتیب الفبایی آمده‌اند.

— برای اسامی، صورت مفرد و برای افعال، صورت مصدر به عنوان مدخل آمده است.

— در صورتی که یک مدخل معانی متفاوتی داشته باشد، آن معانی با ذکر شماره مشخص شده‌اند.

گروه جنوبی خود دارای زیرشاخه‌هایی بدین قرار است: رشتی، کولابی، راغی و بدخشانی که هر کدام از اینها نیز دارای زیرشاخه‌های دیگری است.

شاخه رشتی در حاشیه سمت راست وادی رشت و همچنین در قراتگین پایین تکلم می‌شود. شاخه کولابی خود به چهار زیرشاخه کولابی شمالی، کولابی جنوبی، کولابی غربی و کولابی حصار تقسیم می‌شود. کولابی شمالی در حوضه بالا و میانه سیردریا یعنی در قسمت شمالی و شمال شرقی منطقه کولاب رواج دارد. کولابی جنوبی در جنوب شرق منطقه کولاب و منطقه شورآباد رایج است. کولابی غربی در کرانه دریای وّخش و در شهر دَنغره تکلم می‌شود. دایره انتشار کولابی حصار چنین است: در کرانه راست دریای وّخش، قشلاق‌های اطراف حوضه کافرنهان و در مناطق کوهستانی غازی‌ملک و باباتاغ. حوزه کاربرد شاخه راغی در قسمت جنوبی منطقه کولاب در میان برخی از ساکنان ناحیه شورآباد است. شاخه بدخشانی در روستای غاران و ده‌های تاجیک‌نشین مناطق ایشکاشم و وّخان در مناطق کوهستانی بدخشان گسترش یافته است.

این کتاب که به واژگان گویش‌های جنوبی تاجیکی می‌پردازد به خط سیریلیک تاجیکی نوشته شده و مطابق با ترتیب الفبایی آن تدوین

اسم، ضمیر، صفت و انواع آن، قید و... نشده است.

مجید طامه

مولایی، چنگیز، *آبان‌یشت (سرود اوستایی در ستایش اردوی سورا ناھید)*، مرکز دائرةالمعارف بزرگ اسلامی، تهران، ۱۳۹۲، ۳۷۰ صفحه.

پنجمین یشتِ اوستا موسوم به *اردوی سوریانویش*، که در منابع متأخر به *آبان‌یشت* معروف شده است، به ستایش و بزرگداشت اردوی سورا ناھید، ایزدبانوی آب‌ها و باروری و خیر و رفاه و آبادانی، اختصاص دارد و سومین یشت بلند اوستا به شمار می‌رود. *آبان‌یشت* که از ۳۰ کرده و ۱۳۳ بند تشکیل شده است، به لحاظ مضمون و محتوا همچنین تنوع مطالب و ساختار ویژه‌اش، در میان یشت‌های کهن از امتیازی خاص برخوردار است. *آبان‌یشت*، که به لحاظ زبان استوار و پرصلابت خود همواره توجه زبان‌شناسان و علمای فقه‌اللغه را به خود جلب کرده است، از یکسو کهن‌ترین قطعات حماسی برجای‌مانده از ایران باستان را در بر دارد و کامل‌ترین صورت روایات افسانه‌ای مربوط به تاریخ روایی ایران با نظم خاصی در آن گزارش شده است و از سوی دیگر مشتمل است بر عالی‌ترین قطعات غنائی در توصیف یکی از

— کلمات هم‌آوا نیز با ذکر شماره‌ای که در بالای هر مدخل آمده متمایز شده‌اند.

— کلمات و عباراتی که در همه گویش‌های جنوبی به کار می‌روند بدون ذکر نام محل کاربرد آمده، اما اگر گونه‌های آوایی متفاوتی داشته باشند محل کاربرد آن گونه‌ها ذکر شده است.

— در صورتی که کلمه‌ای در همه گویش‌ها تفاوت آوایی داشته باشد، صورت ادبی آن کلمه مدخل شده و همه صورت‌های دیگر با ذکر محل کاربرد ذیل آن آمده است.

— کلماتی که هم به طور مستقل و هم در ترکیبات به کار می‌روند هر دو صورت آنها ذکر شده است؛ بدین ترتیب که نخست صورت مستقل و سپس شکل ترکیبی واژه ذکر می‌شود. — برای کلماتی که فقط در ترکیب‌ها دیده می‌شوند، بر پایه جزء اول ترکیب مدخل‌گزینی شده است.

— عبارات و اصطلاحات نیز با توجه به کلمه اصلی به‌کاررفته در آنها ذیل مدخل متناسب با آن کلمه آمده است.

— به ریشه‌شناسی مدخل‌ها توجه نشده، اما برای وام‌واژه‌های روسی یا برخی کلمات بین‌المللی، صورت اصلی آنها ذکر شده است.

— در این فرهنگ، اشاره خاصی به ویژگی‌های صرفی و واژگانی مدخل‌ها از قبیل

بررسی انتقادی نسخه چاپی گلدیزر و ضبط دست‌نویس‌هایی بود که او، با دقت و وسواس علمی، تفاوت‌های آنها را در حاشیه متن اصلاح‌شده خود ثبت کرده است. او کوشیده است تا هر بند اوستایی با ترجمه فارسی و تفصیل نسخه‌بدل‌های آن در یک صفحه ارائه شود، اما در برخی موارد، به دلیل طولانی بودن بند (مانند بندهای ۹، ۳۴، ۵۰، ۱۳۰)، بخشی از مطالب به صفحه بعد منتقل شده است. آوانویسی متن اوستایی به شیوه هوفمان ارائه شده است.

بخش دوم کتاب را یادداشت‌ها تشکیل می‌دهد که از تفصیل بیشتری برخوردار است و بخش عمده این پژوهش را به خود اختصاص داده است. در این بخش، مؤلف تمامی تعابیر و آراء محققان اوستا در خصوص تصحیح متن و ترجمه، معانی و ریشه‌شناسی واژه‌ها و توجیه مسائل نحوی *آبان‌یشت* را با رویکردی انتقادی بررسی کرده و دلایل ضعف و قوت آنها را نشان داده و سپس پیشنهادهاى خود را با مستندات ارائه کرده است. او همچنین یادداشت‌هایی را نیز در زمینه ریشه‌شناسی، ساخت‌واژه، تحولات آوایی، نکات دستوری، برخی از اعلام اوستایی و سایر مسائل و مباحثی که به لحاظ دین‌شناسی و زبان‌شناسی حائز اهمیت بودند، فراهم آورده و در اختیار

ایزدبانوان کیش کهن ایرانی. بخش‌هایی از *آبان‌یشت* احتمالاً از یشت‌های دیگر اقتباس شده است، از جمله برخی بندهای آن قابل انطباق با *آردیشت*، هفدهمین یشت اوستا است. به عقیده کریستنسن، این یشت در دوره هخامنشی تدوین نهایی یافته است.

این کتاب حاصل کوشش نویسنده است در باب تصحیح و پیرایش متن این سرود بلند اوستایی و شرح و گزارش آن با مراجعه به تحقیقات و تتبعات دانشمندان و متخصصان فقه‌اللغه ایرانی. او همچنین سعی کرده است از دستاوردهای علمی علمای ادیان و مذاهب و پژوهشگران تاریخ و جغرافیا و فرهنگ و اساطیر ایران بهره بگیرد. این کتاب از یک مقدمه و دو بخش تشکیل شده است.

در مقدمه، پس از معرفی *آبان‌یشت*، دست‌نویس‌ها و مهم‌ترین ترجمه‌های آن به زبان‌های اروپایی، درباره معنی و ریشه‌شناسی نام اردوی‌سور آنها، پیشینه پرستش این ایزدبانو در دوره هندوایرانی، و گسترش و رواج آیین او در ایران، ارمنستان، لیدی، پونتوس و کاپادوکیه بحث شده است.

در بخش اول، آوانویسی متن ویراسته *آبان‌یشت* و ترجمه فارسی آن آمده است. همان‌گونه که مؤلف در پیشگفتار کتاب تصریح کرده است، اساس کار او در تصحیح این متن

که به سبکی فوق‌العاده شاعرانه و رمزی سروده شده، قدیم‌ترین بخش اوستا و مشتمل بر ۱۷ سرود از زردشت است که در قالب پنج گاه شکل گرفته و هسته مرکزی یسن‌ها را تشکیل می‌دهد. این پنج گاه شامل گاه‌های ۲۸ تا ۳۴، ۴۳ تا ۴۶، ۴۷ تا ۵۰، ۵۱ و ۵۳ است که در اوستای جدید دومین تا پنجمین گاه به ترتیب به نام واژه‌های آغازین خود شناخته می‌شوند. این پنج گاه عبارت‌اند از *آهونود*^۲؛ *اُشتود*^۳؛ *سپنتمد*^۴؛ *وهُوخشتره*^۵؛ و *وهیشتویشت*^۶. شانزده سرود چهار گاه نخست به منظور خواندن در مراسم رسمی سروده شده‌اند و به مفهوم دقیق کلمه، مجموعه‌ای عبادی-آیینی را تشکیل می‌دهند؛ اما سرود هفدهم که تنها سرود پنجمین گاه است به گونه ادبی دیگری تعلق دارد و نوعی پیوست به نظر می‌رسد.

مضمون اصلی گاه ۵۱ خشتره (xšaθra-) یعنی «نیرو و قدرت» است. خشتره به عنوان ویژگی فرمانروای مینو و گیتی و نیز خصوصیت فرد روحانی و همه پرهیزکاران و درستکاران، همواره میان آسمان و زمین در

پژوهشگران قرار داده است. این یادداشت‌ها از روی شماره‌هایی که در ترجمه فارسی بندها، در بالای واژه‌ها یا در پایان جمله‌ها قید شده‌اند، با ذکر شماره بند مورد بحث تنظیم شده‌اند.

پس از یادداشت‌ها، کتابنامه فارسی، عربی و پهلوی و منابع لاتینی که مؤلف از آنها استفاده کرده، درج شده است. بخش پایانی کتاب را نیز دو نمایه از متن‌ها و واژه‌ها تشکیل می‌دهد که به صورت مجزا تهیه و ارائه شده‌اند. *جمیله حسن‌زاده*

میرفخرایی، مهشید، *بررسی دستوری و محتوایی گاه ۵۱ «وهُوخشتره‌گاه»*، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، تهران، ۱۳۹۳، ۱۶۵ صفحه. زبان اوستایی، بدین شکلی که منتقل شده است، همگن و متجانس نیست. این زبان دربردارنده عناصری است که به نواحی و دوره‌های زمانی گوناگون تعلق دارد. از این نظر، دو گویش متفاوت را می‌توان در متون اوستایی شناسایی کرد: اوستایی کهن یا به اصطلاح گاهانی و اوستایی متأخر یا جدید. متون گاهانی شامل *گاهان*، *یسنای هپتنگهاتی*^۱ و چهار دعای مذکور در یسن ۲۷ است. *گاهان*،

2) Ahunawad

3) Uštawad

4) Spantmad

5) Wohuxšaθra

6) Wahištōiš

1) Haptañhāiti

دربردارنده حرف‌نوشت متن اوستایی و برگردان فارسی آن است. فصل دوم شامل تعلیقات برگردان فارسی و سخن درباره وزن گاه ۵۱ است. در برگردان فارسی به آثار و آراء اوستاپژوهان نامی توجه و در تعلیقات به آنها اشاره شده است. بنا به تصریح نویسنده، ابهام واژه‌های *گاهان* و معنای کنایی و استعاری آنها، حالت‌های دستوری متفاوت یک واژه در متن و دشواری در رمزگشایی آنها سبب شده است که ترجمه‌های *گاهان* — که شمارشان از ده‌ها ترجمه متجاوز است — با یکدیگر اختلاف برداشت بسیار داشته باشند. از این رو، تلاش مؤلف بر آن بوده که قالب و تا حد امکان حالت‌های دستوری متن اوستایی را حفظ کند؛ هرچند این امر باعث شده در پاره‌ای موارد برگردان فارسی سنگین به نظر آید اما او کوشیده است، در تعلیقات، ابهام‌های ترجمه را روشن کند. در فصل تعلیقات، افزون بر ارائه شواهد از دیگر گاه‌ها و اوستای جدید، به برگردان زند ابیات و عبارات نیز توجه شده است.

در فصل سوم، واژه‌نامه، صورت‌های هر واژه زیر ستاک ضعیف و صورت‌های فعل زیر صورت ضعیف ریشه آمده است. مقوله دستوری و معنای هر واژه در برابر ستاک و صورت‌های صرفی با ذکر حالت، جنس و

گردش است. درحقیقت، خشره هدیه‌ای دوسویه است؛ یعنی روحانی از طریق این نیرو لطف الهی را برمی‌انگیزد و آنگاه این نیروی مینوی است که سرور را قادر می‌سازد تا خواسته‌های روحانی و به تبع آن حامیان و پیروان او را برآورده سازد. کانون اصلی این سرود ستایش گوی گشتاسب، حامی و پشتیبان زردشت، و اعضای مهم خانواده او یعنی فرشوشتر، جاماسب و میدیومه، پسرعموی پیامبر، است.

کتاب شامل پیشگفتار، مقدمه، و سه فصل مشتمل بر حرف‌نویسی گاه ۵۱ و برگردان فارسی، تعلیقات برگردان فارسی، و واژه‌نامه اوستا-زند فارسی است. مؤلف در پیشگفتار به زردشت، تاریخ، دین، آموزه و اشتقاق نام او اشاره‌ای کوتاه کرده و پس از آن فهرست کوتاه‌نوشت‌ها و نشانه‌ها را می‌آورد. مقدمه این اثر که زیرعنوان‌های متعددی را شامل می‌شود به مرور موضوعاتی چون اوستا و جایگاه زبان اوستایی، مردان و زنان *گاهان*، زمان، زادگاه، پیشه و جامعه زردشت، نگرش علمی به *گاهان*، هنر شاعری در *گاهان*، تصنیف سرودها، صنایع ادبی، مضمون گاه ۵۱ و دست‌نویس‌های یسن‌ها پرداخته است. پیشینه پژوهش، روش کار و یادداشت‌های مقدمه نیز از دیگر موارد مطرح‌شده در این بخش است. فصل نخست

زرناس بیش از ده مقاله به زبان انگلیسی در مجلات علمی و پژوهشی بین‌المللی و نیز مجلات ISI به چاپ رسیده است. او، در پی استاد بزرگ خود بدرالزمان قریب و به همراه او، درخشانترین آثار خود را در زمینه مطالعات سغدی تقدیم جهان ایران‌شناسی کرده است.

این جشن‌نامه با مقدمه‌ای درباره زندگی‌نامه و مطالعات دکتر زرناس به قلم ویراستاران آغاز می‌شود و شامل ۶۸ مقاله در سه بخش است و هر سه بخش براساس ترتیب الفبای نام نویسندگان دسته‌بندی شده است. بخش نخست شامل مقالاتی است درباره فرهنگ و زبان‌های باستانی، گویش‌شناسی، ادبیات فارسی که گزیده‌ای از عناوین آن به شرح زیر است: «گزارش زیباشناختی سرودی مانوی به زبان پارتی» (عباس آذرانداز، دانشگاه شهید باهنر کرمان): این سرود از زمره زیباترین اشعار پارتی است که نویسنده به ترجمه و بررسی واژگانی این ابیات پرداخته است؛ «ساختار فعل پیشوندی در فارسی میانه» (روشنک آذری، دانشگاه تربیت معلم تهران): در این جستار، براساس تعریف ارائه‌شده از فعل پیشوندی در فارسی، معیار شناخت فعل پیشوندی مشخص شده و با استخراج برخی پیشوندها، تحول معنایی این افعال بررسی شده است؛ «پیش بودن (= سبقت) همیستار (= متخاصم) بر آفرینش آفریدگان،

شمار، زیر ستاک و در هر مورد با شماره بند آمده؛ علاوه بر اینکه برگردان زند هر واژه نیز در برابر صورت صرفی واژه یاد شده است. کتاب با کتابنامه و نمایه فارسی و سنسکریت به پایان می‌رسد.

لیلا نوری کشتکار

نداف، ویدا، گشتاسب، فرزانه، و شکری فومشی، محمد، رنج و گنج: ارج‌نامه دکتر زهره زرناس، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، تهران، ۱۳۹۲، ۷۴۴ صفحه، مصور.

این اثر در بزرگداشت بانو دکتر زهره زرناس، عضو سابق هیئت علمی فرهنگستان زبان ایران، و استاد پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، به کوشش همکاران و دوستان این بانوی ارجمند، گردآوری شده است. دکتر زرناس، با تألیف بیش از صد مقاله در مجلات علمی داخلی و خارجی و نیز تألیف ۱۱ کتاب، در سال ۱۳۸۰ موفق به کسب درجه استادی شده و عضو چندین انجمن علمی ایرانی و خارجی مانند انجمن ایران‌شناسان اروپا^۱ (از سال ۲۰۰۶)، انجمن مطالعات ایرانی^۲، انجمن زبان‌شناسی و انجمن ایران‌شناسی است. از دکتر

1) Societas Iranologica Europaea (SIE)

2) International Society for Iranian Studies

(ISIS)

گونگون لری بزرگ و کوچک را به دست داده‌اند و آنها را با واژه‌های متناظر خود در دیگر زبان‌های ایرانی باستان، میانه و نو مقایسه کرده‌اند؛ «زبان مخفی یغناپی» (سیف‌الدین میرزایف، آکادمی علوم تاجیکستان)، این زبان شامل بیش از چهار کلمه و اصطلاح مخفی یغناپی است که ویژگی‌های خود را دارد و نویسنده، در این جستار، آنها را به نُه بخش تقسیم کرده است؛ «بررسی واژه fry- در زبان سغدی و معادل آن در زبان‌های باستانی و ایرانی میانه غربی و فارسی نو» (ویدا نذاف، دانشگاه آزاد همدان): در این مقاله، نویسنده بر آن است که واژه fry- که در زبان‌های سغدی مانوی و بودایی به معنای «دوست» آمده است، به واسطه واژه‌های پهلوی āfirin «آفرین، ستایش» و nifrin «نفرین»، مرکب از پیشوند ā- و ni- با fry-، به فارسی امروز رسیده است.

بخش دوم این مجموعه شامل مقالاتی است که از انگلیسی به فارسی ترجمه شده است، عناوینی از آن عبارتند از «منشأ لفظ magic»^۱ (یان برمر، ترجمه سید احمدرضا قائم‌مقامی، دانشگاه تهران)؛ «توصیه یک نیایش مانوی به خیرات

ترجمه فصل نهم کتاب شکند گمانیک وزار» (ژاله آموزگار): فصل نهم این کتاب چهل و پنج بند دارد و موضوع آن اثبات این نظریه است که نیروی متخصص یعنی نیروی شر در برابر نیروی خیر، پیش از آفرینش گیتی و از ازل وجود داشته است؛ «بررسی نظام فعل در گویش طاری» (محمد مهدی اسماعیلی، دانشگاه آزاد تهران)، «سخنی چند درباره واژه بنانج، یکی از اصطلاحات خویشاوندی در زبان یغناپی» (اعظم توکلی نجف‌آبادی، آکادمی علوم تاجیکستان): در این مقاله به شرح و توضیح واژه banānj پرداخته شده است؛ «هفت وام‌واژه بلخی در زبان فارسی» (بدرالزمان قریب)؛ «گوژره زدن در نوشته‌های فارسی میانه» (فرزانه گشتاسب، پژوهشگاه علوم انسانی): در این یادداشت، نگارنده به بررسی خوانش، ریشه‌شناسی و معنای واژه گوژره زدن در متون فارسی میانه پرداخته است؛ «دست‌نوشته‌ای نویافته از اوستا» (بهمن مرادیان، دانشگاه تهران): در این جستار دست‌نوشته‌ای در مجموعه‌ای خانگی معرفی شده است که مهم‌ترین ویژگی آن در بر داشتن متن یسنا بدون ویسپرد یا ون‌دیباد است؛ «بررسی ریشه‌شناختی چند واژه از گویش لری» (مهدی مشک‌ریز، دانشگاه ایرانشهر؛ سارا حقیقت‌پژوه زارع): در این پژوهش نویسندگان ریشه‌شناسی چند واژه لری از گویش‌های

1) BREMMER, J. N., "The Birth of the Term 'Magic'", in *Zeitschrift für Papyrologie und Epigraphik*, 126 (1999), pp. 1-12.

«The Vocative Singular Feminine in Sogdian» (Nicholas Sims-Williams); «Das Epitheton achaimenidischer Macht und Größe Medisches Erbe oder altpersische Neubildung» (Chlodwig H. Werba).

مریم رضایی

هَرْن، پاول، هوبشمان، هاینریش، فرهنگ ریشه‌شناسی فارسی، ترجمه جلال خالقی مطلق، مهرافرز، اصفهان، ۱۳۹۴، پنجاه و چهار + ۵۷۷ صفحه.

این اثر ترجمه کتابی است به آلمانی تألیف پاول هرن با عنوان *Grundriss der Etymologie neupersischen* (اساس اشتقاق فارسی نو) که در سال ۱۸۹۳ در استراسبورگ منتشر شد. از آنجا که این کتاب نخستین کوشش در حوزه اشتقاق در زبان فارسی به شمار می‌رود، وجود لغزش و خطا در آن دور از انتظار نیست. همان‌گونه که هرن در پیشگفتار کتاب خود تصریح کرده است، هدف او گردآوری تمامی اشتقاق‌های ارائه‌شده درباره واژه‌های زبان فارسی تا زمان خود نبوده، بلکه کوشش کرده است توجهات درست یا تا حدی مقبول را در این زمینه جمع‌آوری و در این کتاب عرضه کند. او همچنین اضافه می‌کند که برخی اشتقاق‌ها نیز که به کتاب او راه یافته است تنها به نظر او توجیه علمی داشته است، ولی سایر

دادن^۱ (ورنر زوندلمان، ترجمه ندا اخوان اقدم، پژوهشکده هنر)؛ «واژه فارسی باستان patišuvarna (جام)»^۲ (نیکلاس سیمزویلیامز، ترجمه فاطمه جدلی، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی)؛ «نامه‌های بلخی دوره ساسانی و هفتالی»^۳ (نیکلاس سیمزویلیامز، ترجمه شیما جعفری دهقی)؛ «پسوندها اسم معنی‌ساز پارتی -yft»^۴ (نیکلاس سیمزویلیامز، ترجمه زهرا تبریزی نژاد، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی).

بخش سوم این مجموعه شامل مقالاتی به زبان‌های انگلیسی، فرانسه و آلمانی است. عناوینی از آن به این شرح است:

- 1) SUNDERMANN, W., "A Manichaean Liturgical Instruction on the Act of Almsgiving", *The Light and Darkness: Studies in Manichaeism and Its World*, ed. P. MIRECKI and J. BÉDUHN, Leiden, 2001, pp. 200-208.
- 2) SIMS-WILLIAMS, N. "Old Persian patišuvarna, cup", *Acta Iranica*, 30, Leiden, 1990, pp. 240-243.
- 3) ———, "Bactrian Letters from the Sassanian and Hephthalite Periods", *Proceedings of the 5th Conference of the Societas Iranologica Europaea*, vol. I, Milan, 2006, pp. 701-713.
- 4) ———, "The Parthian Abstract Suffix -yft", *Indo-European Perspectives. Studies in Honour of Anna Morpurgo Davies*, ed. J. H. W. PENNEY, Oxford, 2004, pp. 539-547.

عنوان *اساس اشتقاقی فارسی* در انتشارات بنیاد فرهنگ ایران منتشر کرد. ادامه کار به دلایلی، که در مقدمه کتاب به آنها اشاره شده، سال‌ها متوقف شد. در ترجمه کتاب حاضر که پس از گذشت سی و هفت سال به صورت کامل منتشر شده است، مترجم کوشیده است به رفع برخی ایرادهای آوانویسی بپردازد و شواهد فارسی و پهلوی را به توضیحات ذیل مداخل بیفزاید. به‌علاوه، فهرستی نیز از منابع و مآخذ و نمایه‌ای از واژه‌های فارسی را فراهم آورده است. در پیکره این فرهنگ، بدون بر هم خوردن ترتیب شماره مداخل هرن و با تکرار شماره مدخل پیشین، مداخلی اضافه شده است. از آنجا که هوبشمان بخش «واژه‌های ازدست‌رفته» را در کتاب هرن (ص ۲۶۱-۳۰۲) زائد دانسته، مترجم نیز از ترجمه آن صرف نظر کرده است.

کتاب حاضر، به ترتیب از بخش‌های زیر تشکیل شده است: پس از سخن ناشر، در آغاز، توضیحات مترجم درباره چاپ نخست و چاپ کنونی آمده است. پیشگفتار مترجم، که در سال ۱۹۷۷ در هامبورگ نگارش یافته، دربرگیرنده توضیحاتی است درباره چاپ نخستین این کتاب. در پیشگفتار هرن مربوط به سال ۱۸۹۲، مؤلف روش کار و نحوه گزینش مداخل را در کتاب خود شرح داده است. در حواشی هرن و

لغت‌شناسان با او هم عقیده نبوده‌اند. از این رو، همان‌گونه که انتظار می‌رفت، کمی پس از انتشار این کتاب، برخی از محققان به نقد آن پرداختند و طی انتقادات و مباحثاتی که پیرامون آن صورت گرفت، بسیاری از ایرادهای آن شناخته شد و اشتقاق‌های جدیدی برای برخی واژه‌ها پیشنهاد شد. به همین سبب، در زمینه تحقیقات ریشه‌شناختی زبان فارسی تحرکی ایجاد شد که می‌توان آن را یکی از بزرگ‌ترین خدمات این کتاب در این عرصه به شمار آورد. از میان این نقدها، مقاله‌های فریدریش مولر و به‌ویژه کتاب *مطالعات فارسی (Persische Studien)* اثر هوبشمان که دو سال پس از چاپ کتاب هرن منتشر شد بسیار حائز اهمیت بود. هوبشمان در بخش نخست این کتاب به رد یا تصحیح و تکمیل نظرات هرن پرداخته است. از این رو، کتاب هرن و هوبشمان همواره دو اثر مکمل و پیوسته یکدیگر به شمار می‌روند و هنوز در حوزه ریشه‌شناسی زبان فارسی با هم مورد استفاده قرار می‌گیرند. به همین سبب، مترجم نیز ترجمه یکی از این دو کتاب را بدون دیگری جایز ندانسته و در این فرهنگ، مطالب کتاب هوبشمان را نیز ضمیمه اطلاعات هرن کرده است.

مترجم نخستین چاپ این فرهنگ را، که شامل حرف‌های «آ-خ» بود، در سال ۱۳۵۶ با

گوناگون واژه مدخل در زبان فارسی با ارائه شواهدی از متون نظم و نثر که تا حد امکان از قرن‌های چهارم تا ششم هجری و گاهی از قرن‌های هفتم و هشتم انتخاب شده است. در نقل شواهد از آثاری که در کتابت آنها اعراب به کار رفته، مانند *الابنیه، هداية المتعلمين* و... همچنین از تفسیرها، به دلیل ضبط صورت‌های گویشی در این‌گونه آثار، بیش از سایر منابع استفاده شده است. مترجم همچنین در تکمیل توضیحات این بخش، معادل یا معادل‌هایی را از پهلوی با ذکر منبع مورد نظر افزوده است. لازم به ذکر است که افعال پهلوی در شکل مصدری ضبط شده است و به‌جز هزوارش‌ها و برخی موارد ضروری دیگر از ارائه حرف‌نویسی واژه‌های پهلوی صرف‌نظر شده و به آوانویسی آنها اکتفا شده است.

در بخش بعدی نمایه هرن آمده که عیناً از اصل کتاب برگرفته شده است و شامل فهرستی است از واژه‌های فارسی، فارسی باستان، اوستایی، پهلوی، پازند، سنسکریت، گویش‌های ایرانی نو، هندی نو، فارسی یهودی، کردی، افغانی، بلوچی، آسی، گویش‌های پامیری، ارمنی، یونانی، گوتی، ترکی، لاتینی، اسلاوی، سلتی، قفقازی، سیتی، بابلی، عربی، وام‌واژه‌های تلمودی، عبری، سریانی، آرامی و مندایی. در این نمایه، گذشته از صورت‌های فارسی

توضیحات مترجم، خالقی مطلق یادداشت‌های هرن را ترجمه و بنا به ضرورت، مطالبی به آن‌ها افزوده است. پیشگفتار هوبشمان، به ذکر ایرادهای هرن در این کتاب و به انتقادهای مولر و مان درباره آن می‌پردازد. فهرست منابع غیرفارسی و کتابنامه فارسی پیش از بخش اصلی فرهنگ درج شده است.

پیکره فرهنگ ریشه‌شناسی فارسی، بدون احتساب مداخل افزوده، مشتمل است بر ۱۱۲۹ مدخل که به شیوه متداول سایر فرهنگ‌ها، به صورت الفبایی تنظیم شده است. برخی از مداخل افزوده را هرن در لابه‌لای مطالب کتاب خود آورده، بعضی را هوبشمان و بقیه را مترجم به نقل از هوبشمان به این فرهنگ اضافه کرده است. توضیحات ذیل هر مدخل با مطالب هرن آغاز می‌شود که شامل آوانویسی، معنی یا معانی، مشتقات آن و توضیحات ریشه‌شناختی و ذکر معادل‌های آن در گویش‌های ایرانی نو است. پس از آن، توضیحات بخش نخست کتاب هوبشمان، که با توجه به انتقادهای دیگر محققان نوشته شده، درج شده است که با علامت اختصاری «ه» مشخص شده و سپس توضیحات و افزوده‌های مترجم آمده است که با علامت اختصاری «م» مشخص شده و از این قرار است: ذکر مشتقات و گاه برخی ترکیبات مهم و نیز صورت‌های

از سال ۲۰۰۸، گروهی پژوهشی در فرهنگستان علوم اتریش^۲، هم‌زمان با برپایی همایش‌هایی به همت مؤسسات پژوهشی مختلف آسیا و اروپا، فعالیت خود را در زمینه مطالعات مربوط به پدیده چندزبانگی گسترش بخشید. این گروه امروزه با ادغام طرح‌های پژوهشی متمرکز بر مطالعات مربوط به زبان‌های میانجی و تاریخ علم از کشورهای مختلف، با مؤسسات پژوهشی و دانشگاه‌های بسیاری مانند دانشگاه اسلو، مرکز تاریخ علم در دانشگاه آزاد برلین و مؤسسه تاریخ علم ماکس پلانک^۳ در برلین، دانشگاه بولونیا^۴، دانشگاه لودویگ-ماکسیمیلیان مونیخ^۵، طرح داریوش در دانشگاه شرق شناسی ناپل^۶ و دانشگاه ویتروبو^۷، دانشگاه ساپینزا^۸ در رم، دانشگاه وِزنا^۹، دانشگاه وین و مؤسسه مطالعات ایرانی فرهنگستان علوم اتریش همکاری می‌کند.

2) Österreichischen Akademie der Wissenschaften

3) Max Planck Institute of History of Science

4) University of Bologna

5) Ludwig-Maximilians Universität of Munich

6) Dariosh Project at L'Orientale University of Naples

7) University of Viterbo

8) La Sapienza University

9) University of Verona

باستان، اوستایی و هندی باستان و نیز آنچه به الفبای عبری آمده، بقیه واژه‌ها بر اساس الفبای لاتینی تنظیم شده‌اند. بخش پایانی کتاب را نمایه واژه‌های فارسی تشکیل می‌دهد، که به کوشش مترجم فراهم آمده است.

جمیله حسن‌زاده

DE CHIARA, Matteo, MAQQI, Mauro, and MARTINI, Giuliana, *Multilingualism and History of Knowledge, vol. 1: Buddhism among the Iranian Peoples of Central Asia*, Wien, 2013, 383 pages.

دِکیارا، ماتئو، ماچی، مائورو، و مارتینی، جولیاننا، *چندزبانگی و تاریخ علم، ج ۱: آیین بودا در میان ایرانیان آسیای مرکزی*، وین، ۲۰۱۳، ۳۸۳ صفحه.

مطالعات تاریخی-تطبیقی و مقابله‌ای - رده‌شناختی پدیده چندزبانگی^۱ در دهه‌های اخیر با توجه به تاریخ فرهنگی ایران و آسیای مرکزی گسترش یافته است. تمرکز اصلی این پژوهش‌ها بررسی روند تبادل فکری و فرهنگی در سراسر خاک آسیا از دوره باستان تا کنون است.

1) historical-comparative and contrastive-typological studies of phenomenon of multilingualism

سودهنّاوَدانَه ختنی»^۷ (ماتتو دِکیارا)^۸؛ «حیوانات قوی و زنان نیرومند: درباره کارکرد برخی بُن‌مایه‌های برگرفته از ادبیات عامیانه در سودهنّاوَدانَه ختنی»^۹ (آلموت دِگنر)^{۱۰}؛ «چهار پرسش و پاسخ دیگر از کتاب ختنی ویمَلکیرتی»^{۱۱} (مائورو ماجی)؛ مقالات بخش دوم: «متون بودایی اثر سغدیان چین»^{۱۲} (یوتاکا یوشیدا)^{۱۳}؛ «تفاسیری بر وَجَرَجَهَدیکا پَرَجَنّاپارَمیتا در میان قطعات سغدی مجموعه اسناد ترفانی در برلین»^{۱۴} (کریستین رک)؛ «سنسکریت و چینی در پوشش سغدی: آوانوشت اسامی خاص هندی در متون سغدی

کتاب حاضر اولین جلد از مجموعه مقالات در زمینه چندزبانگی و تاریخ علم است که به کوشش پِنس اِ. براویگ^۱، مارکم ج. گِلر^۲، ولیزار زادوفسکی^۳ و گِبهارد ج. زِلتس^۴ در فرهنگستان علوم اتریش منتشر شده است. این اثر با نگاهی به ارتباطات فرهنگی و زبان-شناختی ایرانیان با سنن مختلف فرهنگی هند، قرون وسطا، خاور دور و نیز میراث مذهبی و ادبی آیین بودا، دربردارنده مجموعه‌ای از پژوهش‌ها درباره روابط فرهنگی زبان‌شناختی و دینی متقابل در آسیای مرکزی است. پس از مقدمه و فهرست کوتاه‌نوشت‌ها، نُه مقاله به زبان انگلیسی در سه بخش (متون ختنی؛ متون سغدی؛ و منابع غیرایرانی درباره آیین بودا در میان ایرانیان) ارائه شده، که عناوین آنها به شرح زیر است:

مقالات بخش اول: «متون بدهیستوه، اندیشه‌ها و آیین‌های پرستش قرون پنجم و ششم در ختن»^۵ (جولیانا مارتینی)؛ «دو تحریر

7) "The Two Recensions of Khotanese Sudhanāvādāna"

8) Matteo de Chiara

9) "Mighty Animals and Powerful Women: On the Function of Some Motifs from Folk Literature in the Khotanese Sudhanāvādāna"

10) Almuth DeGerner

11) "Four More Questions and Answers from the Khotanese Book of *Vimalakīrti*"

12) "Buddhist Texts Produced by the Sogdians in China"

13) Yutaka Yoshida

14) "The Commentaries on the Vajracchedikā Prajñāpāramitā among the Sogdian Fragments of the Berlin Turfan Collection"

15) Christiane Reck

1) Jens E. Braaviq

2) Markham J. Geller

3) Velizar Sadovski

4) Gebhard J. Selz

5) "Bodhisattva Texts, Ideologies and Rituals in Khotan in the Fifth and Sixth Centuries"

6) Giuliana Martini

Durkin-Meisterernst, D., *Grammatica Iranica, Bd. I: Grammatik des Westmitteliranischen (Parthisch und Mittelpersisch)*, Wien, 2014, 692 pages.

دورکین - مایسترارنست، دزمووند، *دستور ایرانی*، جلد ۱: *دستور ایرانی میانه غربی (پارتی و فارسی میانه)*، وین، ۲۰۱۴، ۶۹۲ صفحه.

به دنبال پژوهش‌هایی که در زمینه واج‌شناسی و ساخت‌واژه زبان‌های فارسی میانه و پارتی انجام گرفته است، کتاب حاضر نخستین کوششی است که به تمام حوزه‌های زبان‌های فارسی میانه و پارتی در روندی قابل فهم و متوازن در کنار یکدیگر پرداخته است.

کتاب شامل پنج فصل است. فصل نخست شامل شرحی مختصر از مواد و اسناد باقی‌مانده از زبان‌های پارتی، فارسی میانه ترفانی و پهلوی است؛ از جمله سفال‌نوشته‌های نسا، نوشته‌های شاهان اشکانی و ساسانی به زبان پارتی، متون پارتی مانوی واحد ترفان، متون مشابه به نثر و نظم، سکه‌ها، نامه‌ها، سفال‌نوشته‌ها، متون فارسی میانه مانوی واحد ترفان، متون زردشتی متقدم، متون پهلوی شرق آسیای مرکزی و چین و متون پهلوی غرب آسیا، متون پازند و نوشته‌های فارسی. نویسنده، پس از ارائه رؤس کلی اسناد، در فصل دوم کتاب به شرح خطوطی که برای ثبت این زبان‌ها به کار رفته، پرداخته است و سه فصل پایانی را به

بودایی^۱ (الیو پروواسی)^۲؛ و مقالات بخش سوم: «درباره کرم‌واچنا در تخاری»^۳ (هیروتوشی اوگیهارا)^۴؛ «فعالیت‌های بوداییان سغدی در کوچه براساس شواهدی از اسناد تخاری ب (متون غیردینی)»^۵ (چینگ چاو - جونگ)^۶.

جلد دوم این کتاب با عنوان *تحولات زبان‌شناختی در امتداد جاده ابریشم: کهن‌گرایی و نوآوری در تخاری*^۷ به کوشش اولاف هاگشتاین^۸ و رونالد کیم^۹، و جلد سوم به کوشش ولیزار زادوفسکی و گیبارد ج. زلتس منتشر خواهد شد.

مریم رضایی

1) "Sanskrit and Chinese in Sogdian Garb: The Transcription of Indic Proper Names in the Sogdian Buddhist Texts"

2) Elio PROVASI

3) «On the *Karmavācanā* in Tocharian»

4) Hirotohi OGIHARA

5) "The Activities of Sogdian Buddhists in Kucha as Observed in the Tocharian B Secular Documents"

6) Ching CHAO-JUNG

7) *Linguistic Developments along the Silk Road: Archaisms and Innovation in Tocharian*

8) Olav HACKSTEIN

9) Ronald KIM

«پیوست یک» به فهرست فعل‌های متن درخت آسوریگ و «پیوست دو» به فهرست اعداد اصلی و اعداد ترتیبی زبان‌های فارسی میانه و پارتی با حرف‌نویسی و آوانویسی آن‌ها اختصاص دارد. در انتهای کتاب نشانه‌های اختصاری و کوته‌نوشت منابع و کتاب‌شناسی درج شده است.

کتاب حاضر منبعی ارزشمند برای محققان و دانشجویان زبان‌شناسی ایرانی و تاریخ و فرهنگ ایران باستان و علاقه‌مندان این حوزه است.

یلدا شکوهی

Malandra, W. William and Ichaporia, Pollan, *The Pahlavi Yasna of the Gāthās and Yasna Haptaṅhāiti*, USA, 2013, 264 pages.

مآلندرا، و. ویلیام و ایچاپوریا، پُلن، *یسنای پهلوی گاهان و هپتنگه‌ایتی*، ایالات متحده آمریکا، ۲۰۱۳، ۲۶۴ صفحه.

متون اوستایی را براساس ویژگی‌ها و قدمت به دو دسته تقسیم می‌کنند: گاهانی و متأخر. متون گاهانی شامل گاهان، یسنای هپتنگه‌ایتی^۱ و چهار دعای مذکور در یسن ۲۷ است. گاهان قدیم‌ترین بخش اوستا و مشتمل بر ۱۷ سرود از

واج‌شناسی^۱، ساخت‌واژه^۲ و نحو^۳ اختصاص داده است.

تاریخ مشترک این همسایه‌ها و خویشاوندی و ارتباط نزدیک زبان‌ها، در طی حدود هزار سال، ابزار بسیار مفیدی برای تعامل آنها با یکدیگر ایجاد کرده است؛ چنان‌که کتیبه‌های قرن سوم و نیز اسناد مانوی واحه ترفان در جاده ابریشم نشان می‌دهد این زبان‌ها بر یکدیگر تأثیر متقابل گذاشته‌اند. این منابع و نیز متون ادبی که بیشتر متون زردشتی را شامل می‌شود و متون فارسی میانه دوره شاهنشاهی ساسانی زمینه‌ای قابل اطمینان و ممتاز برای شرح و توصیف نکات دستوری اعم از واج‌شناسی، ساخت‌واژه و نحو فراهم کرده است؛ اما متون ادبی قرن نهم، که از قوانین خود پیروی می‌کرده است، جزو این متون به‌شمار نمی‌رود.

یکی از ویژگی‌های کتاب، سازماندهی مطالب و نکات دستوری و درج شاهد برای زبان‌های مورد بحث است. در مبحث نحو، شواهد با آوانویسی ارائه شده است و صورت حرف‌نویسی عبارات در انتهای کتاب تحت عنوان «پیوست سه» گنجانده شده است.

1) phonology

2) morphology

3) syntax

4) Haptaṅhāiti

چاپ رسیده است. در این ویرایش، بنا به تصریح نویسندگان، علاوه بر اصلاحات مختلف، حذف و اضافه‌هایی نیز در متن صورت گرفته است.

همان‌طور که از عنوان کتاب برمی‌آید، این اثر پژوهشی است پیرامون تفسیر فارسی میانه متن پهلوی یسنا که منحصرأً به گاهان و یسنای هَپتنگهائی می‌پردازد. کتاب از سه بخش اصلی شامل پیشگفتار، متن یسنای پهلوی گاهان و هَپتنگهائی، و واژه‌نامه تشکیل شده است. دو پیوست با عناوین «متن متناظر اوستایی و تفسیر پهلوی» و «دعای اشم‌وهو و ترکیب‌های نحوی مختلف آن در نسک‌های گاهانیک» در انتهای کتاب آمده است.

نویسندگان در پیشگفتار به معرفی یسنای پهلوی، ماهیت متن، نویسنده، تاریخ کتابت و ارتباط جملات متناظر آن در دینکرد می‌پردازند. بنا به گفته ایشان، دو بخش در یسنای پهلوی وجود دارد که در سراسر متن در هم آمیخته‌اند، یکی تفاسیر پهلوی و دیگری نظرات نسبتاً کوتاه، که در این میان، تفاسیر متن اصلی و نظرات نوشته‌های کوتاهی هستند که بعدها یا به صورت یادداشت‌های حاشیه‌نویسی یا میان‌سطری به آن اضافه شده‌اند. مؤلفان تصریح می‌کنند که غیر از چند مورد استثنا، این تفسیرها، که لفظ به لفظ متن اوستایی ارائه

زردشت است که در اوستای کنونی در میان یسن‌ها قرار دارد و یسن‌های ۲۸ تا ۳۴، ۴۳ تا ۵۱ و ۵۳ را تشکیل می‌دهد. گاهان را به پنج بخش اَهورَوَد؛ اُشَوَد؛ سَپَنَمَد؛ وُهوخَشَثَرَه؛ و وِهِشَتویشت^۱ تقسیم کرده‌اند. یسنای هَپتنگهائی یا یسنای هفت‌فصل نیز که متنی مثنوی است یسن‌های ۳۵ تا ۴۱ را تشکیل می‌دهد و پس از گاهان قدیم‌ترین بخش اوستا محسوب می‌شود.

بعدها و در دوره ساسانی، ترجمه‌ها و تفسیرهایی به خط پهلوی بر اساس اوستای مدون و مکتوب ساسانی فراهم آمد که آنها را اصطلاحاً «زند» و ضبط کلمات ناشناخته یا کم‌شناخته‌شده به خط اوستایی را «پازند» گویند. در همین زمینه، ترجمه یسن‌ها و گاهان ترجمه‌ای تحت‌اللفظ است، به گونه‌ای که هر کلمه اوستایی به یک کلمه پهلوی ترجمه شده و از این لحاظ کمک‌چندانی به فهم متن اصلی اوستایی نمی‌کند.

این چاپ، در واقع، ویرایش دوم این اثر به شمار می‌رود که اولین بار در سال ۲۰۱۰ به

1) Ahunawad

2) Uštawad

3) Spantmad

4) Wohuxšaθra

5) Wahištōiš

ایتالیک؛ استفاده از علامت *^۲ پیش از واژه‌های با خوانش مبهم و نیز در ابتدا و انتهای چندین واژه متوالی با قرائت نامطمئن؛ آوردن واژه‌های افزوده در میان < > و استفاده از [] برای قرار دادن «نظرات» در میان آن، به منظور تمایز «نظرات» و «تفاسیر» از یکدیگر. نیز اگر واژه‌ای حذف شده با خطی بر روی آن مشخص شده و اصلاحات و تصحیحات با رنگ تیره نشان داده شده‌اند. در پانویس نیز همه قطعات مشابه از دیکتور می‌آید که برای قرائت آنها به نسخهٔ مدن^۲ استناد شده است. در این قسمت، در مواردی که نسخهٔ مدن گره‌گشا نبوده مورد مربوط با نسخهٔ درسدن^۳ نیز مقایسه شده است. واژه‌نامهٔ پهلوی کتاب بر اساس الفبای انگلیسی مرتب شده و در ترتیب واژه‌هایی که با مصوت آغاز می‌شوند ابتدا مصوت کوتاه و سپس مصوت بلند آمده است. در این بخش، پس از هر مدخل، که صورت آوانوشت واژه است، اطلاعاتی بدین شرح آمده است: صورت پهلوی، حرف‌نویسی، نقش دستوری، معنا و ریشه‌شناسی واژه، به‌علاوهٔ شاهی از متنی که در آن به کار رفته است.

دو بخش پایانی کتاب به دو پیوست اختصاص دارد. پیوست نخست که به متن‌های

شده‌اند، را نمی‌توان به عنوان ترجمه در نظر گرفت؛ زیرا گرچه گاه قطعاتی آمده که باید ترجمهٔ حقیقی قلمداد شوند اما بیشتر متن از تفسیر لفظ‌به‌لفظ پیروی می‌کند که اغلب آنها رشته‌ای از کلمات یا عبارات نامفهوم پهلوی را ایجاد می‌کنند که از نظر نحو پهلوی انسجام بسیار کمی دارند. علاوه بر این، از سوی نویسنده یا نویسندگان این تفاسیر چندان به اصول اولیهٔ دستور زبان اوستایی آگاهی نداشته‌اند، که همین امر تفسیر پهلوی را، در اکثر موارد، برای ترجمه بی‌حاصل کرده است؛ و از سوی دیگر، نظرات پراکنده‌ای که در تفسیرها آمده نیز متفاوت و متنوع هستند، زیرا آنها را در طول زمان افراد مختلف برای تبیین عبارات و کلمات اصلی، افزوده‌اند.

در بخش بعدی، آوانوشت متن اصلی بر اساس ویرایش انتقادی یسنا و ویسپرد پهلوی^۱ دابار تهیه شده است. صاحبان این اثر در آوانویسی از شیوهٔ مکنزی پیروی کرده اما در برخی از موارد که خوانش واژه‌ای غیرممکن یا مبهم بوده از ارائهٔ آوانوشت برای آن صرف‌نظر کرده‌اند. برخی از نشانه‌ها و علائمی که در این بخش به کار رفته به این صورت هستند: نگارش واژه‌های پازند به صورت

2) MADAN

3) DRESDEN

1) Dhabhar, E. B. N. (1949), *Pahlavi Yasna and Visperad*, Pahlavi Text Series 8, Bombay.

از این متون از سده‌های میانه برجای مانده است. با فراگیری بخش قابل توجهی از نسخ بازمانده در سده‌های هجدهم و نوزدهم میلادی، پژوهش رسمی در زمینه زبان اوستایی و کیش مزدیسنا در اروپا آغاز شد.

تاکنون رساله‌های متعددی دربارهٔ دستور اوستایی به زبان‌های گوناگون نگاشته شده است، اما همواره فقدان کتابی جامع و روزآمد در این زمینه به‌ویژه برای دانشجویان زبان‌شناسی تطبیقی زبان‌های هندواروپایی احساس می‌شد. انتشار چاپ نخست کتاب حاضر به زبان اسپانیایی در سال ۲۰۰۱ میلادی اولین گام برای نیل به این هدف بود، که با استقبال زیادی روبه‌رو شد و چندی نگذشت که این نسخه کمیاب شد. در پی فعالیت اخیر انتشارات بریل برای چاپ مجموعهٔ درآمدی بر زبان‌های هندواروپایی و درخواست پژوهندگان زبان اوستایی و دانشجویان زبان‌شناسی تطبیقی پس از انتشار نسخهٔ سال ۲۰۰۱، هم‌اکنون ویرایش جدید این کتاب منتشر و از اسپانیایی به انگلیسی روان ترجمه شده است.

با توجه به افزایش شمار علاقه‌مندان به پژوهش در زمینهٔ فرهنگ و زبان‌های باستانی، در این اثر، دو هدف دنبال شده است، نخست در اختیار قرار دادن کتاب راهنمایی مختصر و در عین حال، کامل برای کسانی که می‌خواهند

متناظر می‌پردازد برای سهولت مطالعه و بررسی ارتباط بین متن اوستایی گاهان و یسنای هَپتنگهائی و تفسیر پهلوی آنها در نظر گرفته شده است. پیوست دوم نیز ترکیب‌های نحوی مختلفی را ارائه می‌دهد که از عبارت *ahlāyīh* *ābādīh pahlom ast* برگردان پهلوی عبارت اوستایی *ašəm wohū wahištəm astī* در پایان هر فرگرد از نسک‌های گاهانینگ (سوتکر، ورشت مانسر و یغ) به کار رفته و در کتاب دینکرد نیز به طور خلاصه آمده است.

لیلا نوری کشتکار

MARTÍNEZ, Javier and de VAAN Michiel, *Introduction to Avestan*, tr. Ryan Sandell, Brill Introductions to Indo-European Languages, ed. Michiel de Vaan and Alexander Luborsky, vol. 1, Leiden, 2014, XIV+160 pages.

مارتینس، خاویر، و دوان میشل، *درآمدی بر زبان اوستایی*، ترجمهٔ رایان سندل، جلد اول از مجموعهٔ درآمدی بر زبان‌های هندواروپایی، به کوشش میشل دوان و الکساندر لوبوتسکی، لیدن، ۲۰۱۴، چهارده+۱۶۰ صفحه.

بر اساس نظر مؤلفان این کتاب، متون زردشتی از اوایل هزارهٔ نخست قبل از میلاد پدید آمد و انتقال آنها به پیروان این دین توسط روحانی‌های زردشتی آغاز شد، اما تاکنون تنها بخش کوچکی

واکه‌های مرکب، و نظام همخوان‌ها. در بخش سوم ساختار صرفی اوستایی مورد بحث است و پس از مقدمه‌ای پیرامون آن، این عناوین مطرح شده است: صرف‌های اسمی، پایانه‌های صرفی، مفرد، تثنیه و جمع، گروه‌های صرفی، ستاک‌های واکه‌ای و همخوانی، صفت، اعداد، ضمیر، قید، حرف اضافه، فعل و اجزای تشکیل‌دهنده آن، ستاک‌های حال، آئوریست و نقلی، وجه، پایانه‌های شخصی، افزونه‌ها، صورت‌های صرفی، و ساخت‌های اسمی و ناخودایستا. بخش چهارم به بررسی ساختار نحوی زبان اوستایی اختصاص دارد. عناوین این بخش عبارتند از نحو، شمار، حالت‌ها، وجوه فعلی، نحو جمله، نفی، نظام تغییرات. در بخش پنجم، پس از مقدمه، آوانگاری و ترجمه گزیده‌هایی از متون کهن و جدید اوستایی عرضه شده است. کتابنامه موضوعی، واژه‌نامه مربوط به بخش پنجم، و نمایه واژه‌ها در پایان کتاب آمده است.

جمیله حسن‌زاده

MOAZAMI, Mahnaz, *Wrestling with the Demons of the Pahlavi Widēwdād (Transcription, Translation and Commentary)*, Leiden, 2014, 602 pages.

متون اوستایی را از منظر تاریخی و فرهنگی مطالعه کنند، از سوی دیگر، پاسخگویی به نیاز پژوهندگانی که می‌خواهند با تاریخچه یکی از کهن‌ترین زبان‌های هندواروپایی آشنا شوند. به این منظور، نویسندگان کتاب کوشیده‌اند، پس از رفع ایرادهای نسخه پیشین، آن را بازپیرایی و تا حد امکان، نسخه جدید را خلاصه و با کتابنامه‌ای کامل‌تر عرضه کنند. از این رو و با توجه به پیشرفت‌هایی که طی دهه اخیر در زمینه مطالعات اوستایی به‌ویژه توسط ژان کِلنز و آلبرتو کانتیرا صورت گرفته و با بهره‌گیری از دستاوردهای آنها، کتاب حاضر روزآمد شد و به چاپ رسید.

این کتاب از پنج بخش اصلی تشکیل شده است. پس از یادداشت مترجم در آغاز، در پیشگفتار، نویسندگان انگیزه خود را از انتشار این اثر شرح داده‌اند. مقدمه بخش نخست را تشکیل می‌دهد. این بخش به معرفی زبان اوستایی، یکی از قدیم‌ترین زبان‌های شاخه هندوایرانی، از خانواده هندواروپایی؛ متون بازمانده از آن؛ نظام نگارشی و الفبا؛ و گذر اوستا از ادوار مختلف تاریخی تا زمان حاضر پرداخته است. بخش دوم به آشناسازی اوستایی اختصاص یافته و موضوعات زیر را دربرمی‌گیرد: الفبا و واج‌های آن، واج‌شناسی تاریخی، نظام واکه‌ای، واکه‌های میان‌هشت،

گفتگوی سروش و دروج، آزمون یا ابتلای زردشت، مفاهیم پزشکی، نیایش‌های ضد دیوان و درمانگری مارسپند است. *ویدوداد*، به دلیل ذکر احکام و تکالیف متعدد عملی زردشتیان، از اهمیت خاصی برخوردار بوده و به همین سبب، فقهای زردشتی به مطالعه و بررسی آن پرداخته، آن را به پهلوی ترجمه کرده و بر آن شرح نوشته‌اند.

کتاب حاضر، رساله فوق دکتری مهناز معظمی از دانشگاه هاروارد^۱ به زبان انگلیسی است، که در جلد نهم از مجموعه مطالعات ایران^۲ به چاپ رسیده است. فهرست مطالب کتاب، به ترتیب، عبارت است از مقدمه، آوانویسی، ترجمه، یادداشت‌ها، نتیجه‌گیری، واژه‌نامه و کتابنامه.

مؤلف، در مقدمه، به شرح ویژگی‌های *ویدوداد*، دیوها و شیاطین، تفسیرها و مفسران، تاریخ متن، هدف متن، اصطلاح‌شناسی، مراسم طهارت، گناه و عقوبت و دست‌نویس‌ها می‌پردازد و همچنین چکیده‌ای از فصل‌های کتاب ارائه می‌دهد. به تصریح مؤلف (ص ۲۱-۲۲)، *ویدوداد* پهلوی یکی از دشوارترین متون ادبیات زردشتی است؛ نخست به سبب ماهیت تخصصی آن و دیگر به دلیل دو دست‌نویس نامرغوب متن.

معظمی، مهناز، کشمکش با دیوان *ویدوداد* پهلوی (آوانویسی، ترجمه، تعلیقات)، لیدن، ۲۰۱۴، ۶۰۲ صفحه.

ویدوداد به معنی «قانون ضد دیو»، سومین بخش بزرگ اوستا، در میان فصل‌های *یسنا* و *ویسپرد* است. *ویدوداد*، نوزدهمین کتاب یا نسک اوستای دوره ساسانی و تنها نسک اوستاست که به طور کامل به دست ما رسیده و به دادیگ (dādīg) یا گروه قانونی تعلق داشته است. گروه دادیگ حاوی کتاب‌های قانون و شریعت زردشتی بوده است. نام این متن، در فارسی میانه، *جُد-دو-داد* (*jud-dēw-dād*) و معنی تحت‌اللفظ آن «قانون (برای) جدا نگه داشتن دیوان» است. به تصریح مؤلف (ص ۱)، صورت نوشتاری و ندیداد (*Vendidad*) ناشی از خوانش اشتباه خط پهلوی برای *ویدوداد* است که در ادبیات غربی به کار رفته است.

ویدوداد، مجموع احکام طهارت برای دور کردن دیوان از تمامی آفریدگان اهوره‌مزدا است که به صورت پرسش و پاسخ تدوین شده و شامل ۲۲ فرگرد است. بخش عمده *ویدوداد*، یعنی فرگردهای سوم تا هفدهم، به احکام طهارت می‌پردازد. فرگرد نخست درباره سرزمین‌هایی که اهوره‌مزدا آفریده، فرگرد دوم شامل داستان جم و پنج فرگرد پایانی یعنی هجدهم تا بیست و دوم، به ترتیب، حاوی

1) Harward University

2) Iran Studies

و یادداشت‌های داخل پرانتز () توضیحی برای معنی واژه، عبارت یا جمله است. در یادداشت‌های پایان کتاب، در حدود ۱۳۰ صفحه، توضیحاتی درباره بخش‌های مختلف هر فصل بیان شده است. واژه‌نامه کتاب، که به ترتیب حروف الفبا مرتب شده، شامل آوانویسی، حرف‌نویسی، معنی، شماره فصل و بند است. در انتهای کتاب نیز کتابنامه غنی این اثر گنجانده شده است.

پیش از این، پژوهش‌های ارزنده دیگری نیز بر متن *ویدوداد* به رشته تحریر درآمده است. از مهم‌ترین آنها می‌توان به آثار فردریش فون اشپیگل^۱ ۱۸۵۳م، جیمز دارمستتر^۲ ۱۸۸۰م، داراب دستور پشوتن سنجانا^۳ (۱۸۹۵)، وست^۴ (۱۸۹۵)، و دستور هوشنگ جاماسب^۵ (۱۹۰۷) اشاره کرد.

یلدا شکوهی

ویدوداد پهلوی مانند دیگر متون پهلوی قرن نهم میلادی، حاوی مطالب بخش‌هایی از اوستاست که به دست ما نرسیده است. بنابراین مطالعه این کتاب در بازایی دوران باستان و سنت‌های درست ایرانی و همچنین در کشف نشانه‌های دینی غیرزردشتی یا پیش‌زردشتی تعیین‌کننده است. *ویدوداد* پهلوی به لحاظ لغت‌شناسی تاریخی و مردم‌شناسی برای توصیف زندگی زردشتیان، به دلیل در بر داشتن جزئیات عملی و تشریفات مذهبی، متنی مهم به‌شمار می‌رود.

این پژوهش براساس دو دست‌نویس K₁ و L₄ انجام شده است. همچنین مؤلف در این اثر از ویرایش دستور هوشنگ جاماسب بهره جسته و دست‌نویس‌های دیگر را نیز مد نظر قرار داده است. حرف‌نویسی متن اوستایی که در پاره‌ای از یادداشت‌های حاشیه کتاب به آن اشاره شده به روش هوفمان و حرف‌نویسی آوانویسی متن پهلوی با برخی تغییرات، بر اساس روش مکنزی بوده است. در تقسیم‌بندی بندها، در آوانویسی و ترجمه از حروف الفبای انگلیسی استفاده شده و در بندهای طولانی‌تر، با پایان حروف الفبا، مؤلف حروف را همراه با عدد به صورت A₁, B₁, C₁... داده است. نوشته‌هایی که داخل قلاب [] آمده یادداشت‌های تفسیری است؛ نوشته‌های داخل نشانه زاویه < > افتادگی‌های دست‌نویس است؛

1) Friedrich von Spiegel

2) James Darmesteter, *Zend-Avesta*

3) Darab Dastur Peshotan Sanjana, *The Zand ī Javūt Shēda Dād or The Pahlavi Version of the Avesta, Vendidad*

4) West, *Sacred Books of the East*

5) Dastur Hushang Jamasp, *Vendidad, The Avesta Text with Pahlavi Translation and Commentary*

بولونیا^۳ در راونا^۴ ارائه شده بود، به کوشش زادوفسکی و اشتیفر به عنوان یادنامه پروفسور شیندلر در سال ۲۰۱۲ منتشر شد.

این کتاب ۵۲۹ صفحه دارد، که پس از پیشگفتار و فهرست مندرجات، حاوی ۲۵ مقاله است، که از این میان، ۱۸ مقاله به زبان آلمانی، ۵ مقاله به زبان انگلیسی و یک مقاله به زبان فرانسه است.

برخی عناوین مقالات به شرح زیر است:
«ترکیب‌های اوستایی مختوم به niuuā^۵ و niuuān^۶»^۵ (میشل دوان)^۶؛ «یادداشت‌هایی بر یک قانون آوایی در زبان پارتی»^۷ (آگنس گرن)^۸؛ «نام ماه فارسی باستان viyax(a)na- اوستایی viiāx(a)na- زبان آور، فصیح و جشن‌های اوستی»^۹ (الکساندر لوبوتسکی)^{۱۰}؛ «ساختارهای عامل

Sadovski, Velizar and Striffer, David, *Iranistische und indogermanistische Beiträge in Memoriam Jochem Schindler*, Wien, 2012, 529 pages.

زادوفسکی، ولیزار و اشتیفر دیوید، *مقالاتی در زمینه مطالعات ایرانی و هندواروپایی، به یاد یوخم شیندلر*، وین، ۲۰۱۲، ۵۲۹ صفحه.

پروفسور شیندلر (۱۹۴۴-۱۹۹۴م)، هندواروپایی شناس اتریشی، عضو فرهنگستان علوم اتریش و پروفسور رسمی زبان‌شناسی همگانی و تطبیقی زبان‌های هندواروپایی دانشگاه وین و هاروارد بود، که مقالات اساسی و مهم او در زمینه تحول آوایی زبان هندواروپایی و نیز صرف و ساختار واژه در زبان‌های هندواروپایی نقطه عطفی در مسیر پژوهش زبان‌های هندواروپایی محسوب می‌شد. ولفگانگ درسلر^۱ او را از چهره‌های درخشان در میان زبان‌شناسان و همتای امیل بنونیست می‌داند.

مجموعه مقالات و سخنرانی‌های ارائه‌شده در مراسمی که به مناسبت دهمین و پانزدهمین سالگرد وفات پروفسور شیندلر از سوی فرهنگستان علوم اتریش، مؤسسه ایران‌شناسی ÖAW^۲ و نیز مراسمی که به مناسبت شصت و پنجمین سالگرد تولد او در دانشگاه

3) Bologna
4) Ravenna
5) "The Avestan Compounds in niuuā and niuuān"
6) Michiel de Vaan
7) "Fußnoten zu einem parthischen Lautgesetz"
8) Agnes Korn
9) "The Old Persian Month Name viyax(a)na-, Avestan viiāx(a)na- 'Eloquent, Bragging' and Ossetic Festivals"
10) Alexander Luborsky

1) Wolfgang Dressler
2) Österreichische Akademie der Wissenschaft

فعلی در تخاری^۱ (ملانی مالژان)^۲؛ «ترکیب اوستایی -mainiiu.tāšta- و دیگر ترکیب‌های با-mainiiu»^۳ (آنتونیو پانائینو)^۴؛ «درباره حقوق خصوصی دوره ساسانیان»^۵ (لئونارد رایس)^۶؛ «نام‌شناسی مختصر ایرانی»^۷ (رودیگر اشمیت)^۸؛ «ریشه‌شناسی و تاریخ نام‌های پارسیان»^۹ (توماس زندر)^{۱۰}.

در پایان، نشانی نویسندگان مقالات و نیز نمایه کتاب ارائه شده است.

مریم رضایی

1) “Verbale Rektionskomposita im Tocharischen”

2) Melanie Malzhan

3) “Av. mainiiu.tāšta- and Other mainiiu-Compounds”

4) Antonio Panaino

5) “Zum sassanidischen Privatrecht”

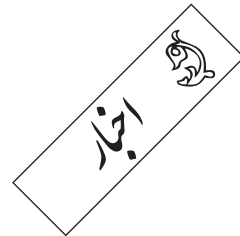
6) Leonhard Reis

7) “Minima Onomastica Iranica”

8) Rüdiger Schmitt

9) “Etymologisches und Historisches zum Namen der Perser”

10) Thomas Zender



گزاویه ترامبلی^۱ (۱۹۷۱-۲۰۱۱م)

گزاویه ترامبلی در ۲۶ ژوئن ۱۹۷۱، در شهر لیل^۲ فرانسه چشم به جهان گشود. تحصیلات مقدماتی خود را در فرانسه گذراند و در سال ۱۹۹۰، به عنوان دانشجوی ممتاز، در دانشسرای عالی اولم - سور^۳ پاریس پذیرفته شد و در سال‌های ۱۹۹۰-۱۹۹۹، در دانشگاه‌های سوربون پاریس^۴ (زبان‌شناسی کلاسیک)، مدرسه فنی و حرفه‌ای مطالعات عالی^۵ و مدرسه مطالعات عالی علوم اجتماعی^۶ در پاریس و دانشگاه وین (۱۹۹۴-۱۹۹۵، هندواروپایی و زبان‌شناسی کلاسیک نزد پروفسور یوخم شیندلر^۷، هاینر آیشنر^۸ و کریگ مِلشیرت^۹) تحصیل کرد.

در سال ۱۹۹۲، با دفاع از رساله‌ای با عنوان کاربرد درجه قوی در افعال هندواروپایی^{۱۰} مدرک فوق لیسانس خود را از دانشگاه سوربون دریافت کرد و در سال ۱۹۹۹، رساله خود را با عنوان مطالعاتی بر پسوندهای اسمی غیرتماتیک اوستایی^{۱۱} ارائه داد و موفق به اخذ مدرک دکتری در زمینه دستور زبان تطبیقی زبان‌های هندواروپایی از مدرسه فنی و حرفه‌ای مطالعات عالی شد. وی تا سال ۲۰۰۳، با هیئت ایران‌شناسی

1) Xavier Tremblay

2) Lille

3) Ulm-Sèvres

4) Université Paris IV-Sorbonne

5) École pratique des hautes études

6) École des hautes études en sciences sociales

7) Jochem Schindler

8) Heiner Eichner

9) Craig Melcher

10) *L'utilisation du degré long dans le verbe indo-européen*

11) *Études sur les noms suffixaux athématiques de l'Avesta*

فرهنگستان علوم اتریش همکاری کرد. در همین سال، عنوان دکترای فلسفه و ادبیات از دانشگاه لوتیش (بلژیک) به او اعطا شد. در سال ۲۰۰۴، دوره فوق دکتری خود را در دانشگاه کلن در رشته زبان‌شناسی تطبیقی-تاریخی زبان‌های هندواروپایی^۱ گذراند و در اکتبر سال ۲۰۰۹، به عنوان استاد دستور زبان تطبیقی در همان دانشگاه منصوب شد.

تمرکز اصلی پژوهش‌های او بازسازی زبان‌های هندواروپایی بود. او بر زبان‌های بسیاری از جمله هندواروپایی، ارمنی، اوستایی، بلخی، ختنی، خوارزمی، سغدی، پشتو، ارموری-پراچی، اوستی، وخی، یدغه-مونجی، فارسی باستان، فارسی میانه، کردی، آلمانی، یونانی، هیتی و دیگر زبان‌های آناتولی، سلتی، لاتینی، لیتوانیایی، تخاری، ودایی و نیز اکدی، چینی، عبری، سریانی و ترکی تسلط داشت و عضو انجمن‌های متعددی از جمله انجمن زبان‌شناسی پاریس^۲، انجمن زبان‌های هندواروپایی^۳، انجمن آسیایی^۴، انجمن خاورشناسی آلمان^۵، انجمن خاورشناسی امریکا^۶، انجمن ایران‌شناسی اروپا^۷، و انجمن باستان‌شناسی فرانسه^۸ بود.

ترامبلی، علاوه بر آثار منتشرشده بسیار، در همایش‌های متعددی نیز به ایراد سخنرانی پرداخته بود: همایش‌های زبان‌شناسی اتریش^۹ (۱۹۹۴-۲۰۰۰م)؛ هفدهمین همایش بین‌المللی زبان‌شناسان^{۱۰} (پاریس، جولای ۱۹۹۷)؛ همایش‌های انجمن بین‌المللی زبان‌شناسی هندواروپایی^{۱۱} (۱۹۹۷، ۲۰۰۰، ۲۰۰۴ و ۲۰۰۸م)؛ همایش‌های انجمن هندواروپایی^{۱۲} (۱۹۹۶، ۲۰۰۱ و ۲۰۰۹م)؛ انجمن خاورشناسان آلمان^{۱۳} (۲۰۰۱ و ۲۰۰۷م)؛ همایش بین‌المللی «ایران‌شناسی در اروپا: دیروز، امروز، فردا»^{۱۴} (گراتس، فوریه ۲۰۰۲)؛

1) Historisch-vergleichende Sprachwissenschaft\Indogermanistik

2) Société de linguistique de Paris

3) Indogermanische Gesellschaft

4) Société Asiatique

5) Deutsche Morgenländische Gesellschaft

6) American Oriental Society

7) Societas Iranologica Europaea

8) Société française d'archéologie

9) Österreichische Linguistiktagungen

10) XVII. Congrès international des linguistes

11) Tagungen der indogermanischen Sprachgesellschaft

12) Arbeitstagungen der indogermanischen Gesellschaft 13) Deutsche Orientalistentage

14) Iranistik in Europa: Gestern-Heute-Morgen

همایش انجمن ایران‌شناسی اروپا^۱ (۲۰۰۳، ۲۰۰۷ و ۲۰۰۹م)؛ همایش «یادبود یوخم شیندلر»^۲ (وین، ۲۰۰۴م)؛ سیزدهمین همایش بین‌المللی «مطالعات سلتی»^۳ (بن، جولای ۲۰۰۷)؛ همایش بین‌المللی یونسکو^۴ (پاریس، سپتامبر ۲۰۰۹).

او، به پاس خدمات پژوهشی ارزنده‌اش، جوایز متعددی نیز از مجامع مختلف علمی کسب کرد: بورس ژان والتر زلیجا،^۵ از فرهنگستان فرانسه (سپتامبر ۱۹۹۴)؛ جایزه فیگدور^۶، از فرهنگستان علوم اتریش (اکتبر ۲۰۰۲)؛ جایزه فرهنگی کتاب سال جمهوری اسلامی ایران (دسامبر ۲۰۰۲)، به مناسبت انتشار کتاب *مانویت نزد اقوام و مذاهب آسیای مرکزی بر اساس متون کهن*^۷؛ جایزه امیل بنونیست (۲۰۰۷م)، از فرهنگستان کتیبه‌ها و ادبیات، به مناسبت انتشار کتاب *دستور تطبیقی و دستور تاریخی (چه حقایقی از بازسازی دستور تطبیقی به دست می‌آید؟)*^۸.

گزاریه ترامبلی در ۱۵ نوامبر ۲۰۱۱، پس از یک دوره بیماری سخت و طولانی از دنیا رفت. او با گنجینه‌ای گران‌بها از کتب و مقالات ارزشمندی که به میراث به آیندگان سپرد، نامی پرآوازه به عنوان متخصص زبان‌های ایرانی و هندواروپایی از خود بر جای نهاد. از او ۴ عنوان کتاب و بیش از ۴۰ عنوان مقاله و ۲۳ عنوان نقد و بررسی در مجموعه‌ها و دانشنامه‌های متعدد منتشر شده است. یک عنوان کتاب^۹ و ۱۷ عنوان مقاله نیز در دست چاپ است.

1) Kongress der Societas Iranologica Europaea

2) Tagung im Andenken von Jochem Schindler

3) XIII. International Congress of Celtic Studies

4) Internationales UNESCO Colloquium

5) Jean WAHNER-Zellidja

6) Figdor-Preis

7) *Pour une histoire de la Sérinde: Le manichéisme parmi les peuples et religions d'Asie Centrale d'après les sources primaires*

8) *Grammaire comparée et grammaire historique (quelle réalité est reconstruite par la grammaire compare?)*

9) *Iran Major: Die Erforschung der ostranischen Sprachen und Kulturen vor der muslimischen Eroberung und ihr Beitrag zum Verständnis des Awesta und des Mazdayasnismus* Graz unter den Grazer vergleichenden Arbeiten (Hrsg. von Christian Zinko) zu erscheinendes Buch (105 Seiten)

کتاب‌ها

- Pour une histoire de la Sérinde: Le manichéisme parmi les peuples et religions d'Asie Centrale d'après les sources primaires*. Sitzungsbericht der Österreichischen Akademie der Wissenschaften, phil.-hist. Klasse 690, Wien, 2001.
- La déclinaison des noms de parenté indo-européens en -ter-, Innsbrucker Beiträge zur Sprachwissenschaft CVI, Innsbruck, 2003.
- FUSSMAN, Gérard, KELLENS, Jean, FRANCFORT, Henri-Paul and TREMBLAY, Xavier, *Āryas, Aryens et Iraniens en Asie Centrale*, Collège de France, Paris, 2005.
- Grammaire comparée et grammaire historique (quelle réalité est reconstruite par la grammaire comparée?)*, Paris, 2005.

گزیده مقالات

- “Un nouveau type apophonique des noms athématiques suffixaux de l'indo-européen [Apophonica I]”, *Bulletin de la société de Linguistique de Paris* XCI: 1, 1996, pp. 97-145.
- “Numératifs et compréhensifs dans le Vidēvdāt. Essais de grammaire comparée des langues iraniennes II”, *Studia Iranica* XXVI, 1997, pp. 157-172.
- “Sur *parsui* du Frahang-i-Ōim, *ratu-*, *pərətu-*, *pitu-* et quelques autres thèmes avestiques en -u-. Essais de grammaire comparée des langues iraniennes III”, *Studia Iranica* XXVII, 1998, pp. 187-204.
- “À propose de deux éditions récentes du Yašt XIX (Notes de lecture avestiques I)”, *Die Sprache* XXXVIII, 1996 [1999], pp. 99-131.
- “Ist jungawestisch nāismī, nāist Präsens oder sigmatischer Aorist?”, *Compositiones Indogermanicae in memoriam Jochem Schindler*, Prag, 1999, pp. 537-543.
- “Phonology and Philology in a Cuniform-written Language”, *Archiv für Orientforschung* XLVI-XLVII, 1999-2000, pp. 216-226.
- “Irano-Tocharica et Tocharo-Iranica [Contributions towards a Comparative Grammar of Iranian Languages X]”, *Bulletin of the School of Oriental and African Studies* LXVIII, 2005, pp. 421-449.
- “Sogdien et Avesta. Essais de grammaire comparée des langues iraniennes VIII”, *Ērān ud Anērān, Studies Presented to Boris Il'ič Maršak on the Occasion of His 70th Birthday*, Matteo COMPARETI, Paola RAFFETA and Gianroberto SCARCIA (Hrsg.), Venedig, Libreria Editrice Cafoscarina, 2006, pp. 621-632.
- “Yasna 44, 12. Notes de lecture avestiques IV”, *Indo-Iranian Journal* XLIX, 2006 [2007], pp. 305-318.
- “Le Yasna 58 fšušə-maθra haḍaoxta [Notes de lecture avestiques V]”, *l'annuaire du Collège de France* CVII, 2006-2007 [2008], pp. 683-693.

نهمین همایش «زبان‌شناسی ایران»

در زمستان ۱۳۹۳، دانشگاه علامه طباطبایی میزبان برگزاری نهمین همایش زبان‌شناسی ایران بود. این دانشگاه، که از سال ۱۳۶۹ در برگزاری همایشی با عنوان «زبان‌شناسی» ایران در سطح جامعه علمی کشور پیش‌گام بوده است، با همکاری فرهنگستان زبان و ادب فارسی، انجمن زبان‌شناسی ایران و بنیاد سعدی و نیز با هدف خدمت به زبان فارسی و گویش‌های ایرانی، در روزهای ۵ و ۶ اسفندماه (۲۴ و ۲۵ فوریه ۲۰۱۵)، سلسله سخنرانی‌هایی دربارهٔ محورهای آواشناسی و واج‌شناسی، صرف و نحو، معنی‌شناسی، کاربردشناسی، گفتمان‌شناسی و ساخت اطلاع، آموزش زبان فارسی به غیرفارسی‌زبانان، زبان‌های ایرانی کهن، گویش‌ها و زبان‌های ایرانی، زبان‌شناسی اجتماعی، فلسفه زبان، زبان‌شناسی تاریخی - تطبیقی، عصب‌شناسی زبان، روان‌شناسی زبان، و رده‌شناسی زبان در قالب ۸۳ عنوان مقاله برگزار کرد، که عناوین برخی از مقالات پذیرفته‌شده برای این همایش به شرح زیر است: «رویکرد و تحلیلی دیگر دربارهٔ منشأ پیدایش ساخت کُنایی (ارگتیو) در زبان‌های ایرانی: شواهدی از زبان‌های ایرانی نو (پرتویی از هم‌زمانی و درزمانی)» (محمد دبیرمقدم)؛ «بررسی تحولات فعلی از چند یسن به زند آن» (علیرضا حیدری، مینا صالحی)؛ «بازمانده‌های گردش واکه‌ای ایرانی آغازین در فارسی نو» (رؤیا سیفی)؛ «بررسی واژه‌های مرکب متن اوستایی نیایش‌های خرده‌اوستا و چگونگی ترجمه آن به فارسی میانهٔ زردشتی» (علی صابونچی)؛ «کتیبه‌ای از کنار صندل جیرفت» (فریبا اشرف‌زاده افشار، سهیلا صلاحی مقدم و کریم رشیدی گمین)؛ «بررسی ساخت‌های دومفعولی گویش اشتهاردی» (راحله ایزدی‌فر)؛ «تأثیر ویژگی ارگتیو تالشی بر فراگیری زبان فارسی» (کیومرث خان‌بابازاده)؛ «دگرگونی گویشی در جای‌نام‌های ایران» (هسمیک گرگوسیان).

ششمین همایش بین‌المللی «زبان‌شناسی ایرانی»

مؤسسه مطالعات شرقی گ. تسرتلی^۱ دانشگاه دولتی ایلیا واقع در تفلیس گرجستان، از تاریخ ۲۳-۲۶ ژوئن سال ۲۰۱۵، میزبان برگزاری ششمین همایش بین‌المللی «زبان‌شناسی ایرانی» بود. محورهای این همایش زبان‌شناسی ایرانی در تمام زمینه‌های نظری، زبان‌شناسی رایانه‌ای، عصب‌شناسی زبان، جنبه‌های کارکردی و رده‌شناختی، تاریخی و جغرافیایی بود. در این همایش، ۴۷ مقاله علمی در قالب ۳۳ عنوان سخنرانی و ۱۴ پوستر ارائه شد که برخی از عناوین مقالات به شرح زیر است: «ترسیم زبان‌های ایرانی: موقعیت و چشم‌انداز آن»^۲ (اریک آنونی)^۳؛ «درباره اقتباس برخی وام‌واژه‌های فارسی متأخر در گرجی (فعل‌های عبارتی)»^۴ (تیم آنتادز مالاشخیا)^۵؛ «آرایش واژگانی جملات اسمی در فارسی باستان»^۶ (تیم فلیکس آوفرهاید)^۷؛ «زمان حال در تاتی»^۸ (ژیل آوتیر و مراد سلیمانوف)^۹؛ «وارونه‌سازی همپایه در آسی: ترکیب جمله و ساختار خبری»^{۱۰} (اولگ بلیایف)^{۱۱}؛ «نکاتی درباره زمان گذشته از دیدگاه در زمانی در زبان ارمنی و زبان‌های ایرانی»^{۱۲} (دمیتری دوندوا و خنیا سمیونووا)^{۱۳}؛ «خصوصیات رده‌شناختی خرد و کلان معرفه‌سازی در زبان‌های ایرانی نو»^{۱۴} (کتیان گادیلیا)^{۱۵}؛ «منفی کردن در نحو کرمانجی چگونه است؟»^{۱۶} (سونگول گوندوغدو و فاروک آکوس)^{۱۷}؛ «جایگاه هم‌نشینی

1) G. Tsereteli Institute of Oriental Studies, Ilia State University, Tbilisi/Georgia

2) "Mapping Iran's Languages: Situation and Prospects" 3) Erik Anonby

4) "On the Adaptation of Certain Late Persian Loans in Georgian (Phrasal Verbs)"

5) Patman Antadze Malashkhia 6) "The Word Order of Nominal Sentences in Old Persian"

7) Tim Felix Aufderheide 8) "Present Tense in Tati"

9) Gilles AUIER and Murad SULEYMANOV

10) "Coordinating Inversion in Ossetic: Clause Combining and Information Structure"

11) Oleg Belyaev

12) "Remarks on the Diachrony of Past Tense in Armenian and the Iranian Languages"

13) Dmitry DUNDUA and Xenia SEMIONOVA

14) "On Micro- and Macrotypological Features of Definiteness in Modern Iranian Languages"

15) Ketevan Gadilia

16) "How Does Negation Operate in Kurmanji Syntax?"

17) Songul Gundogdu and Faruk Akkus

صفات در کرمانجی مکتوب: حالتی از پیوند درونی گروه اسمی»^۱ (آنت هرکنرات)^۲؛ «درباره اهمیت مطالعات وام‌واژه‌های اورالی در زبان‌شناختی تاریخی ایرانی»^۳ (سمپسا هولوپاینن)^۴؛ «درباره نشانه معرفه در فارسی محاوره‌ای نو»^۵ (کارینا جهانی)^۶؛ «رویکردی بر توصیف تطبیقی زبان‌شناختی زبان‌های ایرانی: مطالعه موردی صرف فعل»^۷ (توماس یوگِل)^۸؛ «ساختارهای موصولی در تالشی شمالی»^۹ (استیون کی)^{۱۰}؛ «یادداشت‌هایی درباره عبارت اسمی در بشکردی»^{۱۱} (آگنس کُرِن)^{۱۲}؛ «مرز شمال غربی ایرانی: ارتباط با بالتی؟»^{۱۳} (آرتور لایسیس)^{۱۴}؛ «وجه نقلی به عنوان فن بلاغی در گفتگوهای مستقیم»^{۱۵} (استفن لویسون و مریم نورزایی)^{۱۶}؛ «بحثی درباره سبک ترکی ساختارهای فعلی ناخودایستا در فارسی تاجیکی»^{۱۷} (سیلوی مارتلو)^{۱۸}؛ «حالت‌پذیری و پیوند گروه اسمی در ایرانی باستان»^{۱۹} (روبین مایر)^{۲۰}؛ «نقشه معناساختی حالت بایی در برخی زبان‌های ایرانی»^{۲۱} (مسعود محمدی‌راد)؛ «گسترش ساختار استمراری در فارسی نو»^{۲۲} (نرگس نعمت‌اللهی)؛ «تغییرات زمان دستوری در تطابق‌های گفتاری در داستان‌های شفاهی بلوچی جنوبی»^{۲۳} (مریم نورزایی)؛ «برخی ویژگی‌های روایات

1) "Junction of Attributes in Written Kurmanji: A Case of NP-internal Connectivity"

2) Annette HERKENRATH

3) "About the Importance of Uralic Loanword Studies to Iranian Historical Linguistics"

4) Sampsa HOLOPAINEN 5) "On the Definite Marker in Modern Spoken Persian"

6) Carina JAHANI

7) "Towards a Comparative Linguistic Description of Iranian Languages: A Case Study on Verbal Morphology"

8) Thomas JÜGEL 9) "Relative Constructions in Northern Talyshi"

10) Steven KAYE 11) "Notes on the Noun Phrase in Bashkardi"

12) Agnes KORN 13) "The North-Western Frontier of Iranian: Contact with Baltic?"

14) Arthur LAIS 15) "The Perfect as a Rhetorical Device in Reported Conversations"

16) Stephen LEVINSOHN and Maryam NOURZAEI

17) "A Discussion of Turkic-Style Non-Finite Verbal Constructions in Tajik Persian"

18) Sylvie MARILEW 19) "Case Attraction and NP-Linking in Old Iranian"

20) Robin MEYER 21) "Instrumental Semantic Map in Some Iranian Languages"

22) "Development of Progressive Construction in Modern Persian"

23) "Tense Alternation in Speech Orienters in Southern Balochi Oral Stories"

شفاهی گویش وخی، با توجه به افعال^۱ (یاروسلاوا اویرتلووا)^۲؛ «پُرکننده‌ها، تأکیدکننده‌ها و دیگر ادوات دری محاوره‌ای»^۳ (لوتس زهاک)^۴؛ «جابه‌جایی موضوع در فارسی: رویکرد نسبی نحوی-واژگانی»^۵ (راضیه شجاعی)؛ «ساخت‌های استمراری در مازندرانی و گیلکی»^۶ (گیتی شکری)؛ «جنبه‌هایی از پیوند بندها در اوستای جدید»^۷ (فلورین سامر)^۸؛ «انواع دستوری وجه استمراری در زبان‌های ایرانی»^۹ (غزاله وفائیان)؛ «نقل قول غیرمستقیم و žæggæ در اوستی»^{۱۰} (آرسنی ویدرین)^{۱۱}؛ «جملات پیچیده در فارسی میانه»^{۱۲} (پاول ویدمر)^{۱۳}.

نشانی اینترنتی: <http://titus.uni-frankfurt.de/icil6>

مریم رضایی

هشتمین همایش اروپایی «مطالعات ایرانی»

هشتمین همایش «مطالعات ایرانی» انجمن ایران‌شناسی اروپا^{۱۴}، ۱۵-۱۹ سپتامبر ۲۰۱۵ به کوشش پاول لوریه^{۱۵} و همکاران او در موزه ارمنیاز و مؤسسه نسخ خطی شرقی سنت پترزبورگ برگزار شد. مدیر این همایش پروفیسور آلموت هیتسه^{۱۶}، معاون او دکتر ماریا زوپه^{۱۷} و دبیر همایش، پروفیسور فلورین شوارتس بود. در این همایش شرکت‌کنندگان بسیاری از کشورهای جهان حضور داشتند. عناوین برخی از مقالات ارائه‌شده در این همایش به شرح زیر است: «روایتی نو از زند و همن یسن»^{۱۸} (پوریا

-
- | | | |
|--|--|------------------|
| 1) "Some Features of Wakhi Oral Narratives: Focusing on Verbs" | 2) Jaroslava OBRIELOVA | |
| 3) "Fillers, Emphasizers and Other Adjuncts in Spoken Dari" | 4) Lutz RZEŁAK | |
| 5) "Argument Alternation in Persian: A Moderate Lexico-Syntactic Approach" | | |
| 6) "Progressive Constructions in Mazandarani and Gilaki" | | |
| 7) "Aspects of Clause Linkage in Young Avestan" | 8) Florian SOMMER | |
| 9) "The Progressive Gram Type in Iranian Languages" | 10) "Indirect Speech and žæggæ in Ossetic" | |
| 11) Arseniy VYDRIN | 12) "Cleft Sentences in Middle Persian" | |
| 13) Paul WIDMER | 14) Societas Iranologica Europaea | |
| 15) Pavel LURJE | 16) Almut HINZE | 17) Maria SZUPPE |
| 18) "The New Version of the Zand ī Wahman Yasn" | | |

علی‌مرادی)؛ «ویرایش متن دینکرد چهارم: رویکردی نو بر یک متن کلامی زردشتی»^۱ (سمرا آذرنوش)؛ «تعبیر و شناسایی نسخ خطی ایرانی میانه مانوی»^۲ (اَلگا چوناکووا)؛^۳ «کاربرد واژه‌بست ضمائر شخصی و اشاره در برخی از گویش‌های فارسی و ایرانی جنوب غربی»^۴ (یولی آ. یوئانسیان)؛ «مطالعه برخی اصطلاحات اداری و حقوقی سغدی»^۵ (شیمما جعفری دهقی)؛ «نفوذ اندیشه مانوی درباره روح زندانی بر اشعار رومی»^۶ (محمود جعفری دهقی)؛ «مفهوم *spanta* در متون اوستایی و ترجمه‌های آن در زبان‌های فارسی میانه و نو»^۷ (سیدحسین موسویان و مهدی نیکخواه)؛ «تفاسیر زند و سنسکریت گاه ۳۱»^۸ (سیده فاطمه موسوی)؛ «مطالعاتی نو بر ریشه‌شناسی کردی (کرمانجی)»^۹ (حسین هبش و سباستین هاینه)؛^{۱۰} «افعال پشتو»^{۱۱} (ماتئو دِ کیارا)؛^{۱۲} «مقایسه میان موضوعات و الگوهای نوشتاری کتیبه‌های سلطنتی اورارتویی و فارسی باستان»^{۱۳} (مریم دارا)؛ «شعر در گویش بندری»^{۱۴} (میخائیل گراچف)؛^{۱۵}

نشانی اینترنتی: www.societasiranologicaeu.org/content/sie_award.html

مریم رضایی

-
- 1) "Editing the *Denkard* 4: A New Approach to a Zoroastrian Apologetic Composition"
 - 2) "Middle Iranian Manichaean Manuscripts. Interpretation and Identification"
 - 3) Olga CHUNAKOVA
 - 4) "The Enclitic Use of Personal and Demonstrative Pronouns in Some Persian and South-West-Iranian Dialects"
 - 5) Youli A. IOANNESYAN
 - 6) "Study of Some Sogdian Administrative and Legal Terminology"
 - 7) "The Influence of Manichaean Idea of the Imprisoned Soul on the Poems of Rumi"
 - 8) "Concepts of *spanta* in Avestan Texts and Its Translations in Middle Persian and Modern Persian Languages"
 - 9) "The Zand and Sanskrit Interpretations of Gatha 31"
 - 10) "Neue Studien zur kurdischen Etymologie (kurmanji) "
 - 11) Hussein HABASCH and Sebastian HEINE
 - 12) "Pashto Verbs"
 - 13) MATTEO DE CHIARA
 - 14) "The Comparison between the Subjects and Written Patterns of Urartian and Old Persian Royal Inscriptions"
 - 15) "Poetry in Bandari Dialect"
 - 16) Mikhail GRACHEV

همایش سکه‌شناسی در آسیای مرکزی و خاورمیانه

در تاریخ ۱۴ مارس ۲۰۱۵، دانشگاه هوفسترا^۱ هفتمین نشست خود را با موضوع «سکه‌شناسی در آسیای مرکزی و خاورمیانه» به مناسبت یادبود بوریس دمیتریویچ کوچیف^۲، متخصص سکه‌های قراخانیان، برگزار کرد. از جمله سخنرانی‌های ایرادشده در این همایش به عناوین زیر می‌توان اشاره کرد: «گزارش مقدماتی از گنجینه سکه‌های باستانی یونانی مربوط به حاشیه آمودریا»^۳ (دمیتری مارکوف و الکساندر نیامارک)^۴؛ «درهم ساسانی با نوشتار پهلوی»^۵ (کنستانتین کرافتسوف)^۶؛ «درباره پدید آمدن، ناپدید شدن و پیدایش مجدد درهم‌های ساسانی و درهم عرب - ساسانی در سرزمین‌های اسلامی نخستین و سقوط نهایی آنها»^۷ (رومن کوالف)^۸؛ «فرهنگ دیداری بلخ (از قرن چهارم تا هفتم میلادی)»^۹ (جودیت لرنر)^{۱۰}.

مریم رضایی

کارگاه آموزشی «ثبت و ضبط زبان‌های ایرانی در معرض خطر»

اولین کارگاه آموزشی «ثبت و ضبط زبان‌های ایرانی در معرض خطر» در اسفند ماه ۱۳۹۲ در دانشگاه تهران با همکاری این دانشگاه و دانشگاه گوتته فرانکفورت برگزار شد. دکتر محمود جعفری دهقی و دکتر سالومه غلامی دبیران علمی این کارگاه آموزشی بودند. در روزهای ۵ و ۶ آبان ماه ۱۳۹۴، دومین کارگاه آموزشی با هدف مستندسازی زبان‌های ایرانی در معرض خطر، در دانشگاه تهران برگزار شد. در این کارگاه، دکتر سالومه غلامی، پژوهشگر دانشگاه فرانکفورت، پس از معرفی و شناسایی زبان‌ها و

1) Hofstra University

2) Boris Dmitrievich Kochnev

3) "A Hoard of Archaic Greek Coins from the Banks of Amu-Darya. Preliminary Report"

4) Dmitrii Markov and Aleksandr Naymark

5) "Sasanian Drachm with Pahlavi Graffiti"

6) Konstantin Kravtsov

7) "On the Appearance, Disappearance, and Reappearance of Sassanian Drachms and Arab-Sassanian Dirhams in the Early Islamic Lands and Their Final Departure"

8) Roman Kovalev

9) "The Visual Culture of Bactria (4th to 7th Century CE)"

10) Judith Lerner

گویش‌های در معرض انقراض و دلایل و عوامل مؤثر در نابودی یا عدم نابودی یک زبان، به معرفی و آموزش آخرین نرم‌افزارهای مرتبط با ثبت و ضبط زبان‌ها مانند آر‌بیل^۱، اِلان^۲ و فِلِکس^۳ پرداخت.

مریم رضایی

1) ARBIL

2) ELAN

3) FLEX

راهنمای نگارش مقالات

- نقل مطالب این نشریه با ذکر مأخذ آزاد است.
 - آراء مندرج در نوشته‌ها لزوماً مورد تأیید مجلهٔ زبان‌ها و گویش‌های ایرانی نیست.
 - مطالبی که برای چاپ مناسب تشخیص داده نشود، پس فرستاده نخواهد شد.
- از نویسندگان محترم درخواست می‌شود به نکات زیر توجه فرمایند:
- مقاله باید حاصل پژوهش‌های نویسندهٔ آن باشد.
 - مطلب ارسالی نباید در نشریهٔ دیگری چاپ شده باشد.
 - مقاله باید دارای پنج تا ده کلیدواژه و چکیدهٔ فارسی و انگلیسی حاوی ۱۰۰ تا ۱۲۰ کلمه باشد.
 - شیوهٔ نگارش فرهنگستان زبان و ادب فارسی ملاک و راهنمای ویراستاری مطالب است، بهتر است نویسندگان محترم به منظور تسریع در کار این شیوه را اعمال فرمایند.
 - هر مقاله باید روی کاغذ A4 در برنامهٔ Word تایپ شده باشد.
 - نمودارها، جدول‌ها و تصاویر باید به صورت آماده برای چاپ ارائه شود.
 - در آوانویسی داده‌های گویشی می‌توان از الفبای آوانگاری بین‌المللی نیز استفاده کرد.
 - ارجاعات باید در درون متن در میان پرانتز آورده شود. برای ارجاع ذکر این اطلاعات ضروری است: نام خانوادگی تاریخ: [جلد /] صفحه (مثلاً: ابوالقاسمی ۱۳۷۵: ۱۸۸). اگر ارجاع بعدی به اثر دیگری از همان نویسنده باشد: همو تاریخ: [جلد /] صفحه (مثلاً: همو ۱۳۷۳: ۱۶). اگر ارجاع بعدی به همان کتاب باشد: همان: شمارهٔ صفحه. اگر ارجاع بعدی دقیقاً همانند ارجاع قبلی باشد: همانجا.
 - اگر کتاب یا مقاله تاریخ نشر نداشته باشد، به جای سال نشر عبارت «بی‌تا» ذکر شود.
 - اگر کتاب یا مقاله دو یا سه نویسنده داشته باشد، نام خانوادگی نویسندگان با حرف عطف «و» می‌آید.
 - اگر کتاب یا مقاله بیش از سه نویسنده داشته باشد، ارجاع بدین صورت خواهد بود: نام خانوادگی نویسندهٔ نخست و دیگران تاریخ: [جلد /] صفحه.
 - برای ارجاع به منابع قدیم، به جای تاریخ، نام کتاب ذکر می‌شود: نام خانوادگی، نام کتاب: [جلد /] صفحه.
 - منابع مقاله باید پس از ارجاعات و توضیحات به صورت زیر مرتب شود:
کتاب‌های جدید: نام خانوادگی، نام، تاریخ، نام کتاب، [به کوشش ... / ترجمهٔ ...، چ ...، ج ...، نام شهر.
کتاب‌های قدیم: نام خانوادگی، نام، نام کتاب، [به کوشش ... / ترجمهٔ ...، چ ...، ج ...، نام شهر، تاریخ.
مقاله: نام خانوادگی، نام، تاریخ، «عنوان مقاله»، نام کتاب/نام مجله، [س ...، ش ...، ص ... - ...].
 - ذکر مشخصات کامل و رتبهٔ علمی نویسنده به همراه نشانی کامل، شمارهٔ تلفن و نشانی الکترونیکی ضروری است.
 - پس از تأیید مقاله، نویسندهٔ مقاله موظف است ارجاعات درون متن و منابع پایان مقاله را در صورت عدم رعایت موارد فوق‌الذکر، مطابق این شیوه‌نامه تنظیم و نسخهٔ نهایی مقاله را به دفتر مجله ارسال کند.
 - ناشران و نویسندگان محترم در حوزهٔ زبان‌ها و گویش‌های ایرانی می‌توانند یک نسخه از آثار خود را برای معرفی یا نقد و بررسی در ویژه‌نامهٔ زبان‌ها و گویش‌های ایرانی به دفتر مجله ارسال فرمایند، تا پس از ارزیابی نسبت به معرفی آنها اقدام شود.

of 30 dialects of Gilaki, Tâti and Tâleshi, contains features of infinitives among these languages. In this research infinitives have been investigated in four main parts: performance of infinitives, construction of infinitives, constructive elements of infinitives and other related topics. The result of this research shows that the infinitives of Caspian dialects have a lot of inflectional similarities. In most of these dialects the infinitive is used in impersonal verbs, continuous past tense verbs, continuous present tense verbs, and negative verbs; it is also used as a noun group and a subordinate verb. Simple and prefixed infinitives are being forgotten, compound infinitives being used extensively. In the structure of the infinitives of this area, there are eight locations for different affixes, e.g. causative affix, passive affix, derivational affix, and past tense maker affix. In these dialects, as a result of grammaticalization, infinitives can even be used as prepositions.

Comparison of Verb Tense in Standard Persian and Tajiki

Hekmat Malekzadeh

Standard Persian and Tajiki are two different varieties of the same language. This paper discusses the differences and similarities between these two varieties in the field of the tense of the verb (past, present, future).

their humanness, animacy, shape, physical characteristics, etc. Mensural numeral classifiers occur obligatorily in uncountable noun phrases as a count unit to make measuring of these nouns possible. ‘gəla’ is used as the sortal numeral classifier in Dəravi count noun phrases and has replaced the other numeral classifiers in count noun phrases.

A Study of Pronominal Enclitics in Mazinani Dialect

Abolfazl MAZINANI, Aliyeh KORD ZAFARANLU KAMBUZIYA, Arsalan GOLFAM

This descriptive-analytic research describes the morphosyntax of pronominal enclitics in Mazinani dialect spoken near Sabzevar. These enclitics are located immediately adjacent to the verb and despite Standard Persian, they encliticize to imperative and negative morphemes, past verbal stem, perfect present aspectual morpheme, direct object, indirect object, and adverb of location. Moreover, in addition to playing the role of accusative and genitive cases, these elements play different syntactic roles such as dative, benefactive dative, ablative, and instrumental cases without any overt morphological case-assigner. Based on VP-shell hypothesis, the structural case assigning to the clitic arguments was investigated in double object constructions. It was concluded that, historically, the domain of cliticization has been decreased from IP to VP in favour of *Ezāfe* constructions in Mazinani dialect.

Infinitive Features in Caspian Area Languages (Tāti, Tāleshi and Gilaki)

Jahandoust SABZALIPOUR

This paper extracted from a research project in the field of infinitives

memento on the right-side entrance wall of the Garni temple and studies its historical context and linguistic characteristics.

Vowel Deletion and Metathesis in the Verb System of the Tâti of Gifan

Neda HEDAYAT

This article studies two specific characteristics of the verb system of one of the Tâti dialects spoken in Gifan, which is located in the north-west of Khorasan and north of Bojnurd. The verb system was found to include some phonological processes that occur when the verbs are conjugated. Two of these processes are vowel deletion and metathesis that are morphologically conditioned in this dialect. Although the general phonological conditions for these processes to occur may be considered universal, the morphological conditions that are necessary to their systematic occurrence are language specific. Syncope in this dialect targets the vowels in the verb stem and the indicative modal prefix regarding the prefixation of modal and negative morphemes to the verb stem and the modal prefixes respectively. The process of vowel deletion in the stem is restricted by some phonetic features and the number of syllables occurring after the prefix. This rule feeds the application of metathesis in some verbs by juxtaposing the obstruents /g/ and /f/ with a liquid.

A Study of Numeral Classifiers in Dêravi Variety of Tâti

Raheleh IZADIFAR

Numeral classifier is a function morpheme used in a numeral noun phrase. This article surveys numeral classifiers in Dêravi variety of Tâti. There are two main groups of classifiers in this variety. Sortal numeral classifiers occur arbitrarily in countable noun phrases next to the number to classify the count nouns into semantic classes according to

Summary of Articles

Achaemenid Elamite Grammar: Part II: Adverbs; Numerals; Interjections; Syntax

Salman AliyARI BABOLQHANI

The Achaemenid Elamite language is so different from those earlier periods that it both necessitates and deserves to write an independent grammar as H. Paper (1955) did about sixty years ago. The present paper is an independent grammar of this language based on Achaemenid Elamite texts in Achaemenid royal inscriptions and Achaemenid administrative tablets, including adverbs; numerals; interjections and syntax. The other parts of the grammar have been published in a separate article in the previous issue of the present journal.

A Wall Inscription at Garni; A Persian Verse in Tabrizi Dialect

Ali SHAHIDI

The Garni archaeological site nearby Yerevan, Armenia, is the remains of an ancient complex including a citadel, a Mithraic temple, a summer palace, a royal bath, a historical church, and several Khachkars, inscriptions and bas-reliefs. This paper introduces a Persian verse written in Tabrizi dialect by an Iranian stonecutter as a

Review

A Grammar of Early Judaeo-Persian H. Noruzi 217

Recent Publications

229

The Fourth Book of the Dēnkard; Dictionary of Southern Dialects of Tajik; Ābān Yašt, A Grammatical and Contextual Study of Gāθā 51, “Vohu.xšaθra Gāθā”; *Ranj o Ganj; An Etymological Persian Dictionary; Multilingualism and History of Knowledge, vol. 1: Buddhism among the Iranian Peoples of Central Asia; Grammatica Iranica, Bd. I: Grammatik des Westmitteliranischen (Parthisch und Mittelpersisch); The Pahlavi Yasna of the Gāthās and Yasna Haptañhāiti; Introduction to Avestan; Wrestling with the Demons of the Pahlavi Wid-ēwdād: Transcription, Translation and Commentary; Memorial of Jochem Schindler.*

News

253

Xavier Tremblay (1971-2011); The Ninth Conference on “Linguistics of Iran”; The Sixth International Conference on “Iranian Linguistics”; The Eighth European Conference of “Iranian Studies”; The Conference on Numismatics in Central Asia and Middle East; Workshop On “Documentation of Endangered Iranian Languages”.

Summary of Articles in English

3

Table of Contents

Articles

Achaemenid Elamite Grammar: Part II: Adverbs; Numerals; Interjections; Syntax	S. ALIYARI BABOLQHANI	3
A Wall Inscription at Garni; A Persian Verse in Tabrizi Dialect	A. SHAHIDI	25
Vowel Deletion and Metathesis in the Verb System of the Tâti of Gifan	N. HEDAYAT	35
A Study of Numeral Classifiers in Dəravi Variety of Tâti	R. IZADIFAR	59
A Study of Pronominal Enclitics in Mazinani Dialect	A. MAZINANI, A. KORD ZAFARANLU KAMBUZIYA and A. GOLFAM	79
Infinitive Features in Caspian Area Languages (Tâti, Tâleshi and Gilaki)	J. SABZALIPOUR	103
Comparison of Verb Tense in Standard Persian and Tajiki	H. MALEKZADEH	131

Dialect Data

Prefixed Verbs in the Tâti Dialect of Rudbar	A. ALIZADEH JUBONI	159
Words and Terms for Rice and Rice Cultivation in Gilaki Dialect	J. SABZALIPOUR, R. CHERAQHI and R. SAFARI	173
Words and Terms for Stone in Hawrami Language (Hawraman-e Takht Dialect)	S. M. SAJJADI	205